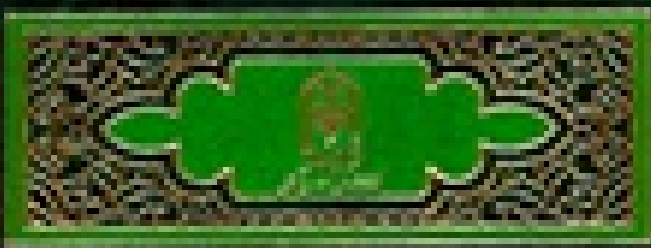


حکومت و آزادی
حضرت محمد مصطفیٰ

در حضور ائمه ائمه سنت و جنت

توسلہ
ملا علی عباسی



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

قم در عصر حضور ائمه علیهم السلام و غیبت صغرا

نویسنده:

غلامعلی عباسی فردویی

ناشر چاپی:

زائر - آستانه مقدسه قم

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۹	قم در عصر حضور ائمه علیهم السلام و غیبت صغرا
۹	مشخصات کتاب
۹	اشاره
۱۶	فهرست مطالب
۲۳	مقدمه کنگره
۲۷	سخن نخست
۳۶	آرمان فرهنگی
۳۶	کتاب حاضر
۳۷	هدف از تألیف این اثر
۳۹	بخش اول قم در آینه تاریخ
۳۹	قم از نگاه تاریخ
۴۷	قم در نگاه اهل بیت علیهم السلام
۴۹	فروغ روایات
۵۹	افق های روشن
۶۰	قم اولین پایگاه تشیع در ایران
۶۲	هجرت، آیین مردان بزرگ
۶۶	اعراب اشعری
۶۷	جلوه های تشیع در این خاندان
۷۰	چگونگی هجرت
۷۲	چرا خاندان سعد، قم را برگزیدند؟
۷۴	چگونگی سکونت اعراب اشعری در قم
۷۵	رمز پیروزی اعراب اشعری
۷۷	در محضر نور

۷۷	عصر امام باقر علیه السلام
۷۸	عصر امام صادق علیه السلام
۸۰	امام کاظم علیه السلام
۸۰	استقلال سیاسی قم در پرتو مذهب تشیع
۸۲	عصر امام رضا علیه السلام
۹۰	خاطره شکوهمند
۹۲	فاطمه معصومه علیها السلام
۹۲	اشاره
۹۲	ولادت
۹۳	وفات
۹۳	هجرت
۹۶	آبشار نور
۹۸	مراسم دفن
۹۹	بارگاه فاطمی
۱۰۰	در پرتو آفتاب
۱۰۱	مقامات یا القاب ملکوتی
۱۰۶	شفاعت
۱۰۶	اشاره
۱۰۶	شفاعت در قرآن
۱۰۹	شفاعت در آیینه روایات
۱۱۱	مقام محمود و شفاعت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم
۱۱۱	شفاعت قرآن و عترت
۱۱۲	شفاعت پیامبران، فرشتگان و مؤمنان
۱۱۴	شفاعت حضرت فاطمه معصومه علیها السلام
۱۱۵	عصمت
۱۱۸	فرهنگ زیارت

۱۲۱	پاداش و فضیلت زیارت حضرت فاطمه معصومه علیها السلام
۱۲۳	فیض حضور و کیمیای نظر
۱۲۷	بخش دوم تحولات قم در قرن سوم و چهارم
۱۲۷	قرن سوم
۱۳۰	قم در عصر امام جواد علیه السلام
۱۳۶	نهیضت بزرگ
۱۴۱	عنایات ویژه
۱۴۲	قم در عصر امام هادی علیه السلام
۱۴۴	احضار امام هادی علیه السلام به سامرا
۱۴۶	قم، مشعل فروزان
۱۵۳	حراستی بنیادین
۱۵۶	طرد غالیان
۱۶۵	قم در عصر امام حسن عسکری علیه السلام
۱۶۸	قم بر بام شکوه
۱۷۶	قیام قمیون در زمان امام حسن عسکری علیه السلام
۱۷۸	قم در آستانه غیبت
۱۸۴	قم در زمان غیبت صغرا
۱۸۸	سفارت و وکالت
۱۸۹	مکتب بغداد
۱۹۵	ارتباط قمی ها با مقام نیابت
۱۹۷	قمیون و کرامتها
۲۰۸	فضای معنوی قم
۲۱۴	بخش سوم افتخارات و اکتسابات
۲۱۴	پرتوی از ره آورد دو قرن ارتباط و افتخار
۲۱۸	۱. سیاسی
۲۲۲	۲. فرهنگی _ علمی

۲۲۳	اوج تابش
۲۲۵	اختران پرفروغ حوزه حدیثی قم
۲۵۱	گستره فرهنگی حوزه حدیثی قم
۲۵۱	از نظر ارتباطات
۲۵۳	نگارش حدیث
۲۷۲	ویژگی های حوزه حدیثی قم
۲۷۲	۱. تعبد و نص گرایي
۲۷۸	۲. پرهیز از عقل گرایی
۲۸۴	فروغ یک حقیقت بر دو افق
۲۸۷	غباری بر رخسار حقیقت
۲۸۹	اختلاف رمز تکامل
۲۹۲	رسالت مرزبانان
۲۹۹	کتاب نامه
۲۹۹	الف) کتاب ها
۳۱۴	ب) مجلات
۳۱۵	درباره مرکز

مشخصات کتاب

سرشناسه : عباسی، غلام علی، ۱۳۳۴ -

عنوان و نام پدید آور : قم در عصر حضور ائمه علیهم السلام و غیبت صغرا / غلامعلی عباسی.

مشخصات نشر : قم: آستانه مقدسه قم، انتشارات زائر، ۱۳۸۴.

مشخصات ظاهری : ۲۹۶ ص.

شابک : ۱۲۰۰۰ ریال ۹۶۴-۸۵۶۷-۱۶-۶

وضعیت فهرست نویسی : فاپا

یادداشت : این کتاب به مناسبت کنگره "بزرگداشت شخصیت حضرت فاطمه معصومه علیها السلام و مکانت فرهنگی قم" منتشر شده است.

یادداشت : کتابنامه: ص. [۲۸۱] - ۲۹۶؛ همچنین به صورت زیرنویس.

موضوع : شیعیان -- ایران -- قم -- تاریخ

موضوع : قم -- سرگذشتنامه

موضوع : قم -- تاریخ

شناسه افزوده : آستانه مقدسه قم. انتشارات زائر

شناسه افزوده : کنگره بزرگداشت شخصیت حضرت معصومه (ع) و مکانت فرهنگی قم (۱۳۸۳ : قم)

رده بندی کنگره : BP۲۳۹/ع ۱۷ ق ۱۳۸۴۸

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۵۳

شماره کتابشناسی ملی : م ۸۳-۳۱۵۷۵

ص: ۱

قم

در عصر حضور ائمه عليهم السلام

و غيبت صغرا

غلامعلي عباسي

ص: ۳

عباسی، غلام علی، ۱۳۴۴_

قم در عصر حضور ائمه علیهم السلام و غیبت صغریا/ غلامعلی عباسی . _ قم: آستانه مقدسه قم، انتشارات زائر، ۱۳۸۳.

ISBN: ۹۶۴-۸۵۶۷-۱۶-۶. ص ۲۹۶

فهرست‌نویسی بر اساس اطلاعات فیپا.

این کتاب به مناسبت «کنگره بزرگداشت شخصیت حضرت فاطمه معصومه علیها السلام و مکانت فرهنگی قم» منتشر شده است.

کتابنامه: ص. [۲۸۱] _ ۲۹۶؛ همچنین به صورت زیرنویس.

۱. شیعه _ _ ایران _ _ قم _ _ تاریخ. ۲. قم _ _ تاریخ. ۳. قم _ _ سرگذشتنامه. الف. آستانه مقدسه قم. انتشارات زائر. ب. کنگره بزرگداشت شخصیت حضرت فاطمه معصومه علیها السلام و مکانت فرهنگی قم (۱۳۸۳: قم). ج. عنوان.

BP ۵۳/۲۹۷ ۲۳۹ / ع ۱۷ ق ۸

کتابخانه ملی ایران ۳۱۵۷۵-۸۳ م

ص: ۴

کنگره بزرگداشت شخصیت حضرت فاطمه معصومه علیهاالسلام و مکانت فرهنگی قم

مجموعه آثار شماره ۸

قم در عصر حضور ائمه و غیبت صغرا

نویسنده: غلامعلی عباسی فردویی

ویراستار: ابوالحسن احمدی

صفحه آرا: محمد علی محمدی

ناشر: زائر _ آستانه مقدسه قم

لیتوگرافی، چاپ و صحافی: سازمان چاپ و نشر وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی

نوبت و سال چاپ: اول _ ۱۳۸۳

شمارگان: ۲۰۰۰

بهاء: ۱۲۰۰ تومان

شابک: ۹۶۴-۸۵۶۷-۱۶-۶

این اثر با همکاری معاونت فرهنگی وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی به چاپ رسیده است.

مرکز پخش: قم، میدان شهداء (چهارراه بیمارستان)، تلفن ۷۷۴۲۵۱۹ ص.پ: ۳۷۱۸۵-۳۵۹۷

ص: ۵

به ساحت بانوی کرامت، حضرت فاطمه معصومه علیهاالسلام که قم به حضور بارگاه آسمانی اش فروزان است.

و به پدر و مادرم که زلال کوثر محبت اهل بیت علیهم السلام را بر جانم جاری ساختند.

و به برادر شهیدم علی اکبر رنجبر فردویی و شهیدان: محمود رنجبر و محمد رنجبران که بر قلّه سرافرازی و فضیلت درخشیدند و بر مأذنه بلند کرامت، اذان حریت و مردانگی سردادند؛ آنان که بارگاه کریمه اهل بیت علیهاالسلام نخستین میقات عروجشان گردید. و در پرتو شهادت شهد لقا نوشیدند و بر خوان رحمت حق میهمان شدند.

فهرست مطالب

مقدمه کنگره ... ۱۱

سخن نخست ... ۱۵

قم در پرتو قلم ... ۱۵

آرمان فرهنگی ... ۲۴

کتاب حاضر ... ۲۵

هدف از تألیف این اثر ... ۲۶

بخش اول: قم در آینه تاریخ

۱۱۰-۲۷

قم از نگاه تاریخ ... ۲۹

قم در نگاه اهل بیت علیهم السلام ... ۳۵

فروغ روایات ... ۳۷

افق های روشن ... ۴۶

قم اولین پایگاه تشیع در ایران ... ۴۸

هجرت، آیین مردان بزرگ ... ۵۰

اعراب اشعری ... ۵۴

جلوه های تشیع در این خاندان ... ۵۵

چگونگی هجرت ... ۵۸

چرا خاندان سعد، قم را برگزیدند؟ ... ۶۰

چگونگی سکونت اعراب اشعری در قم ۶۲ ...

رمز پیروزی اعراب اشعری ۶۳ ...

در محضر نور ۶۶ ...

عصر امام باقر علیه السلام ۶۶ ...

عصر امام صادق علیه السلام ۶۶ ...

امام کاظم علیه السلام ۶۸ ...

استقلال سیاسی قم در پرتو مذهب تشیع ۶۹ ...

عصر امام رضا علیه السلام ۷۱ ...

خاطره شکوهمند ۷۷ ...

فاطمه معصومه علیها السلام ۷۸ ...

ولادت ۷۹ ...

وفات ۷۹ ...

هجرت ۸۰ ...

آبشار نور ۸۳ ...

مراسم دفن ۸۵ ...

بارگاه فاطمی ۸۶ ...

در پرتو آفتاب ۸۷ ...

مقامات یا القاب ملکوتی ۸۸ ...

شفاعت ۹۲ ...

شفاعت در قرآن ۹۳ ...

شفاعت در آئینه روایات ۹۴۰۰۰

مقام محمود و شفاعت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم ۹۶۰۰۰

شفاعت قرآن و عترت ۹۷۰۰۰

شفاعت پیامبران، فرشتگان و مؤمنان ۹۸۰۰۰

شفاعت حضرت فاطمه معصومه علیها السلام ۹۹۰۰۰

عصمت ۱۰۰۰۰

ص: ۹

فرهنگ زیارت ۱۰۳۰۰۰

پاداش و فضیلت زیارت حضرت فاطمه معصومه علیهاالسلام ۱۰۶۰۰۰

فیض حضور و کیمیای نظر ۱۰۷۰۰۰

بخش دوم: تحولات قم در قرن سوم و چهارم

۱۱۱-۱۹۴

قرن سوم ۱۱۳۰۰۰

آینه مجد ۱۱۳۰۰۰

قم در عصر امام جواد علیه السلام ۱۱۴۰۰۰

نهضت بزرگ ۱۱۹۰۰۰

عنایات ویژه ۱۲۵۰۰۰

قم در عصر امام هادی علیه السلام ۱۲۵۰۰۰

احضار امام هادی علیه السلام به سامرا ۱۲۷۰۰۰

قم، مشعل فروزان ۱۳۰۰۰۰

حراستی بنیادین ۱۳۵۰۰۰

طرد غالیان ۱۳۹۰۰۰

قم در عصر امام حسن عسکری علیه السلام ۱۴۶۰۰۰

قم بر بام شکوه ۱۵۰۰۰۰

قیام قمیون در زمان امام حسن عسکری علیه السلام ۱۵۶۰۰۰

قم در آستانه غیبت ۱۵۸۰۰۰

قم در زمان غیبت صغرا ۱۶۴۰۰۰

سفارت و وکالت ... ۱۶۸

مکتب بغداد ... ۱۶۹

ارتباط قمی ها با مقام نیابت ... ۱۷۶

قمیون و کرامتها ... ۱۷۷

فضای معنوی قم ... ۱۸۹

ص: ۱۰

پرتوی از ره آورد دو قرن ارتباط و افتخار ... ۱۹۷

اشراق ائمه علیهم السلام و اکتساب قمی ها ... ۱۹۷

۱. سیاسی ... ۱۹۹

۲. فرهنگی _ علمی ... ۲۰۳

اوج تابش ... ۲۰۵

اختران پرفروغ حوزه حدیثی قم ... ۲۰۷

گستره فرهنگی حوزه حدیثی قم ... ۲۳۲

از نظر ارتباطات ... ۲۳۳

نگارش حدیث ... ۲۳۵

ویژگی های حوزه حدیثی قم ... ۲۵۴

۱. تعبد و نص گرایي ... ۲۵۴

۲. پرهیز از عقل گرایي ... ۲۵۹

در عرصه کلام: ... ۲۵۹

فروغ یک حقیقت بر دو افق ... ۲۶۶

غباری بر رخسار حقیقت ... ۲۶۹

اختلاف رمز تکامل ... ۲۷۱

رسالت مرزبانان ... ۲۷۴

کتاب نامه ... ۲۸۱

الف) كتابها ... ٢٨١

ب) مجلات ... ٢٩٦

ص: ١١

حضرت امام صادق علیه السلام :

«حرم ما اهل بیت علیهم السلام ، شهر قم است. آنجا بانویی از فرزندانم به نام فاطمه دفن می شود، بهشت بر هر که او را زیارت کند، واجب می گردد»(۱).

قم که به لقب «حرم اهل بیت علیهم السلام» مفتخر گردید، نه تنها به جهت وجود مردمی است که در آن به حسن عبادت و توحید عبادی در قیام و رکوع و سجود شناخته شده اند(۲)، و در آرمان شهر اسلامی گرد حضرت مهدی علیه السلام اجتماع کرده و به یاری آن حضرت قیام خواهند نمود، و نه صرفاً به جهت وجود بزرگ ترین حوزه علمی و حدیثی و معرفتی شیعه در آن، بلکه این شهر مفتخر است که چونان صدفی زمینی، گوهر آسمانی و ملکوتی فرزند باب الحوائج الی الله را در بر گرفته و مسجد اولیای الهی گردیده است. اگر در گذشته شهر قم محل محدثان بزرگ و معبد و سجده گاه فاطمه معصومه علیها السلام بوده، امروزه نیز پرچم دار فرهنگ ناب فقه جعفری علیه السلام و معنویت و عرفان بوده و ضمن تربیت و پرورش یاران امام عصر ارواحنا فدا، زائران حضرتش را با معارف بلند دینی میزبانی می کند. آری، «زیبید اگر خاک قم به عرش کند فخر(۳)».

قم، شهری است که بر ولایت و مودت اهل بیت علیهم السلام پایه گذاری شده و به همین جهت، پایگاهی برای علویان و شیعیان و دژ تسخیرناپذیری علیه ستمگران بوده است و ائمه علیهم السلام با تعبیراتی خاص و بلند از این شهر یاد کرده اند(۴).

ص: ۱۲

۱- ۱. سفینه البحار، ج ۲، ص ۴۴۶.

۲- ۲. مستدرک الوسائل، ج ۱۰، ص ۲۰۶.

۳- ۳. دیوان امام خمینی، ص ۲۵۷.

۴- ۴. بحار الانوار، ج ۵۷، ص ۲۱۷.

از هنگامی که شهر قم مسکن حضرت سنی، فاطمه معصومه علیها السلام گردید، بُعد فرهنگی و معنوی آن در کنار تحولات اجتماعی و سیاسی متحوّل و شکوفا شد، و از چنان موقعیتی برخوردار شد که جناب حسین بن روح رضوان الله علیه، از نواب اربعه، تأیید محتوای یک کتاب علمی و فقهی را مشروط به نظر مساعد علمای قم نمود^(۱). وجود حوزه غنی و بزرگ شیعه، در این شهر و دفاع علمی از اسلام راستین به وسیله تألیف کتابها، اعزام مبلغان و زادگاه انقلاب اسلامی بودن و... همه و همه به برکت وجود فرزند رسول خدا، کریمه اهل بیت علیهم السلام در این شهر است.

از آنجا که سال ۱۳۸۴ ه. ش. با یک هزار و دویست و پنجاهمین سالگرد ولادت آن حضرت، و نیز با پایان تجدید طلاکاری گنبد مطهر _ که در زیبایی کم نظیر و بلکه بی نظیر است _ مقارن شده، به منظور معرفی بیشتر آن حضرت و تبیین جایگاه ویژه شهر قم در ترویج فرهنگ تشیع، به دستور تولیت عظمای آستانه مقدّسه، حضرت آیه الله مسعودی دام عزه «کنگره بزرگداشت شخصیت حضرت فاطمه معصومه علیها السلام و مکانات فرهنگی قم» شروع به فعالیت نمود. و در چهار موضوع ذیل:

الف. حضرت معصومه علیها السلام و آستانه مقدّسه؛

ب. قم و فرهنگ تشیع؛

ج. حوزه علمیه قم؛

د. انقلاب اسلامی در قم،

با محوریت آستانه مقدّسه، دهها جلد کتاب در موضوعات فوق که اکثر آنها جنبه تألیف داشته و برخی دیگر جنبه تراشی دارد و توسط محققان تألیف و تصحیح شده، اهتمام ورزیده است.

آثاری که در محورهای فوق تدوین و نگارش یافته تنها قدم کوچکی است که می تواند نقطه شروعی برای تحقیقات گسترده و عمیقی باشد که سزاوار موضوعات یاد شده است.

آنچه اینک در دست دارید «قم در عصر حضور علیهم السلام» اثر عالم فرزانه، حجه

ص: ۱۳

الاسلام و المسلمین آقای غلامعلی عباسی است که به بررسی فرهنگ تشیع در قم در قرن دوم و سوم پرداخته و با تحلیل تاریخی خود از زاویه های بدیعی قم را به بحث گذارده اند. در اینجا لازم است از ایشان و همه نویسندگان و محققانی که در پدیدآوردن آثار کنگره سهم داشته اند صمیمانه تشکر کنم. همچنین از تولیت آستانه حضرت آیه الله مسعودی، مدیر عامل انتشارات زائر جناب آقای فقیه میرزایی که تلاش فراوانی در این امر داشته اند، نهایت امتنان و سپاس را داریم.

بر خود لازم می دانم که اذعان و اعتقاد قلبی خود را ابراز دارم که اگر توفیقات خدای متعال و عنایات کریمه اهل بیت علیهم السلام نبود، از برداشتن کوچک ترین قدمی در این راه عاجز و ناتوان بودیم.

و ما توفیقی الا بالله، علیه توکلت و الیه انیب.

احمد عاب_دی

دبیر کنگره

ص: ۱۴

با گسترش فرهنگ شیعی در سراسر جهان اسلام و حضور شیعیان در جای جای این سرزمین پهناور و نیاز ارتباط مذهبی، فرهنگی آنان با ائمه هدی علیهم السلام _ که سرچشمه های زلال معارف و معرفت اسلامی _ هستند، نقش قلم در عرصه فرهنگ مکتب تشیع، تجلی بیش تری پیدا کرد. پرسش های شیعیان و دوستان اهل بیت علیهم السلام و پاسخ آن ها از سوی امامان علیهم السلام، مجموعه مبارکی را پدید آورد. با فرارسیدن ربع اول قرن سوم و نزدیک شدن تولد مهرداد گستر امامت، حضرت ابی‌صالح المهدی _ عجل الله تعالی فرجه الشریف _؛ حاکمان ستم پیشه، عرصه را بر امام علی النقیو امام حسن عسکری علیهما السلام تنگ تر نموده، آنان را شدیداً محدود و محصور نمودند؛ آن گونه که نزدیکان نیز از فیض زیارت و حضور کیمیا اثر آنان محروم شدند(۱) و یگانه رابط این جمع عرشی، مکاتباتی بود که رد و بدل می شد. یکی از اصحاب ائمه علیهم السلام که بوسیله نامه، با آنان ارتباط برقرار و پاسخ خود را دریافت می کرد احمد بن اسحاق قمی است؛ او می گوید: به حضور امام حسن عسکری علیه السلام رسیدم و از او درخواست کردم که چیزی بنویسد و من خط او را ببینم و بشناسم. امام علیه السلام فرمود: «خط من گاهی با قلم باریک و گاهی با قلم درشت است؛ اگر چنین تفاوتی مشاهده کردی نگران مباش...»(۲).

به هر روی، قلم در این عصر، نقش آفرین عرصه شد و میان امام و یاران و

ص: ۱۶

-
- ۱- ۱. مناقب، ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۴۲۷؛ اثبات الوصیه، مسعودی، ص ۲۴۳؛ بحار الانوار، ج ۵۰، ص ۲۶۹، ح ۳۴؛ الخرائج و الجرائح، ج ۱، ص ۴۳۹؛ الصراط المستقیم، ج ۱، ص ۲۰۷؛ کشف الغمّه، ج ۲، ص ۴۱۳.
- ۲- ۲. مناقب، ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۴۳۳.

شیعیانش ارتباط برقرار ساخت. به علت وجود خفقان، گاهی نامه ها نیز با کمال پنهان کاری ارسال می شد؛ برای مثال، نامه را درون چوبی جای می دادند و می فرستادند.^(۱)

ارسال نامه به سوی امامان از سوی شیعیان و پاسخ آنان گسترش یافت و حوزه حدیثی قم _ که در این دوران، یگانه مرکز حدیثی شیعه بود _ در پرتو این مکاتبات، نوبار باران شد. دست خط مبارک امام هادی، امام عسکری و امام زمان علیهم السلام بیوت محدثان قم را مزین نمود. مجموعه بزرگی از این مکاتبات، مانند مکاتبات صفار، عبدالله بن جعفر حمیری و فرزندان بزرگوارش در اختیار شیخ اعظم حدیث، مرحوم صدوق بود.^(۲) او در من لایحضره الفقیه چنین می نگارد: «و هذا التوقيع فی جمله تویعاته عندی بنخه علیه السلام فی صحیفه».^(۳)

اکثر این نامه ها درباره احکام و معارف اسلامی بود؛ ولی در لابه لای آن ها، نامه هایی موجود است که فروغ مهر و عطوفت امام علیه السلام بر این سرزمین و مردمش جاری شده که از باب تیرک به ذکر دو نمونه اکتفا می کنیم:

۱. «لما توجه موسى بن بغا الى قم فوطئها وطئها خشنه و عظم بها ما كان فعل باهلها فكتبوا بذلك الى ابي محمد صاحب العسكر، يسألونه الدعاء، فكتب اليهم ان ادعوا بهذا الدعاء، في وترکم...»^(۴)

مطلع آن دعا چنین است: «الحمد لله شاکراً لنعمائه، واستدعاء لمزیده، و استخلاًصاً به دون غیره، و عیاداً به من کفرانه...».^(۵)

۲. در نامه دوم، امام عسکری علیه السلام مردم قم را مشمول لطف خود قرار داده، برای آنان آرزوی عمر طولانی در پرتو اطاعت از خداوند و رستگاری در سایه سار ولایت فرموده است:

ص: ۱۷

۱- ۱. همان، ص ۴۲۷.

۲- ۲. «حضرت آیه الله العظمی حاج میرزا جواد آقا تبریزی مدظله» هر گاه به یاد این مکاتبات می افتاد، با آه و حسرت می فرمود: با کمال تأسف این دست خط های مبارک از بین رفته؛ در حالی که در نزد شیخ صدوق علیه الرحمه مجموعه عظیمی از این مکاتبات موجود بوده است.

۳- ۳. من لایحضره الفقیه، شیخ صدوق، ج ۱، ص ۸۶، باب ۲۳، ح ۵۱.

۴- ۴. نقد الرجال، تفرشی، ص ۳۳۱.

۵- ۵. بحار الانوار، مجلسی، ج ۸۵، ص ۲۳۳-۲۲۹.

«... انّ الله تعالى بجوده و رأفته قد منّ على عباده بنبيه محمّد بشيراً و نذيراً و وفقكم لقبول دينه و اكرمكم بهدايته و غرس في قلوب اسلافكم الماضين (رحمه الله عليهم) و اصلا بكم الباقين، تولّى كفايتهم و عمّهم طويلاً- في طاعته حبّ العتره الهاديه، فَمَضَى مَنْ مَضَى عَلَى وَتَيْرِهِ الصَّوَابِ وَ مِنْهَاجِ الصِّدْقِ وَ سَبِيلِ الرَّشَادِ» (۱).

جای بسی افتخار است که فروغ قم شیعی بر افق نگارش، به عصر مبارک ائمه عليهم السلام باز می گردد و مکتوبات و تویعات آن بزرگواران، سیمای فرهنگی این شهر را مزین ساخته است.

با وجود این پیشینه تابناک، قدیمی ترین اثر در باره قم که نام آن در مآخذ و کتاب شناسی ها آمده است _ کتاب «فضل قم و الکوفه» نوشته سعدین عبدالله اشعری قمی (متوفای ۲۹۹ یا ۳۰۱ ه. ق.)، دانشمند و محدّث سده سوم هجری قمری است. (۲)

این کتاب، مجموعه ای از احادیث است که در بیان شرافت خاک و فضیلت مردم این دو سرزمین از امامان معصوم عليهم السلام به دست ما رسیده است.

پس از آن، کتابی در اخبار اعراب اشعری _ که در قرن اوّل هجری به قم آمده و شهر قم را مرکز فرهنگ خود ساخته و مدت ها در این شهر قدرتمند بوده اند _ نگاشته شده که در سال ۳۲۸ ق. تنها نسخه آن نزد «علی بن حسین بن محمد بن عامر» بود که بر اثر ویرانی خانه، کتاب از میان رفت. (۳)

پس از آن، کتاب «ابوعلی حسن بن محمد بن حسن قمی» است که وی از دودمان «سائب بن مالک اشعری» و یاران و ملازمان «ابوالفضل بن العمید» وزیر مشهور و دانشمند آل بویه و «صاحب بن عباد»، بود. و در سال ۳۵۲ ق. دوره حکومت برادر خود «ابوالقاسم علی بن محمد بن حسن کاتب» از سوی «رکن الدوله دیلمی» (۴) به قم بود و اطلاعات مربوط به قم و مردم آن سامان و قوانین سابق و جاری آنان را در امور اجتماعی _ اعم از: کشاورزی، خراج و مالیات دیوانی، و شمار روستاها و توابع این

ص: ۱۸

۱- ۱. همان، ج ۵۰، ص ۳۱۷، ح ۱۴؛ مناقب، ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۴۲۵؛ الکنی و القاب، حاج شیخ عباس قمی، ج ۳، ص ۷۱؛ معادن الحکمه فی مکاتب الائمة، فیض کاشانی، ص ۲۶۴.

۲- ۲. رجال، نجاشی، ص ۱۷۷، ش ۴۶۷؛ فهرست طوسی، ص ۱۰۱، ش ۳۱۸.

۳- ۳. تاریخ قم، حسن بن علی... عبدالملک قمی، ص ۱۲؛ الذریعه، آقا بزرگ تهرانی، ج ۳، ص ۲۷۹.

۴- ۴. تاریخ قم، ص ۳۹.

شهر _ از منابع و مآخذ و دفاتر دیوانی، استخراج می نمود و در ضمن ارشاد «ابن العمید» و برادرش، به تدوین کتابی بنام «تاریخ قم» دست یازید. (۱)

او سپس در سال ۳۷۹ ق. این آگاهی های مفید و منحصر را با مطالبی دیگر در باب انساب مردم قم، به خصوص علویان و اعراب اشعری و نیز خاطرات و سرگذشت دانشمندان و نام آوران این شهر را با اطلاعات عمومی دیگر در آمیخت و کتابی بزرگ به زبان عربی، بنام صاحب بن عباد _ وزیر دانشمند فخرالدوله دیلمی _ فراهم کرد و نام آن را «کتاب قم» نهاد. (۲)

در دهه نخست قرن نهم هجری قمری، «تاج الدین حاج حسن خطیب»، فرزند «بهاء الدین علی بن حسن بن عبدالملک قمی» _ از فرزندگان قم در آن عصر _ که مردی فاضل و دانشمند بود و در علوم عربی و ادبی تبصری به سزا داشت، به دستور «خواجه فخرالدین ابراهیم قمی» _ امیر قم و از دودمان امرای «علی صفی» _ ترجمه فارسی «کتاب قم» را در سال «۸۰۵» یا «۸۰۶» ق. به پایان رسانید. اکنون بخش هایی از این ترجمه، بنام «تاریخ قم» شناخته می شود و نسخ خطی متعددی از آن با همین عنوان موجود است. این کتاب، در سال ۱۳۱۳ ش. به اهتمام «آقای سید جلال الدین طهرانی»، براساس نسخه ای که در سال ۱۰۰۱ ق. تحریر یافته بود، به چاپ رسید.

این کتاب مشتمل بر بیست باب بوده؛ ولی تاکنون نسخ فارسی «تاریخ قم» که دیده شده بیش از پنج باب آن را در بر نداشته است. معلوم نیست که به عربی هم فقط یک جلد و شامل پنج باب بوده یا مترجم، بیش از پنج باب آن را ترجمه نکرده است. (۳)

کتاب دیگری که درباره قم تألیف شده، «تذکره مشایخ قم»، اثر دانشمند «نورالدین علی فرزند حیدر علی منغل قمی» است که کار گردآوری آن را در اوایل ماه رمضان سال ۹۷۸ ق. در قم به پایان برد. مؤلف، شخصیت دانشور، رجالی و دارای تصانیفی است و به قم و فرهنگ و مفاخر آن عشق می ورزید. علمای تراجم، دو اثر برای وی

ص: ۱۹

۱-۱. همان، ص ۱۶۵-۱۶۴.

۲-۲. ریاض العلماء، افندی، ج ۱، ص ۳۱۸، حرف ح؛ بحارالار، مجلسی، ج ۶۰، ص ۲۱۲ و ج ۱۰۲، ص ۲۶۷؛ تاریخ قم، ص ۱۲-۱۳.

۳-۳. تاریخ قم، تصحیح سیدجلال الدین طهرانی، ص ۱.

ذکر می کنند. مرحوم آقابزرگ تهرانی درباره او چنین می نگارد: «نورالدین علی بن حیدر علی المنعل القمی، اسممه، له نهاییه الآمال فی ترتیب خلاصه الاقوال و مبادی الوصول». (۱)

صاحب ریاض نیز در ترجمه او می نگارد: «المولی نورالدین علی بن حیدر علی القمی، فاضل، عالم، له کتاب نهاییه الآمال فی ترتیب خلاصه الاقوال». (۲)

در کتاب «مصفی المقال» نیز سخنان صاحب ریاض تکرار شده است. (۳)

«پاشای بغدادی» نیز در دو اثر خود، از او نام می برد؛ در یک اثر چنین می نگارد: «القمی نورالدین علی بن حیدر... صنف نهاییه الآمال فی ترتیب خلاصه الاقوال». (۴)

و باز در اثر دیگرش تنها از «نهاییه الآمال فی ترتیب خلاصه الاقوال» نام می برد. (۵)

بنابراین روشن گردید که هیچ یک از شرح حال نگاران، نامی از کتاب «تذکره مشایخ قم» به میان نیاورده اند و این بدان جهت است که تا همین چند سال قبل از این کتاب اطلاعی در دست نبود؛ تا آن که نسخه ای از این اثر، همراه رساله ای دیگر در مجموعه ای به شماره ۵۱۴ طباطبایی، کتابخانه مجلس شورای ملی تهران به دست آمد و با مقدمه و حاشیه عالمانه دانشمند فرزانه، «جناب آقای مدرسی طباطبایی» در مهر ۱۳۵۳ ش. در چاپخانه حکمت قم به زیور طبع مزین گردید. (۶)

در این کتاب، همان گونه که مؤلف در مقدمه آن ذکر می کند، نام و شرح حال مختصری از ۱۱۴ تن از محدثان و دانشوران شهر قم ذکر شده است. از مجموع فزون بر سیصد نفر راوی و محدثی که پیش از زمان شیخ طوسی بر آسمان قم درخشیده اند، فقط ۸۵ نفر از آنان در این کتاب ذکر شده و از عصر مرحوم شیخ طوسی (متوفای ۴۶۰ ق) تا زمان تألیف کتاب (۹۷۸ ق). از میان صدها فاضل دانشور که در این شهر به پا خواسته اند، (۷) فقط تعداد ۲۹ نفر از «فهرست منتجب الدین» در این کتاب ذکر شده است.

ص: ۲۰

۱-۱. الذریعه، آقابزرگ تهرانی، ج ۱۰، ص ۱۵۷ و ج ۱۴، ص ۵۳، ش ۱۷۱۰.

۲-۲. ریاض العلماء، افندی، ج ۴، ص ۷۵.

۳-۳. مصفی المقال، آقا بزرگ تهرانی، ص ۲۷۹.

۴-۴. هدیه العارفین، اسماعیل پاشا بغدادی، ج ۱، ص ۷۴۹.

۵-۵. ایضاح المکنون، ج ۲، ص ۶۸۹.

۶-۶. تذکره مشایخ قم.

۷-۷. ر.ک: فهرست منتجب الدین، امل الآمل، جامع الرواه، ریاض العلماء، تنقیح المقال، الذریعه، مصفی المقال، روضات الجنات و... مراجعه گردد.

در این مجموعه، ده ها صحابی که به شرف درک حضور ائمه هدی علیهم السلام نایل آمده اند، معرفی شده اند. در این اثر به تشریف فرمایی حضرت امام علی بن موسی علیه السلام به قم اشاره شده و داستان ورود آن بزرگوار از «عبدالکریم بن احمد بن طاووس (ره)» نقل شده است. (۱)

با کمال تأسف در نسخه خطی این کتاب، صفحه ای مفقود گردیده است. این کتاب با تصحیح مجدد و به سفارش «کنگره بزرگداشت شخصیت حضرت معصومه علیها السلام و مکانت فرهنگی قم» در سال ۱۳۸۳ ش. بار دیگر به زیور طبع آراسته شد. یکی دیگر از پژوهشگرانی که کتابی درباره قم تألیف نموده «قاضی احمد قمی» از مورخان و تذکره نگاران برجسته دوره صفوی، است.

او در هفدهم ربیع الاول سال ۹۵۳ ق. دیده به جهان گشود و به پاس کسوت قضاوت، به «قاضی احمد قمی» معروف شد. (۲)

پدرش «میرشرف الدین حسین» مشهور به «میرمنشی فرزند میرسید احمد» فرزند نعیم الدین ... فرزند حسن افطس فرزند علی اصغر، فرزند امام زین العابدین علیه السلام است؛ بنابراین، نسب شریفش به امام سجاد علیه السلام منتهی می شود. (۳)

او آثاری مانند: «خلاصه التواریخ» و «گلستان هنر» دارد که از بهترین و سودمندترین آثار شناخته شده آن روزگار به حساب می آیند.

نیاکان «قاضی احمد» در شهر قم می زیستند و از نفوذ و جایگاه بالایی در این شهر برخوردار بودند. نیای پدری اش «میرسید احمد» در روزگار شاهان ترکمان و صفویه، قاضی القضاات قم و توابع آن بودند.

نیای مادری اش، «قاضی شرف الدین عبدالمجید» در زمان سلطان مراد «آق قویونلو» _ که ترکمانان به سرکردگی «آیبه سلطان» به قصد تصرف شهر قم آمدند _ فرمان داد

ص: ۲۱

-
- ۱- ۱. تذکره مشایخ قم، نورالدین علی منغل قمی، ص ۱۶، کپی از نسخه خطی مجلس.
 - ۲- ۲. مقدمه خلاصه التواریخ، ص ۳؛ مجله گوهر، سال سوم، ش سوم، مقاله استاد محیط طباطبایی، ص ۱۷۷، (خرداد ۱۳۵۴ ش).
 - ۳- ۳. مجله بررسی های تاریخی، سال دهم، ش ۲، مقاله استاد، مدرسی طباطبایی، ص ۶۳-۶۵.

دروازه های شهر به روی مهاجمان بسته شود؛ اما ترکمانان، پس از شکست مدافعان شهر، با نیرنگ آن را تسخیر نمودند و خانواده شرف الدین عبدالمجید را کشتند. (۱)

قاضی احمد، در این خاندان فرهیخته متولد شد و به رشد و بالندگی خود ادامه داد. پدر او از جمله دانشمندان و منشیان شاه طهماسب و نیز قاضی بزرگ شهر قم و توابعش بود. او علاوه بر لیاقت و کفایت در اداره امور دیوانی و کارگزاری حکومت صفویان، هنرمندی توانا بود و در شعر، خط _ به خصوص نسخ، رقا و شکسته _ مهارت داشت. بعضی از سروده هایش در کتاب «مجمع الشعراى قاضى احمد» نقل شده است. (۲)

احمد، دوران کودکی و بخشی از نوجوانی خود را در شهر مقدس قم سپری کرد. پدرش در دستگاه صفویه، مقام و منزلتی داشت. در سال ۹۶۴ ق. «ابراهیم میرزا» حاکم خراسان شد. دوستی پدرش با حاکم، سبب شد «شرف الدین حسین» قم را به قصد اقامت مشهد مقدس ترک کند. در این سفر بابرکت، فرزند یازده ساله اش «سید احمد» نیز همراه او بود. آن نوجوان خوش ذوق، در پرتو فیوضات رحمانی بارگاه رضوی، از محضر مشاهیر و دانشوران و هنرمندانی که در دستگاه ابراهیم میرزا گردآمده بودند، فنون هنر را فراگرفت. (۳) و بارقه های امید و نوید بر سیمای او ظاهر گشت.

احمد ۲۰ سال در جوار بارگاه حضرت ثامن الائمه علیه السلام به سر برد و در تحت تربیت پدر و حمایت حاکم، به انواع کمالات علمی، ادبی و هنری آراسته شد.

«مولانا محمود زرین قلم» و «استاد میر سید احمد حسین» و «استاد مالک دیلمی» از جمله مربیان او در این شهر بوده اند. (۴)

احمد، که از مورخان و سرگذشت نگاران چیره دست و نکته یاب قرن دهم و اوایل قرن یازدهم هجری بوده است، رساله ای در احوال و مفاخر و مناقب شهر قم تدوین

ص: ۲۲

۱-۱. مقدمه خلاصه التواریخ، ص ۳.

۲-۲. گلستان هنر، مقدمه احمد سهیلی خوانساری، فهرست اسامی و آثار خوشنویسان قرن دهم، فیروز منصوری، ص ۱۷.

۳-۳. مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه تهران، سال ۲۲، ش ۳ و ۴، مقاله دکتر احسان اشراقی، ص ۱۵۴، (پاییز و زمستان ۱۳۵۴ ش.).

۴-۴. گلستان هنر، ص ۹۴-۹۳-۸۹.

نمود که نسخه ای از آن به دست «افندی» _ نگارنده ریاض العلماء _ افتاد و او در چندین جای «ریاض العلماء» از آن استفاده کرد.

قاضی، جز این رساله، در مکتوبی _ که برای یکی از بزرگان جاسب قم نگاشت _ از فضایل قم و جغرافیای آن سخن گفته و نام برخی از بزرگان را یاد کرده است.

«مرحوم ملا-احمد نراقی» فقیه بزرگ قرن سیزدهم هجری قمری، این مکتوب را در «الخراین» با طلیعه «من غایبانه مایل آن روی مهوشم...» آورده است.^(۱)

قاضی همچنین در کتاب های «خلاصه التواریخ» و «منتخب الوزراء» خود، مطالبی را درباره قم به رشته تحریر درآورده است.^(۲)

پس از قاضی، نوبت به «صفی الدین محمد هاشم حسینی رضوی قمی» می رسد که در سده یازدهم هجری قمری، به درخواست یکی از معاصران خود، احادیثی را که در فضیلت و شرافت قم از ائمه اطهار علیهم السلام روایت شده بود، گرد آورد و به زبان فارسی ترجمه کرد تا عموم مردم استفاده کنند و نامش را «خلاصه البلدان» نهاد.

پسرش «صفی الدین محمد حسینی»، این اثر پدر را با استفاده از مطالب مندرج در ترجمه «تاریخ قم» و افزودن برخی اطلاعات و تجربیات شخصی اش و نقل پاره ای موضوعات از کتاب «مجالس المؤمنین» و مراجع دیگر، توسعه بخشید.

بنابراین، کتاب «خلاصه البلدان» دو مؤلف دارد: پدر و پسر. این که مؤلف ارجمند «انوارالمشعشعین» و به پیروی از او، محقق ارجمند «جناب آقای مدرسی» این اثر را فقط از آن صفی الدین محمد بن محمد هاشم «پسر» دانسته اند، صحیح نیست.^(۳)

این کتاب، مدت ها ناپدید بوده و در معرض استفاده قم شناسان قرار نداشت. استاد محیط طباطبایی، در وصف آن چنین می نویسد:

«مؤلف در دیباچه کتاب خود گفته که بعد از نقل و ترجمه احادیث مزبور، به ذکر برخی اماکن شریفه می پردازد که به ائمه و شیعیان ایشان ارتباط خاصی داشته است...»

ص: ۲۳

۱- ۱. الخزائن، ملا احمد نراقی، ص ۴۲۷-۴۲۵.

۲- ۲. خلاصه التواریخ، قاضی احمد قمی، ص ۹۹.

۳- ۳. مجله گوهر، سال سوم، ش سوم، مقاله استاد محیط طباطبایی، ص ۱۷۷-۱۷۳، (خرداد ۱۳۵۴ ش.)؛ خلاصه البلدان، ص

و به همین اصل، سه باب در احوال مکه و مدینه و کوفه می آورد و باب چهارم را به احوال دارالمؤمنین «قم» اختصاص می دهد و مجموع احوال و خصوصیات این مکان شریف را در هفت فصل بیان می کند: فصل اول در وجه نامگذاری قم، فصل دوم چهل حدیث و...»

این کتاب، در دو مقاله، در مجله «گوهر» معرفی شده^(۱) و در چاپخانه حکمت به زیور طبع آراسته شده است.

پس از «خلاصه البلدان»، «انوارالمشعشعین»، به دست دانشمند ولایتمدار، «شیخ محمدعلی بن حسین نائینی اردستانی کچویی» نگاشته شده که طی پنج سال (۱۳۲۵ - ۱۳۳۰ ق.) در سه مجلد تدوین گردیده است:

مجلد نخست آن با عنوان «انوارالمشعشعین فی شرافه قم و القمیین» است که به تاریخ کهن قم اختصاص یافته و بر مبنای تاریخ قم، سیر تاریخی این شهر را از هنگام ورود اشعریان تا استقرار کامل و دوران غلبه فرهنگی آنان بر این سرزمین بیان نموده است.

این بخش از کتاب در سال ۱۳۲۷ ق. (دو سال پس از تدوین) در تهران به شیوه چاپ سنگی به چاپ رسید و بنا به نقل «الذریعه» در سال ۱۳۲۵ ق. منتشر شد.^(۲)

مجلد دوم، «انوارالمشعشعین فی ذکر ورود الطالبیین الی القمیین» است که در ۳۷۸ صفحه و با یک مقدمه و ۱۲ باب و خاتمه تنظیم شده است.

مجلد سوم، «انوارالمشعشعین فی بیان حالات الرواه القمیین» است که سرگذشت نامه دانشمندان قمی - اعم از محدثان و فقیهان - می باشد. این مجموعه اخیراً با کوشش «جناب آقای محمدرضا انصاری قمی» و با اشراف «مدیریت عالی کتابخانه آیه الله العظمی مرعشی نجفی قدس سره» در سه مجلد، به طبع مجدد آراسته شد.

در عصر حاضر نیز، درباره جایگاه مذهبی - فرهنگی قم، کتاب های مفید و سودمندی تألیف شده است که از آن جمله می توان این کتاب ها را نام برد:

ص: ۲۴

۱- همان، ش هفتم و هشتم، مقاله استاد محیط طباطبایی، ص ۶۹۶-۶۹۲-۶۱۰-۶۰۷، (مهر و آبان سال ۱۳۵۳ ش.).

۲- الذریعه الی تصانیف الشیعه، آقا بزرگ طهرانی، ج ۲، ص ۴۴۱.

تربت پاکان، قم در قرن نهم، قم نامه، گنجینه آثار و تاریخ مذهبی قم و... که مجموع این آثار در کتابشناسی قم معرفی شده است.

به احتمال قوی، ده ها نسخه خطی در باره قم موجود است که هنوز شناسایی نشده و دور از دسترس محققان و عرصه های فرهنگی در گوشه های متروکه، یا در صندوقچه زیبای موزه ها و یا در گوشه کتابخانه ها، با خاک و غبار مزینند!

آرمان فرهنگی

اکنون با توجه به شأن فرهنگی، علمی و نیز مکانت قدسی قم، از سابقه درخشانش، به خصوص در عصر حضور ائمه علیهم السلام و عصر روایت و همچنین دوران معاصر که درخت تناور انقلاب اسلامی در آن شکوفا شد و به رهبری امام خمینی قدس سره و در بستر فقه اسلامی به ثمر نشست و اکنون نیز با زعامت حضرت آیه الله خامنه ای به حرکت بالنده خویش ادامه می دهد و نیز با توجه به آینده پرفروغ قم که در سایه سار ولایت و مرجعیت، سرچشمه جوشان فرهنگ و معارف شیعی خواهد بود و فروغ ایمان، دانش، حکمت و اندیشه از افق این شهر به سراسر جهان خواهد تابید، می طلبد _ پس از برگزاری کنگره تجلیل از شخصیت حضرت معصومه علیها السلام و تدوین کتب و مقالات پژوهشی و گنجینه میراث مکتوبی که از گذشتگان در باره این شهر باقی مانده است _ دانشنامه قم تدوین شود. سزاوار است مدیریت عالیه آستان حضرت فاطمه معصومه علیها السلام که پس از پیروزی انقلاب اسلامی در پرتو نظام اسلامی و با تکیه بر مدیریت مبتنی بر فقه و ایمان و خردورزی، مایه شکوفایی و توسعه همه جانبه ای در این مطاف ملائکه الله گردیده است، بانی و مؤسس این دایره المعارف ارزشمند گردد. (ان شاء الله)

کتاب حاضر

با وجود آنکه قم از ابعاد گوناگون قابل پژوهش و بررسی است، ولی این اثر، یعنی «قم در عصر حضور» این سرزمین و مردمش را از منظر اهل بیت علیهم السلام می نگرد؛ ارتباط معنوی دانشوران، محدثان و شیعیان، این خطه را با بیت امامت تقدیس می کند و

فیض افشانی آن امامان هم‌ام را بر این شهر و مردمش ارج می‌نهد؛ از زلال چشمه امامت جاری در این سرزمین مقدس می‌نوشد و ساغرش را از حُم قم ملامال می‌سازد؛ ساحت ستارگانی که در پرتو خورشید امامت بر بام این شهر درخشیدند، می‌ستایند و فروغ نشان‌های شرفی که از سوی امامان، آسمان این شهر را نورباران کرد، نظاره می‌کنند؛ بنیان حدیث و فقه و معرفت شیعی در این سرزمین را بیان می‌کند و به آن پیشینه تابناک درود می‌فرستد.

این کتاب، در سه بخش تقدیم می‌گردد:

بخش اول: قم در قرن اول و دوم هجری قمری بررسی می‌شود که سیری است بر هجرت اشعریان به قم، شکل‌گیری بنیان حوزه حدیثی قم و استقلال این دیار در پرتو آیین شیعی مردم این شهر و اجلال نزول کریمه اهل بیت علیهاالسلام به این سرزمین و جاری شدن چشمه زلال معارف اسلامی از کنار کوهسار بارگاه آن بزرگوار.

بخش دوم: از سیمای فرهنگی، مذهبی شهر مقدس قم در قرن سوم، پرده برداری می‌شود و روابط قمی‌ها با ائمه علیهم‌السلام و عنایات آن بزرگواران به مردم قم یادآوری می‌شود و جایگاه حوزه حدیثی این شهر – که به بالندگی رسیده و چون دریای موج، غواصان معارف آل‌الله در آن شناورند و گوهر فقه، اندیشه، حکمت، حدیث و تفسیر صید می‌کنند – تبیین می‌شود؛ دوره‌ای که بر پیشانی بلند آن، عصر محدثان درخشیده و در گستره تاریخ آن، رود خروشان فقه و حدیث و معارف بر کوی و برزن آن جاری بوده است.

بخش سوم: به ره آورد دو قرن ارتباط اهل قم با امامان معصوم علیهم‌السلام و اصحاب آن بزرگواران اشاره دارد که در یک تعامل الهی این ارتباط برقرار بوده و فرزندگان این حوزه با اکتساب حدیث و معرفت از محضر ائمه علیهم‌السلام و آن بزرگواران با اشراق الهی خویش حوزه حدیثی قم را غنی ساختند.

هدف از تألیف این اثر

این کتاب که بنام «قم در عصر حضور ائمه علیهم‌السلام» به خوانندگان گرامی عرضه می‌شود، با توجه به آثار مفید و با ارزشی که درباره قم و منزلت فرهنگی آن وجود

داشته و دارد تألیف گردیده است. این تلاش اندک را به پاس ادب و احترام به ساحت سستی، حضرت فاطمه معصومه علیهاالسلام، که چون مهتابی بر آسمان معنویت این شهر، دیده ولایتمداران را نورباران ساخته است، تقدیم می‌کنم.

بدون تردید، این همه آوازه و بلند مرتبگی، رهین اجلال نزول این بزرگ بانوی جهان اسلام به این سرزمین بوده است. بر همه روشن است که صدف این شهر مقدس، به درّ تابناک این قدّیسه، فروزان است.

آرزو می‌کنم این اثر ناچیز، نمی‌ازیم قداست و جلالت آن بانوی مکرمه را تفسیر کند؛ نیز از خداوند متعال می‌طلبم که این اثر بتواند پرتوی از انوار ولایت و هدایت را که از آفاق این شهر علم و ایمان، متجلی است بر دیده مؤمنان خداجوی جاری سازد.

بمنّه و کرمه

«غلامعلی عباسی»

تابستان ۱۳۸۳ ش.

ص: ۲۷

بخش اول قم در آینه تاریخ

قم از نگاه تاریخ

ص: ۲۸

با این پرسش که آیا قم، شهری است کهن و باستانی و یا در پرتو تمدن اسلامی پدید آمده، بحث را آغاز می‌کنیم.

بعضی قم را شهر کهن و باستانی می‌شناسند و برخی دیگر می‌پندارند قم، شهری است که پس از اسلام پدید آمده است. «یاقوت حموی» در «معجم البلدان» می‌نویسد: «قم و هی مدینهٔ مستحدثهٔ اسلامیة لا اثر للاعاجم فیها، و اول من مَصیرها طلحة بن الاحوص اشعری؛ (۱) قم شهری است که پس از اسلام پدید آمده و اثر و نشانه‌ای از پارسیان باستان در آن نیست و نخستین فردی که بنیان آن نهاد، طلحه پسر احوص اشعری بود.»

نیز می‌نویسد: «این شهر به سال ۸۳ هجری قمری احداث گردید؛ بدین سان که پس از شکست عبدالرحمن بن محمد از حجاج بن یوسف و فرار او به کابل، در میان لشکر او هفده تن از علمای «تابعین» (۲) عراقی بودند و در این جمع، پنج برادر بنام‌های: عبدالله، احوص، عبدالرحمن، اسحاق و نعیم فرزندان سعد بن مالک بن عامر اشعری وجود داشت. این پنج برادر به سرزمین قم وارد شدند. در آن جا هفت قریه وجود داشت که یکی از آن‌ها «کمدان» نام داشت.

این پنج برادر، روستاهای هفتگانه را فتح کردند و مردمش را کشتند و آن جا را

ص: ۳۰

۱- ۱. معجم البلدان، یاقوت بن عبدالله الحموی، ج ۴، ص ۳۹۷.

۲- ۲. «تابعین» به کسانی گفته می‌شود که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم را درک نکرده بودند؛ ولی اصحاب آن حضرت را درک کرده بودند.

برای خود برگزیدند و سپس خویشانان به آنان ملحق گردیدند و نام یکی از روستاها را که «کمدان» بود، بر مجموع هفت روستا نهادند و پس از تعریب و اسقاط برخی از حروف «قم» نامیده شد.^(۱)

پیش از یاقوت، «ابی دُلف» در سفرنامه خود، قم را شهری تازه ساز که در قرن اول هجری قمری ساخته شده، معرفی کرده است. همچنین در «انساب سماعی» قم، شهری نو بنیاد که پس از اسلام ایجاد گردید؛ وصف شده است: «قم، مدینه مستحده اسلامی».^(۲)

نظر «بلاذری» خلاف این پندار است. او می نویسد: «گویند چون ابوموسی عبدالله بن قیس اشعری از نهاوند بازگشت به اهواز رفت و تمامی آن را سیر کرد و سپس به قم آمد و ایامی بر آن شهر بایستاد و آن را بگشود...».^(۳)

«یعقوبی» نیز قم را جزء شهرهای عصر ساسانی نام برده است.^(۴)

اعثم کوفی نیز می نویسد: «در جنگ قادسیه، سپاهی از شهرهای قم و کاشان به سرداری «شیرزاد»، والی این دو شهر، به کمک سپاه ایران آمده بود؛ شماره این سپاه بیست و پنج هزار سواره و پیاده بود و نیز در جنگ نهاوند، سپاهی به شماره بیست هزار سوار از قم و کاشان شرکت داشت و پس از شکست سپاه ایران، امیر قم در اصفهان نزد یزدگرد رفت.»^(۵)

«دینوری» می نویسد: «انوشیروان، کشور ایران را به چهار قسمت کرد و قم، جزء شهرهای قسمت دوم بود. یزدگرد پس از شکست در مقابل مسلمانان، به قم و کاشان فرود آمد.»^(۶)

«مستوفی» نیز ساخت قم را به زمان «طهمورث» که از شاهان باستانی ایران است، نسبت می دهد.^(۷)

ص: ۳۱

۱- ۱. معجم البلدان، یاقوت بن عبدالله الحموی، ج ۴، ص ۳۹۷.

۲- ۲. تاریخ مذهبی قم، علی اصغر فقیهی، ص ۵۷.

۳- ۳. فتوح البلدان، احمد بن یحیی بلاذری، ص ۴۳۹.

۴- ۴. تاریخ یعقوبی، ج ۱، ص ۱۴۴.

۵- ۵. تاریخ اعثم کوفی، ص ۱۰۵_۹۴_۴۳.

۶- ۶. اخبار الطوال، دینوری، ص ۱۲۸-۶۷.

۷- ۷. نزهة القلوب، حمدالله مستوفی، ص ۶۷.

و نیز قم در ردیف شهرهای کهنی مانند ری و همدان ذکر گردیده است. جغرافیدان معروف قرن چهارم هجری قمری، «ابراهیم اصطخری» می نویسد: «و کوهستان را شهرهایی هست مشهور؛ چون همدان و دینور و سپاهان و قم»^(۱) و در جای دیگر می نگارد: «حدّ غربی بیابان بزرگ میان فارس و خراسان، قومس، ری و قم و کاشان است.»^(۲)

«مقدسی» در کتاب «احسن التقاسیم فی معرفه الاقالیم» به ذکر قم پرداخته، این شهر را در ردیف شهرهای کهن ذکر می کند. او می نویسد: «قم بارو دارد. روستایش گسترده است. شهری بزرگ است.»^(۳)

در «شاهنامه فردوسی» نیز سه مرتبه نام قم ذکر شده که حاکی از اشتهار آن در عهد ساسانیان است.^(۴)

باری، قم از تمدن و آبادانی کهنی برخوردار بوده است. مگر ممکن است سرزمین پهناور و مستعد برای زراعت در میانه ری و سپاهان، با رودخانه پر آب، از مدنیت برخوردار نباشد؟ اصطخری، جغرافیدان قرن چهارم هجری قمری، چنین می نگارد: «قم دیوار دارد... و بهار و تابستان رودخانه بزرگ روان باشد، پسته و بندق بسیار خیزد.»^(۵)

از آن جا که نخستین جوانه های تمدن در کنار رودخانه ها روید و سرزمین بین النهرین (سرزمین پیامبران) مبدأ پیدایش اولین تمدن ها است، پذیرش قدمت قم، بدیهی است.

درباره کهن و باستانی بودن شهر قم، دلایل و شواهد بسیار است. بعضی از معاصران در باره قدمت قم، به هیچده دلیل اشاره کرده اند.^(۶)

ص: ۳۲

۱-۱. مسالک و ممالک، (ترجمه ابراهیم اصطخری) ص ۱۶۲.

۲-۲. همان، ص ۱۸۴.

۳-۳. احسن التقاسیم، مقدسی، ج ۲، ص ۵۸۴.

۴-۴. راهنمای قم، مقدمه، رشید یاسمی، ص پ.

۵-۵. مسالک و ممالک، ترجمه ابراهیم اصطخری، ص ۱۶۶.

۶-۶. تاریخ مذهبی قم، علی اصغر فقیهی، ص ۶۶-۶۲.

بنابراین، آن چه ما آن را امروزه «قم» می‌شناسیم، منطقه ای آباد و دارای جمعیت فراوان بوده؛ بلاذری می‌نویسد: «و اصْحُ الاخبار أن ابا موسی فتح قم و کاشان»^(۱). از این رو، به نظر می‌رسد که اراضی قم مفتوحه عنوه بوده است؛ زیرا از یک سو به داوری مورخین قم را ابوموسی در زمان خلیفه دوم فتح کرد. از سوی دیگر، بر اساس اخبار و روایات ما اغلب اراضی و زمین هایی که در زمان خلیفه دوم فتح شده است، با اذن مولی امیرالمؤمنین علی علیه السلام بوده است.^(۲)

البته آن چه مقارن فتح، در این شهر رخ داده در صندوقچه اسرار تاریخ است و برای ما روشن نیست. این که، قم مستقل بوده یا جزء اصفهان به حساب می‌آمده و این که همه مردم قم مسلمان شدند یا برخی مسلمان شدند و برخی دیگر جزیه پرداختند، روشن نیست؛ ولی این منطقه از تمدن و عمران برخوردار بوده و این گفته: که قم، شهری است «جدیدالاحداث» قابل قبول نیست.

تاریخ گذشته قم، پرفراز و نشیب است. مقدسی چنین می‌نگارد: «قم بارو دارد. روستایش گسترده است؛ شهری بزرگ است ولی متوقف شده، رو به ویرانی است»^(۳). گاهی این شهر از تمدن و آبادانی گسترده برخوردار بوده و زمانی مغلوب همسایه کویری خود شده است. در آماری که «محمدتقی بیگ ارباب» در سال ۱۲۸۵ ق. به امر «ناصرالدین شاه» از جمعیت قم ارائه می‌کند، جمعیت این شهر، کمتر از ۲۰۰۰۰ نفر بوده است.^(۴)

ولی قم در روزگارانی چنان بزرگ بوده که دو نماز جمعه در آن برگزار می‌شده است. «عبدالجلیل رازی» چنین می‌نگارد: «در همه شهرهای شیعه این نماز (جمعه) برقاعده و برقرار هست... چنان که در دو جامع به قم»^(۵). و این بدان معنا است که میان دو سوی قم بیش از سه میل مسافت بوده است. از سوی دیگر، این شهر در ردیف شهرهایی جای گرفته که در ادبیات فارسی طول و عرضشان را صد فرسنگ گفته اند. در قطعه ای که به انوری نسبت داده اند چنین آمده است:

ص: ۳۳

۱-۱. فتوح البلدان، بلاذری، ص ۳۸۴-۳۸۵.

۲-۲. مکاسب، شیخ انصاری، چاپ قدیم، ص ۷۸.

۳-۳. احسن التقاسیم فی معرفه الاقالیم، مقدسی، ترجمه علی نقی منزوی، ج ۲، ص ۵۸۴، (قرن چهارم).

۴-۴. قم نامه، سیدحسین مدرسی، ص ۱۷۳-۲۴۷.

۵-۵. النقص، عبدالجلیل رازی، ص ۴۳۰.

چهار شهر است عراق از ره تخمین گویند طول و عرضش صد در صد بود و کم نبود

اصفهان کاهل جهان جمله مقرند بدان در اقلیم چنان شهر معظم نبود

همدان جای شهان کز قبل آب و هوا در جهان خوش تر از آن بقعه خرم نبود

قم به نسبت کم از ایناست ولیکن آن نیز نیک نیک ارچه نباشد بد بد هم نبود

معدن مردمی و کان کرم شاه بلاد ری بود ری که چوری در همه عالم نبود^(۱)

جغرافیدانان، تفاوت ری و قم را بسیار اندک محاسبه کرده اند؛ چنان که نوشته اند: «دور باروی ری دوازده هزار گام و دور باروی قم بیش از ده هزار گام است»؛^(۲) و حال آن که ری، شهری اسطوره ای معرفی شده است. «مستوفی» در باره ری چنین می نگارد: «و شهر، عظیم شد چنان که گویند: سی هزار مسجد و دوهزار و هفتصد و پنجاه مناره در آن بود.»^(۳)

«رازی» نیز ری را چنین آراسته است: «مدارس و خوانق شش هزار، و چهار صد حمام، هزار و سیصد و شصت مسجد و چهل و شش هزار و چهار صد طاحونه و هزار و دویست کاروانسرا و دوازده هزار و هفتصد مناره و پانزده هزار و سی و پنج یخچاه و چهار و صد و پنجاه عصارخانه و هزار و هفتصد قنات جاریه و هجده هزار و نود و یک رودخانه و محلات نود و شش و در هر محله ای چهل و شش کوچه و در هر کوچه، چهل هزار خانه و در هر کوچه، هزار مسجد و در هر مسجدی هزار چراغ و آن از طلا و نقره و غیره بوده است.»^(۴)

در «معجم البلدان» آمده که ری در زمان «بهرام» آن چنان آباد بوده که باغستان ری و اصفهان به یکدیگر پیوسته بوده است.^(۵)

هرچند از آن چه درباره ری نوشته اند، رایحه اغراق و مبالغه استشمام می گردد؛ ولی نشان از یک تمدن گسترده و کهن نیز می باشد. قم را نیز در این مقیاس، می بایست ارزیابی کرد. درباره قم آمده است: «قم از شهرهای معظم عراق بوده... و از چهار

ص: ۳۴

۱-۱. نزهة القلوب، حمدالله مستوفی، مقاله سوم، ص ۴۷.

۲-۲. همان، ص ۶۷.

۳-۳. همان، ص ۵۳.

۴-۴. هفت اقلیم، امین احمد رازی، ج ۳، ص ۳.

۵-۵. همان، ج ۳، ص ۴.

شهر که عرض و طول و مضافات آن را صد در صد گرفته اند، یکی قم است و تربتی بس مبارک دارد که مشهور است، چهار صد و چهل و چهار امامزاده و ولی در آن دیار آسوده اند. از آن جمله یکی مزار فایض الانوار ستی فاطمه است که همشیره امام همام، علی بن موسی الرضا علیه السلام است و آن محلی است در غایت فیض و صفا.»^(۱)

«اصطخری» نیز می نگارد: «کوهستان را شهرهایی است مشهور؛ چون همدان و دینور و سپاهان و قم.»^(۲) وی در جای دیگر می نگارد: «قم، حدّ غربی بیابانی میان فارس و خراسان است.»^(۳) نیز می نگارد: «از قم تا ده گبران، یک مرحله آبادانی و مردم باشد.»^(۴)

در گذشته، قم سرزمین آباد و پر جمعیتی بود. این شهر بر اثر حوادثی مانند: زلزله و سیل ویران شد و در بیداد «چنگیزخان» غارت و تاراج گردید. «غازانی» در این باره چنین می نگارد: «و شهرهای معظم بسیار خلق، و ولایات با طول و عرض چنان قتل کردند که به نادر کسی بماند مانند بلخ و قم.»^(۵) در «شذرات الذهب» نیز چنین آمده است: «ثم ساروا الی قم و کاشان فأبادوهما؛»^(۶) سپس به قم و کاشان آمده، آن دو شهر را ویران ساخته و مردمش را کشتند.

مؤلف «حبيب السیر» درباره این حادثه خونبار چنین نگاشته است: «و چون به قم رسید، تمامت مردم آن جا را به اغوای بعضی از سنی مذهبان به قتل رساندند.»^(۷) مؤلف «روضه الصفا» نیز درباره آن چنین می نگارند: «و جته نویان به قم رسید. طایفه ای از مسلمانان که در اردوی او بودند گفتند که: قتل اهل قم به سبب آن که رافضی مذهبند عین صواب و مستلزم ثواب است و آن ساده لوح فرمود تا مجموع ارباب قم و نواحی آن را به تیغ بگذرانیدند.»^(۸)

«بناکتی» نیز چنین می نگارد: «و اهل قم را به کلی بکشتند.»^(۹)

ص: ۳۵

۱-۱. همان، ج ۲، ص ۴۹۳.

۲-۲. مسالک و ممالک، ترجمه ابراهیم اصطخری، ص ۱۶۲.

۳-۳. همان، ص ۱۸۴.

۴-۴. همان، ص ۱۸۶.

۵-۵. تاریخ مبارک غازانی، ص ۳۵۰.

۶-۶. شذرات الذهب، عبدالحی بن العماد الحنبلی، ج ۵، ص ۹۴.

۷-۷. حبيب السیر، غیاث الدین بن همام الدین الحسینی (خواند میر)، ج ۳، ص ۳۳.

۸-۸. روضه الصفا، میرمحمد بن سید برهان الدین، ج ۵، ص ۹۸.

۹-۹. تاریخ بناکتی، جعفر شعار، ص ۳۶۸.

دلایل و نشانه های باستانی بودن قم، فراوان است و گفته بعضی از مورخان که «قم، شهری است جدید الاحداث که پس از هجرت اشعریان تأسیس گردید، به این ترتیب که طلحه، پسر احوص اشعری، در سال ۸۳ هجری قمری قم را بنا کرد»، درست نیست؛ مگر آن که گفته شود: مقصود آن است که این شخص، نام «قم» را بر این منطقه نهاد.

تاریخ گواه است که هجرت مردان با اراده و صاحب آرمان، سبب پیدایش تحولات اجتماعی، فرهنگی بوده است. بدون شک، هجرت اعراب اشعری از کوفه و حضورشان در این سرزمین، نقطه عطفی در سیر تکاملی این سامان بوده است؛ همان گونه که هجرت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم و مسلمانان از مکه به یثرب، سیمای یثرب را تغییر داد و بر ویرانه یثرب، بنای شهر پیامبر، شهر حکمت و فضیلت را ایجاد نمود، به طوری که یثرب فراموش گردید و «مدینه» جاودانه شد. اشعریان نیز با حضور فرهنگی خود در این سرزمین، آفاق روشنی آفریدند و تاریخ نوینی برای آن رقم زدند.

قم در نگاه اهل بیت علیهم السلام

مقدس بودن پاره ای از مکان ها به پاس بعضی از ارزش های الهی، موضوعی است که قرآن کریم، به آن اشاره می نماید و برخی آیات بیانگر این حقیقت است:

«لَا أُقْسِمُ بِهَذَا الْبَلَدِ» (۱)؛ «وَأُطُورِ سِنِينَ وَ هَذَا الْبَلَدِ الْأَمِينِ» (۲)؛ «مُبَوَّءَ صِدْقٍ» (۳)؛ «الْأَرْضِ الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا» (۴)؛ «الْوَادِ الْأَيْمَنِ فِي الْبُقْعَةِ الْمُبَارَكَةِ» (۵) و «بَلَدَهُ طَيِّبَةً» (۶).

به راستی چرا قطعه ای از خاک، «مبوء صدق» و مورد ستایش قرار می گیرد؛ کوهی به چنان قداستی می رسد که خداوند به آن سوگند یاد می کند؛ بلد طیب و پاکیزه، بقعه

ص: ۳۶

۱-۱. بلد / ۱.

۲-۲. التین / ۳.

۳-۳. یونس / ۹۳.

۴-۴. انبیاء / ۸۱.

۵-۵. قصص / ۳۰.

۶-۶. سبأ / ۱۵.

مبارک و پربرکت و تزیین شهری مانند مکه به آن همه مجد و عظمت؟! این همه تقدیس و اکرام، پاسداشت چه منزلتی است؟
جز آن است که فروغ الهی بر آن قطعه از زمین تجلی کرده و آن را آسمانی ساخته است؟

کوهی، مشرق تابش انوار حق می گردد و خداوند موسی علیه السلام را در پرتو رسالت آسمانی، لباس پیامبری می پوشاند و
آن کوه، قداستی جاودانه می یابد.

بقعه ای در این پرتو، نورباران می گردد و کلیمی در این مقام به نور می نشیند. نور افشانی خداوند، این بقعه و این سرزمین را
مبارک و مقدس گردانیده و آن را مانند ستاره ای نزد ملکوتیان فروزان ساخته و در مقامی دیگر کعبه و پیامبر خدا صلی الله
علیه و آله وسلم مورد تقدیس و حرمت الهی گردیده است و ...

به هر روی، این قداست ها در پرتو حقایق ملکوتی است و وجود این جلوه های عرشی این مکان ها را مقدس ساخته است.

از این رو «شرف المکان بالمکین» ریشه و حیانی دارد. شرف آفرینی الهی است که بعضی از مکان ها را _ مانند پاره ای از
زمان ها _ به پاس وقوع بعضی از حوادث لباس تقدس می پوشاند و الابدی می است که طبیعت زمان و مکان یکسان است؛
همان گونه که گفته اند: «و طبیعه الزمان المقداریه متشابهه الاجزاء و الابعاض» (۱). ذات مکان هم کمیت بی رنگ و بی شکل
است. اجزای این دو، یکسان است؛ همان گونه که قطعه ای از زمان، ظرف نزول قرآن و فرشتگان می شود و «لیله
مبارکه» شکل می گیرد، مکان نیز افقی تابان از حقایق آسمانی شده و مورد تقدیس الهی می گردد.

البته دلیل این که چرا این قطعه از زمان، ظرف این مظلوف آسمانی شد یا چرا این قطعه از زمین به چنین شرفی نایل گردید بر
ما پوشیده است.

بر این اساس و حیانی است که ائمه هدی علیهم السلام _ که مفسران قرآن کریمند _ به پاس بعضی از حقایق ارزشی، بعضی
از مکان ها را لباس شرف پوشانده اند. از جمله این مکان های مقدس، شهر قم است که روایات اهل بیت علیهم السلام چون
رودی از نور بر آن جاری شده است. وجود ده ها روایت درباره قم، این سرزمین و مردمش را مانند ستاره

ص: ۳۷

تابان در نگاه امامان علیهم السلام و بر آسمان جهان تشیع، تابنده و فروزنده ساخته است.

بدون تردید، صدور این همه روایت با مضامین مختلف و قدسی، جاودانگی این سامان را رقم زده است. این رفعت و طاق بلند آسمانی قم و مردمش، به پاسداشت این است که آفاق این شهر در گستره تاریخ اسلامی به انوار فرهنگ شیعی درخشان بوده و جلوه های ولایی بر آسمان صافش می درخشیده است.

بنابراین، جا دارد که کهکشانی از روایات، آفاق این سرزمین مقدس را نورباران کند و عطر سخن معصوم علیه السلام، خاک آن را سرشت بهشتی بخشد.

فروغ روایات

۱. قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: «لَمَّا أُسِرِيَ بِي إِلَى السَّمَاءِ الرَّابِعَةِ نَظَرْتُ إِلَى قُبَّةٍ مِنْ لَوْلُؤٍ وَ لَهَا أَرْبَعَةُ أَرْكَانٍ وَ أَرْبَعَةُ أَبْوَابٍ كَأَنَّهَا مِنْ إِسْتَبْرَقٍ أَخْضَرَ.

قُلْتُ: يَا جِبْرِئِيلُ! مَا هَذِهِ الْقُبَّةُ الَّتِي لَمْ أَرَ فِي السَّمَاءِ الرَّابِعَةِ أَحْسَنَ مِنْهَا؟

فَقَالَ: حَبِيبِي مُحَمَّدٌ، هَذِهِ صُورَةُ مَدِينَةِ يُقَالُ لَهَا: قُمْ...» (۱)

«در آن شب که مرا از این کلبه غبری برگرفتند و بر گنبد خضرا بالا بردند، در آسمان چهارم، قبه ای فروزان را دیدم از لؤلؤ، که برای آن چهار پایه و چهار در بود و چون استبرق سبز می درخشید.

به جبرئیل گفتم: این قبه که زیباتر از آن در آسمان چهارم مشاهده نکردم، چیست؟

جبرئیل گفت: حبيب من محمد، این صورت و تمثال شهری است که به آن گفته می شود قم...»

۲. قَالَ الْإِمَامُ الْكَاظم عَلَيْهِ السَّلَامُ: «قُمْ عَشْرُ آلِ مُحَمَّدٍ وَ مَأْوَى شِيَعَتِهِمْ» (۲)

«قم، آشیانه آل محمد علیهم السلام و پناهگاه شیعیان آن ها است.»

۳. قَالَ الْإِمَامُ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ: «إِنَّ لِلْجَنَّةِ ثَمَانِيَةَ أَبْوَابٍ، وَ لِأَهْلِ قُمْ وَاحِدًا مِنْهَا؛ فَطُوبَى لَهُمْ؛ ثُمَّ طُوبَى لَهُمْ؛ ثُمَّ طُوبَى لَهُمْ» (۳)

ص: ۳۸

۱- ۱. بحار الانوار، مجلسی، ج ۶۰، ص ۲۰۷؛ تاریخ قم، ص ۹۶؛ اختصاص، شیخ مفید، ص ۱۰۱.

۲- ۲. همان، ص ۲۱۴؛ تاریخ قم، ص ۹۸.

۳- ۳. همان، ص ۲۱۵؛ تاریخ قم، ص ۹۹.

«بهشت را هشت در است و یکی از آن ها برای قمی ها است. خوشابه حالشان! پس خوشا به حالشان! پس خوشا به حالشان!»

۴. قال الامام الصادق عليه السلام: «إِذَا أَصَابَتْكُمْ بَلِيَّةٌ وَعِنَاءٌ فَعَلَيْكُمْ بِقُمَّ، فَإِنَّهُ مَأْوَى الْفَاطِمِيِّينَ، وَ مُسْتَرَاخُ الْمُؤْمِنِينَ... وَ مَا أَرَادَ أَحَدٌ بِقُمَّ وَ أَهْلَهُ سُوءًا إِلَّا أَذَلَّهُ اللَّهُ وَ أَبْعَدَهُ مِنْ رَحْمَتِهِ» (۱).

«آنگاه که بلا- و گرفتاری به شما روی آورد به قم پناه برید؛ همانا قم، پناهگاه فرزندان فاطمه علیها السلام و راحت سرای مؤمنان است... هر ستمگری بخواهد بر این شهر و مردمش جفا کند خداوند او را خوار و از رحمتش دور می سازد».

۵. قال الامام الصادق عليه السلام: «... وَ أَهْلُ قُمَّ أَنْصَارُنَا...» (۲)

«مردم قم، یاوران مايند».

۶. قال الامام الصادق عليه السلام: «... فَالْهَرَبُ الْهَرَبُ عَنْ جَوَارِهِمْ، فَقُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ إِلَى أَيْنَ؟ قَالَ: إِلَى الْكُوفَةِ وَ نَوَاحِيهَا، أَوْ إِلَى قُمَّ وَ حَوَالِيهَا، فَإِنَّ الْبَلَاءَ مَدْفُوعٌ عَنْهُمَا» (۳)

«آن هنگام که آرامش و امنیت از میان رفت... پس بگریزید از همسایگی ایشان. راوی می گوید: گفتم: فدایت گردم، به کجا بگریزیم؟ فرمودند: به کوفه و اطراف آن و به قم و حوالی آن. بلا از این دو سرزمین بر طرف گردیده است».

۷. قال الامام الصادق عليه السلام: «تُرْبَةُ قُمَّ مُقَدَّسَةٌ وَ أَهْلُهَا مِنَّا وَ نَحْنُ مِنْهُمْ؛ لَا يُرِيدُ هُمْ جَبَارًا بِسُوءٍ إِلَّا عَجَلَتْ عُقُوبَتُهُ مَا لَمْ يَخُونُوا إِخْوَانَهُمْ... أَمَا إِنَّهُمْ أَنْصَارُ قَائِمِنَا وَ دُعَاؤُ حَقِّنَا، ثُمَّ رَفَعَ رَأْسَهُ إِلَى السَّمَاءِ وَ قَالَ: اللَّهُمَّ اعْصِمِ لَهُمْ مِنْ كُلِّ فِتْنَةٍ وَ نَجِّهِمْ مِنْ كُلِّ هَلَكَةٍ» (۴)

«خاک قم، مقدس است. مردم قم از مايند و ما از آن ها. هيچ ستمگری به آنان قصد ستم نکند، مگر آن که خداوند به سرعت او را عقاب فرماید. [البته این کرامت و بالندگی] تا آن زمان است که به برادران خود خیانت نکنند... سپس فرمود: مردم قم، یاوران قائم مايند».

ص: ۳۹

۱- ۱. همان؛ تاریخ قم، ص ۹۸.

۲- ۲. همان، ص ۲۱۴؛ تاریخ قم، ص ۹۸.

۳- ۳. همان؛ تاریخ قم، ص ۹۷.

۴- ۴. همان، ص ۲۱۹_۲۱۸؛ تاریخ قم، ص ۹۳.

آن گاه سر مبارک را به سوی آسمان بلند کرد و فرمود: خداوند! آنان را از هر فتنه ای حفظ فرما و از هر مهلکه ای نجات بخش.»

۸. قال الامام الصادق عليه السلام: «... مَحْشَرُ النَّاسِ كُلِّهِمْ إِلَى بَيْتِ الْمَقْدِسِ إِلَّا بُقْعَةً بِأَرْضِ الْجَبَلِ يُقَالُ لَهَا: قُمَّ فَإِنَّهُمْ يُحَاسِبُونَ فِي حُفْرِهِمْ وَيُحْشَرُونَ مِنْ حُفْرِهِمْ إِلَى الْجَنَّةِ؛ ثُمَّ قَالَ: أَهْلُ قُمَّ مَغْفُورٌ لَهُمْ.» (۱)

«جایگاه حشر همه مردم به سوی بیت المقدس است؛ مگر (مردم) سرزمینی از بلاد جبل که آن را قم گویند. آنان در قبرهای شان حسابرسی می شوند و از همان جا به سوی بهشت می روند.

سپس فرمود: مردم قم، در غفراند و برای آنان طلب مغفرت گردیده است.»

۹. «سُئِلَ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ أَسْلَمِ الْمُدُنِ وَ خَيْرِ الْمَوَاضِعِ عِنْدَ نُزُولِ الْفِتَنِ وَ ظُهُورِ السَّيْفِ؛

فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَسْلَمُ الْمَوَاضِعِ يَوْمَئِذٍ أَرْضُ الْجَبَلِ،... فَأَسْلَمُ الْمَوَاضِعِ يَوْمَئِذٍ قَصَبَةُ قُمَّ... تِلْكَ الَّتِي تُسَمَّى الزَّهْرَاءَ، بِهَا مَوْضِعُ قَدَمِ جِبْرِئِيلَ...» (۲)

«از امام امیرالمؤمنین علیه السلام سؤال شد: آن هنگام که فتنه ها نازل گردد و شمشیرها آشکار [و بازیگر میدان شود، فتنه ها فراگیر گردد]، امن ترین مکان ها کجاست؟

فرمود: پس امن ترین مکانها در آن روزگار سرزمین جبل است،... پس امن ترین مکانها [در آن روزگار] قصبه قم است... و آن سرزمین زهرا نامیده شده و در آنجا قدمگاه جبرئیل است!

۱۰. قال الامام الصادق عليه السلام: «إِنَّ لَعَلَى قُمَّ مَلَكًا زَفَرَفَ عَلَيْهَا بِجَنَاحِيهِ، لَا يُرِيدُهَا جَبَّارٌ بِسُوءٍ إِلَّا آذَابَهُ اللَّهُ كَذَوْبِ الْمَلْحِ فِي الْمَاءِ!» (۳)

«همانا فرشته ای بال هایش را بر آسمان قم برافراشته و هر ستمگری بخواهد بر این مردم ستمی کند، خداوند آن را ذوب کند؛ آن گونه که نمک در آب ذوب می گردد!»

۱۱. عن الامام الصادق عليه السلام: (أَنَّ عَلَيْهِ السَّلَامَ أَشَارَ إِلَى عَيْسَى بْنِ عَبْدِ اللَّهِ) فَقَالَ: سَلَامٌ لِلَّهِ عَلَى أَهْلِ قُمَّ؛ يُسْقَى اللَّهُ بِبَلَادِ هُمُ الْغَيْثِ وَ يُنَزَّلُ اللَّهُ عَلَيْهِمُ الْبَرَكَاتِ وَ يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ

ص: ۴۰

۱-۱. همان، ص ۲۱۸؛ تاریخ قم، ص ۹۲؛ وسائل الشیعه، ج ۱۰، ص ۴۳۸.

۲-۲. همان؛ تاریخ قم، ص ۹۰.

۳-۳. همان؛ تاریخ قم، ص ۹۹.

حَسَنَاتٍ؛ هُمْ أَهْلُ رُكُوعٍ وَ سُجُودٍ وَ قِيَامٍ وَ قُعُودٍ؛ هُمْ الْفُقَهَاءُ؛ الْفُهَمَاءُ، هُمْ أَهْلُ الدَّرَائِهِ وَالرَّوَايَةِ وَ حُسْنِ الْعِبَادَةِ.» (۱)

در روایتی است که امام صادق علیه السلام [به عیسی بن عبدالله قمی اشاره کرد] سپس فرمود: سلام خدا بر مردم قم، خداوند بلادشان را از باران سیراب گرداند و برکاتش را بر آنان فرود آورد و گناهانشان را به خوبی ها و حسنات تبدیل فرماید. آنان اهل رکوع و سجود و قیام و قعودند. آنان فقیه و فهیمند. آنان اهل شناخت حقایق و بیان حقایقند و عبادتشان نیکو و زیباست.»

۱۲. عن الامام الرضا عليه السلام : قال: «إِذَا عَمَّتِ الْبُلْدَانَ الْفِتْنُ فَعَلَيْكُمْ بِقَمٍّ وَ حَوَالِيهَا وَ نَوَاحِيهَا، فَإِنَّ الْبَلَاءَ مَرْفُوعٌ عَنْهَا.» (۲)

«آن گاه که فتنه ها بر همه جا سایه افکند، بر شامباد که به قم پناه برید؛ همانا بلا از قم و اطرافش برداشته شده است.»

۱۳. عَنْ الْإِمَامِ الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ : قَالَ: «إِنَّ لِلَّهِ حَرَمًا وَ هُوَ مَكَّةُ وَ إِنَّ لِلرَّسُولِ حَرَمًا وَ هُوَ الْمَدِينَةُ وَ إِنَّ لِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ حَرَمًا وَ هُوَ الْكُوفَةُ وَ إِنَّ لَنَا حَرَمًا وَ هُوَ بَلْدَةُ قَمٍّ...» (۳)

«خدا را حرمی است و آن مکه است. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را حرمی است و آن مدینه می باشد. برای علی علیه السلام حرمی است و آن کوفه است و برای ما اهل بیت علیهم السلام حرمی است و آن شهر قم است...»

۱۴. قَالَ أَبُو الصَّلْتِ الْهَرَوِيُّ: «كُنْتُ عِنْدَ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ فَدَخَلَ قَوْمٌ مِنْ أَهْلِ قَمٍّ، فَسَلَّمُوا عَلَيْهِ؛ فَرَدَّ عَلَيْهِمْ وَ قَرَّبَهُمْ ثُمَّ قَالَ لَهُمْ: مَرَحِبًا بِكُمْ وَأَهْلًا! فَانْتَمَّ شِيعَتُنَا حَقًّا!» (۴)

«محضر امام رضا علیه السلام بودم. گروهی از اهل قم بر ایشان وارد شدند؛ به امام سلام کردند. امام جواب سلامشان را داد و آنان را در کنار خود نشاند، سپس فرمود: مرحبا بر شما! خوش آمدید! شما شیعیان راستین مایید!»

۱۵. قَالَ الْإِمَامُ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ : «سَتَخْلُو الْكُوفَةُ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ وَ يَأْزُرُ عَنْهَا الْعِلْمُ كَمَا

ص: ۴۱

۱-۱. همان، ص ۲۱۷.

۲-۲. همان؛ تاریخ قم، ص ۹۹.

۳-۳. همان، ص ۲۱۶.

۴-۴. همان، ص ۲۳۱؛ وسائل الشیعه، ج ۱۰، ص ۴۴۶.

تَأَزَّرُ الْحَيَّةُ فِي جُحْرِهَا؛ ثُمَّ يَظْهَرُ الْعِلْمُ بِبَلَدِهِ يُقَالُ لَهَا قُمَّ وَ تَصِيرُ مَعِيدًا لِلْعِلْمِ وَالْفَضْلِ... فَيَجْعَلُ اللَّهُ قُمَّ وَ أَهْلَهُ قَائِمِينَ مَقَامَ الْحُجَّةِ... فَيَفِيضُ الْعِلْمَ مِنْهُ إِلَى سَائِرِ الْبِلَادِ فِي الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ...» (۱)

«کوفه به زودی از مؤمنان خالی می شود و علم از آن جمع می شود؛ همان گونه که مار در لانه اش جمع می شود!». آن گاه فروغ دانش از افق شهری تجلی کند که آن را قم گویند و آن جا مرکز دانش و فضیلت می گردد... در این زمان، قم و مردمش جانشینان حجت خدایند و قم، سرچشمه جوشان معارف است که علم از آن جا به شرق و غرب عالم، جاری شود...»

۱۶. «رَوَى بَعْضُ أَصْحَابِنَا قَالَ: كُنْتُ عِنْدَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ جَالِسًا إِذْ قَرَأَ هَذِهِ الْآيَةَ: «فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ أُولِيِّهَا بَعَثْنَا عَلَيْكُمْ عِبَادًا لَنَا أَوْلَىٰ بَأْسٍ شَدِيدٍ فَجَاسُوا خِلَالَ الدِّيَارِ وَ كَانَ وَعْدًا مَفْعُولًا» (۲) فَقُلْنَا: جُعِلْتُ فِدَاكَ، مَنْ هَؤُلَاءِ؟ فَقَالَ: ثَلَاثَ مَرَاتٍ هُمْ [وَاللَّهِ] أَهْلُ قُمَّ» (۳)

«یکی از اصحاب نقل کرده است: خدمت امام صادق علیه السلام نشسته بودم، امام علیه السلام این آیه را خواند: آن هنگام که نخستین وعده فرا رسد [بندگان] پیکارجوی خود را بر ضد شما می انگیزیم تا شما را سخت درهم کوبند؛ تا آنجا که برای به دست آوردن مجرمان، خانه ها را جستجو کنند و این وعده ای قطعی است. پس ما گفتیم: فدای شما شویم، این بندگان پیکارجوی الهی کیانند؟

امام سه بار فرمود: به خدا سوگند آنان اهل قم خواهند بود!»

۱۷. «عَنْ صَيْفَوَانَ بْنِ يَحْيَىٰ بِيَاغِ السَّابُرِيِّ قَالَ: كُنْتُ يَوْمًا عِنْدَ أَبِي الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَجَرَى ذِكْرُ قُمَّ وَ أَهْلِهَا وَ مَثَلِهِمْ إِلَى الْمَهْدِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَتَرَحَّمَ عَلَيْهِمْ وَ قَالَ: رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ ثُمَّ قَالَ:.... وَ هُمْ خِيَارُ شَيْعَتِنَا مِنْ بَيْنِ سَائِرِ الْبِلَادِ، حَمَّرَ اللَّهُ تَعَالَىٰ وَ لَا يَتَنَا فِي طَيْبَتِهِمْ» (۴)

«صفوان بن يحيى می گوید: خدمت ابی الحسن بودم. نام قم و مردمش به میان آمد

ص: ۴۲

۱-۱. همان، ص ۲۱۳.

۲-۲. اسراء / ۵.

۳-۳. بحار الانوار، ج ۶۰، ص ۲۱۶.

۴-۴. همان، ص ۳۱۶؛ تاریخ قم، ص ۹۹.

و عشق و علاقه آنان به مهدی (عج) مطرح شد. امام ابوالحسن برای آنان طلب رحمت کرد. آن گاه فرمود: خداوند از آنان خشنود باد... سپس فرمود: آنان بهترین دوستان و پیروان مايند. خداوند سرشت آنان را با ولايت و دوستی ما عجيب ساخته است!

۱۸. قال الامام الصادق عليه السلام: «أَمَّا سُمِّيَ قُمْ لِأَنَّ أَهْلَهُ يَجْتَمِعُونَ مَعَ قَائِمِ آلِ مُحَمَّدٍ وَيَقُومُونَ مَعَهُ وَيَسْتَتِيمُونَ عَلَيْهِ وَيَنْصُرُونَهُ» (۱)

«قم را قم نامیده اند؛ زیرا مردم قم برگرد قائم آل محمد عليهم السلام اجتماع می کنند و با آن حضرت قیام می نمایند و با کمال استقامت و پایداری به یاری او بر می خیزند.»

۱۹. قال الامام الكاظم عليه السلام: «رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ قُمْ يَدْعُو النَّاسَ إِلَى الْحَقِّ يَجْتَمِعُ مَعَهُ قَوْمٌ كَثِيرٌ الْحَدِيدِ، لَا تُزَلُّهُمْ الرِّيحُ الْعَوَاصِفُ وَلَا يَمْلُونَ مِنَ الْحَرْبِ وَلَا يَجْبُونَ وَ عَلَى اللَّهِ يَتَوَكَّلُونَ وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ» (۲)

«مردی از قم قیام می کند و مردم را به سوی حق فرا می خواند. گروهی با او همراه می شوند که مانند پاره های آهن فولادینند. تند بادهای و توفان های سخت، آنان را نلغزانند و از جنگ خسته نشوند، [شجاع و دلیرند] و نمی ترسند، به خداوند توکل می کنند و سرانجام، پیروزی برای پرهیزگاران است.»

۲۰. قال الامام الصادق عليه السلام: «... فَقَالَ إِلَى الْكُوفَةِ وَ حَوَالِيهَا وَ إِلَى قُمْ وَ نَوَاحِيهَا. ثُمَّ قَالَ: فِي قُمْ شَيْعَتُنَا وَ مَوَالِينَا...» (۳)

[پس از یاد آوری فتنه های بنی عباس، سؤال شد: در این هنگامه سخت به کجا فرار کنیم و پناه بریم] امام صادق عليه السلام فرمود: به کوفه و حوالی آن و به شهر قم و اطراف آن پناه برید. سپس فرمود: قم، مرکز شیعیان و دوستان ما است.»

۲۱. قال الصادق عليه السلام: «إِنَّ اللَّهَ اخْتَارَ مِنْ جَمِيعِ الْبِلَادِ كُوفَةَ وَ قُمْ...» (۴)

«همانا خداوند از میان همه سرزمین ها، قم و کوفه را برگزید.»

۲۲. عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الْهَادِي عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: «أَمَّا سُمِّيَ قُمْ بِهِ لِأَنَّهُ لَمَّا وَصَلَتْ السَّيْفِينُ

ص: ۴۳

۱-۱. همان، ص ۲۱۶.

۲-۲. همان.

۳-۳. همان، ص ۲۱۵.

۴-۴. بحارالانوار، ج ۶۰، ص ۲۱۴.

إِلَيْهِ فِي طُوفَانِ نُوحٍ قَامَتْ وَ هُوَ قَطَعَهُ مِنْ بَيْتِ الْمَقْدِسِ» (۱)

«همانا قم، قم نامیده شد؛ زیرا زمانی که کشتی نوح بدین مکان رسید ایستاد و این سرزمین، قطعه ای از بیت المقدس است.»

۲۳. قال الامام الصادق عليه السلام: «إِنَّ اللَّهَ اخْتَجَّ بِالْكُوفَةِ... وَ اخْتَجَّ بِبَلَدِهِ قُمْ عَلَى سَائِرِ الْبِلَادِ وَ بِأَهْلِهَا عَلَى جَمِيعِ أَهْلِ الْمَشْرِقِ وَ الْمَغْرِبِ مِنَ الْجِنِّ وَ الْإِنْسِ وَ لَمْ يَدْعِ اللَّهَ قُمْ وَ أَهْلَهُ مُسْتَضْعَفًا بَلْ وَفَّقَهُمْ وَ آيَدَهُمْ...» (۲)

«همانا خداوند به اهل کوفه حجت می آورد... و همانا خداوند، حجت می آورد بر تمام شهرها به شهر قم و همچنین به مردم قم احتیاج می کند به اهل مشرق و مغرب، از جن و انس و خداوند، قم و مردمش را مستضعف فکری رها نساخته؛ بلکه آنان را در پرتو توفیقات و تأییدات خویش، موفق و مؤید گردانیده است.»

۲۴. قال الامام الصادق عليه السلام: «إِنَّ فِيهَا مَوْضِعًا يُقَالُ لَهُ بَحْرٌ وَ يُسَمَّى بِقُمْ وَ هُوَ مَعْدِنٌ شِيعَتِنَا.» (۳)

«در آن [ارض جبل]، مکانی است که آن را بحر گویند و قم نامیده شده و معدن شیعیان ما است.»

۲۵. عَنْ حَمَّادِ النَّابِ قَالَ: كُنَّا عِنْدَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ نَحْنُ جَمَاعَةٌ إِذْ دَخَلَ عَلَيْهِ عِمْرَانُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْقُمِّيُّ فَسَأَلَهُ وَ بَرَّهُ وَ بَشَّهْ، فَلَمَّا أَنْ قَامَ، قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: مَنْ هَذَا الَّذِي بَرَزَتْ بِهِ هَذَا الْبَرِّ فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «مَنْ أَهْلِ بَيْتِ النَّجْبَاءِ يَعْنِي أَهْلَ قُمْ...» (۴)

حماد ناب می گوید: ما جماعتی نزد امام صادق علیه السلام بودیم که عمران، پسر عبدالله قمی وارد شد. امام صادق علیه السلام او را به گرمی پذیرفت و با او مهربانی کرد. آن هنگام که عمران بن عبدالله برخاست و [رفت]، به امام صادق علیه السلام عرض کردم: این شخص چه کسی بود که به او این گونه مهرورزیدید؟

امام صادق علیه السلام فرمود: «از اهل بیت نجبا و شریف زادگان شهر قم است.»

ص: ۴۴

۱- ۱. همان، ص ۲۱۳؛ تاریخ قم، ص ۹۶.

۲- ۲. همان.

۳- ۳. همان، ص ۲۱۲؛ ترجمه تاریخ قم، ص ۹۴.

۴- ۴. همان، ص ۲۱۱.

همین مضمون در روایت دیگری آمده است: «هَذَا نَجِيبُ قَوْمِ النَّجْبَاءِ! (۱)؛ این مرد نیکو سرشتی از طایفه فرزندگان است.»

۲۶. قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: «لَمَّا أُسِيرَ بِي إِلَى السَّمَاءِ حَمَلَنِي جَبْرَائِيلُ عَلَى كَتِفِهِ الْأَيْمَنِ؛ فَظَهَرْتُ إِلَى بُقْعِهِ بِأَرْضِ الْجَبَلِ حَمْرَاءَ أَحْسَنَ لَوْنًا مِنَ الزَّعْفَرَانِ وَاطْيَبَ رِيحًا مِنَ الْمِسْكِ... فَسُمِّيتُ قَمًّا.» (۲)

«هنگامی که خداوند مرا به آسمان ها بالابرد، جبرئیل مرا برشانه راستش حمل می کرد؛ در این هنگام به سرزمینی بنام ارض جبل نگاه کردم که سرخ رنگ بود و رنگش زیباتر از زعفران به نظر می رسید و خوش بوتر از مشک... پس قم نامیده شد.»

۲۷. قَالَ الْإِمَامُ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «سَيَأْتِي زَمَانٌ تَكُونُ بَلَدُهُ قَمًّا وَ أَهْلُهَا حُجَّةً عَلَى الْخَلَائِقِ وَ ذَلِكَ فِي زَمَانٍ غَيْبِهِ قَائِمِنَا عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَى ظُهُورِهِ...» (۳)

«زمانی فرا می رسد که شهر قم و اهل آن، حجت و راهنمای همه خلائق می باشند و این [نشان و منزلت قم] در زمان غیبت امام زمان (عج) است [تا آن زمان که مهر فروزنده اش بر مشرق کعبه تجلی کند.]»

این بود قسمتی از روایاتی که بر جایگاه مذهبی و فرهنگی قم و شأن والای مردمش دلالت می کند.

بعضی چهل حدیث درباره قم برشمرده اند. (۴) البته این تعداد، پاره ای از روایات موجود است که در مجامع روایی به ما رسیده است و چه بسا ده ها روایت دیگر بوده که همراه راویان در سینه تاریخ مدفون شده است. (۵)

از نظر سند، برخی از این روایات معتبر است. علاوه بر آن، این تعداد روایت می تواند از تواتر معنوی یا اجمالی (۶) برخوردار باشد.

از نظر محتوا، بعضی از این روایات، مکان را تقدیس می کنند؛ مانند:

ص: ۴۵

۱-۱. همان.

۲-۲. همان، ص ۲۰۷.

۳-۳. همان، ص ۲۱۳.

۴-۴. خلاصه البلدان، صفی الدین محمد بن محمد هاشم حسینی قمی، ص ۸۰-۵۰.

۵-۵. مگر از سیصد اثر منسوب به شیخ صدوق (ره)، چه تعداد امروزه در دسترس ماست؟

۶-۶. «تواتر اجمالی»، آن است که از کثرت روایات، به صدور بعضی از آن ها یقین حاصل شود.

قم، قبه ای تابان در آسمان چهارم است.

قم، خاکش قدسی است.

قم، آشیانه آل محمد صلی الله علیه و آله وسلم است.

قم، پناهگاه فاطمیان است.

قم، دارالسلام و قدمگاه جبرئیل امین است.

قم، سرچشمه جوشان معارف اسلامی است.

قم، قطعه ای از بیت المقدس است.

قم، حرم اهل بیت علیهم السلام است.

بعضی از روایات، جایگاه «مردم قم» را می ستایند؛ مانند:

یکی از درهای بهشت مخصوص اهل قم است.

آنان یاوران اهل بیتند.

آنان از ما و ما از آنان هستیم.

آنان انصار حضرت مهدی علیه السلام اند.

اهل قیام و قعود و رکوع اند.

مردمی فهیم، حکیم و خردورزند.

از مجموعه این روایات، ۳۳ عنوان ارزشی برای قم استخراج گردیده است:

قم، زهرا، ارض جبل، قطعه ای از بیت المقدس، مطهره، مُقدّسه، مجمع انصار قائم علیه السلام، حرم اهل بیت علیهم السلام، حجّه بر بلاد، بحر، پناهگاه فاطمیین، استراحتگاه مؤمنان، آشیانه آل محمد علیهم السلام، معدن شیعه، کوفه صغیر، مأوای شیعه آل محمد علیهم السلام، معدن علم و فضل، سرزمین منتخب، مقصم الجبارین، مُذاب الجبارین، سرزمین ائمه علیهم السلام، سرزمین شیعه ائمه، مفزع للمؤمنین، مفر للهاربین، المدفوع عنها البلاء، المرفوع عنها البلاء، المفتوح الیه باب الجنّه، بلد الامین، مرفوف الملائکه، خاک فرج، محروس الملائکه و مزین بالعرب. (۱)

١-١. ر.ك: انوار المشعشين، ج ١، ص ٢٦٣.

عناوین پیش گفته برای قم، مانند آفاق روشن، بر فضای معنوی این شهر می درخشد. این سرزمین را «قم» نامیده اند، چون مردمش به پاس حق و یاری دین خدا قیام می کنند، برگرد وجود مهدی علیه السلام حلقه می زنند و میراث انبیا _ که بنیان حکومت عدل جهانی است _ می گسترند.

قم را «زهرا» نامیده اند، چون این سرزمین و مردمش بر بلندای معرفت دینی تابناکند.

قم را «معدن علم» نامیده اند، چون سرچشمه جوشان فقه و حکمت و حدیث است.

قم را «بلد الاثمه» نامیده اند، چون مردم این شهر، پاسدار مقام امامتند.

اکنون جای این پرسش است که این همه مجد و عظمت و شکوه و جلال، به پاس چیست؟

بدون تردید، این تعالی و رشد، رهین جریان های فرهنگی و زایش اندیشه های معرفتی این مردم بوده است. پیشوایان معصوم ما به این موضوع اشاره کرده اند.

امام صادق علیه السلام در این مورد چنین فرموده: درباره رستاخیز و حشر مردم از آن امام علیه السلام پرسش گردید. آن حضرت فرمود:

«جایگاه حشر همه مردم به سوی بیت المقدس است؛ مگر مردم سرزمینی از بلاد جبل که آن را قم گویند. آنان در قبرهای شان حسابرسی می شوند و از همان مکان به سوی بهشت می شتابند.»

سپس فرمود: «مردم قم در دریای بخشش الهی شناورند و برای آنان غفران طلب شده است!» در این حال که سائل، غرق در تعجب بود و به عظمت مردم قم فکر می کرد، چنین گفت:

«يَا بَنَ رَسُولَ اللَّهِ! هَذِهِ خَاصَّةٌ لِأَهْلِ قُمَّ؟ قَالَ: نَعَمْ وَ مَنْ يَقُولُ بِمَقَالَتِهِمْ» (۱)

آری، دلیل شأن و منزلت قم و مردمانش، اندیشه و معرفت شیعی آنان است. مردم قم از سرچشمه قرآن و عترت، معرفت دینی خویش را فرا گرفتند. درهای بیوت آل

ص: ۴۷

الله بر آنان باز بود. نور وحی از مشرق «مَنْ حُوِّطَ بِهِ» به آینه جان آنان تایید و این رمز فلاح و راز کامیابی آنان بود.

«اعراب اشعری» که در دریای موج معارف علوی، در کوفه، «سرزمین خطبه های آسمانی»، به دُرّی تابناک مبدل شده بودند، به این سرزمین هجرت کردند و بنای «شهر امامت» و سرای عشق، مهر، فقه و حکمت را نهادند.

افراد این خاندان همه شیعه بودند؛ ولی ابن سعد از دو محدّث سنّی قمی از میان این خاندان یاد کرده و چنین نگاشته است:

«و كان بقم من المحدّثين اشعث بن اسحاق و يعقوب بن عبدالله اشعری قمی». (۱) و گفته شده که «جریر بن عبدالحمید»، محدّث متعصّب سنّی، زمانی که یعقوب را می دید می گفت: این مؤمن آل فرعون است. (۲)

البته برقی «یعقوب بن عبدالله» را جزء اصحاب امام صادق علیه السلام ذکر نموده است. (۳)

این طایفه بزرگ، ارتباط خویش را با اهل البیت علیهم السلام استمرار بخشیدند و از این طریق، چشمه جوشان معارف ناب اسلامی را در این سرزمین جاری ساختند و شالوده حوزه دینی قم را پی ریزی نمودند.

بنابراین، قمی تقدیس می گردد؛ که مردمش اندیشه های معرفت دینی خود را از روح بلند و عرشی پیشوایان هدایت، «ائمّه هدی» فرا گرفتند و آن را در بستر علم و عمل، شکوفا ساختند؛ فرهنگ مردمش، در بستر فقه و حدیث، بارور شد و کلامشان در جوهره ولایت و فقاهاست تنیده بود.

قم اولین پایگاه تشیع در ایران

سابقه تشیع به عصر مبارک نبوی صلی الله علیه و آله وسلم باز می گردد و این فروغ بر افق آن عصر، ساطع است. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم بارها دوستان علی علیه السلام را ستود و به نشان تشیع، آنان را مزین نمود: «یا علی! انت و شیعتک...».

ص: ۴۸

۱- ۱. طبقات الکبری، ابن سعد، ج ۷، ص ۳۸۲.

۲- ۲. تهذیب التهذیب، ابن حجر، ج ۱، ص ۳۵۰؛ ج ۱۱، ص ۳۹۱ - ۳۹۰.

۳- ۳. رجال برقی، ص ۲۸.

از این رو، نخستین شیعیان، فرزانشان از اصحاب آن بزرگوارند.

«احمد امین» در «ضحی الاسلام» چنین می نگارد:

«وقد بدأ التشيع من فرقه من الصحابه كانوا مخلصين في حُبهم لعلی، يرونه أحق بالخلافه لصفات رأوها فيه؛ من اشهرهم سلمان الفارسی، و ابوذر الغفاری و المقداد بن الاسود.»^(۱)

پیشگامان مکتب تشیع، فرزانشان از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم بودند که به ساحت امام علی علیه السلام عشق می ورزیدند و آن حضرت را به پاس صفات آسمانی اش سزاوار خلافت می دانستند؛ مشهورترین آنان سلمان، ابوذر و مقداد بودند.

«نوبختی» نیز این بزرگان را طبقه نخستین شیعه معرفی می کند:

«فاؤل الفرق الشيعه و هم فرقه علی بن ابيطالب علیه السلام ، المسمون بشيعه... منهم المقداد بن الاسود و سلمان الفارسی و ابوذر جندب بن جناده الغفاری و عمار بن ياسر و من وافق مودته موده علی علیه السلام و هم اول من سمی باسم التشيع من هذه الامة.»^(۲)

پس از فتح ایران، به دست مسلمانان، پارسیان در بستر مهرورزی علی علیه السلام و حقیقت یابی، گوی سبقت را از دیگران ربودند و توانستند از نخستین کسانی باشند که به این آیین خود را نزدیک نمایند. مگر نه این است که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: اگر معرفت و دانش در ثریا باشد، مردانی از پارس آن را فروخواهند کشید. این پارسیان حقیقت جو آیین تشیع را برای خود برگزیدند و فرهنگ شیعی که همان اسلام ناب محمدی است مانند خون، در عروقشان جاری شد. «احمد امین» این حقیقت را چنین می نگارد:

«والفرس یجری فی عروقهم التشيع.»^(۳)

این ملت سرافراز و با فرهنگ، پیش از دیگران به این آیین گرویدند. در این میان، قم، گوی سبقت را از دیگران ربود. «شهر قم را باید نخستین شهر شیعی در حوزه ای دانست که امروزه بنام ایران شناخته می شود؛ زیرا پیشینه تشیع آن به ربع آخر قرن اول

ص: ۴۹

۱- ۱. ضحی الاسلام، احمد امین، ج ۳، ص ۲۰۹.

۲- ۲. فرق الشيعه، حسن بن موسی نوبختی، ص ۱۸ - ۱۷ (از اعلام قرن سوم).

۳- ۳. ضحی الاسلام، احمد امین، ج ۳، ص ۲۹۵.

هجری، باز می گردد.» (۱) علل پیدایش این مذهب الهی در سرزمینی که در آن زمان از مرکزیت جهان اسلام و شهر پیشوایان این مذهب، بسیار به دور بود، هدفی است که این نوشتار در پی تبیین آن است.

بدون تردید، و به اجماع نویسندگان و محققانی که در ارتباط با این موضوع تحقیق کرده و اثری تألیف نموده اند، نقش مهاجران عرب (اعراب اشعری) در تکوین و بالندگی این منهج آسمانی در این منطقه، اساسی است و این خاندان _ که بنا به نقل «تاریخ قم»، فرزندان واعقاب یکی از این خاندان، فزون بر ۶۰۰۰ تن به شمار می آمد _ طلایه داران این حرکت فرهنگی در سرزمین قم هستند (۲) و بنیان قم شیعی را پی نهادند.

هجرت، آیین مردان بزرگ

مردان تاریخ ساز در بستر «هجرت» به تعالی و کمال رسیده اند. پیامبران الهی که بهترین انسان های روی زمین اند، پیشتازان این فرهنگ آسمانی بوده اند.

حضرت ابراهیم علیه السلام قهرمان توحید و خلیل خداوند است. زادگاه او کشور «بابل» است. او پس از شکستن بت ها محکوم شد که در آتش بسوزد؛ اما در پرتو مهر خداوند، آتش به گلستان تبدیل شد. دادگاه بابل، ابراهیم علیه السلام را به تبعید محکوم نمود و او ناچار، زادگاه خود را ترک گفت و آهنگ مصر و فلسطین کرد.

او به فرمان خداوند، از سرزمین مصر و فلسطین به سوی جنوب «مکه» رفت و اسماعیل علیه السلام و مادرش «هاجر» را در آن سرزمین، میان درّه گمنامی قرار داد. این درّه، محل سکونت کسی نبود و فقط کاروان هایی که از شام به یمن و از آن جا به شام برمی گشتند، در آن جا خیمه می زدند و بقیه سال، مانند دیگر نقاط عربستان، بیابان سوزان و خالی از هرگونه سکنه بود. (۳)

این هجرت، جانفرسا بود؛ ولی سرچشمه فیض الهی شد. زمزم، حیات جاری

ص: ۵۰

۱-۱. تاریخ تشیع در ایران، رسول جعفریان، ج ۱، ص ۱۷۹.

۲-۲. تاریخ قم، حسن بن علی، ص ۲۴۰.

۳-۳. فرازهای از تاریخ پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله وسلم، سبحانی، ص ۳۳.

گردید و شریعت حج با مناسک و مشاعرش، به سان رود نور در گستره تاریخ جاری شد. به دنبال همین هجرت بود که ابراهیم علیه السلام با کمک فرزندش اسماعیل - که در آن زمان جوانی برومند بود - از طرف خداوند مأموریت یافت کعبه را که در توفان نوح علیه السلام ویران شده بود، تجدید بنا کند و قلوب خداپرستان را به آن نقطه پرگار عبودیت و یکتاپرستی معطوف سازد. (۱)

حضرت یوسف علیه السلام از کنعان به مصر برده شد و به دنبال این هجران و حرمان در آسمان نبوت ظاهر شد و یازده ستاره، خورشید و ماه، ساختش را تعظیم کردند. (۲)

حضرت موسی علیه السلام از بیداد فرعون و قبطیان از شهر خارج شد؛ در حالی که ترسان بود و هر لحظه در انتظار حادثه ای، و به سوی مدین شتافت. (۳)

حضرت عیسی علیه السلام مدام در سفر و هجرت، رسالت خود را انجام می داد. او همراه اردوی فرهنگی خویش، تعالیم آسمانی خود را منتشر می کرد تا آن زمان که به سوی آسمان بال گشود و بالا-رفت؛ «بلکه خدا او را به سوی خود بالا برد». (۴)

زندگی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم نیز همراه با هجرت ها است. آن حضرت پیش از بعثت، همواره از مکه به غار حرا می رفت و از جامعه کناره گیری می کرد. آن حضرت پس از تجلی اعظم (۵) و مبعوث شدن، گاهی به شعب ابوطالب پناه می برد و گاه دیگر به طائف. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم هجرت را به عنوان یک اصل ارزشی در اسلام دانست و به مسلمانان که از بیداد قریش به ستوه آمده بودند، دستور داد به سوی حبشه سفر کنند.

در این ارتباط، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم چنین فرمود: «هرگاه به خاک حبشه سفر کنید، برای شما بسیار سودمند خواهد بود؛ چون بر اثر وجود یک زمامدار نیرومند و دادگر، در آن جا به کسی ستم نمی شود و آن جا سرزمین پاکی و صداقت است». (۶)

ص: ۵۱

۱-۱. همان، ص ۳۶.

۲-۲. یوسف / ۴ و ۱۰۰.

۳-۳. القصص / ۲۱ و ۲۲.

۴-۴. نساء / ۱۵۸.

۵-۵. مفاتیح الجنان، اعمال شب بیست و هفتم رجب: «اللَّهُمَّ إِنِّي اسئلك بالتَّجَلِّيِ الاعظم...».

۶-۶. سیره ابن هشام، ج ۱، ص ۳۲۱؛ تاریخ طبری، ج ۲، ص ۷۰.

پس از پیمان عقبه و بیعت مسلمانان یثرب با پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم، گویی شهر یثرب برای حضور پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم آماده شده بود. از سوی دیگر، سران قریش، پس از رحلت ابوطالب علیه السلام، بر آزار پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم افزودند و سرانجام در «دارالندوه» جمع شدند و تصمیم گرفتند «پیامبر خدا را زندانی کنند یا آن حضرت را بکشند یا تبعید نمایند.»^(۱) در این هنگام، فرشته وحی، نازل گردید و پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم را از نقشه شوم مشرکان آگاه ساخت.^(۲)

رسول اکرم صلی الله علیه و آله وسلم از طرف خداوند مأمور شد، آهنگ سفر کند و به سوی یثرب برود. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم با آن برنامه حکیمانه از مکه به سوی مدینه هجرت کرد.

علی علیه السلام نیز همانند رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم ابر مرد هجرت ها است.

او، ابتدا با ایثار و فداکاری، راه هجرت را بر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم آسان گرداند. به فرمان رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم، علی علیه السلام در فراش آن حضرت خوابید و برد سبز رنگی که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم هنگام خواب بر روی خود می انداخت، بر روی خود کشید تا دشمنان تصور کنند که پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم در بستر آرمیده است و آن حضرت در شب بتواند خود را به مقصدی که در نظر داشت، برساند. این ایثار علی علیه السلام آن چنان شکوهمند و با ارزش بود که سروش وحی در آسمان و زمین طنین افکند و ایمان و فداکاری علی علیه السلام را تجلیل و تقدیس کرد:

«وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ وَاللَّهُ رَؤُفٌ بِالْعِبَادِ»^(۳)

«بعضی از مردم [با ایمان و فداکار همچون علی علیه السلام در ليله المبيت، هنگام خفتن در جایگاه پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم]، جان خود را به جهت خشنودی خدا می فروشند و خداوند نسبت به بندگان مهربان است.»

پس از هجرت پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم، آن حضرت به سفارش پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم در مکان بلندی از مکه ایستاد و اعلام کرد: «هرکس نزد محمد صلی الله علیه و آله وسلم امانتی دارد بیاید و از من بگیرد.»

کسانی که پیش پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم امانت داشتند با دادن نشانه و علامت، امانت های خود

ص: ۵۲

۱- ۱. انفال / ۳۰.

۲- ۲. همان.

۳- ۳. بقره / ۲۰۷.

را پس گرفتند.

آن گاه علی علیه السلام براساس فرمان رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم همراه فوادم، شبانگاه از طریق «ذی طوی» عازم مدینه شد.

حضرت محمد صلی الله علیه و آله وسلم در روز دوازدهم ربیع، وارد قبا شد، و علی علیه السلام در نیمه همان ماه به آن حضرت پیوست.

ابن اثیر می نویسد: «هنگامی که علی علیه السلام وارد قبا گردید، پاهای او مجروح شده بود. به پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم خبر دادند که علی علیه السلام آمد؛ ولی قدرت ندارد نزد شما بیاید.

رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم بدون درنگ به نقطه ای که علی علیه السلام آن جا بود، تشریف آورد و او را در بغل گرفت. هنگامی که چشم او به پاهای مجروح علی علیه السلام افتاد، قطرات اشک از دیدگانش جاری گردید.»^(۱)

به فرمان پیامبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم علی علیه السلام به یمن هجرت کرد. آخرین هجرت علی علیه السلام هنگامی است که پس از جنگ جمل و فتح بصره، شهر کوفه را به صورت مرکز و دارالخلافه جهان اسلام انتخاب نمود.

بدون شک، رشد فرهنگی مردم این سرزمین و آفاق نظامی این خطه در این گزینش مؤثر بود.

از بعد فرهنگی، این سرزمین، چنان بالنده و پویا است که پذیرای خطبه های بلیغ و عمیق علی علیه السلام است. رویش مکتب های کلامی، فقهی، تفسیری، حدیثی و ادبی در این شهر، دلیل روشن بر تعالی فرهنگی مردم آن سرزمین است.

از جنبه نظامی، کوفه شهری است که با فرهنگ جنگ و جهاد ساخته شده است. این شهر در زمان عمر و به دستور او... ساخته شد.^(۲) عراق، بهترین مرکز برای معارضه و مبارزه با معاویه در شام بود.

از جنبه نژادی، مردم عراق با شام در تضاد بودند و تاریخ به یاد ندارد که این دو سرزمین، پیش از اسلام، با مسالمت، زیر نظر امپراتوری واحد اداره شده باشند. تا روزگار بود چنین بود که کسراهای ایران بر عراق حکم می راندند و قیصرهای روم بر شام.

ص: ۵۳

۱- ۱. الکامل فی التاریخ، ابن اثیر، ج ۲، ص ۱۰۶.

۲- ۲. تجارب السلف، هندوشاه نخجوانی، ص ۳۰.

بنابراین، تعیین «شهر کوفه» به منظور مرکزیت جهان اسلام، بهترین انتخاب بود.

«هجرت» شیوه رادمردان تاریخ است و هر فرد یا گروهی مصمم که دارای آرمانی مقدس باشند و حرکتی هدفمند را شروع کرده باشند در تنگناها قالب می شکنند و مرز و شهر خاصی را نمی شناسند و در هر مکانی که بتوانند هدف خود را پیاده نمایند، آن جا را برای زندگی اختیار می نمایند. این روش آزاد مردان در طول تاریخ بوده است.

از این رو، در آن زمان که اهریمنی خونخوار، مانند «حجاج بن یوسف» زمام حکومت عراق را به دست گرفته بود و حکومتش به سان ابر سیاهی سیلاب خون بر این مردم جاری کرده و شب ستم بر همه جا سایه افکنده بود، در این سرزمین، زندگی برای آزاد مردان، سخت و دشوار بود؛ به خصوص آنان که به این سرزمین آمده بودند تا در سایه سار حکومت علی علیه السلام شاهد عدالت بنوشند.

آنان از قرآن آموخته بودند که: «إِنَّ أَرْضِي وَاسِعَةٌ فَإَيَايَ فَاعْبُدُونِ» (۱)

«ای بندگان من که ایمان آورده اید! زمین من وسیع است، پس تنها مرا پرستید و در برابر فشارهای دشمنان تسلیم نشوید.»

«الْم تَكُنْ أَرْضُ اللَّهِ وَاسِعَةً فَتُهَاجِرُوا فِيهَا» (۲)

«مگر سرزمین خدا پهناور نبود که مهاجرت کنید؟»

قرآن کریم به همگان می آموزد که هجرت، ارزش است. آزاد مردان نباید ستم بیدادگران را تحمل نمایند. طایفه اشعری نیز که در سرزمین خطبه های آسمانی یعنی «کوفه» زندگی می کردند و راه آزادگی و رادمردی را از علی علیه السلام هنوز به خاطر داشتند، هجرتی شکوهمند و با برکت انجام دادند که فرجام مبارکش به قم انجامید و در این سرزمین تحولی شگفت پدید آورد.

اعراب اشعری

اعراب اشعری از نژاد «اشعر بن سبأ بن یشجب بن یعرب بن قحطان بن هود پیغمبر علیه السلام» بودند و در یمن زندگی می کردند.

ص: ۵۴

۱- ۱. عنکبوت / ۵۶.

۲- ۲. نساء / ۹۷.

قبیله اشعری در آغاز بعثت رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم از یمن به مکه هجرت کردند و به آن حضرت ایمان آوردند. بزرگ آنان، «مالک بن عامر» مرد نامداری بود و در جنگ قادسیه پس از آن که سپاه ایران پُل را برداشتند، اسب خود را به دجله افکند و از سوی دیگر بیرون آمد و به دنبال او سایر سواران هم از دجله گذشتند.^(۱)

مالک بن عامر، دو پسر بنام های «سائب» و «سعد» داشت. سائب می گوید: «پدرم نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم رفت و عرض نمود: دعا کن درباره من که از جمله اهل بیت، یکی من مانده ام و من بقیه ایشانم. رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: «اللَّهُمَّ كَثِّرْ عِدَّةَهُ وَوَلَدَهُ (۲)؛ خدایا! عدد فرزندان مالک را بسیار گردان.»

بر اثر دعای آن حضرت، در این خاندان، کثرت و فزونی فرزندان بالا گرفت. در تاریخ قم آمده است: «... توالد و تناسل کردند تا غایت، که عدد فرزندان و اعقاب او (مالک بن عامر) و عدد ایشان به قم در این مدت چنان که نام های ایشان در کتاب انساب ایشان ثبت است زیاده بر شش هزار رسید... و عدد فرزندان از صلب سه کس صد و بیست نفر بوده است و آن سه کس عبدالله بن سعد است و او را چهل و دو فرزند بوده است و حمزه بن الیسع و او را چهل و دو فرزند بوده است و عامر بن عمران او را چهل و یک فرزند بوده است.»^(۳)

خاندان اشعری در کوفه، جایگاه ممتازی داشتند. مردان این قبیله، شجاع و دلیر بودند. از این روی، والیان کوفه به آنان احترام می گذاشتند.

جلوه های تشیع در این خاندان

نشانه های روشنی وجود دارد که این طایفه بر مذهب تشیع می زیسته اند. اکنون قسمتی از آن نشان های افتخار را می نگاریم:

مالک بن عامر، جد و بزرگ این خاندان، همراه علی علیه السلام در نبرد صفین شرکت کرد و علیه «قاسطین» مبارزه نمود.

ص: ۵۵

۱-۱. تاریخ قم، ص ۲۷۰.

۲-۲. همان، ص ۲۶۸.

۳-۳. همان، ص ۲۴۰. (مجموع فرزندان این سه نفر ۱۲۵ نفراند).

سائب بن مالک، «فرزند او» که داماد ابوموسی اشعری و همسر «عمره» بود، در آن هنگام که علی علیه السلام برای نبرد با «ناکثین» عازم بصره بود، به ابوموسی نامه نوشت و از او خواست تا از کوفه برای وی که عازم نبرد بود نیرو بفرستد. ابوموسی، سائب را فراخواند و با او مشورت کرد. سائب گفت: «اری آن تتیع ماکتب به الیک؛ به نظر من، از آن چه نوشته است پیروی کن». ابوموسی گفت: «لکنی لاری ذلک؛ من چنین عقیده ای ندارم.»^(۱)

هنگامی که عبدالله بن مطیع _ والی کوفه از طرف عبدالله بن زبیر _ اعلام داشت: «امور را بر اساس راه و روش خلیفه دوم و سوم به پیش خواهد برد»، سائب به پا خواست و اعتراض کرد و بر او بانگ زد و گفت: «تنها باید به همان روش و سیره ای که علی علیه السلام تا زنده بود در میان ما به کار می گرفت، عمل شود. ما به راه و روش عثمان نیازی نداریم: «و لا فی سیره عمر بن الخطاب فی فئینا.»^(۲)

بدون شک، اعتراض سائب و طرد سیره خلیفه دوم و سوم در آن زمان، نشان تابناک تشیع این رادمرد بود. در آن هنگام که مختار در زندان بود، یکی از کسانی که برای او از مردم بیعت می گرفت، سائب بود.^(۳)

او از کارگزاران نهضت خونخواهی سیدالشهداء علیه السلام بود. سائب، از فرماندهان سپاه مختار بود.^(۴) مختار آن قدر به سائب اعتماد داشت که هنگامی که از کوفه بیرون آمد، او را به جای خود حاکم کوفه قرار داد.^(۵)

مختار پس از پیروزی بر ابن زیاد، سائب را همراه بزرگانی روانه مکه کرد تا سر ابن زیاد را نزد محمد حنفیه ببرند. مختار ۳۰/۰۰۰ دینار نیز برای محمد حنفیه فرستاد. این گروه، حفاظت و دفاع از محمد حنفیه را نیز به عهده داشتند. محمد حنفیه آن پول را میان یاران خود تقسیم کرد.^(۶)

ص: ۵۶

-
- ۱-۱. تاریخ طبری، ج ۴، ص ۴۹۹.
 - ۲-۲. همان، ج ۶، ص ۱۱.
 - ۳-۳. همان، ص ۹.
 - ۴-۴. همان، ص ۱۱.
 - ۵-۵. همان، ص ۹۱.
 - ۶-۶. انساب الاشراف، بلاذری، ج ۳، ص ۲۸۷.

هنگامی که نیروهای مختار، سپاه زبیر را شکست دادند و وارد کوفه شدند، سائب بن مالک، شادمانه فریاد می زد: «وَيَحْكُمُ يَا شَيْعَةَ آلِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ إِنَّكُمْ قَدْ كُنْتُمْ تَقْتُلُونَ قَبْلَ الْيَوْمِ...» (۱).

حضور دلاور مردان این خاندان در شورش هایی علیه امویان، دلیل دیگری بر ارادت آنان به اهل بیت علیهم السلام است. (۲) آیا این جلوه ها، که فروغ دیدگان گردید، نشان آشکاری بر تشیع این آزاد مرد نیست؟ بدون شک، سائب، شیعه بود و دفاع او از مختار نیز به پاس داشت حرمت ولایت اهل بیت علیهم السلام بود.

کلبی می گوید: «سائب به کوفه، شیخ شیعه بود و فارس ایشان: و ایشان را به نصرت بنی هاشم به هنگامی که مختار بن ابی عبیده خروج کرد و طلب قصاص خون حسین بن علی علیه السلام کرد، دعوت نمود؛ سائب مختار را تقویت داد.» (۳)

سائب تا آخرین لحظه در کنار مختار باقی ماند و سرانجام در روز دوشنبه، چهاردهم رمضان سال ۶۷ ق. به هنگام زوال، به دستور «مُصْعَبِ بْنِ زُبَيْرٍ» همراه مختار و برخی از بزرگان کوفه به شهادت رسید. (۴) فرزند سائب، «محمد» هنگام شهادت پدر، در دارالاماره بود. زبیریان وارد قصر حکومت شدند و او را یافتند؛ ولی به علت آن که کودک بود رهایش کردند. او بعدها به دست حجاج کشته شد.

آن چه گذشت نشان از آن داشت که سائب به تشیع وفادار بود. تشیع از ناحیه او به عموزادگان و نوادگانش رسید و با هجرت آنان به قم، این شهر شیعی بنیانگذاری شد. (۵)

با وجود گرایش های گوناگون در کوفه و حضور دسته ها و نحله های فراوان، با اندیشه های مختلف، مانند: قدری، کیسانی، خارجی، فطحی و واقفی، خاندان اشعری از معرفت شیعی ناب و مرتبط با اهل بیت علیهم السلام بهره مند بودند؛ لذا، پس از آن که قم به برکت قدوم این خاندان به «کوفه صغیر» تبدیل شد، در آن فقط معرفت شیعی ناب طنین افکند و هیچ اثری از گرایش های موجود کوفه در قم پدید نیامد، و از فرقه های

ص: ۵۷

۱-۱. الفتح، احمد بن اعثم کوفی، ج ۶، ص ۱۰۸.

۲-۲. تاریخ قم، ص ۲۶۰.

۳-۳. تاریخ قم، ص ۲۸۴.

۴-۴. تاریخ طبری، ج ۶، ص ۱۰۷؛ تاریخ قم، ص ۲۹۰.

۵-۵. تاریخ تشیع در ایران، رسول جعفریان، ج ۱، ص ۱۸۶.

مختلف شیعه، جز اثنی عشری در این سرزمین قدسی، هیچ خبری نبود.

چگونگی هجرت

حجاج بن یوسف، محمد بن سائب را کشت و دستور داد در شهر کوفه و اطراف آن ندا کنند که تا سه روز، اگر کسی از آل «سائب» و «مالک» در کوفه بماند خونش هدر است.

«یاقوت حموی» چگونگی هجرت فرزندان سعد را به قم این گونه می نویسد:

«پس از شکست عبدالرحمن بن محمد از حجاج بن یوسف و فرار او به کابل، در میان لشکر او هفده تن از تابعین عراقی بودند که در میان آنان پنج فرزند از سعد بنام های عبدالله، احوص، عبدالرحمن، بکر و نعیم وجود داشت که به سرزمین قم آمدند و این سرزمین را برای سکونت برگزیدند.»^(۱)

بعضی درباره هجرت «اعراب اشعری» به قم گفته اند: «احوص، فرمانده لشکر زید بن علی بن حسین علیهماالسلام بود. پس از شهادت زید، احوص، اسیر حجاج شد و چهار سال زندانی شد. او و برادرش پس از آزادی، به قم رفتند.»^(۲)

این نظریه با تاریخ، سازگار نیست؛ چون هلاکت حجاج در سال ۹۷ ه.ق. است و قیام زید در سال ۱۱۸ و ۱۲۱ ق. زمان هشام بن عبدالملک است. چگونه ممکن است احوص پس از شهادت زید، در زندان حجاج حبس شده باشد؟!

درباره هجرت خاندان اشعری، علل دیگری نیز ذکر شده که به علت اختصار از آن صرف نظر می کنیم.^(۳)

اعراب اشعری مجبور به ترک کوفه شدند و به سوی ایران هجرت کردند تا به نهاوند رسیدند و از آن جا، آل سائب، راهی اصفهان شدند و فرزندان سعد «برادر سائب» بنام های: «عبدالله، احوص، عبدالرحمن، بکر و نعیم» با عیال و فرزندان به راه خود ادامه دادند تا به سرزمین «قم» رسیدند.^(۴)

ص: ۵۸

۱- ۱. معجم البلدان، یاقوت حموی، ج ۴، ص ۳۹۷.

۲- ۲. تاریخ قم، ص ۲۴۵-۲۴۴؛ المقالات و الفرق، سعد بن عبدالله اشعری، مقدمه؛ تاریخ قم، ناصر الشریعه، ص ۳۵-۲۵.

۳- ۳. ر.ک: تاریخ قم، ناصر الشریعه، ص ۲۹-۳۰.

۴- ۴. گنجینه آثار، فیض، ج ۱، ص ۱۳۸.

اکنون جای این پرسش است: آیا خاندان اشعری، نخستین طایفه عرب بودند که در قم سکونت گزیدند؟

یا اینکه برخی از گروه های عرب، قبل از اشعریان به قم هجرت کرده اند. در نهضت مختار که در سال ۶۶ و ۶۷ ق. واقع شد، عده ای از بنی اسد از کوفه به روستای جمکران آمدند و آن جا ساکن شدند. نیز گفته اند: «عربی بنام خطاب بن اسد، به قریه جمکران آمد و مسجدی در آن بنا کرد و در آن به اقامه نماز پرداخت.»^(۱)

گروهی از آل مذحج، قبیله قیس و طایفه عتره پس از شکست لشکر عبدالرحمن بن اشعث، به حوالی قم آمدند و آن جا سکونت گزیدند.

نیز گفته اند: جمعی از موالیان عبدالله بن عباس در نیمه قرن اول هجری قمری، به قم آمدند و در آن جا ساکن شدند.^(۲)

نیز نوشته اند: «سعید بن جبیر که از جمله موالی بنی اسد بود، از حجاج بگریخت و قصد این ناحیه کرد و به واسطه محبتی که او را با بنی اسد بود، به نزد این طایفه که ساکن جمکران بودند، آمد و مدت شش ماه آن جا بماند. چون خبر او به امیر کاشان و اصفهان رسید و بدانست که او از حجاج گریخته و حجاج طالب او است، او را بگرفت و به نزد حجاج فرستاد و حجاج او را بکشت. و گویند: سعید از قم به ناحیه آذربایجان رفت و از آن جا به مکه باز گردید و به آن دارالامن پناه برد. به دستور حجاج او را بگرفتند و پیش او فرستادند و حجاج او را شهید کرد.»^(۳)

ابن اثیر گریختن سعید به اصفهان و از آن جا به آذربایجان و از آذربایجان به مکه و فرستادن خالد بن عبدالله _ والی مکه _ او را نزد حجاج ذکر کرده؛ ولی از آمدن وی به قم یادی نکرده است که؛^(۴) ممکن است چون در آن زمان، قم از لحاظ خراج تابع اصفهان بود، به ذکر اصفهان بسنده کرده باشد.

با وجود هجرت طوایفی از اعراب پیش از خاندان اشعری، باید اذعان کنیم که آنان

ص: ۵۹

۱- ۱. تاریخ قم، ص ۳۸؛ تاریخ مذهبی قم، ص ۴۳.

۲- ۲. البلدان، یعقوبی، ماده قم، ص؛ تاریخ مذهبی قم، ص ۴۸ و الاعلاق نفسیه، ص ۲۷۴.

۳- ۳. تاریخ قم، ص ۳۸.

۴- ۴. الکامل فی التاریخ، ابن اثیر، ج ۴، ص ۱۰۳.

نقش فرهنگی مهمی در این سرزمین ایفا نکردند و در ارتباط با تشیع، جلوه ای از خود به یادگار ننهادند؛ بلکه تشیع مردم قم، مرهون تبلیغات اشعری ها است. بخش اعظم محدثان قمی، به ویژه چهره های برجسته آن، عرب بودند؛ در حالی که بخش بزرگی از محدثان امامی کوفه جزو موالی به شمار می آمدند. ریاست این حرکت بالنسبه معنوی در قم را، ابتدا «عیسی بن عبدالله» برعهده داشت و پس از او، فرزندش «ابوعلی محمد بن عیسی» این زعامت را برعهده گرفت و با عنوان شیخ قمی ها و بزرگ خاندان اشعری مزین گردید. (۱) پس از او، «احمد بن محمد بن عیسی» به این نشان مزین شد. (۲) او به گفته نجاشی، پیشوای قمیون و فقیه بلامنازع و رئیس آنان بود. احمد به عربیت خود می بالید و کتابی را بنام «فضایل عرب» نگاشت. با آن که احمد رازدار و شاهد امامت امام هادی علیه السلام از جانب امام محمدتقی علیه السلام بود، آن گاه که «خیرانی» خبر امامت آن حضرت را اعلام داشت، وی آرزو نمود که ای کاش، افتخار اعلام این خبر، از آن یک عرب بود! (۳)

چرا خاندان سعد، قم را برگزیدند؟

برخی می گویند: آنان تصادفی به این سرزمین رسیده اند.

بعضی گفته اند: «باید راز آن را در فتوحات جدّ ایشان، مالک، در نبرد قادسیه جست و جو کرد. چون مالک در فتح منطقه جبل از جمله قم، همراه ابوموسی اشعری بوده است و مردم این سرزمین را در مقابل غارت طبرستانی ها یاری نموده، تا آن که مالک به کوفه بازگردید؛ بدون تردید این خاطرات را برای فرزندان خویش بازگو کرد.» (۴)

برخی نیز راز این انتخاب را دور بودن قم از مرکز حکومت دانسته اند. بدون شک، این بُعد مسافت، آنان را از گزند حکومت و عوامل آن مصون می داشت.

بعضی نیز منش کریمانه قمی ها را که از همسایه حمایت می کردند و مهمان را

ص: ۶۰

۱-۱. رجال نجاشی، ص ۳۳۸، ش ۹۰۵.

۲-۲. همان، ص ۸۱، ش ۱۹۸.

۳-۳. اصول کافی، ج ۱، ص ۳۲۴.

۴-۴. تاریخ قم، ص ۲۶۱.

گرامی می داشتند، دلیل این انتخاب می دانند. شاید استقبال «یزدان فاذا»، رئیس این منطقه، از عبدالله و احوص، هنگام ورودشان به سرزمین قم و اکرام آنان و واگذاری قطعه ای از زمین برای شتران و دام های شان، نشان آشکاری بر این مدعا باشد.

برخی نیز آب و هوای گرم و خشک قم را دلیل این انتخاب می دانند؛ چون آنان در سرزمین گرم عراق (کوفه) نشو و نما کرده بودند و آب و هوای گرم و خشک قم با مذاج آنان سازگار بود. با وجود آن که ممکن است تمام این عوامل در تصمیم اعراب اشعری اثر داشته اند؛ ولی به نظر می رسد دلیل عمده گزینش قم، روایات متعددی است که از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم و علی علیه السلام درباره قم نقل شده بود.

خاندان اشعری، با مکتب حدیثی کوفه آشنا بودند. سخنان امیرالمؤمنین علیه السلام در خطبه «ملاحم» و سایر سخنان آن حضرت در این سرزمین طنین افکننده بود و مردم، شاهد تحقق برخی از پیشگویی های آن حضرت بودند. بنابراین، عنوان «اسلم المدن» و «اسلم المواضع» نورامیدی است که در مقابل چشم های آن ستم دیدگان می درخشید. مردمی که در ستمکده «حجاج» محبوس بودند، به دنبال چنین آرمانی می گشتند. بدون تردید، خاندان اشعری با این روایت که امن ترین و آرام ترین مکان را «قصبه قم» معرفی کرده بود، آشنا بودند؛ چون راوی این حدیث، ابوموسی اشعری است. مالک بن عامر، نیای این خاندان، با ابوموسی _ سردار سپاه اسلام _ در فتح قم شرکت داشت و سائب فرزند مالک، داماد ابوموسی و مشاور او بود.

در روایتی از قول ابوعبدالله، فقیه همدانی در کتاب «البلدان» نقل شده است:

«إِنَّ أَبَامُوسَى الْأَشْعَرِيَّ رَوَى أَنَّهُ سَأَلَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنِ الْمُدُنِ وَ خَيْرِ الْمَوَاضِعِ عِنْدَ نُزُولِ الْفِتَنِ وَ ظُهُورِ السَّيْفِ.»

فقال عليه السلام: أسلم المواضع يؤمئذ أرض الجبل... فأسلم المواضع يؤمئذ قصبه قم... (1)

«ابوموسی اشعری می گوید: از علی علیه السلام پرسیدم در هنگامه نزول فتنه ها و پیدایش جنگ ها، امن ترین سرزمین کجا است؟»

پس آن حضرت فرمود: امن ترین مکان در این روزگار، ارض جبل است. آن گاه

ص: ۶۱

دوباره فرمود: امن ترین مکان در این هنگام، «قصبه قم» است.

آیا وجود این خبر و اخبار دیگر^(۱) نمی توانست انگیزه اعراب اشعری در انتخاب سرزمین قم باشد؟!

آیا سائب بن مالک، داماد ابوموسی نبود؟

آیا در ظلمتکده حجاج، مردم پی جوی فجر امید و روشنی نبودند؟!

آیا هر روزه در کوفه پیشگویی های علی علیه السلام را که یکی از مصادیقش خود حجاج و زمان او بود، مشاهده نمی کردند؟!

آیا فروغی فروزنده تر از سخن علی علیه السلام و آرمانی جاودانه تر از «اسلم المدن» در آن هنگامه سخت می توانست دلیل هجرت آنان به سوی قم باشد؟!

فرزندان سعد به سوی قم آمدند؛ اما چرا آل سائب روانه اصفهان شدند؟ ممکن است به این دلیل که در آن زمان، قم، جزء اصفهان و تابع آن بود. تحلیل آنان از اخبار به گونه ای بود که اصفهان را همانند قم می دانستند.

چگونگی سکونت اعراب اشعری در قم

اعراب اشعری پس از ورود به قم، در دامنه کوه یزدان (میانه تقرود و قم) ساکن گردیدند. به تدریج، خبر ورود آنان به «یزدان فاذا»^(۲) _ بزرگ زرتشتیان این منطقه _ رسید. او که شجاعت و رادمردی اشعری ها را شنیده بود، از ورود آنان مسرور شد و تصمیم گرفت آنان را در سرزمین قم ماندگار کند تا هنگام خطر و حمله قوم غارتگر دیلم، در سایه حمایت و رشادت آنان، سرزمین خویش را حفظ کند.

حمله دیلمی ها به قم از سوی احوص و همراهانش، سرکوب شد. بزرگ زرتشتیان قم با شنیدن خبر پیروزی، شخصاً به استقبال احوص شتافت و به پاسداشت این خدمت، بر سر او درهم و زعفران نثار کرد.

اعراب، چادرهای خود را برافراشتند و برای عبدالله _ برادر احوص _ مسجدی جهت اقامه نماز و بیان مقررات اسلام بنا کردند. روز به روز بر شوکت و حشمت

ص: ۶۲

۱- همان، روایات ش: ۳۶ ص ۲۱۵؛ ۷، ص ۲۰۷؛ ۶، ص ۲۰۷؛ ۲۱، ص ۲۱۲ و....

۲- ۲. یزدان فاذا.

مسلمانان افزوده می شد و مردم، شیفته خصال جوانمردانه آنان می شدند. ایثار، مهربانی و شجاعت آنان، رمز توفیق و سیطره فرهنگی آنان گردید.

تا زمانی که «یزدان فاذا» زنده بود، میان مسلمانان و زرتشتیان صمیمیت و دوستی برقرار بود. آنان باهم پیمان برادری و دفاعی امضا کرده بودند. پس از مرگ «یزدان فاذا»، فرزندانش به مسلمانان رشک بردند و در اندیشه ناسازگاری و پیمان شکنی برآمدند. عبدالله و احوص، آنان را پند و اندرز فراوان داده، به پایبندی عهد و پیمان برادری دعوت نمودند و از عواقب سوء عهد شکنی بر حذر داشتند؛ ولی قوم زردشت همچنان برخاسته خود پافشاری می کرد و تا چهاردهم سال نو به خاندان اشعری مهلت دادند تا هرچه دارند بفروشند و آن دیار را ترک کنند.^(۱)

رمز پیروزی اعراب اشعری

خاندان اشعری در پی بیداد حجاج، از کوفه به سوی ایران هجرت کردند. آنان به پاس حراست و دفاع از اندیشه و آرمان خود، از شهر و خانه خود آواره شدند. در طول تاریخ، سلاح مهاجران اندیشه، فرهنگ و آرمان بوده است. اینان نیز مهاجرانی بودند با آرمانی بلند مرتبه و آسمانی. کوفه، در آن زمان در شعله بیداد حجاج می سوخت و پیکره آن از تازیانه ستم او مجروح بود؛ ولی مهر فروزنده دوستی علی علیه السلام در آن می درخشید و هر روزه به جرم دوستی علی علیه السلام افرادی روانه مسلخ دژخیم می شدند. کوفه، دارالعلم و مهد ولایت علی علیه السلام بود.

اعراب اشعری بر اثر ارتباط با فرهنگ شیعی کوفه، به کمالات انسانی آراسته و از سجایای ملکوتی و خصال آسمانی دوستداران علی علیه السلام برخوردار شدند. فرهنگ بالنده عدل و مهربانی، شجاعت و دلسوزی، ایثار و عشق به گونه توأمان در ژرفای جانیشان طنین افکنده بود و گوهر وجودشان در کوثر ولایت به دری تابناک مبدل شده بود.

این رادمردان که درس خدا پرستی و انسان دوستی را از مکتب کوفه آموخته بودند، به سرزمین قم رسیدند و از کوفه بزرگ به کوفه کوچک اجلال نزول نمودند.

ص: ۶۳

۱-۱. فروغی از کوثر، الیاس محمد بیگی، ص ۱۳؛ گنجینه آثار قم، فیض، ج ۱، ص ۱۵۴ _ ۱۵۰.

حضور فرهنگی آنان در این سرزمین، موج آفرید و مردم این سامان را مجذوب خود ساخت. دریچه روح این مردم بر اندیشه و فرهنگ آنان باز شد و آنان قلوب این مردم را مسخر ساختند. چنین بود که در مدت بسیار کمی، بر جاه و مکانت این خاندان افزون شد و سران زرتشت احساس خطر کردند.

آنان جایگاه اجتماعی مذهبی خود را در خطر دیدند و یقین پیدا کردند که به زودی شعله های آتشکده ها در این سرزمین خاموش خواهد شد. از این رو، به وسوسه افتاده، توطئه خطرناکی را طراحی کردند. آنان تصمیم گرفتند که این خاندان را از این سرزمین بیرون کنند. نصایح خیرخواهانه عبدالله و احوص مؤثر نیفتاد، ولی زمان برای اجرای تصمیم آنان سپری شده بود. مردم این سرزمین، دلباخته اسلام علوی و منش کریمانه این خاندان شده بودند. آنان قادر به بیرون کردن اعراب اشعری نشدند و پس از آن که با تدبیر و کاردانی «احوص» در شب چهارشنبه آخر سال، سران و بزرگان زرتشت در حصارهای چهل گانه کشته شدند، هیچ گونه مقاومت و پایداری از سوی مردم مشاهده نشد و راه برای گرویدن مردم پاک سرشت این سرزمین به اسلام باز شد. (۱)

نقشه احوص به خوبی اجرا شد و سران فتنه انگیز زرتشتیان این سرزمین از میان رفتند. دژهای کفر و آتش پرستی فرو ریخت و مردم، گروه گروه مسلمان شدند. آتشکده ها خاموش شد و به جای آن ها مساجد بنا شد. بدین سان مردم مسلمان به رهبری احوص و عبدالله اشعری بر این منطقه سروری یافتند. فرزندان سائب نیز که از نهباندها رفته بودند، به قم دعوت شدند. آنان به قم آمدند، شوکت یافتند و عزیز و مکرم شدند. (۲)

این خاندان، حرم اهل بیت علیهم السلام را بنیان نهادند و همای ولایت در این سرزمین سایه گستر شد و شجره طوبای امامت در این بوستان غرس گردید. در قلب جهان اسلام، شهر قم، شهر امامان شد. البته نه از این رو که این شهر را احداث کردند، بلکه از این جهت که همه مردم این سامان، پذیرای مذهب تشیع شدند. این سرزمین، مرکز تمدن شیعی گردید و شهر پاک سرشتان «نجباء» نام گرفت و پناهگاه دوستداران

ص: ۶۴

۱- ۱. ر.ک: تاریخ قم، ص ۲۵۷ - ۲۴۵.

۲- ۲. تاریخ قم، ص ۲۶۰.

کثرت روایات درباره قم، حدیثی از آن حضرت در باره این شهر نقل نشده است.

عصر امام صادق علیه السلام

اوج بالندگی قم در فرهنگ نامه شیعی به زمان امام صادق علیه السلام باز می گردد. فزون از ۲۰ روایت درباره ارزش و جایگاه قم و مردمش از جانب آن حضرت به ما رسیده است؛ روایاتی که قم را با عناوینی آسمانی مزین نموده است. این اکرام به پاسداشت هجرت مردانی از طایفه شیعی اشعری به مدینه و درک محضر کیمیا اثر امام صادق علیه السلام است؛ آنان که با حضور خود در مکتب آن امام، حوزه حدیثی قم را بنیان نهادند؛ آنان که از فجر تاریخ شیعی این شهر تا ابد، بر بام این شهر می درخشند؛ فرزانهگانی همانند: «زکریا بن آدم»^(۱)، «اسحاق بن عبدالله اشعری»^(۲)، «حمزه بن یسع»^(۳)، «عیسی بن عبدالله قمی»^(۴)، «علی بن محمد بن حفص قمی»^(۵)، «عبدالله بن ایوب قمی»^(۶)، «عمران بن عبدالله اشعری»^(۷)، «عیسی بن بکر قمی»^(۸)، «موسی بن بکر قمی»^(۹)، «شعیب بن بکر قمی»^(۱۰) و دیگر محدثان و دانشوران قمی که در زمره اصحاب آن حضرت جای دارند. بعضی از این چهره ها جایگاه ویژه ای نزد امام صادق علیه السلام داشتند؛ مانند «عیسی بن عبدالله اشعری قمی» که امام صادق علیه السلام او را چنین وصف فرمود: «هو متبا حی و هو متبا میت»^(۱۱). در روایت آمده است که امام صادق علیه السلام میان دو دیده او را بوسید. برادر

ص: ۶۶

-
- ۱-۱. همان، ص ۲۰۰، ش ۷۷.
 - ۲-۲. رجال نجاشی، ص ۷۳، ش ۱۷۴.
 - ۳-۳. رجال طوسی، ص ۱۷۸، ش ۲۱۱.
 - ۴-۴. رجال کشی، ص ۳۳۲، ح ۶۰۷ و ۶۱۰.
 - ۵-۵. خلاصه الاقوال، ص ۱۰۲، ش ۶۱.
 - ۶-۶. همان، ص ۲۳۸، ش ۲۳.
 - ۷-۷. رجال کشی، ص ۳۳۱، ح ۶۰۶.
 - ۸-۸. رجال طوسی، ص ۲۶۶، ش ۷۱۲.
 - ۹-۹. همان.
 - ۱۰-۱۰. همان.
 - ۱۱-۱۱. رجال کشی، ص ۳۳۲، ح ۶۰۷؛ خلاصه الاقوال، ص ۱۲۲ (ممقانی حدیث یاد شده را به نقل از مجالس مفید حیاً و میتاً نگاشته است).

دیگر او، «عمران بن عبدالله اشعری» است که در گفتار امام صادق علیه السلام خوش درخشیده است. او در منی، خیمه ای برای حضرت صادق علیه السلام برپا کرد. آن گاه که امام صادق علیه السلام با اهل بیتش از راه رسید، سؤال کرد: این چیست؟ پاسخ دادند: این خیمه ای است که «عمران بن عبدالله قمی» برای شما مهیا نموده است. هنگامی که حضرت از قیمت خیمه سؤال کرد، او گفت: این خیمه ای است که مرا به تهیه آن امر فرمودی و پارچه آن حاصل زراعت زمین خود من است که برای شما تهیه نمودم و دوست دارم که هدیه مرا بپذیرید و پولی را که برای تهیه این خیمه به من دادید به سوی شما بازگردانم؛ امیدوارم که بپذیرید. امام صادق علیه السلام دستان مبارکش را بالا برد و به او دعا کرد و چنین فرمود:

«أَسْأَلُ اللَّهَ أَنْ يُصَلِّيَ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ، وَأَنْ يُظِلَّكَ وَ عِتْرَتَكَ يَوْمَ لَا ظِلَّ إِلَّا ظِلُّهُ» (۱)

«از خداوند مسألت می نمایم که بر محمد و آل محمد درود فرستد، تو و دودمان تو را در سایه خویش جای دهد، در آن روز که هیچ سایه ای نیست جز سایه خدا.»

حماد می گوید: ما جماعتی نزد امام صادق علیه السلام بودیم که عمران نزد آن حضرت آمد. امام صادق علیه السلام با مهربانی او را پذیرفت و نزد خود جای داد و با او گفت و گوی دوستانه کرد.

رفتار آن حضرت به گونه ای محبت آمیز و مهرش بود که موجب تعجب حاضران گردید. آن گاه که او برخاست، از امام سؤال شد: این شخص که بود که این گونه با مهر، با او رفتار نمودی؟

امام صادق علیه السلام فرمود: «هذا مِنْ أَهْلِ بَيْتِ النَّجْبَاءِ؛» (۲) این مرد از خاندان پاک سیرتان است.» در روایت دیگر، چنین آمده است: «هَذَا نَجِيبٌ قَوْمِ النَّجْبَاءِ.» (۳)

فرزند دیگر عبدالله بن سعد، «سعد» است که دوازده نفر از فرزندان او از محضر امام صادق علیه السلام روایت نقل می کنند. فزون از صد نفر از این خاندان از سایر ائمه روایت

ص: ۶۷

۱- ۱. رجال کشی، ص ۳۳۲؛ تاریخ قم، ص ۲۷۹.

۲- ۲. همان، ص ۳۳۳؛ بحار الانوار، ج ۶۰، ص ۲۱۱، ح ۱۸.

۳- ۳. بحار الانوار، ج ۶۰، ص ۲۱۱.

نقل می کنند. (۱)

امام کاظم علیه السلام

آن حضرت با فروغ سخنان خود، قم را نورباران ساخته و روایاتی درباره این شهر و مردمش بیان فرموده است. آن بزرگوار، قم را عَشَّ آل محمد و پناهنگاه شیعیان معرفی کرده است.

شماری از قمی ها به محضر آن جناب رسیدند و با کسب دانش و معرفت از وجود مقدس آن امام، خود را در زمره محدثان عالی مقام جای دادند؛ از جمله «زکریابن آدم» که افتخار صحابی امام صادق تا امام جواد علیهم السلام را بر چهره دارد؛ «سهل بن یسع» که جزء اصحاب آن حضرت معرفی گردیده است (۲) و برادر وی «حمزه بن یسع اشعری» که به این نشان مزین است. (۳) «ابراهیم بن محمد اشعری» نیز از اصحاب قمی آن حضرت است. (۴) نیز «زکریابن عبدالصمد قمی» و «زکریا بن ادريس اشعری» از اصحاب آن بزرگوارند. (۵)

استقلال سیاسی قم در پرتو مذهب تشیع

خاندان اشعری تمدنی نو در قم پدید آوردند و شالوده حرم اهل البیت علیهم السلام را پی ریزی کردند و شهر امامت را ساختند و در این سرزمین، مکتبی تأسیس کردند که پاسدار ارزش های مذهب تشیع بود. مردم این سرزمین، خلفای بنی عباس را غاصب می دانستند و از پرداخت مالیات و خراج به آنان خودداری می کردند.

خودداری مردم از پرداخت مالیات، نه به آن جهت بود که برخی پنداشته اند: «مردم قم درویش مسلکند» (۶)؛ بلکه بدین سبب بود که آن را کمک به ستم می دانستند. هر

ص: ۶۸

۱- ۱. تاریخ قم، ص ۲۷۸.

۲- ۲. رجال طوسی، ص ۳۷۷، ش ۲؛ رجال نجاشی، ص ۱۸۶، ش ۴۹۴.

۳- ۳. رجال طوسی، ص ۳۴۷، ش ۱۵.

۴- ۴. خلاصه الاقوال، ص ۶، ش ۲۰.

۵- ۵. رجال طوسی، ص ۳۷۶، ش ۱؛ خلاصه الاقوال، ص ۷۵، ش ۱ و رجال نجاشی، ص ۱۷۳، ش ۴۵۷.

۶- ۶. تاریخ قم، ص ۳۰.

زمان که حکومت بغداد تسلیم خواست مذهبی آنان می شد، مردم دو خراج می پرداختند: خراج و مالیاتی به بغداد و وجوهات شرعی به پیشوایان معصوم علیهم السلام. آنان علاوه بر پرداخت وجوهات، قسمت اعظم اموال خود را وقف اهل بیت علیهم السلام کردند: «دیگر از مفاخر ایشان وقف کردن این گروه عرب است که به قم بودند، از ضیعت ها و مزرعه ها و سرای ها تا غایت که بسیاری از ایشان هرچه مالک و متصرف آن بودند، از مال و منال امتعه و ضیاع و عقار، به ائمه علیهم السلام بخشیدند و ایشان اول کسانی اند که به این، ابتدا کردند و خمس از مال های خود بیرون کردند و به ائمه علیهم السلام فرستادند....»^(۱)

پنجاه سال از حکومت بنی عباس می گذشت، ولی مردم قم یک درهم خراج به آنان پرداختند. در سال ۱۸۴ ق. هارون که اقتدارش فراگیر شده بود تصمیم گرفت که مردم قم را تسلیم خود سازد و خراج از آنان بستاند. در تاریخ قم آمده است: «زمانی که بقایای خراج شهر را در زمان رشید اخذ می کردند از همه شهرها گرفته شد؛ مگر بقایای اصفهان که در آن تأخیر افتاد؛ به سبب اهل قم که در ادای آن تمرد و سرکشی می کردند و ادای بقایا امتناع می نمودند و عمال را می کشتند؛ یکی را بعد از آن دیگر.»^(۲)

از این رو، هارون، «عبدالله بن کوشید قمی» را به حکومت اصفهان _ که قم در آن زمان از توابع آن بود _ گماشت تا مالیات پنجاه ساله قم را وصول کند.^(۳) او هم برادر خود، «عاصم»، را والی قم قرار داد.^(۴) عاصم با تمام قدرت کوشید تا استقامت مردم قم را بشکند و تا توانست مردم قم را آزار و شکنجه کرد؛ ولی نتوانست یک دهم از مالیات معوقه را وصول کند. پس از مدتی، او به دست جوانان غیور و دین دار قم کشته شد: «اهل قم در دارالخراج برو جمع آمدند و او را بکشتند.»^(۵)

این حادثه سبب گردید که هارون، عبدالله را از حکومت اصفهان عزل کند. عبدالله به بغداد رفت و با پرداخت یک میلیون درهم، خواستار بازگشت به سمت قبلی خود

ص: ۶۹

۱- همان، ص ۲۷۹.

۲- همان، ص ۳۰؛ تاریخ تشیع در ایران، رسول جعفریان، ج ۱، ص ۲۰۴.

۳- همان، ص ۲۹.

۴- تاریخ قم، ص ۳۰.

۵- همان، ص ۳۰.

شد؛ به شرط آن که قم از تابعیت اصفهان خارج شود!^(۱)

مردم قم نیز با توجه به مذهب و فرهنگ آن روزگار اصفهان، خواستار خروج از تابعیت اصفهان بودند.

سرانجام پس از توضیحات والی و حضور به موقع و بیانات منطقی «حمزه بن یسع اشعری» که از بزرگان قم بود، هارون در سال ۱۸۹ ق. استقلال قم را از اصفهان پذیرفت. در تاریخ قم آمده است: «حمزه بن یسع اشعری قم را کوره گردانید و از اصفهان جدا کرد و منبر در این مسجد بنهاد.»^(۲)

این نخستین نهضت سیاسی - فرهنگی مردم قم بود که به رهبری خاندان اشعری به ثمر نشست. سرانجام، هارون تسلیم خواست مردم شد و استقلال سیاسی مذهبی مردم قم را به رسمیت شناخت. بدین سان این شهر به استقلال سیاسی دست یافت و از مزایای مسجد جامع و امام جمعه - که لازمه هر ایالت مستقل بود - برخوردار گردید. این استقلال، رهین فرهنگ شیعی مردم و تلاش پیوسته «حمزه بن یسع اشعری» بود. او از شاگردان امام صادق و امام کاظم علیهما السلام^(۳) بوده و اولین والی و حاکم این شهر پس از استقلال گردید.

عصر امام رضا علیه السلام

پایان قرن دوم و طلیعه قرن سوم هجری قمری، اوج تابش فرهنگ شیعی مردم قم است. «بلاذری» درباره این دوران چنین گزارش می دهد: «وقد قدم قوم من اهل قم فصاروا مع ابی السرایا، فلقى هرثمه فتضعض اصحابه للقاء القمیین ایاهم؛^(۴) هنگامی که ابوالسرایا قیام کرد، [حسن بن سهل] هرثمه را به نبرد او فرستاد. ابوالسرایا شکست خورد. در همین هنگام، عده ای از قمیون به حمایت ابوالسرایا آمدند. همین که لشکریان هرثمه، قمیون را دیدند برخورد لرزیدند.»

ص: ۷۰

۱-۱. همان، ص ۳۱.

۲-۲. همان، ص ۲۷۹ و ۳۷.

۳-۳. رجال طوسی، ص ۳۴۷، ش ۱۵؛ معجم رجال الحدیث، آیه الله خویی، ج ۶، ص ۲۸۲؛

۴-۴. انساب الاشراف، بلاذری، ج ۲، ص ۲۶۷، (تصحیح محمودی).

مأمون درباره قمیون می گوید:

«ما أَجِدُ أَحَدًا يُعِينِنِي عَلَى هَذَا الْأَمْرِ لَقَدْ هَمَمْتُ أَنْ أَجْعَلَ أَهْلَ قَمِّ شِعَارِي وَ دِثَارِي؛(۱)»

کسی را نمی یابم که در امر واگذاری خلافت به آل علی علیه السلام مرا یاری دهد؛ به راستی تصمیم گرفتم که اهل قم را شعار و دثار (یاران باطنی و ظاهری) خود قرار دهم.»

بازتاب این حقیقت را در گفتار جغرافیدانان نیز می توان ارزیابی کرد.

مستوفی در این باره می نویسد:

«قم از اقلیم چهارم است... و مردم آن جا شیعه اثنی عشری اند و به غایت متعصب.»(۲)

«جیهانی» هم می نویسد: «قم، شهری است بزرگ، خوب شکل... مردمان ایشان همه مذهب شیعه دارند متعصب.»(۳)

«تنوخی» مردم قم را چنین وصف می کند:

«وَمَخَالَفِكُمْ فِي الرِّفْضِ، فَإِنِّي قَدْ طَوَّفْتُ الْأَفَاقَ... فَمَا رَأَيْتُ عَلَى دِينِكُمْ أَحَدًا غَيْرِكُمْ؛(۴) من با شما در پیروی از مذهب شیعه مخالفم؛ چون آفاق جهان را گشته ام و کسی دیگر را بر این مذهب، غیر از شما نیافتم.»

«ابراهیم بن محمد الفارسی» نیز می نویسد:

«واهل قم كلهم شيعة و الغالب عليهم العرب(۵)؛ مردم قم یکپارچه شیعه بوده و اکثر آنان عرب اند.»

«ابن حوقل» می نویسد:

«همه مردم قم، بدون استثنا، شیعه و اغلب آنان عرب اند و زبانشان فارسی است.»(۶)

در این زمان، بسیاری از مردم قم، شرفیاب حضور حضرت امام رضا علیه السلام شدند و بعضی از آنان در زمره اصحاب آن بزرگوار جای گرفتند که عبارتند از: زکریا بن آدم

ص: ۷۱

۱- ۱. عیون اخبارالرضا، ج ۲، ص ۱۵۲.

۲- ۲. نُزْهَةُ الْقُلُوبِ، مستوفی، ص ۶۷.

۳- ۳. اشکال العالم، جیهانی، ص ۱۴۳.

۴- ۴. نشوارالمحاضر، تنوخی، ج ۸، ص ۲۶۰.

٥-٥. مسالك الممالك، اصطخرى، ص ٢٠١.

٦-٦. صورہ الارض، ابن حوقل، مترجم: جعفر شعار، ص ١١٣.

قمی (۱)، سهل بن یسع (۲)، ادريس بن عيسى (۳)، ابوطاهر بن حمزه بن یسع (۴)، محمد بن سهل بن یسع (۵)، محمد بن سالم قمی (۶)، محمد بن حسن بن ابی خالد (۷)، ابو جریر قمی (۸)، ابراهیم بن هاشم قمی (۹)، ابراهیم بن محمد اشعری (۱۰)، یونس بن عبدالرحمن قمی (۱۱)، عبدالعزیز بن مهتدی (۱۲)، موسی بن جند (۱۳)، مرزبان بن عمران (۱۴)، محمد بن عیسی (۱۵)، عبدالله بن صلت (۱۶) و... .

از چهره های فروزان و معروف این خاندان، «زکریا بن آدم» است که از اصحاب مخصوص امام هشتم علیه السلام است. او در سفر حج، افتخار همراهی امام را داشت. (۱۷) علمای رجال با ستوده ترین صفات، او را مدح و ستایش کرده اند.

در باره شخصیت زکریا، چند روایت نقل شده است:

«علی بن مسیب» می گوید: «به امام رضا علیه السلام عرض کردم: منزل من از شما فاصله دارد و همه گاه نمی توانم به حضور شما برسم و مسائل دینی خود را فراگیرم. از چه کسی دانستی های دینم را بیاموزم؟»

امام رضا علیه السلام فرمود: «مِنْ زَكَرِيَّا بْنِ آدَمَ الْقَمِيِّ، الْمَأْمُونِ عَلَيَّ الدِّينِ وَالْدُّنْيَا (۱۸)؛ از

ص: ۷۲

-
- ۱- ۱. رجال طوسی، ص ۳۷۷، ش ۳؛ خلاصه الاقوال، ص ۷، ش ۴؛ رجال نجاشی، ص ۱۷۴، ش ۴۵۸؛ فهرست طوسی ص ۹۹، ش ۳۱۰.
 - ۲- ۲. رجال ابن داود، ص ۱۸۱، ش ۷۳۶.
 - ۳- ۳. رجال طوسی، ص ۳۶۷.
 - ۴- ۴. رجال نجاشی، ص ۳۱۸.
 - ۵- ۵. همان.
 - ۶- ۶. رجال طوسی، ص ۳۹۲.
 - ۷- ۷. همان، ص ۳۹۱.
 - ۸- ۸. همان، ص ۳۶۵، ۳۷۶ و ۳۹۶.
 - ۹- ۹. رجال نجاشی، ص ۱۲.
 - ۱۰- ۱۰. همان، ص ۱۸.
 - ۱۱- ۱۱. رجال ابن داود، ص ۲۸۵.
 - ۱۲- ۱۲. رجال نجاشی، ص ۱۷۱.
 - ۱۳- ۱۳. رجال طوسی، ص ۳۶۳.
 - ۱۴- ۱۴. رجال نجاشی، ص ۲۹۹.
 - ۱۵- ۱۵. همان، ص ۲۳۹.
 - ۱۶- ۱۶. رجال طوسی، ص ۴۰۳.

١٧-١٧. خلاصه الاقوال، ص ٧٥.
١٨-١٨. رجال كشي، ص ٥٩٥؛ خلاصه الاقوال، ص ٧٥.

زکریا بن آدم. او امین بر دین و دنیای شما است.»

در خبر دیگر، زکریا بن آدم می گوید: «به امام رضا علیه السلام گفتم: می خواهم اهل بیت و خاندانم را ترک گویم؛ چون نادانان در میان آنان زیادند. امام رضا علیه السلام فرمود: لَا تَفْعَلْ فَإِنَّ أَهْلَ بَيْتِكَ يُدْفَعُ عَنْهُمْ بِكَ، كَمَا يُدْفَعُ عَنْ أَهْلِ بَغْدَادِ بِأَبِي الْحَسَنِ (الکاظم)» (۱)

«چنین مکن؛ زیرا حضور تو بلاها را از خاندانت دور می سازد؛ همان گونه که به سبب وجود ابی الحسن (امام کاظم) بلا از اهل بغداد دفع می گردد.»

«عبدالعزیز بن مهتدی اشعری قمی» نیز از اصحاب ائمه علیهم السلام و محدثان قم است. او در زمان خویش، یگانه شهر قم بود و نزد مردم از جلالت و وثاقت برخوردار بود. وی نشان شرافتمند صحابی و وکالت از امام ثامن علیه السلام بر چهره دارد. «برقی» او را از اصحاب امام کاظم علیه السلام نیز دانسته است. (۲) امام جواد علیه السلام به او فرمود: «غَفَرَ اللَّهُ لِمَكَ ذَنْبَكَ وَ رَحِمَنَا وَ إِيَّاكَ وَ رَضِيَ عَنْكَ بِرِضَائِي عَنْكَ» (۳)؛ خداوند گناهان تو را ببخشد و ما و شما را در پرتو رحمت خود جای دهد. به پاس خشنودی ما از تو، خداوند نیز از تو خشنود است.»

با توجه به چنین موقعیتی است که داستان آمدن امام هشتم علیه السلام به قم یکی از معماهای تاریخی است؛ زیرا از یک سو، قم در دوران آن حضرت در اوج تابش فروغ فرهنگ شیعی است و مسلماً آمدن آن حضرت به قم یکی از نقاط عطف تاریخ این شهر محسوب می شود و از سوی دیگر، داستان تشریف فرمایی آن حضرت در تاریخ، متفاوت نقل شده است. سیدبن طاووس (ره) در «فرح الغری» و علامه حلی (ره) در «الدلائل البرهانیة» (۴) تشریف فرمایی حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام به شهر قم را چنین نگاشته اند:

لَمَّا طَلَبَهُ الْمَأْمُونُ مِنْ خُرَاسَانَ تَوَجَّهَ مِنَ الْمَدِينَةِ إِلَى الْبَصْرَةِ وَلَمْ يَصِلِ الْكُوفَةَ وَ

ص: ۷۳

۱- ۱. رجال کشی، ص ۵۹۴؛ خلاصه الاقوال، ص ۷۵.

۲- ۲. الفهرست، ص ۱۴۵، ش ۵۳۵؛ رجال نجاشی، ص ۲۴۵، ش ۶۴۲؛ معجم رجال الحدیث، ج ۱۰، ص ۳۶، ش ۶۵۶۹؛ خلاصه الاقوال، ص ۱۱۶، ش ۳.

۳- ۳. کتاب الغیبه، طوسی، ص ۲۱۱ (باب ذکر الممدوحین من وکلاء).

۴- ۴. انتساب این رساله به علامه حلی مورد تردید است.

مِنْهَا تَوَجَّهَ عَلَى طَرِيقِ الْكُوفَةِ إِلَى بَغْدَادَ ثُمَّ إِلَى قُمَّ وَ دَخَلَهَا وَ تَلَقَّاهُ أَهْلُهَا وَ تَخَاصَّوْا فِيمَنْ يَكُونُ ضَيْفُهُ مِنْهُمْ فَذَكَرَ أَنَّ النَّبَاقَةَ مَأْمُورَةٌ فَمَا زَالَتْ حَتَّى بَرَكَتْ عَلَى بَابٍ وَ صَاحِبُ ذَلِكَ الْبَابِ رَأَى فِي مَنَامِهِ أَنَّ يَكُونُ ضَيْفُهُ فِي غَدٍ فَمَا مَضَى إِلَّا يَسِيرَ حَتَّى صَارَ ذَلِكَ الْمَوْضِعَ مَقَامًا شَامِيخًا وَ هُوَ الْيَوْمَ مَدْرَسَةُ مَطْرُوقَةَ» (۱)

«پس از آن که مأمون از خراسان، حضرت رضا علیه السلام را طلبید، آن حضرت از مدینه به بصره آمد و در راه خود از راه کوفه به بغداد رفت و از آن جا روانه قم شد و به این شهر وارد گردید. اهل قم به محضر او شتافتند و هریک می خواستند افتخار میزبانی آن حضرت نصیبشان گردد؛ از این روی، با یکدیگر به بحث و نزاع برخاستند. امام رضا علیه السلام فرمود: شتر من، خود مأمور است که در کجا فرود آید. شتر در مقابل خانه ای زانو زد. صاحب آن خانه در خواب دیده بود که فردا حضرت رضا علیه السلام میهمان او خواهد شد. دیری نپایید که خانه مزبور، مقام شامخی پیدا کرد و امروز مدرسه ای مورد توجه است.»

چهار دلیل برای اثبات تشریف فرمایی آن حضرت به قم ذکر کرده اند:

۱. وجود محله و مسجدی بنام «شاه خراسان» و مدرسه ای بنام «مدرسه رضویه» در قم.

۲. «ابن الفقیه همدانی» می گوید: «امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمود: در قم، چشمه ای است که حضرت رضا علیه السلام در آن غسل خواهد کرد.»

۳. در تاریخ قم آمده است که امام علی بن موسی الرضا علیه السلام از آب چشمه یاد شده نوشید و در آن غسل کرد.

۴. تصریح «عبدالکریم بن احمد بن طاووس» در «فرحه الغری»، به ورود امام رضا علیه السلام به قم. (۲)

از سوی دیگر، شیخ صدوق (ره) که از مفاخر قم و پی جوی مفاخر این شهر است، مسیر تشریف فرمایی آن حضرت را چنین می نگارد: «فَكَتَبَ إِلَيْهِ الْمَأْمُونُ لَا تَأْخُذْ عَلَى طَرِيقِ الْكُوفَةِ وَ قُمَّ، فَحَمِلَ عَلَى طَرِيقِ الْبُضْرَةِ وَ الْأَهْوَاذِ وَ فَارَسَ حَتَّى وَافَى مَرْوَةَ» (۳)

ص: ۷۴

۱- ۱. فرحه الغری، ابن طاووس، ص ۱۰۵.

۲- ۲. تاریخ مذهبی قم، علی اصغر فقیهی، ص ۸۳ - ۸۲.

۳- ۳. عیون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۱۴۹.

«مأمون به امام رضا علیه السلام نوشت که از راه کوفه به قم نیاید؛ بنابراین، آن حضرت را از راه کوفه، بصره، اهواز، و فارس به مرو آوردند.»

حال چه باید گفت؟ آیا آن حضرت، قم را به قدوم مبارکشان مشرف ساخته اند؟ اگر آن حضرت به قم آمده اند؛ چرا با وجود اصحاب بزرگی مانند: زکریابن آدم قمی، سهل بن یسع و ادیس بن عیسی باید شخص گمنامی میزبان آن حضرت گردد؟ آیا زکریا بن آدمی که حضرت او را امین دنیا و دین مردم معرفی می کند، لایق خدمت به آن حضرت نبود؟ آیا در این مجموعه صحابی، شخصیتی که لیاقت میزبانی آن حضرت را به عهده بگیرد، وجود نداشت؟ آیا می توان این داستان را پذیرفت؟ آمدن دعبل همراه با قطعه ای از لباس آن حضرت به قم، توفانی برانگیخت و داستان حماسی را رقم زد. حال چگونه می توان پذیرفت که امام رضا علیه السلام به قم آمده باشد، ولی در پرده ای از ابهام باقی بماند؟

نشان آشکار دیگر بر این که قم در این دوران یک پارچه شیعه بود، آن است که دعبل خزاعی پس از آن که قصیده معروف «تائیه» خود را سرود، تصمیم گرفت ابتدا این قصیده را در حضور امام هشتم علیه السلام قرائت کند. بنابراین، به مرو رفت و نزد علی بن موسی الرضا علیه السلام شرفیاب شد و قصیده خود را خواند. «کشی» می نویسد: «امام علیه السلام پارچه ای ابریشمی که در آن ششصد دینار موجود بود، به وسیله کنیز خود برای دعبل فرستاد و فرمود: به وسیله این زر، هزینه سفر خویش را آماده ساز و عذر ما را بپذیر. دعبل گفت: مولای من، این قصیده را به پاس زر نسرودم. دینارها را پس فرستاد؛ ولی از محضر شما خواهش می کنم لباسی از لباس های خود را به من ارزانی دارید تا موجب کرامت و شرافت من گردد. امام رضا علیه السلام جامه ای از خود همراه با دینارها به او عطا کرد.»^(۱)

بنابر نقل «سفینه» امام علیه السلام صد دینار رضوی _ که به پاس گرامیداشت ولایتعهدی آن حضرت، ضرب شده بود _ به دعبل عطا فرمود. دعبل گفت: به خدا سوگند! مقصود من از سرودن این قصیده زر نبوده است. کیسه پول را بردارید و مرا به لباسی از

ص: ۷۵

لباس های خود مفتخر سازید. امام رضا علیه السلام جامه ای ابریشمی با صد دینار به او عطا فرمود و گفت: دینارها را بگیر که در آینده به آن محتاج خواهی شد.

دعبل، لباس و زر را گرفت و راهی قم شد. کاروانی که دعبل همراه آن بود در مسیر راه به دست راه زنان غارت شد که به یمن قصیده و حضور دعبل، رئیس دزدان اموال کاروان را به آنان بازگرداند.

پس از ورود دعبل به قم، مردم قم، مقدم او را گرامی داشتند. بزرگ قم، «یحیی بن عمران»، مردم قم را در مسجد جمع کرد تا دعبل، قصیده خود را برای آنان بخواند. دعبل بر بالای منبر رفت و قصیده اش را خواند و از پیراهن اهدایی امام هشتم علیه السلام سخن گفت. مردم با هدایا سروده دعبل را ارج نهادند و از او خواستند تا جُبه را به قیمت هزار دینار به آنان بفروشد. او امتناع کرد و گفت: قطعه ای از آن لباس را هم به این قیمت نمی دهم.

مردم قم حاضر شدند تا پنجاه هزار درهم به او بدهند و پیراهن را خریداری، کنند،^(۱) اما او قبول نکرد. دعبل از قم بیرون رفت. عده ای از جوانان شهر راه بر او بستند و پیراهن را از او ربودند. دعبل به شهر بازگشت. بزرگان شهر، از جوانان خواهش کردند که پیراهن را به دعبل بازگردانند؛ ولی تأثیری نداشت تا سرانجام، قطعه ای از آن لباس را با هزار دینار به او دادند و خاطر او را خشنود ساختند. زمانی که دعبل به خانه اش رسید، دریافت که تمام اموالش به سرقت رفته است. شیعیان هر دینار رضوی را به صد درهم خریدند و زندگی غارت شده و به یغما رفته دعبل سامان یافت و همان گونه که امام علیه السلام فرموده بود: دینارهای رضوی، نیازمندی او را برطرف نمود.^(۲)

خاطره شکوهمند

با آن که نام «شهر قم» در پایان قرن اول و نیمه نخست قرن دوم هجری قمری در فرهنگ نامه شیعی جای گرفت و در زمان حضرت امام جعفر صادق علیه السلام دانشورانی از

ص: ۷۶

۱- ۱. گنجینه آثار، ج ۱، ص ۱۵۹.

۲- ۲. رجال کشی، ص ۵۰۴، ش ۹۷۰؛ سفینه البحار، ج ۷، باب القاف بعده المیم، ص ۳۶۱؛ گنجینه آثار، ج ۱، ص ۱۵۹ - ۱۵۸.

این سرزمین به مقام صحابی آن حضرت نایل شدند و تنها از فرزندان «سعد بن عبدالله» دوازده نفر از راویان و اصحاب آن بزرگوار به شمار آمدند،^(۱) ولی درخشنده ترین جلوه ولایت بر بام این شهر در سال ۲۰۱ هجری تجلی کرد؛ هنگامی که آفتاب وجود بی بی فاطمه معصومه علیها السلام در این سرزمین، دریایی از نور پدید آورد و با قدم مبارکش خاک بهشتی این سرزمین را کرامتی ویژه بخشید و تاریخ شیعی این شهر را جاودانه و نام این منطقه را پرآوازه و آسمانی ساخت.

امام جعفر صادق علیه السلام نیز یاد همین هنگامه را گرامی داشت و در کنار روضه پاک پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم، قم را حرم اهل بیت علیهم السلام معرفی کرد. آن حضرت از شهر امامت و حرم ولایت سخن گفت و عطر نام فاطمه علیها السلام را در فضا افشاند. او از فاطمه ای سخن گفت که هنوز به دنیا نیامده و بنا به گفته راوی، هنوز پدر بزرگوارش حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام نیز متولد نشده بود! حضرت امام صادق علیه السلام فرمود:

«إِنَّ لِلَّهِ حَرَمًا... وَاِنَّ لَنَا حَرَمًا و هُوَ قَم و سَتُدْفَنُ فِيهَا اِمْرَاةٌ مِنْ اَوْلَادِي تُسَمَّى فَاطِمَةُ فَمَنْ زَارَهَا وَجَبَتْ لَهُ الْجَنَّةُ. قَالَ الرَّاَوِي: وَ كَانَ هَذَا الْكَلَامُ مِنْهُ قَبْلَ اَنْ يُوَلَّدَ الْكَاظِمُ!»^(۲)

«همانا برای خدا حرمی است... و برای ما نیز حرمی است و آن شهر قم است و در آینده نزدیک، زنی از فرزندان من در آن جا دفن می شود که فاطمه نامیده شود؛ کسی که او را زیارت کند بهشت بر او واجب گردد.»

در بیانی دیگر، چنین آمده است: «الَا اِنَّ حَرَمِي و حَرَمَ وُلْدِي مِنْ بَعْدِي قَم»^(۳)؛ آگاه باشید، قم حرم من و فرزندان بعد از من است.»

فاطمه معصومه علیها السلام، جلوه ای دیگر از نورانیت زهرا ی اطهر و سّری از اسرار آل رسول صلی الله علیه و آله وسلم است. او قدسیه ای است که بارگاهش مطاف فرشتگان خدا، آفاق حرمش تجلیگاه نور ولایت و حرمش میقات جرعه نوشان شهد ولی است که با تلبیه عشق و محبت، مُحَرَم می شوند.

ص: ۷۷

۱-۱. تاریخ قم، ص ۲۷۸.

۲-۲. بحار الانوار، ج ۶۰، ص ۲۱۶.

۳-۳. النقص، عبدالجلیل القزوینی، ص ۱۶۵. (از تصانیف ۵۶۰ ه.ق).

اشاره

نام شریف بانوی قم، «فاطمه» و القاب مبارکش «معصومه»، «شفیعه»، «کریمه اهل بیت علیهم السلام»، «ستی» و «فاطمه کبری» است. در زیارت نامه دوم حضرت معصومه علیها السلام القاب طاهره، حمیده، برّه، رشیده، تقیه، نقیه، رضیه، و مرضیه در مدح ایشان نقل شده است. (۱) پدر بزرگوارش حضرت موسی بن جعفر علیه السلام و مادر مکرمه اش نجمه خاتون، مادر حضرت امام رضا علیه السلام است (۲) که پس از سال ها انتظار (۳)، بعد از تولد امام رضا علیه السلام (۱۴۸ ق.) دیدگانش به فروغ جمال فاطمه معصومه علیها السلام روشن گردید.

ولادت

درباره تاریخ ولادت آن حضرت نوشته اند: «فاطمه المعصومه المولوده فی غرّه ذی القعدة سنه ۱۷۳ (۴)؛ فاطمه معصومه علیها السلام در آغاز ذی قعدة سال ۱۷۳ ق. دیده به جهان گشود.»

در کتاب «نزهه الابرار فی نسب اولاد الائمه الاطهار» و کتاب «لواحق الأنوار فی طبقات الأخبار» چنین آمده است: «ولاده فاطمه بنت موسی بن جعفر فی مدینه المنوره غره ذی القعدة الحرام... (۵)؛ حضرت فاطمه معصومه، دختر حضرت موسی بن جعفر علیه السلام، در مدینه منوره، در آغاز ماه ذی قعدة [سال ۱۸۳ ق.] به دنیا آمد.»

با توجه به این که امام موسی بن جعفر علیه السلام در سال ۱۸۳ ق. به شهادت رسید و آن حضرت در سال های پایانی زندگانی مدت ها در زندان بودند، پذیرش سال ۱۸۳ برای سال تولد حضرت معصومه علیها السلام غیر منطقی است.

ص: ۷۸

۱-۱. انوار المشعشعین، ج ۱، ص ۴۹۴، چ جدید.

۲-۲. دلائل الامامه، طبری، ص ؟

۳-۳. در صورتی که تولد حضرت فاطمه معصومه علیها السلام در سال ۱۷۳ ق. باشد، فاصله میان دو تولد، ۲۵ سال می شود.

۴-۴. مستدرک سفینه البحار، علی نمازی، ج ۸، ص ۲۵۷.

۵-۵. گنجینه آثار، ج ۱، ص ۳۸۶. مخفی نماند که مرحوم فیض این نقل را نمی پذیرد و نسبت دادن مؤلف و کتاب فاطمه ثانی به این قول را به دو صحیح نیست. به صفحه ۳۸۸ گنجینه آثار مراجعه فرمایید.

حضرت فاطمه معصومه علیهاالسلام در دهم یا دوازدهم ربیع الثانی سال ۲۰۱ ق. در قم وفات نمود. بنابراین، عمر آن حضرت ۲۸ سال بود. بعضی سن آن حضرت را افزون از سی سال می دانند. (۱)

بنا بر نقلی، وفات آن حضرت، هشتم شعبان سال ۲۰۱ ق. است. (۲)

در سال، ماه و روز تولد و همچنین در ماه و روز وفات آن حضرت اختلاف است.

بدون شک گرامیداشت روزی به پاس زادروز آن حضرت، و نیز روزی به پاس وفات آن بی بی، خردمندانه و منطقی است و خرد آن را ارج می نهد و چه نیکو است که این دو روز، اول ذیقعه و دهم ربیع الثانی باشد.

هجرت

مأمون در سال ۲۰۰ ق. حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام را از مدینه به مرو دعوت نمود تا برای تثبیت موقعیت خود و آرام کردن جهان اسلام، خلافت یا ولیعهدی را به آن حضرت تحمیل نماید. آن حضرت نیز به پاس ترویج و نشر مذهب امامت و همچنین حفظ جان شیعیان، ولیعهدی را با شرایطی پذیرفت. (۳)

یک سال گذشت و در این مدت، اطلاع زیادی از آن حضرت به خانه اش در مدینه نرسید. حضرت فاطمه معصومه که روح عرشی او لبریز از محبت به ساحت امام و برادر بزرگوارش بود، به شوق دیدار برادر و ترویج و نشر مکتب شیعی، در سال ۲۰۱ ق. همراه با کاروانی از برادران و خویشان، از مدینه به سوی مرو حرکت نمود. بعضی نیز حرکت حضرت فاطمه معصومه علیهاالسلام را به امر مبارک امام رضا علیه السلام می دانند. (۴)

پرسش هایی چون: سفر آن بانوی بزرگوار چگونه بود؟ همراهانش چه کسانی

ص: ۷۹

۱-۱. گنجینه آثار، ج ۱، ص ۳۸۵.

۲-۲. زندگانی حضرت معصومه علیهاالسلام، مهدی منصوری، ص ۸.

۳-۳. سیره پیشوایان، مهدی پیشوایی، ص ۴۹۰.

۴-۴. تاریخ مذهبی قم، علی اصغر فقیهی، ص ۹۲، پاروقی.

بودند؟ از چه مسیری وارد ایران و شهر ساوه شدند؟ پاسخ روشنی ندارند.

آن حضرت وقتی به ساوه رسید، بیمار شد. بعضی نوشته اند: «عده ای از مخالفان اهل بیت علیهم السلام با مأموران حکومتی همراهی نموده، به کاروان آن حضرت حمله کردند. در این حمله ۲۳ نفر از برادران و برادرزادگان و دیگر همراهان آن حضرت به شهادت رسیدند و حضرت از این حادثه غمبار به شدت اندوهگین گردید و بیمار شد.»^(۱)

در خبر دیگری چنین آمده است: «انّ شرطه المأمون قد قتلوا هارون بن موسی أخوا الرضا؛ حیث ان هارون هذا كان فی القافله التي كانت تقصد خراسان، و كانت تضم (۲۲) علویا، و علی رأسها السیده فاطمه أخت الرضا علیه السلام . فأرسل المأمون الی هذه القافله، فقتل و شرد کل من فیها، و جرحوا هارون المذكور، ثم هجموا علیه و هو يتناول الطعام فقتلوه. و أما زعیمه القافله السیده فاطمه بنت موسی علیه السلام ؛ فيقال أنها هی الاخری قد دس الیها السم فی ساوه؛ و لهذا لم تلبث الا- آیاما قليله واستشهدت.»^(۲)

هارون بن موسی بن جعفر علیه السلام همراه ۲۲ نفر از بستگانش که یکی از آن‌ها خواهر مکرمه اش حضرت فاطمه معصومه علیها السلام بود، همراه کاروانی وارد ساوه شد. دشمنان اهل بیت علیهم السلام به طور ناگهانی به هارون که در حال غذا خوردن بود، حمله کردند و او را به شهادت رساندند و افراد دیگر کاروان را مجروح و پراکنده ساختند. نقل شده است: در غذای حضرت معصومه علیها السلام زهر ریخته بودند و آن بانوی بزرگوار را مسموم نمودند.»

این جریان در کتاب‌های معتبر نیامده است؛ ولی دلایل و شواهدی آن را تأیید می‌نماید. با توجه به مکانت و قداست حضرت فاطمه معصومه علیها السلام و وجود برادران و محارم در مدینه، آیا آن حضرت بدون حضور برادران و محارم این هجرت و سفر سخت و طولانی را شروع کرد؟ هجرتی مذهبی، سیاسی، فرهنگی، با خطرات فراوان؛ آن هم، در آن زمان که سفر به وسیله کجاوه و محمل انجام می‌گرفت و همراهی محرم می‌طلبید که در طول سفر با او باشد و هنگام سوار شدن او را

ص: ۸۰

۱- ۱. ریاض الانساب، ص ۱۶۰، طبق نقل منصوری، زندگانی حضرت معصومه علیها السلام، ص ۱۴.

۲- ۲. الحیاه السیاسیه للامام رضا علیه السلام، جعفر مرتضی‌عاملی، ص ۴۲۸؛ قیام سادات علوی، ص ۱۶۸-۱۶۱؛ وسیله المعصومیه، ص ۶۵، به نقل از نزهه الابرار؛ فروغی از کوثر، ص ۳۳.

از سوی دیگر، حضرت فاطمه معصومه علیها السلام تربیت شده خاندان عصمت و طهارت است. او در دامان امامت پرورش یافته است. او، به سان زینب علیها السلام است که شبانگاه به زیارت قبر جدّ بزرگوارش می رود و حلقه ای از برادران و محارم، مانند نگینی او را در میان می گیرند. او، فاطمه دوم است. فروغ زهرایی بر چهره دارد. مردی نابینا به خانه علی علیه السلام آمد. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم نیز در آن جا حضور داشت. حضرت زهرا علیها السلام برخاست و خود را پوشاند. پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: دخترم! این مرد نابینا است.

فاطمه علیها السلام پاسخ داد: «إِنَّ لَمْ يَكُنْ يَرَانِي فَأَنَّى أَرَاهُ وَهُوَ يَشُمُّ الرِّيحَ (۱)؛ پدر جان! اگر آن مرد مرا نمی بیند، من که او را می بینم. [او نمی بیند، ولی] بوی زن را استشمام می کند.»

حضرت زهرا علیها السلام از این که جنازه زنان را پس از مرگ بر روی تخته ای گذاشته و روی آن پارچه ای می افکندند و حجم بدن مرده آشکار بود، احساس ناراحتی کرده، و فرمودند:

«أَنِّي قَدْ اسْتَبَحْتُ مَا يُصْنَعُ بِالنِّسَاءِ...» (۲)

«من بسیار زشت می دانم که جنازه زنان را روی تخته ای می گذارند و بالای دست مردان و زنان حمل می کنند، و در منظر دیگران قرار می دهند.»

آن گاه دستور داد تا بوی او ساخته شود تا بدن او را کاملاً بپوشاند. (۳)

فاطمه زهرا علیها السلام دُرّ دریای عصمت است و وجود قدسی حضرت فاطمه معصومه علیها السلام مشرق تابانی از خصال و مکارم عرشی آن بانو است.

عقل و انصاف می گوید حضرت فاطمه معصومه علیها السلام بسان نگینی در جمع و حلقه ای از برادران و محارم، به این هجرت پر از خطر و خاطره مبادرت فرمود.

حمله به کاروان حضرت فاطمه معصومه علیها السلام و شهادت برادران و محارم آن سنی، قرین صحت است.

مؤلف تاریخ قم، داستان هجرت حضرت فاطمه معصومه علیها السلام را به قم چنین نقل

ص: ۸۱

۱- ۱. نهج الحیاه، دشتی، ص ۸۷.

۲- ۲. وسائل الشیعه، ج ۲، ص ۸۷۷ (کتاب الطهاره، ح ۶).

۳- ۳. همان، ح ۲.

می کند: «چون به ساوه رسید، بیمار شد. پرسید که میان من و شهر قم چه قدر مسافت است؟ او را گفتند که ده فرسخ است. خادم خود را بفرمود تا او را بردارد و به قم برد. خادم او را به قم آورد و در سرای موسی بن خزرج فرود آمد.»^(۱)

«حسن بن محمد» این قول را مردود شمرده، می گوید: «روایت صحیح و درست آن است که چون خبر به آل سعد رسید همه اتفاق کردند که قصد سنی فاطمه کنند، و از او درخواست نمایند که به قم آید. از میانه ایشان موسی بن خزرج تنها هم، در آن شب بیرون آمد و چون به شرف ملازمت سنی فاطمه رسید، زمام ناقه او بگرفت و به جانب شهر بکشید و به سرای خود او را فرود آورد.»^(۲)

آبشار نور

هجرت حضرت معصومه و اجلال نزول آن حضرت به قم، نقطه عطفی در سیر تکاملی تاریخ مذهبی، فرهنگی این شهر است. طلوع آفتاب وجود او بر افق قم، خاک این سرزمین را نوریباران ساخت. از جای جای قدم های مبارکش چشمه های خیر و برکت جوشید و رودی از نور بر این گستره روان ساخت.

هجرت آن حضرت به قم، روایاتی را که درباره جایگاه این سرزمین و مردمش از سوی پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم و ائمه علیهم السلام صادر شده بود تفسیر کرد؛ و چه زیبا تفسیر کرد این سخن پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم در وصف قم را:

«در آن شب که مرا از این کلبه غبری برگرفتند و برگنبد خضرا بالا بردند، در آسمان چهارم، قبه ای را تابان دیدم که به سان استبرق سبز می درخشید. به جبرئیل گفتم: این قبه که زیباتر از آن در آسمان چهارم مشاهده نکردم چیست؟!»

جبرئیل گفت: دوست من! این صورت و سیمای شهر قم است!»^(۳)

آن فروزندگی با حضور عرشی فاطمه معصومه علیهاالسلام، نمایان شد و سرزمین قم را آسمانی ساخت و آبشار نوری از آسمان بر آن جاری شد.

ص: ۸۲

۱- ۱. تاریخ قم، ص ۲۱۳؛ بحارالانوار، ج ۶۰، ص ۲۱۹.

۲- ۲. همان؛ بحارالانوار، ج ۶۰، ص ۲۱۹.

۳- ۳. بحارالانوار، ج ۶۰، ص ۲۰۷؛ تاریخ قم، ص ۹۶؛ اختصاص، مفید، ص ۱۰۱، به تصحیح علی اکبر غفاری.

حال جای این سؤال است که آن هنگامه قدسی، که فاطمه معصومه علیهاالسلام به خاک قم قدم نهاد، چه رستاخیزی برپا گردید؟ مردمی که دلباخته اهل بیت علیهم السلام بودند و به پاس این دلدادگی، شاعری را که قصیده ای در مدح اهل بیت علیهم السلام سروده بود مقدمش را گرامی داشتند و بر سر و روی او درهم و زعفران نثار کردند،^(۱) هنگام ورود حضرت فاطمه معصومه علیهاالسلام به شهر قم، چه غوغایی برپا کردند و چه فضای مهروشی آفریدند!

بی گمان، همه فریاد بر آوردند: خوش آمدی، مقدمت مبارک. ای جلوه زهرا، گل موسی و خواهر رضا علیهم السلام

رواق منظر چشم من آشیانه توست کرم نما و فرود آ که خانه خانه توست

قمی ها، فاطمه معصومه را بسیار خوب می شناختند. او بانوی موعود بود. حضرت امام صادق علیه السلام سال ها پیش از تولدش از او خبر داده بود و قمی ها سال ها منتظر زیارت او بودند.

از سوی دیگر، حضرت فاطمه معصومه علیهاالسلام مردم قم را خوب می شناخت و بارها در خانه امام کاظم علیه السلام، مردم قم و سرزمین قم یاد و تکریم شده بود.

این گونه است که باید گفت: موبک حضرت فاطمه معصومه علیهاالسلام در دریایی از عشق و مهر و صفا در حالی که زمام شتر آن مکرمه بر دوش موسی بن خرزج، بزرگ قمی ها بود، وارد قم شد و به سوی سرای موسی بن خرزج رهسپار گردید.

عطر حضور شفیعه روز جزا، فضای قم را بهشتی ساخت و فروغ زهرایی او دیدگان را روشن نمود.

پاک سرشتان قم، گروه گروه به استقبال او شتافتند و قداست و جلالت فاطمه علیهاالسلام را ثنا گفتند و شکوه حضرت فاطمه زهرا علیهاالسلام، آن بانوی آسمانی را در افق جمال و جلال این بانو به نظاره نشستند.

جای جای قم، غرق شادی و سرور بود. فریاد شادباش، همه جا طنین افکنده بود؛ گویی که کوثر ولایت در این سرزمین جاری گشته و شاخسار طوبای بهشتی بر این

ص: ۸۳

۱- ۱. اشاره به داستان «دعبل خزاعی» است.

شهر سایه افکنده بود؛ ولی افسوس که حضرت فاطمه معصومه علیهاالسلام بیمار بود. مردم قم و دانشوران صحابی در حالی که حضور دخت آفتاب را به شهر، شادباش می گفتند، از دیدگانشان، سرشک غم جاری بود. آنان در آتش اندوه و ماتم می سوختند؛ زیرا می دانستند به زودی این کوکب درّی در سرزمین سبزپوشان شیعی غروب خواهد کرد و آنان را به فراق ابدی مبتلا خواهد نمود.

فاطمه معصومه علیهاالسلام ۱۷ روز در قم، (۱) در سرای موسی بن خریزج به عبادت مشغول بود. محل عبادت آن بانوی بهشتی، امروزه به «بیت التور» معروف است و در مدرسه سّیّیه _ میدان میر قم _ قرار دارد.

اگر وفات حضرت فاطمه معصومه علیهاالسلام ۱۰ و یا ۱۲ ربیع الثانی باشد، بدیهی است که سالروز ورودش به حرم اهل بیت علیهم السلام ۲۳ و یا ۲۵ ربیع الاول بوده است.

مراسم دفن

پس از وفات حضرت فاطمه معصومه علیهاالسلام، بدن مطهر آن حضرت را غسل دادند و پس از مراسم کفن و خواندن نماز، باشکوه تمام به سوی سرزمین بابلان تشییع کردند و بدن مطهر را در کنار سردابی که برای آن حضرت آماده شده بود بر زمین نهادند. از آن جا که همراه جنازه حضرت، هیچ محرمی وجود نداشت، میان خاندان سعد اختلاف افتاد که چه کسی سزاوار است بدن ناموس کبریا و معصومه آل الله را دفن کند؟

مؤلف تاریخ قم می نویسد:

«آل سعد با یکدیگر خلاف کردند در باب آنک، که سزاوار آن است که در سرداب رود و فاطمه را بر زمین بنهد و دفن کند. پس از آن اتفاق کردند بر آنک خادمی به غایت پیر، از آن یکی از ایشان، قادر نام، را حاضر گردانند تا فاطمه را در گور نهد و کسی را به طلب او بفرستادند. در میان این گفتگوی، از جانب بیابان دو سوار بر آمدند. دهن بر بسته، و روی بدین مردم نهادند. چون نزدیک جنازه فاطمه رسیدند از اسب فرود آمدند و به فاطمه نماز گزارند و در سرداب رفتند و فاطمه را دفن کردند. پس از

ص: ۸۴

۱- ۱. مدت اقامت و حیات حضرت فاطمه معصومه علیهاالسلام در قم، شانزده روز ذکر شده است. (بحارالانوار، ج ۶۰، ص ۲۱۹).

گور بیرون آمدند و بر نشستند و برفتند و هیچ کس را معلوم نشد که آن دو سوار چه کسانی بودند؟»^(۱)

پیکر آن بانوی بزرگوار، در میان توفانی از آه و ناله و زاری، دفن شد.

بارگاه فاطمی

سرزمین بابلان بسان صدفی، درّ قدسیه آل طاها را در بر گرفت و فروغ ملکوتی حضرت فاطمه معصومه علیها السلام این سرزمین را نورباران ساخت و تا عرش خداوند پرتو افکند. از همان لحظه دفن، مردم بر این خاک بوسه می زدند و به زیارت سنی فاطمه معصومه علیها السلام می شتافتند.

پس از دفن آن حضرت، سایبانی از بوریا بر قبر ساخته شد تا زائران روضه فاطمی در آفتاب نباشند.

مؤلف تاریخ قم می گوید: «برسر تربت، از بوریاها سایه ای ساخته بودند تا آنگاه که زینب، دختر محمد بن علی الرضا علیه السلام این قبه بر سرتربت او بنا نهاد.»^(۲)

بارگاه بوریایی حضرت فاطمه معصومه علیها السلام از همان آغاز، مطاف فرشتگان و محل زیارت دوستداران و شیعیان اهل بیت علیهم السلام بود. بزرگان شیعی مانند سعد بن سعد، بر آستان روضه فاطمی به ادب ایستاده، بر تربت مطهرش بوسه می زدند و به ساحت قدسی آن حضرت درود می فرستادند. آنان از مشرق ضریح بوریایی آن حضرت، کنگره ای از عرش بزرگ خدای _ عزوجل _ را می نگریستند که هزاران قندیل نور بر آن آویخته و فروزان بود.

از بهشت بابلان، عطر حضور جلوه های انسانیّت از آدم تا خاتم اوصیاء، استشمام می گردید. از این روی، امام رضا علیه السلام امر فرمودند: که ساحت مقدس شان با درود و سلام تقدیس گردد.^(۳)

ص: ۸۵

۱- ۱. تاریخ قم، ص ۲۱۳ و ۲۱۴.

۲- ۲. تاریخ قم، ص ۲۱۳؛ بحارالانوار، ج ۶۰، ص ۲۱۹. توضیح اینکه وجود دختری بنام زینب، برای امام جواد علیه السلام مورد تردید است و ممکن است دختر موسی مبرقع و نوه امام علیه السلام باشد.

۳- ۳. اشاره به روایت «سعد بن سعد» درباره زیارت نامه حضرت فاطمه معصومه علیها السلام است.

در کنار روضه منوره حضرت فاطمه معصومه علیهاالسلام چند تن از دختران و نوادگان حضرت امام جواد علیه السلام مدفونند. نیز بعضی از کنیزان آن خاندان، در کنار آنان دفن شده اند.

مؤلف تاریخ قم می نویسد: «و چون پس از وفات فاطمه، ام محمد، دختر موسی رضائیه وفات یافت، او را در کنار قبر حضرت فاطمه معصومه علیهاالسلام دفن کردند و پس از او، خواهرش میمونه را...

و درین دو قبه شش نفرند:

در قبه اول، قبر سستی فاطمه بنت موسی بن جعفر علیهاالسلام و نیز ام محمد... و نیز ام اسحاق، جاریه محمد بن موسی.

در قبه دوم، قبر ام حبیب، جاریه ابی علی... و قبر ام قاسم دختر علی کوجبی و نیز میمونه دختر موسی. علیه السلام» (۱)

«... و زینب، و ام محمد، و میمونه، بنات الجواد علیه السلام ثم بریهیه بنت موسی» (۲)

بنا بر نقل مرحوم مجلسی، ۹ نفر از چهره های فروزان در کنار این کانون نور آرمیده اند که ۳ تن از فرزندان امام جواد علیه السلام می باشند و ۴ نفر، دختران موسی مبرقع (نوادگان امام جواد علیه السلام) و ۲ کنیز از کنیزان این خاندان می باشند.

فتحعلی خان صبا در این زمینه چنین سروده است:

تبارک الله از این بارگاه عرش آهنگ نه بلکه عرش برفراشت آبگینه و سنگ

ز شرم قبه زرینت عرش را گویند که شد به پرده این، نه رواق سیمین رنگ

ز نه رواق فلک هفت بانوی عذرا (۳) به دامن شرفش افتخار را زده چنگ

این اختران آسمان عفاف، در دریای نور عظمت حضرت فاطمه معصومه علیهاالسلام

ص: ۸۶

۱-۱. تاریخ قم، ص ۲۱۴.

۲-۲. بحارالانوار، ج ۶۰، ص ۲۲۰.

۳-۳. ممکن است منظور، هفت تن از فرزندان و نوادگان امام جواد علیه السلام باشد و کنیزان همراه، منظور نشده باشند.

شناورند. سزاوار است که در پاسداشت اجر رسالت و اکرام بنات آل رسول صلی الله علیه و آله وسلم ، پس از زیارت حضرت فاطمه معصومه علیها السلام ، این بانوان بزرگوار زیارت شوند و ساحتشان با این جمله:

السلام علیکن یا بنات رسول الله

و با خواندن قرآن و دعا تقدیس گردد.

مقامات یا القاب ملکوتی

بدون تردید، یکی از عالی ترین فضایل حضرت فاطمه معصومه علیها السلام، انتساب و ارتباط آن حضرت به خاندان وحی، رسالت و امامت است. بنا بر نقل «سعد بن سعد»، در زیارت نامه آن حضرت چنین می گوئیم:

«السلام علیک یا بنت رسول الله؛

السلام علیک یا بنت فاطمه و خدیجه؛

السلام علیک یا بنت امیر المؤمنین؛

السلام علیک یا بنت الحسن و الحسین؛

السلام علیک یا بنت ولی الله؛

السلام علیک یا أخت ولی الله؛

السلام علیک یا عمه ولی الله؛

السلام علیک یا بنت موسی بن جعفر و رحمه الله و برکاته.»

آری، او دختر رسول خدا است.

او دختر ولی خدا است.

او خواهر ولی خدا است.

او عمه ولی خدا است.

او دختر موسی بن جعفر علیه السلام است.

او شکوفه گلستان رسالت و امامت است.

او پرتوی از آفتاب اسلام است که بر آسمان شهر امامان می درخشد.

بدیهی است که تولد آن سنی در خانه امامت و رشد و تربیت او در پرتو دو

ص: ۸۷

امام بزرگوار، آن حضرت را به چنین تعالی و کمال رساند؛ البته جوهره روح قدسی آن بزرگ بانو، شرط و اساس این کمالات بود. مقام فرزندی فاطمه در دو افق، آشکار است.

۱. آن حضرت، فرزند مقام رسالت و امامت است؛ بدین معنا که جلوه ای فروزنده از خصال و مکارم پیامبر و ائمه علیهم السلام، بر سیمای او می درخشد.

۲. فاطمه از دودمان پاک پیامبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم و امامان است و این شرفی است بسیار بزرگ و انتسابی است که ائمه علیهم السلام با آن همه قداست ذاتی به آن افتخار می کردند و دشمنان آنان از این نسبت شرف آفرین، همیشه در رنج بودند و در شعله حقد و حسد خود می سوختند.

هارون بارها به حضرت موسی بن جعفر علیه السلام اعتراض می کرد: «چرا شما خود را فرزندان رسول خدا می شناسید؟» (۱)

آن حضرت گاهی با آیات قرآن پاسخش را می فرمود: «فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَ أَبْنَاءَكُمْ...» (۲)

«هارون مگر قرآن نخوانده ای؟ خداوند حسن و حسین علیهما السلام را پسران پیامبر معرفی می کند. همچنین در آیه دیگر: «وَاهْبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ... وَ زَكَرِيَّا وَيَحْيَى وَ عِيسَى وَ الْيَاسَ كُلُّ مِنَ الصَّالِحِينَ» (۳) عیسی را فرزند ابراهیم می شناسد؛ با آن که آن حضرت پدر نداشت و فقط از سوی مادر، فرزند ابراهیم علیه السلام بود» و گاه دیگر، با برهان پاسخ او را می داد و می فرمود: «هارون! اگر امروز پیامبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم زنده شوند و دختر تو را برای خود خواستگاری کند، آیا دخترت را به پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم تزویج می کنی؟»

هارون پاسخ داد:

«نه تنها تزویج می کنم، بلکه مایه افتخار من خواهد بود.»

آن حضرت فرمود: این مطلب در مورد من صادق نیست؛ زیرا نه پیامبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم دختر مرا خواستگاری می کند و نه من دخترم را به او تزویج می نمایم، برای این که من

ص: ۸۸

۱- ۱. ارشاد، مفید، ص ۲۹۷؛ الکامل فی التاریخ، ابن اثیر، ج ۶، ص ۱۶۴.

۲- ۲. آل عمران / ۶۱.

۳- ۳. انعام / ۸۵.

فرزند آن حضرت هستیم و این ازدواج حرام است؛ ولی تو از نسل او نیستی.

هارون با شرمندگی می گفت: «آفرین، کاملاً درست است.»^(۱)

در فرهنگ نامه ارزشی اسلام، گاهی قرابت و خویشی نشان کمالات معنوی است. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم اوج کمالات سلیمان را با جمله «سلمان منّا اهل البیت» ارج می نهد و ائمه هدی علیهم السلام جایگاه اصحاب مخصوص خود را با جمله «هو منّا» _ او از ما است _ گرامی می داشتند.

فاطمه معصومه، دختر جمال نبوت، جلال امامت و کمال ولایت است. آن حضرت، در عرصه ای زیارت می شود که وجود نازنین پیامبر و ائمه علیهم السلام حاضرند و عطر حضورشان با شامه قدسی، استشمام می گردد. بدین سبب است که ابتدا آن قدسیان زیارت می شوند و در عرصه ای ملکوتی، حضور آن عرشیان حاضر، تقدیس و به ارواح مطهرشان درود و سلام تقدیم می گردد و سپس محضر ملکوتی حضرت فاطمه معصومه علیها السلام زیارت می شود.^(۲)

اکنون پس از بیان شرافت نسب، به ذکر القاب و مناقب آن حضرت می پردازیم:

نخستین فضیلت حضرت فاطمه معصومه علیها السلام، مقام «شأناً من الشأن» است که بنا به نقل سعد، در زیارت نامه آن حضرت آمده است:

«یا فاطمه اشفعی لی فی الجنّه فانّ لک عندالله شأناً من الشأن»^(۳)

«ای فاطمه! مرا شفاعت کن. همانا برای توست نزد خداوند شأنی از شأن ها.»

این شأن کدام است؟ این چه مرتبتی است که شفاعت آفرین است؟

آیا مرتبه ای از امر و ولایتی است که خداوند متعال به حضرت فاطمه زهرا علیها السلام و فرزندانش عنایت کرده و به پاسداشت این مقام، خمس نیز برای آنان مقرر گردیده است: «علی کُل امری غنم او اکتسب الخمس ممّا اصاب لفاطمه علیها السلام، و لمن یلی امرها من بعدها من ذریتها الحجج...»^(۴) یا این شأن، پرتوی از آن شأن است که در زیارت

ص: ۸۹

۱- ۱. بحارالانوار، ج ۴۸، ص ۱۲۷.

۲- ۲. ر.ک: متن زیارتنامه حضرت.

۳- ۳. بحارالانوار، ج ۱۰۲، ص ۲۶۶، (متن زیارتنامه).

۴- ۴. وسائل الشیعه، ج ۶، ابواب ما یجب فیہ الخمس، باب ۸، ح ۸.

«والشأن الكبير والشفاعة المقبولة...»^(۱)

یا مقام بندگی و اطاعت خداوند است که ولایت آفرین است؛ اطاعتی که حاصل آن معرفه الله است و معرفتی که ولایت الهی ثمره آن می باشد و در افق های گوناگون تجلی می کند؛ گاه در سیمای نبی صلی الله علیه و آله وسلم ظاهر می شود و گاه دیگر، بر پیشانی وصی، فروزان می گردد.

بندگی خداوند است که انسان را مثل و مثال خداوند قرار می دهد. در حدیث قدسی آمده است: «یا بن آدم انا اقول للشیء کُن فیکون، اَطعنی فیما اَمَرْتُکَ، اَجْعَلُکَ تَقُولُ للشیء کُن فیکون»^(۲).

«فرزند آدم، مرا اطاعت کن به آن چه به تو دستور می دهم تا تو را آن چنان سازم که هر آن چه را اراده کنی همان گردد.»

در محراب عبادت و بندگی خداوند است که پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم به مقام محمود نایل می گردد؛ مقامی که در عرصه حشر جمال مصطفی از آن تجلی می کند و فروغ شفاعت، بر امت، می افشاند.^(۳)

بندگی خداوند، روح را لبریز از عشق و محبت می سازد؛ جلوه معرفت الهی بر جان انسان پرتو می افکند و او را از روح قدسی برخوردار می نماید. روح قدسی است که انسان را مظهر صفات خداوند می گرداند و درهای آسمان و ملکوت بر او باز می گردد. قطره وجود انسان به دریای مجید و عظمت الهی متصل گشته و قطره چون وصل به دریا گشت دریا می شود. از علاقه ها وارسته و به حق پیوسته و ضیاء نظر الهی، آبخاری از نور را بر دیده جانش جاری می سازد.^(۴) امام صادق علیه السلام در تعریف این مقام می فرماید: «الْعَبْدِيَّةُ حَيَوهَرَةٌ كُنْهَهَا الرُّبُوبِيَّةُ»^(۵)؛ بندگی خداوند، گوهری است که باطن و ژرفای آن فرمانروایی بر موجودات است.

ص: ۹۰

۱- ۱. من لايحضره الفقيه، صدوق، ج ۳، ص ۵۵۲-۵۵۱-۵۴۷ (کتاب مزار).

۲- ۲. مستدرک الوسائل، نوری، ج ۲، ص ۲۹۸، (کتاب الجهاد، ابواب جهاد نفس و مایناسبه).

۳- ۳. مسند، احمد بن حنبل، ج ۲، ص ۵۲۸؛ سنن ترمذی، ج ۴، ص ۳۶۵.

۴- ۴. مفاتیح الجنان، مناجات شعبانیه.

۵- ۵. مصباح الشریعه، باب ۱۰۰، ص ۶۶.

فاطمه معصومه علیها السلام درس معرفت و اطاعت را از امامان معصوم علیهم السلام فرا گرفت و در مقام بندگی خداوند، نیکو ظاهر شد. جلوه ای از این بندگی در ۱۷ روز اقامتش در قم، «بیت النور»^(۱) آفرید و تجلی عبادت و اطاعتش، ذکر و تسبیحش، سجود و رکوعش و قیام و قعودش، آسمان قم را تا ابد نور باران ساخت.

در این مکتب بود که حضرت فاطمه معصومه علیها السلام به مقام «شأناً من الشأن» نایل گردید؛ مقامی عرشی و آسمانی که جز آگاهان به اسرار غیب، آن را نشانند؛ مقامی که نور شفاعت از آن می تابد و فروغ کرامات الهی از آن ظاهر می گردد.

شفاعت

اشاره

مقام شفاعت، موهبتی است الهی که خداوند متعال به آنان که روحشان به جلوه قدسی مزین است، عنایت می کند. براساس بیان و دلالت روایات، عالی ترین مرتبه آن «مقام محمود» است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم در روز رستاخیز در آن مقام طلوع می کند و آبشار نور شفاعت را از آن مطلع بر امت جاری می گرداند.^(۲)

شفاعت در قرآن

بیست و پنج آیه قرآن^(۳) درباره شفاعت _ نفیاً و اثباتاً _ نازل شده است و فزون از ۳۰ مرتبه این کلمه و مشتقات آن در قرآن تکرار گردیده است؛ این فزونی آیات، دلیل روشنی بر اهمیت موضوع شفاعت در قرآن است. بعضی از بزرگان، این مجموعه آیات را به هفت گروه تقسیم نموده و به بحث درباره آن پرداخته اند.^(۴)

آیاتی که مقام شفاعت را برای دارندگان اذن الهی اثبات می کند، عبارتند از:

۱. «مَنْ ذَٰلَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ»^(۵)

«کیست که بدون اذن او شفاعت کند.»

ص: ۹۱

۱- ۱. بقعه ای است در قم، خیابان چهارمردان، میدان میر، مدرسه سئیه.

۲- ۲. المیزان، طباطبایی، ج ۱، ص ۱۷۶ و ۱۷۷.

۳- ۳. المعجم المفهرس لالفاظ القرآن الکریم، واژه «شَفَعَ».

۴- ۴. شفاعت در قلمرو عقل، قرآن و حدیث، جعفر سبحانی، ص ۱۰۰ _ ۵۸؛ شفاعت در قرآن و حدیث، رضا استادی، ص

۳۴-۶؛ شفاعت، احمد مطهری و غلامرضا کاردان، ص ۴۴-۹.

۵- ۵. بقره / ۲۵۵.

۲. «ما مِنْ شَفِيعٍ إِلَّا مِنْ بَعْدِ إِذْنِهِ» (۱)

شفیعی نیست که جز به اذن و فرمان او شفاعت کند.

۳. «وَلَا تَنْفَعُ الشَّفَعَةُ عِنْدَهُ إِلَّا لِمَنْ أَذِنَ لَهُ» (۲)

«در روز رستاخیز، شفاعت کسی سودی نمی بخشد، مگر شفاعت آن که خدا به او اذن دهد.»

۴. «يَوْمَئِذٍ لَا تَنْفَعُ الشَّفَعَةُ إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمَنُ وَ رَضِيَ لَهُ قَوْلًا» (۳)

«در آن روز، شفاعت هیچ کس سود نبخشد؛ جز آن کسی که خدا به او اذن دهد و به گفتار او راضی شود.»

۵. «وَلَا يَمْلِكُ الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ الشَّفَعَةَ إِلَّا مَنْ شَهِدَ بِالْحَقِّ وَ هُمْ يَعْلَمُونَ» (۴)

«کسانی، غیر خدا که مورد پرستش واقع می شوند [بتها...] هرگز قادر بر شفاعت نیستند؛ مگر آن گروه که به حق گواهی دهند و از صمیم جان به آن دانا باشند.»

۶. «لَا يَمْلِكُونَ الشَّفَعَةَ إِلَّا مَنْ اتَّخَذَ عِنْدَ الرَّحْمَنِ عَهْدًا» (۵)

«در آن روز هیچ کس [معبودهای دروغی] مالک شفاعت نباشد مگر آنکه با خدا عهدی داشته باشند.»

۷. «... وَ لَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنْ ارْتَضَى وَ هُمْ مِنْ خَشِيَّتِهِ مُشْفِقُونَ» (۶)

درباره کسانی شفاعت می کنند که مورد پسند خدا باشند و آنان از خوف خدا هراسانند.

از این آیات، به روشنی استفاده می شود که برخی انسان ها از مقام شفاعت برخوردارند. دقت در مفاهیم آیات، ما را به نکات زیر راهنمایی می کند:

۱. در روز رستاخیز، گروهی با داشتن شرایطی شفاعت خواهند کرد.

۲. یکی از شرایط شفاعت، اذن الهی است.

ص: ۹۲

۱-۱. یونس / ۳.

۲-۲. سبأ / ۲۳.

۳-۳. طه / ۱۰۹.

۴-۴. زخرف / ۸۶.

۵-۵. مریم / ۸۷.

۶-۶. انبیاء / ۲۸.

۳. شفاعت کننده باید به یگانگی خدا و بندگی خویش گواهی دهد: «إِلَّا مَنْ شَهِدَ بِالْحَقِّ»

۴. شفاعت کننده باید با خداوند، پیمان شفاعت داشته باشد: «إِلَّا مَنْ اتَّخَذَ عِنْدَ الرَّحْمَنِ عَهْدًا»

۵. تقاضای شفاعت نباید با سخنی که خشم خدا را بر می انگیزد آمیخته باشد: «وَرَضِيَ لَهُ قَوْلًا» شاید مقصود آیه این باشد که درخواست شفاعت نباید در باره افرادی باشد که شایستگی شفاعت را ندارند.

۶. شفاعت شونده باید مورد رضایت خدا باشد: «إِلَّا لِمَنْ أَرْضَى»

شفاعت در آینه روایات

پیامبر اکرم و جانشینان راستین آن حضرت علیهم السلام، به پیروی از قرآن مجید و در راستای تفسیر آیات شفاعت، این موضوع را در سخنان خود یاد کرده و آن را یک اصل ثابت و نقطه درخشان در فرهنگ نامه اسلام، بیان نموده اند.

صدها روایات، درباره شفاعت و شرایط آن، در کتاب های حدیثی شیعی و سنی موجود است. ما به ذکر چند روایت اکتفا می کنیم:

۱. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: «أُعْطِيَتْ خَمْسًا... وَأُعْطِيَتْ الشَّفَاعَةُ فَأَخْرَجْتُهَا لِأُمَّتِي فَهِيَ لِمَنْ لَا يُشْرِكُ بِاللَّهِ شَيْئًا» (۱)

«خداوند بزرگ به من پنج امتیاز عطا فرمود و یکی از آن ها شفاعت است که آن را برای امت خود نگاه داشته ام، برای کسانی که مشرک نباشند.»

۲. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم در تفسیر آیه «عَسَى أَنْ يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقَامًا مَحْمُودًا» (۲) فرمود: «هُوَ الْمَقَامُ الَّذِي أَشْفَعُ لِأُمَّتِي فِيهِ» (۳)

«[مقام محمود که در این آیه آمده است] همان مقامی است که در آن برای امتم شفاعت می کنم.»

ص: ۹۳

۱- ۱. مسند احمد، ج ۱، ص ۳۰۱؛ صحیح بخاری، ج ۱، ص ۹۲ و ۱۱۹ (باب التَّيْمَمِ و کتاب الصلوه).

۲- ۲. اسراء / ۷۹.

۳- ۳. مسند، احمد بن حنبل، ج ۲، ص ۵۲۸؛ سنن ترمذی، ج ۴، ص ۳۶۵، ح ۵۱۴۵ (با اندکی تفاوت).

۳. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: «أَنَا أَوَّلُ شَافِعٍ وَ أَوَّلُ مُشَفَّعٍ» (۱)

«من نخستین کسی خواهم بود که شفاعت می کند و اولین کسی خواهم بود که شفاعتش پذیرفته می شود.»

۴. نیز فرمود: «أَسْعَدُ النَّاسِ بِشَفَاعَتِي يَوْمَ الْقِيَامَةِ، مَنْ قَالَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ خَالِصًا مِنْ قَلْبِهِ أَوْ نَفْسِهِ» (۲)

«خوش بخت ترین افراد به واسطه شفاعت من در روز رستاخیز کسی است که بگوید: لا اله الا الله» در حالی که در قلب و وجودش اخلاص داشته باشد.»

۵. نیز فرمود: «شَفَاعَتِي لِكُلِّ مُسْلِمٍ» (۳)

«هر کس مسلمان باشد از شفاعت من بهره مند خواهد شد.»

۶. نیز فرمود: «أَتَى لَأَرْجُو أَنْ أَشْفَعَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَدَدَ مَا عَلَى الْأَرْضِ مِنْ شَجَرَةٍ وَ مَدْرَةٍ» (۴)

«همانا امیدوارم که در روز رستاخیز به عدد درختان و کلوخ های روی زمین، از مسلمانان شفاعت کنم!

۷. نیز فرمود: «فَيُشَفَّعُونَ حَتَّى يَخْرُجَ مَنْ قَالَ: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مِمَّنْ فِي قَلْبِهِ مِيزَانُ شَعِيرَةٍ» (۵)

«آن گاه شفاعت می شوند، تا آن جا که حتی اگر کسی به اندازه یک جو، از ایمان واقعی داشته باشد از آتش جهنم خلاص می شود.»

۸. نیز فرمود: «مَنْ صَلَّى عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَ قَالَ اللَّهُمَّ أَنْزِلْهُ الْمَقْعَدَ الْمُقَرَّبَ عِنْدَكَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ جَبَّ لَهُ شَفَاعَتِي» (۶)

«هر کس بر من درود فرستد و بگوید: خدایا، او را در روز قیامت به مقام قرب خود جای ده، شفاعت من برای او واجب می شود.»

ص: ۹۴

۱- ۱. سنن ترمذی، ج ۵، ص ۲۴۸، ح ۳۶۹۵؛ سنن دارمی، ج ۱، ص ۲۶ - ۲۷.

۲- ۲. صحیح بخاری، ج ۱، ص ۳۶، (کتاب العلم، باب الحرص علی الحدیث).

۳- ۳. سنن ابن ماجه، ج ۲، ص ۱۴۴۴.

۴- ۴. مسند، احمد بن حنبل، ج ۵، ص ۳۴۷.

۵- ۵. همان، ج ۳، ص ۳۴۵.

۶- ۶. همان، ج ۴، ص ۱۰۸.

۹. نیز فرمود: «أَنَا أَوَّلُ شَافِعٍ فِي الْجَنَّةِ» (۱)

«من اولین کسی ام که در بهشت شفاعت می کند.»

۱۰. علی علیه السلام فرمود: «لَنَا شَفَاعَةٌ وَ لِأَهْلِ مَوَدَّتِنَا شَفَاعَةٌ» (۲)

«ما شفاعت می کنیم و دوستان ما نیز مقام شفاعت دارند.»

مقام محمود و شفاعت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم

بر پایه روایات اسلامی، بر بام بلند مقام شفاعت که همان مقام محمود است، چهره مبارک خاتم الانبیاء می درخشد. آن حضرت در آن مقام طلوع می کند و فروغ شفاعت خویش را بر امت جاری می سازد. آن بزرگوار چنین فرمود: «هنگامی که در مقام محمود قرار گیرم برای افرادی از امتم که مرتکب گناهان بزرگ شده اند شفاعت می کنم و خدای متعال، شفاعتم را در باره آنان می پذیرد. به خدا سوگند! کسانی که ذریه و فرزندان مرا آزار داده باشند، شفاعت نمی کنم.» (۳)

نیز فرمود: «آن هنگام که رستاخیز برپا شود، من پیشوای پیامبران و سخن گوی آنان و صاحب شفاعت ایشان خواهم بود...» (۴)

شفاعت قرآن و عترت

بنابر احادیث فراوان، در روز رستاخیز، قرآن و عترت نیز شفاعت می کنند. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: «أَنِّي لِأَشْفَعُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَأَشْفَعُ، وَ يَشْفَعُ عَلِيٌّ فَيَشْفَعُ وَ يَشْفَعُ أَهْلُ بَيْتِي فَيَشْفَعُونَ» (۵)

«من در روز قیامت، شفاعت می کنم و شفاعتم پذیرفته می شود و علی علیه السلام شفاعت می کند و شفاعتش پذیرفته می شود، اهل بیت من شفاعت می کنند و شفاعت آنان هم پذیرفته می شود.»

ص: ۹۵

۱-۱. صحیح مسلم، ج ۱، ص ۱۳۰؛ سنن دارمی، ج ۱، ص ۲۷.

۲-۲. خصال، صدوق، ص ۶۲۴.

۳-۳. المیزان، طباطبایی، ج ۱، ص ۱۷۶ - ۱۷۷.

۴-۴. سنن ترمذی، ج ۵، ص ۲۴۷، ح ۳۶۹۲؛ سنن ابن ماجه، ج ۲، ص ۱۴۴۳.

۵-۵. مناقب، ابن شهر آشوب، ج ۲، ص ۱۵؛ مجمع البیان، ج ۱، ص ۱۰۴، (با اندکی تفاوت).

نیز فرمود: «الشَّفَعَاءُ خَمْسَةٌ: الْقُرْآنُ وَالرَّحْمَةُ وَالْإِمَانَةُ وَنَبِيِّكُمْ وَأَهْلُ بَيْتِ نَبِيِّكُمْ» (۱)

«شفاعت کنندگان پنج دسته اند: قرآن، خویشاوندان، امامت، رسول اکرم و اهل بیت پیامبر علیهم السلام».

نیز فرمود: «قرآن را بیاموزید؛ زیرا قرآن در روز قیامت، اهل قرآن را شفاعت می کند.» (۲)

امام صادق علیه السلام سه مرتبه فرمود: «وَاللَّهِ لَنَشْفَعَنَّ لِشِيعَتِنَا...» (۳)

«به خدا سوگند! شیعیان خود را شفاعت می کنیم.»

نیز فرمود: «شَفَاعَتُنَا لِأَهْلِ الْكِبَائِرِ مِنْ شِيعَتِنَا...» (۴)

«شفاعت ما برای کسانی از شیعیان ما است که مرتکب گناهان بزرگ شده اند.»

معاویه بن عمار از امام صادق علیه السلام پرسید: «مَنْ ذَٰلِذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ» «آنان که از سوی خداوند اذن دارند، چه کسانی اند؟»

آن حضرت پاسخ داد: «قَالَ نَحْنُ أَوْلِيكَ الشَّافِعُونَ» (۵)

«ما آن شفاعت کنندگان می باشیم.»

شفاعت پیامبران، فرشتگان و مؤمنان

پس از قرآن و عترت، فروغ شفاعت از جمال انبیای بزرگ، فرشتگان مقرب، علمای ربانی، شهدا و مؤمنان، ساطع است. آنان در عرصه رستاخیز به شفاعت گناهکاران قیام می کنند.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: «يَشْفَعُ النَّبِيُّونَ وَالْمَلَائِكَةُ وَالْمُؤْمِنُونَ...» (۶)

«پیامبران و فرشتگان و مؤمنان شفاعت می کنند.»

نیز فرمود: «يَشْفَعُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، الْأَنْبِيَاءُ ثُمَّ الْعُلَمَاءُ ثُمَّ الشُّهَدَاءُ» (۷)

ص: ۹۶

۱-۱. همان، ص ۱۴.

۲-۲. مسند، احمد بن حنبل، ج ۵، ص ۲۵۱.

۳-۳. مناقب، ابن شهر آشوب، ج ۲، ص ۱۴.

۴-۴. من لا يحضره الفقيه، ج ۳، ص ۳۷۶.

۵-۵. تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۳۶؛ محاسن برقی، ص ۱۸۳، (با اندکی تفاوت).

۶-۶. صحیح، بخاری، ج ۹، ص ۴۰.

۷-۷. سنن ابن ماجه، ج ۲، ص ۱۴۴۳.

«در روز رستاخیز، پیامبران و سپس دانشمندان و سپس شهیدان راه خدا شفاعت می کنند.»

نیز فرمود: «فَيُؤَدُّنَ لِلْمَلَائِكَةِ وَالنَّبِيِّينَ وَالشُّهَدَاءِ أَنْ يَشْفَعُوا فَيَشْفَعُونَ وَيُخْرِجُونَ مَنْ كَانَ فِي قَلْبِهِ مَا يَزِينُ ذَرَّةً مِنْ إِيْمَانٍ» (۱)

«پس اذن داده می شود که فرشتگان و پیامبران و شهیدان شفاعت کنند. آن گاه آنان شفاعت می کنند و هر کس را که ذره ای ایمان در قلب او باشد از آتش خارج می کنند.»

شفاعت حضرت فاطمه معصومه علیها السلام

اکنون روشن شد که شفاعت جلوه های قدسی با اذن خداوند نزد او پذیرفته است. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم شفاعت می کند. قرآن و عترت شفاعت می کنند. دانشمندان و شهیدان شفاعت می کنند. خلاصه آن که، علی علیه السلام فرمود: «ما شفاعت می کنیم و دوستان ما نیز مقام شفاعت دارند.» (۲)

حضرت فاطمه معصومه علیها السلام نیز شفاعت می کند. گستره سفره شفاعتش به وسعت تاریخ تشیع و عموم شیعیان است. حضرت امام صادق علیه السلام فرمود: «تَدْخُلُ بِشَفَاعَتِهَا شِيعَتِي الْجَنَّةَ بِأَجْمَعِهِمْ» (۳)؛ به شفاعت فاطمه معصومه، همه شیعیانم به بهشت می روند.»

استحقاق چنین مقام و منزلتی برای حضرت معصومه علیها السلام روشن و آشکار است. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: «کسی که قرآن را بیاموزد و احکام آن را پاس بدارد، خداوند او را اهل بهشت قرار می دهد و شفاعت او را درباره ده نفر از خویشاوندانش که همه سزاوار آتش باشند، می پذیرد.» (۴)

نیز فرمود: «هنگامی که انسان مؤمنی، به نودسالگی رسد، خداوند گناهان او را می بخشد و شفاعت او را درباره خویشانش می پذیرد.» (۵)

ص: ۹۷

۱- ۱. مسند، احمد بن حنبل، ج ۵، ص ۴۳.

۲- ۲. خصال، صدوق، ص ۶۲۴.

۳- ۳. سفینه البحار، ج ۲، ص ۳۷۶.

۴- ۴. سنن ترمذی، ج ۴، ص ۲۴۵؛ سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۷۸؛ مسند احمد، ج ۱، ص ۱۴۸.

۵- ۵. مسند احمد، ج ۲، ص ۸۹.

همچنین فرمود: «در پرتو شفاعت یک نفر از امت من، جمعیتی بیش از افراد بنی تمیم به بهشت خواهند رفت.»^(۱)

نیز فرمود: «اهل بهشت در صف‌هایی منظم می‌ایستند. آن‌گاه یکی از دوزخیان، از مقابل یکی از آنان عبور می‌کند و به او می‌گوید: آیا یادداری که یک روز از من آب خواستی و من تو را سیراب کردم؟ پس اکنون مرا یاری کن. در این هنگام آن شخص که اهل بهشت است برای او شفاعت می‌کند و نیز یکی از اهل جهنم بر یکی از اهل بهشت می‌گذرد و به او می‌گوید: آیا به خاطر داری که روزی آب وضو به تو دادم، پس مرا یاری کن. آن شخص او را شفاعت می‌کند.»^(۲)

شیخ مفید می‌گوید: «وَ يَشْفَعُ الْمُؤْمِنُ الْبَرُّ، لِصِدْقِهِ الْمُؤْمِنِ الْمُنِيبِ، فَتَنْفَعُهُ شَفَاعَتُهُ وَيُشَفِّعُهُ اللَّهُ وَ عَلَى هَذَا الْقَوْلِ إِجْمَاعُ الْأِمَامِيَّةِ.»^(۳)

«مؤمن پارسا و نیکوکار برای دوست گناهکارش شفاعت می‌کند و خداوند، شفاعتش را می‌پذیرد و این مطلب، نزد عموم امامیه، پذیرفته شده است.»

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: «... وَ إِنَّ أَدْنَى الْمُؤْمِنِينَ شَفَاعَةً يَشْفَعُ فِي أَرْبَعِينَ مِنْ إِخْوَانِهِ.»^(۴)

«و کم‌ترین مرتبه شفاعت مؤمن آن است که در باره چهل نفر از برادرانش شفاعت می‌کند.»

با توجه به این مجموعه روایات، آشکار و بدیهی است که در سایه رحمت و واسعۀ خداوند رحمن و مکانت عرشی حضرت فاطمه معصومه علیها السلام، همه شیعیان به نور شفاعت آن حضرت وارد بهشت شوند.

عصمت

عصمت از گناه و خطا گوهری است آسمانی، که خداوند متعال وجود پیامبران،

ص: ۹۸

۱-۱. سنن دارمی، ج ۲، ص ۳۲۸؛ سنن ترمذی، ج ۴، ص ۴۶؛ سنن ابن ماجه، ج ۲، ص ۱۴۴۴.

۲-۲. سنن ابن ماجه، ج ۲، ص ۱۲۱۵.

۳-۳. اوائل المقالات، مفید، ص ۵۲.

۴-۴. همان، ص ۵۳.

ائمه هدی و فاطمه زهرا علیهم السلام را بدان مزین نموده است و در کتب کلامی ما بدین صفت ممتازند. (۱) این فروغ عرشی به سان نور، از افق های مختلفی تجلی می کند و مانند وجود، بر واجب و ممکن جاری است؛ گاه دهان صبح باز می گردد و چهره خورشید نور می افشاند و گاه دیگر، بر آسمان شب، مهتاب فروزان است.

فروغ عصمت، عالی ترین افقش مشکات وجود پیامبر اکرم وائمه علیهم السلام است. پرتو عصمت در سیمای تربیت شدگان دامان رسالت و امامت نیز مشاهده می گردد و شخصیت های فرزانه ای مانند حضرات: عباس، زینب، علی اکبر و فاطمه معصومه علیهم السلام مهتاب آسمان عصمتند.

بدون تردید، عصمت در سایه بندگی، اخلاص و اطاعت از خداوند متعال حاصل می گردد و هر قدر نور معرفت و عرفان افزون گردد، مراتب قرب به خداوند افزون می گردد و ثمره نزدیکی و قرب به خدا، دوری از پلیدی و گناه است.

شیخ مفید در «اوائل المقالات» مرتبه ای از مراتب عصمت را چنین تعریف می نماید: «إِنَّ الْإِنْسَانَ إِذَا أَطَاعَ سَمِيَ تَوْفِيقًا وَ عِزِّمَةً، وَإِنْ لَمْ يُطِيعْ لَمْ يَسْمُ تَوْفِيقًا وَ لَا عِزِّمَةً، وَ قَدْ بَيَّنَّ اللَّهُ ذِكْرَ هَذَا الْمَعْنَى فِي كِتَابِهِ بِقَوْلِهِ: «وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا» (۲) وَ حَبْلِ اللَّهِ هُوَ دِينُهُ... فَصَارَ تَمَسُّكُهُمْ بِأَمْرِهِ إِعْتِصَامًا وَ صَارَ لُطْفُ اللَّهِ لَهُمْ فِي الطَّاعَةِ عِزِّمَةً، فَجَمِيعُ الْمُؤْمِنِينَ مِنَ الْمَلَائِكَةِ وَ النَّبِيِّينَ، وَ الْأَيِّمَةِ الْمَعْصُومُونَ، لِأَنَّهُمْ مَتَمَسَّكُونَ بِطَاعَةِ اللَّهِ تَعَالَى.» (۳)

ملکه عصمت، نشان افتخاری است که در محراب بندگی و اطاعت الهی به دست می آید و این پیام قرآن کریم است:

«وَادْكُرْ عَبْدَنَا إِبْرَاهِيمَ وَ إِسْحَقَ وَ يَعْقُوبَ أُولَى الْأَيْدِي وَ الْأَبْصَارِ؛ وَ إِنَّهُمْ عِنْدَنَا لَمِنَ الْمُصْطَفَيْنِ الْأَخْيَارِ» (۴)

ص: ۹۹

۱-۱. الشافی فی الامامه، شریف مرتضی، ج ۲، ص ۲۸۱-۲۵۷؛ تلخیص الشافعی، شیخ طوسی، ج ۱، ص ۶۲ و ۱۸۴؛ قواعد المرام فی علم الکلام، میثم بن علی بحرانی، ص ۱۷۹-۱۷۴؛ کشف الفوائد، علامه حلی، ص ۸۱؛ گوهر مراد، لاهیجی، ص ۳۳۳؛ احقاق الحق، قاضی، ص ۳۹۲-۲۸۶.

۲-۲. آل عمران / ۱۰۴.

۳-۳. اوائل المقالات، مفید، ص ۱۱۱.

۴-۴. ص / ۴۵ و ۴۷.

«وَجَعَلْنَاهُمْ أَيْمَةً يَهْتَدُونَ بِأَمْرِنَا وَ أَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ وَإِقَامَ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءَ الزَّكَاةِ وَ كَانُوا لَنَا عَابِدِينَ» (۱)

در این آیات، خداوند می فرماید: ما پیامبران را به پاس مقام بندگی و اخلاص برگزیدیم و آنان را به شکوه پیامبری و خصال آسمانی رساندیم.

زمزمه عارفانه و مناجات پیشوایان دین، جلوه ای از این بندگی بود. آنان می گفتند: «إِلَهِي هَبْ لِي كَمَالَ الْأَنْقِطَاعِ إِلَيْكَ...»

«خدایا! مرا به مقام انقطاع نایل فرما! و دیدگان جان ما را به تابش نظر خود روشن ساز تا پرده های نور را بشکافد و به سرچشمه عظمت و بزرگواری متصل گردد و ارواح ما آویزه مقام قدسی و عزت گردد.» (۲)

«إِلَهِي! وَالْحَقِّينِي بِنُورِ عِزِّكَ الْأَبْهَجِ...» (۳)

«خدایا! مرا به نور عزت افروزت ملحق فرما، تا تو را بهتر بشناسم و از غیر تو جدا شوم و از مقام تو ترسان و نگران باشم.»

فاطمه معصومه علیها السلام پرورش یافته دامن امامت است و در پرتو وارثان آیه تطهیر، به رشد و تعالی رسیده و به مقام قرب الهی راه یافته است. او از گناه و اشتباه منزّه است. بر آسمان خصال و رفتارش، فروغ عصمت پرتو افکنده است. او با صفت «معصومه»، شهره خاص و عام گردیده است.

علی بن موسی الرضا علیه السلام می فرماید: «مَنْ زَارَ الْمَعْصُومَةَ بِقَمِّ كَمَنْ زَارَنِي (۴)؛ کسی که فاطمه معصومه را در قم زیارت کند، مثل آن است که مرا زیارت کرده باشد.» در زیارت نامه دومی که برای حضرت معصومه علیها السلام نقل شده، آن حضرت با صفت «طاهره» تقدیس گردیده است: «السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيَّتُهَا الطَّاهِرَةُ الْحَمِيدَةُ...» (۵)

«سلام بر تو ای بانوی پاک و ستایش شده...»

این بانوی بزرگ، در سایه سار آیه تطهیر تربیت شده و به لقب معصومه مزین

ص: ۱۰۰

۱-۱. انبیاء / ۷۳.

۲-۲. مفاتیح الجنان، مناجات شعبانیه.

۳-۳. همان.

۴-۴. ناسخ التواریخ، ج ۷، ص ۳۳۷.

۵-۵. انوار المشعشعین، ج ۱، ص ۴۹۴، نشر جدید.

گردیده است. «البته عصمت خاص، مربوط به چهارده معصوم است و شخص دیگری را با آن مفهوم ویژه شامل نمی شود».

فرهنگ زیارت

زیارت چیست و آثار آن کدام است؟

زیارت، جان را به اشراق ملکوت سپردن، حضور در محضر نور و عروج و صعود روح است.

زیارت، ارتباط عرش و فرش، تجلی عشق و شوق و عرصه جلوه و جذبه است.

زیارت، عبادت خداوند، فروغ عقل (۱) و بصیرت جان است.

زیارت، نیاز روح و پیوند قطره با دریا است؛ نسیم بهشتی است که از شاخسار درخت طوبی روح را نوازش می کند؛ بارش باران رحمت بر بوستان جان و شکفتن گلواژه های معرفت است.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم که جلوه عرش خدا است، به زیارت ملکوت می رود، آیات خدا را زیارت می کند (۲) و در کنار «سدره المنتهی» نور باران می گردد.

زیارت انسان عارف، توجه به خداوند و رمز تقرب به اوست؛ جان را متحول می سازد و زنگار گناه از جان می شوید.

زیارت، نوعی حضور در برابر آینه است؛ خود را به «میزان» عرضه کردن است؛ خود را محک زدن است؛ خود را با الگو و مدل سنجیدن است. (۳)

در این تابش است که «پاکی» آنان ما را به «آلودگی» هایمان آشنا می سازد؛ «معنویت» و «روحانیت» آنان ما را به «مادیت» و «دنیا» گرابی مان آگاه می گرداند.

«طاعت آنان، معصیت ما را؛ نورانیت آنان تیره جانی و تاریک دلی ما را؛ صفای آنان، غل و غش ما را؛ خدا ترسی آنان هواپرستی ما را؛ تعالی روح و رتبه والایشان، مقام و پستی ما را نمایان می کند.

حضور در مزار امامان پاک، ما را آگاه می کند که اگر آنان در قلّه اند، ما هنوز به دامنه

ص: ۱۰۱

۱- ۱. «العقلُ ما عُبِدَ بِهِ الرَّحْمَنُ...» (اصول کافی، کتاب العقل).

۲- ۲. اسراء / ۱.

۳- ۳. زیارت، جواد محدثی، ص ۱۳۷.

هم نرسیده ایم؛ اگر آنان مطهرند، ما هنوز در فکر طهارت هم نیستیم؛ اگر آنان معصوم اند، ما گرفتار معصیتیم؛ اگر آنان برگزیده خدایند، ما هنوز در دام ابلیس و هوای نفس اسیریم؛ اگر آنان در اوج معراج معنوی اند، ما در هیوط مادی مانده ایم؛ اگر آنان بنده خدایند، مادر بند خودیم.

زیارت، زمینه ساز این تقابل و تقارن و مقایسه و محاسبه است و تا این سنجش انجام نگیرد، به کاستی اخلاقی و ضعف های معنوی خود واقف نخواهیم شد.»(۱)

در این مقام است که ناقص، خود را در مقابل کامل و بیمار، خود را در محضر طیب می یابد و درمان خود طلب می کند؛ حرکت و خودسازی آغاز می گردد عشق از یک سو و فیض از سوی دیگر تجلی می کند و زائر به سوی قلّه کمال بال می گشاید؛ زائر خود را در ساحتی می یابد که جلوه های انسانی و مدل ها حاضرند. به ساحت آنان درود می فرستد. مقامشان را تقدیس می کند. برق تجلیات الهی از عرشه ضریح بر جانش می جهد، او را بی اختیار می سازد؛ احساس می کند که زیارت در حال حیات او است. گویا «مزور» را می بیند و مشاهده حضوری رخ می دهد؛ زیرا معتقد است که سلام و کلام مرا می شنود و پاسخ می دهد. به راستی حضور در یک چنین عرصه عرشی، چه جذبه و شوقی می آفریند. بدون شک، احساس حضور در چنین میقاتی زائر را تشنه شهد وصال می سازد و ارتباط عالم عرش و فرش حاصل می گردد. نزول عرشیان، با لطف و فیض و عروج فرشیان با شهپر عشق و ایمان. این یک روی سگه؛ روی دیگر آن، داستان هدایت و تربیت و معرفت است. آن عرشیان مهربان که هدایت انسان، آرمان آنان است، دریچه های ملکوت را به روی زائر می گشایند. دستش را گرفته و به سوی خود بالا- می برند. در این حال است که زائر خود را در هنگامه خاصی می یابد. روحش به طراوت نسیم بهشتی خشنود است. در دریای جان او توفانی برپا می گردد. امواج عشق، محبت و عرفان درهم می غلظند. انقلابی در وجودش پدید می آید. بارقه ای در ملکوت جانش می درخشد که او را به معدن عزّت و عظمت الهی متصل می گرداند. قطرات اشک از دیدگانش جاری می شود و زیباترین مفاهیم

ص: ۱۰۲

معرفتی در کتاب ضمیرش نقش می بندد. نسیم لطف الهی بر جانش می وزد. نفحات ربانی بر او نازل می گردد. بر زائر است که پاسدار چنین لحظه ها باشد؛ زیرا پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: «ان فی ایام دهر کم نفحات الایمان فتعرضوا لها...» (۱)؛ گل توحید بر درخت فطرتش می شکفت و زمزمه تکبیر و تحمید و تسیحش طنین می افکند، فروغی از مجد و عظمت پروردگار خویش را بر مشرق بارگاه «مزور» نظاره می کند.

از قبور اولیای خدا، نور معرفت، هدایت و عنایت می درخشد. اینان واسطه های فیض اند و زیارتشان کانونی برای رشد معنویات و زمینه ای برای تعالی ارزش های الهی در انسان ها است.

مرحوم نراقی در این باره می نویسد: «اعلم ان النفوس القویة القدسیة، لاسیما نفوس الانبیاء و الائمه علیهم السلام اذ انفضوا ابداً عنهم الشریفه و تجردوا عنها و صعدوا الى عالم التجرد و كانوا فی غایه الاحاطه و الاستیلاء علی هدا العالم، فأمور هذا العالم عند هم ظاهره منكشفه، و لهم القوه و التمكن علی التأثير و التصرف فی مواد هذا العالم فكل من یخصر مقابرهم لزیارتهم یطلعون علیه، لا سیمما و مقابرهم مشاهد ارواحهم المقدسه العلیه و محال حضور اشباحهم البرزخیه النوریه فانهم هناك یشهدون» (۲)

«نفوس نیرومند قدسی، به خصوص پیامبران و امامان معصوم علیهم السلام، پس از رهایی از قفس تن و عروج به عالم ملکوت، بر جهان و امور آن، کمال احاطه و استیلا را دارند. امور جهان نزد آنان آشکار است و مواد جهان، متأثر از قدرت آنان است هر کس به زیارتشان برود از آن آگاه و بر او شاهد و ناظرند.»

پس نسیم لطف این دوستان خدا بر زائران می وزد و پرتوی از فیوضات آنان بر زائران می تابد.

بنابراین، زائر؛ مهمان مائده معنوی اولیای خدا است و زیارت، سرچشمه ای است که زائر از آن شهد ولی و معرفت می نوشد و در پرتو فیوضات «مزور» شایستگی آن را می یابد که مورد توجه و عنایت قرار گیرد و رهپوی طریق هدایت گردد. زیارت، مؤمن را در آستانه ایمان مجسم و اسوه اخلاق می نشاند. فطرت را زیر اشراق ملکوت

ص: ۱۰۳

۱-۱. بحار الانوار، ج ۶۸، ص ۲۲۱.

۲-۲. جامع السعادات، محمد مهدی نراقی، ج ۳، ص ۳۹۸.

اماکن مقدس، آفت زدایی می کند. زیارت انسان را به خطاهایش متوجه و معترف می کند و در او بارقه امید و مغفرت می آفریند. (۱)

این است رمز و راز صدور صدها روایت از سوی پیامبر اکرم و ائمه هدی علیهم السلام درباره «شأن» و «اجر» و «کیفیت» و آداب زیارت. (۲)

آن همه پاداش بزرگ و بهت آور برای زیارت و برای هر قدم آن، به پاس نقش فرهنگی، تربیتی، معرفتی، سیاسی، اجتماعی و هدایتگر فرهنگ زیارت است.

پاداش و فضیلت زیارت حضرت فاطمه معصومه علیها السلام

درباره فضیلت زیارت حضرت معصومه علیها السلام روایات متعددی از سوی امامان معصوم علیهم السلام صادر گردیده است که هم بر منزلت و قداست این بانوی بزرگوار دلالت می کند و هم پاداش زیارتش را بیان می دارد؛ پاداشی بزرگ و بی مانند که همانند آن برای غیر امام معصوم علیه السلام کم نظیر است.

اینک چند روایت نقل می کنیم:

۱. امام رضا علیه السلام فرمود: «مَنْ زَارَهَا فَلَهُ الْجَنَّةُ» (۳)

«کسی که فاطمه معصومه را زیارت کند بهشت برای او خواهد بود.»

۲. امام جواد علیه السلام فرمود: «مَنْ زَارَ قَبْرَ عَمَّتِي بِقُمْ فَلَهُ الْجَنَّةُ» (۴)

«کسی که قبر عمه ام را در قم زیارت کند، بهشت برای او است.»

۳. امام رضا علیه السلام فرمود: «مَنْ زَارَهَا عَارِفًا بِحَقِّهَا فَلَهُ الْجَنَّةُ» (۵)

«کسی که فاطمه معصومه را زیارت کند، در حالی که حق او را بشناسد، بهشت برای او است.»

۴. امام صادق علیه السلام فرمود: «... وَ لَنَا حَرَمًا وَ هُوَ قُمْ وَ سَتُدْفَنُ فِيهَا امْرَأَةٌ مِنْ»

ص: ۱۰۴

۱- ۱. زیارت، جواد محدثی، ص ۱۵۱.

۲- ۲. ر.ک: کامل الزیارات، ابن قولویه؛ بحار الانوار (المزار).

۳- ۳. کامل الزیارات، ص ۵۳۶، ح ۸۲۶؛ بحار الانوار، ج ۱۰۲، ص ۲۶۵؛ ثواب الاعمال، ص ۱۲۴؛ عیون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۲۶۷.

٤-٤. كامل الزيارات، ص ٥٣٦، ح ٨٢٧.

٥-٥. بحار الانوار، ج ١٠٢، ص ٢٦٦.

وُلِدَى تُسَمَّى فَاطِمَةَ، مَنْ زَارَهَا وَجَبَتْ لَهُ الْجَنَّةُ» (۱)

«... و برای ما حرمی است و آن شهر قم است و به زودی زنی از فرزندان من در آن جا دفن می شود که نامش فاطمه می باشد. هر کس او را زیارت کند، بهشت برای او واجب است.»

۵. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم فرمودند: «مَنْ زَارَنِي أَوْ زَارَ أَحَدًا مِنْ ذُرِّيَّتِي، زُرْتَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَأَنْقَذْتَهُ مِنْ أَهْوَالِهَا» (۲)

«آن کس که مرا یا یکی از فرزندانم را زیارت کند، روز قیامت او را دیدار خواهم کرد و از ترس و وحشت آن روز، نجاتش خواهم داد.»

فیض حضور و کیمیای نظر

فیض حضور در بارگاه نورانی حضرت فاطمه معصومه علیها السلام و اکسیر نظر آن بانوی بزرگوار را باید از آنان پرسید که جانشان در پرتو تجلیات این روح قدسی نورباران گشته و از افق این بارگاه، نور کرامت بردیدگانشان جاری گردیده است؛ از صدراها که خود چنین نگاشته اند: «كُنْتُ حِينَ تَسْوِيْدِي هَذَا الْمَقَامَ بِكَهْكَ مِنْ قُرَى قُمَّ فَجِئْتُ إِلَى قُمَّ زَائِرًا لِبِنْتِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ مُسْتَمِدًّا مِنْهَا وَ كَانَ يَوْمَ جُمُعَةٍ فَأَنْكَشَفَ لِي هَذَا الْأَمْرُ بِعَوْنِ اللَّهِ تَعَالَى.» (۳)؛ از آنان که فروغ مکاشفه های علمی، دیدگانشان را روشن ساخت و از عرشه ضریح به سوی ملکوت نگریستند، از زائران عارف که با بصیرت جان به جانان پیوستند و با دیدگان برزخی خود فرشتگان را مشاهده کردند که بر گرد این مطاف می چرخند و فرج حضرت مهدی علیه السلام را دعا می کنند.

این بارگاه، مدرسه عشق و میقاتی برای عاشقان است. زائر در این ساحت، میهمان ملکوت است. نسیم لطف الهی بر او می وزد و نفحات ربانی بر او جاری است. این لحظه ها خاطره آمیزند. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: «إِنَّ فِي أَيَّامِ دَهْرِ كُمْ نَفَحَاتٍ أَلَا فَتَعَرَّضُوا لَهَا...؛ در روزگاران زندگی شما، گاهی شمیمی از ملکوت می وزد. جان را در

ص: ۱۰۵

۱-۱. همان، ص ۲۶۷.

۲-۲. کامل الزیارات، ص ۱۱.

۳-۳. دروس اتحاد عاقل و معقول، علامه حسن زاده آملی، ص ۱۰۸.

پرتو آن معطر سازید و پاسدار آن هنگامه‌ها باشید.» این لحظه‌ها سرشار از آموزش و تربیتند.

حرم این بانوی بزرگ اسلام، مدرسه عشق و محبت است. چه نیکو گفته است خواجه عبدالله انصاری: «عشق، آتش سوزان است و بحر بی کران است. همه جان است و همه جان را جانان... عقل در ادراک وی حیران است و دل در یافت وی ناتوان. نهان کننده عیان است و عیان کننده نهان و روح روح است و فتوح فتوح؛ لیکن روح اجساد و هیئت فؤاد. فراز جان است اگر خاموش باشد. دلش چاک کند و از غیر خودش پاک کند و اگر بخروشد وی را زیر و زبر کند و از قصه وی کوی و شهر را خبر کند. هم آتش است و هم آب. هم ظلمت است و هم آفتاب.

عشق درد نیست؛ لیکن به درد آرد؛ چنان که علت حیات است، مسبب ممات است؛ هرچند مایه راحت است، پیرایه آفت است. محبت، محب را سوزد. مجنون عشق، هم طالب سوزد و هم مطلوب.

آن کس که کمال عشق خود را بشناخت معشوق ز ذوق عشق با عشق شناخت (۱)

عشقی که سازنده و سوزنده است، عشقی که نور خداست: «الْعَشْقُ نُورٌ يَشْرِقُ مِنْ مَطَالِعِ الْحُسْنِ إِلَى مَظَاهِرِ الْأَنْسِ» یا «الْعَشْقُ نَارُ اللَّهِ الْمُوقَدَةُ يُحْتَرَقُ بِهَا أَشْوَاقُ الْأَفْتِدَةِ؛ عشق، آتش شوق الهی است که شوق سواى خدا را می سوزاند؛ «العشق مغناطیس یجذب الارواح اللطيفه الى المحاسن الشریفه»، عشق همان مغناطیسی است که روح های لطیف را به جمال معشوق معطوف می سازد.» به تعبیر عارفانه تر: «الْعَشْقُ سِلْطَنَةُ رَبَّائِيهِ عَلَى مَمْلِكَةِ النَّفْسِ الْإِنْسَانِيَّةِ بِتَجَلِّيَاتِ أَنْوَارِ الْإِلَهِيَّةِ؛ عشق، حکومت و سلطنت الهی است که با تابش انوار جمال خود بر دل پاکان، آنان فانی در فنای او می گردند و خویش آنان در این تابش به سان بارقه ای محو جمال او می گردند.»

این، عشق و دولت عشق است و به فرموده صدرای حکمت، عشق، عین وجود و وجود، همان گوهره عشق است و این دو، با جمال و حسن، هم گوهرند. مراتب و آفاق عشق، همان مراتب وجود است و عشق قوی، وجود قوی می طلبد. حافظ چنین

ص: ۱۰۶

به چشم عشق توان دید، روی شاهد غیب که نور دیده عاشق ز قاف تا قاف است (۱)

اکنون که فروغ عشق بدرخشید و این واژه آسمانی تفسیر شد، زائر با این شهپر به سرای کریمه اهل بیت علیهاالسلام بال می گشاید. او به عرصه ای گام می نهد که سرزمین معرفت و عشق است.

وقتی عشق در کار باشد، خاک ره دوست را باید سرمه چشم نمود. زائر، چوب و سنگ و طلا و نقره نمی بیند. پیشانی های تابناک، گنبد زرین، عرشه ضریح و صدها جلوه برای او نمی درخشد؛ بلکه او شاهد ولایت می نوشد و زمزم حیات می آشامد و روحش تطهیر می گردد. شجره سبز امامت در این ساحت فروزان است. او در این ساحت مقدس به معشوقه های برین، عشق می ورزد و سلام و درود می فرستد. این، زبان عشق و محبت است.

أَمْرٌ عَلَى الدِّيَارِ دِيَارٍ لَيْلَى أُقْبَلُ ذَا الْجِدَارِ وَ ذَا الْجِدَارِ

وَ مَا حُبُّ الدِّيَارِ شَغَفَنَ قَلْبِي وَلَكِنْ حُبٌّ مَنْ سَكَنَ الدِّيَارِ (۲)

این دیوار و آن دیوار را می بوسم، سرشک محبت می افشانم، به پاس آن محبوبی که در این مکان آرمیده است؛ نه آن که به در و دیوار عشق ورزم. اشک های غلطان بر گونه ها، بوسیدن در و دیوار، چشم بر چشمه های ضریح نهادن و شاهد وصال چشیدن، ترجمان وابستگی روحی و قلبی یک دوست، به ساحت دوست می باشد.

زیارت، ارتباط جان با جانان است و این است شکوه فرهنگ زیارت.

ذکر خدا، انسان را در پرتو یاد خدا از بنده قرار می دهد و یاد پیامبر و امام معصوم علیهم السلام سبب می شود آن عرش نشینان ساحت ملکوت به یاد ما باشند و به ما دعا کنند و چشمه فیض برجان ما جاری گردد.

وقتی به محضر فاطمه معصومه علیهاالسلام درود می فرستیم. روح آن بانو با نگاه عرشی خود پرتو افشانی می نماید و لمعات نور و معرفت بر جانمان جاری می سازد.

هر که عاشق دیدی اش، معشوق دان کو به نسبت هست، هم این و هم آن

تشنگان گر آب جویند از جهان آب هم جوید به عالم تشنگان(۱)

یاد آن قدسیان آسمانی، انسان را آسمانی می کند و به سرای جاودان هدایت می نماید.

یاد بلندان کن تو ای هوشمند تاشوی از یاد بلندان بلند

دوست، خاک سرزمین دوست را می بوسد؛ زیرا محبوبش بر آن گام نهاده است و نشانی از محبوب به همراه دارد.

«تاج الدین فاکهانی» فقیه و ادیب اهل سنت، به قصد زیارت کفش پیامبر که در «دارالحدیث الاشرافیه» نگهداری می شد به دمشق رفت. وقتی کفش را دید، افتاد و شروع به بوسیدن کرد. صورت را بر آن می مالید و اشک شوق می ریخت و این شعر را می خواند:

فَلَوْ قِيلَ لِلْمَجْنُونِ: لَيْلِي وَ وَصَلَهَا تُرِيدُ أُمَ الدُّنْيَا وَ مَا فِي طَوَايَاهَا؟

لَقَالَ: غَبَارٌ مِنْ تُرَابِ نِعَالِهَا أَحَبُّ إِلَيَّ نَفْسِي وَ أَشْفَى لِبُلُوَاهَا(۲)

«اگر به مجنون گفته شود، وصال لیلی را می خواهی یا دنیا و آن چه در آن است؟ او در جواب خواهد گفت: غباری از کفش لیلی محبوب تر است برای من و شفابخش تر است درد هجران و فراق او را.

ص: ۱۰۸

۱-۱. مثنوی معنوی، مولوی.

۲-۲. الغدیر، ج ۵، ص ۱۵۵.

بخش دوم تحولات قم در قرن سوم و چهارم

قرن سوم

ص: ۱۰۹

در بخش قبل روشن شد که قم در آستانه قرن سوم هجری قمری، به صورت کانونی از فرهنگ شیعی در آمده بود و شعاع این آیین، فضای این سرزمین را روشن ساخته و به اطراف قم نیز پرتو افکنده بود.

فرهنگ شیعی از قم به روستاهای اطراف این شهر جاری شد و روستاهایی مانند: برق رود، کمیدان، الباوستان، براوستان و قزدان، در پرتو معارف اهل بیت علیهم السلام، درخشیدند. برخی از دانشمندان قم، از همین روستاها برخاستند؛ مانند خاندان برقی که از برق رود برخاست (۱) و موسی بن جعفر کمیدانی که از کمیدان (۲) برخاست. (۳) از سلمه بن خطاب نیز با لقب «الباوستانی» یاد شده است. (۴) یکی از علمای اشعری بنام «علی بن محمد بن علی بن سعد اشعری قزدانی» منسوب به روستای قزدان است. (۵)

جلوه مذهب تشیع از قم به شهرهای اطراف تایید و شهر «آبه» مزین به مذهب تشیع گردید. ارتباط قم و آبه بسیار نزدیک بود. امام حسن عسکری علیه السلام نامه ای به مردم قم و آبه نوشتند. (۶)

در همان زمان، روستاهای اطراف ساوه نیز به مذهب تشیع شرفیاب گردیدند.

ص: ۱۱۱

۱- ۱. رجال نجاشی، ص ۷۶، ش ۱۸۲.

۲- ۲. «کمیدان» یکی از محلات شهر یا روستایی نزدیک به شهر بود. (تاریخ تشیع در ایران، ج ۱، ص ۲۱۸).

۳- ۳. رجال نجاشی، ص ۴۰۶، ش ۱۰۷۷.

۴- ۴. رجال ابن داود، ج ۲، ص ۴۵۸، ش ۲۱۱.

۵- ۵. رجال نجاشی، ص ۲۵۷، ش ۶۷۳.

۶- ۶. بحارالانوار، ج ۵۰، ص ۳۱۷.

«مستوفی» می نویسد: «و اهل ولایت بخلاف «الوسجد» که سنی اند تمامت دیه ها شیعه اثنی عشری باشند.»^(۱)

همچنین فروغ مذهب تشیع از قم به شهر کاشان تابید.^(۲) ری نیز از آیین تشیع مردم قم بهره مند گردید.

فروغ این حقیقت در حماسه ورود حضرت فاطمه معصومه علیها السلام به قم آشکار شد و موج عشق و مهرورزی مردم شیعی قم به اهل بیت علیهم السلام، کرانه های این سرزمین بهشتی را درهم نوردید.

پرتو همین واقعیت، در گفتار جغرافیدانان ملا-حظه شد و آنان با این گفتار که: «قم شهری است بزرگ... و مردمش همه مذهب شیعه دارند»^(۳)، این بالندگی را برای قمی ها ثبت کرده اند. از این رو، دوران امام جواد علیه السلام اوج این سرافرازی و رشد فرهنگی است.

قم در عصر امام جواد علیه السلام

پس از شهادت امام هشتم علیه السلام و فرا رسیدن امامت فرزندان بزرگوارش، حرکت رو به رشد قمی ها شتاب گرفت و فیوضات آسمانی آن حضرت از افق های گوناگون بر مردم قم جاری شد.

عمر کوتاه حضرت جواد علیه السلام، سبب گردید که حوزه حدیثی آن حضرت محدود باشد. مرحوم شیخ طوسی تعداد ۱۱۳ نفر^(۴) را در شمار اصحاب آن حضرت نام برده و در مسند آن حضرت نیز ۱۲۱ نفر بیش تر ذکر نگردیده است. در این مسند، جمعاً ۲۵۰ حدیث درباره احکام، اخلاق و معارف اسلامی از آن حضرت نقل شده است.^(۵) با این وجود، در این جمع محدود، محدثان مکتب حدیثی قم نشان بارز و درخشانی از خود نشان دادند؛ چهره هایی چون:

زکریابن آدم قمی؛^(۶)

ص: ۱۱۲

-
- ۱- ۱. نزهة القلوب، ص ۶۳-۶۲.
 - ۲- ۲. تاریخ قم، ص ۷۴.
 - ۳- ۳. اشکال العالم، ابوالقاسم جیهانی، ترجمه علی بن عبدالسلام کاتب، ص ۱۴۳.
 - ۴- ۴. رجال طوسی، ص ۳۹۷-۴۰۹.
 - ۵- ۵. مسند الامام الجواد، عطاردی.
 - ۶- ۶. رجال کشی، ص ۵۹۴-۵۹۶، ح ۵-۱۱۱۱؛ رجال نجاشی، ص ۱۷۴، ش ۴۵۸؛ رجال طوسی، ص ۴۰۱، ش ۱ (ضمن اصحاب الجواد علیه السلام).

سعد بن سعد احوص (١)؛

احمد بن اسحاق (٢)؛

ابراهيم بن هاشم (٣)؛

احمد بن محمد بن عيسى بن عبدالله اشعري (٤)؛

احمد بن عبدالله بن عيسى اشعري (٥)؛

حمزه بن يعلى اشعري (٦)؛

عبدالله بن صلت (٧)؛

شاذويه بن حسين (٨)؛

محمد بن سهل بن يسع (٩)؛

محمد بن عيسى بن عبدالله (١٠)؛

على بن عبدالله قمي (١١)؛

عبدالله بن صلت قمي (١٢)؛

عبدالعزیز بن مهتدي (١٣)؛

ص: ١١٣

-
- ١-١. رجال نجاشي، ص ١٧٩، ش ٤٧٠؛ رجال ابن داود، ص ١٦٧، ش ٦٦٨.
- ٢-٢. رجال نجاشي، ص ٩١، ش ٢٢٥؛ رجال طوسي، ص ٣٩٨، ش ١٣، (ضمن اصحاب الجواد عليه السلام)؛ رجال ابن داود، ص ٢٤، ش ٥٩؛ رجال كشي، ص ٥٥٧ - ٥٥٦، ح ٣ - ١٠٥١.
- ٣-٣. رجال نجاشي، ص ١٦، ش ١٨، رجال ابن داود، ص ٢٠، ش ٤٣.
- ٤-٤. رجال نجاشي، ص ٨٢، ش ١٩٨؛ رجال طوسي، ص ٣٩٧، ش ٦، (ضمن اصحاب الجواد عليه السلام)؛ رجال ابن داود، ص ٤٣، ش ١٢٨.
- ٥-٥. رجال نجاشي، ص ١٠١، ش ٢٥٢؛ رجال ابن داود، ص ٣١، ش ٩٠.
- ٦-٦. رجال نجاشي، ص ١٤١، ش ٣٦٦.
- ٧-٧. رجال طوسي، ص ٤٠٣، ش ٥ (ضمن اصحاب الجواد عليه السلام)؛ رجال كشي، ص ٢٤٥، ح ٤٥١؛ رجال برقي، ص

٥٥، (ضمن اصحاب الجواد عليه السلام).

٨-٨. رجال كشي، ص ٥٨١، ح ١٠٩٠.

٩-٩. رجال نجاشي، ص ٣٦٧، ٩٩٦؛ رجال ابن داود، ص ٣١٦، ش ١٣٧٨.

١٠-١٠. رجال نجاشي، ص ٣٣٨، ش ٩٠٥.

١١-١١. رجال طوسي، ص ٤٠٤، ش ١٩، (ضمن اصحاب الجواد عليه السلام).

١٢-١٢. همان، ص ٤٠٣؛ ش ٥، (ضمن اصحاب الجواد عليه السلام)؛ رجال كشي، ص ٢٤٥، ح ٤٥١؛ رجال برقي، ص ٥٥،

(اصحاب الجواد عليه السلام).

١٣-١٣. الغيبة، طوسي، ص ٢١١؛ رجال كشي، ص ٤٨٣، ح ٩١٠.

احمد بن محمد بن خالد برقی (۱)؛

محمد بن اسحاق قمی (۲)؛

عبدالرحمان بن ابی نجران (۳)؛

علی بن عبدالملک قمی (۴)؛

احمد بن محمد بن عبیدالله اشعری قمی (۵)؛

محمد بن خالد برقی (۶).

امام جواد علیه السلام به مردم قم مهر می ورزید و آنان را در پرتو عنایات ویژه خود قرار می داد. به عمه بزرگوارش، حضرت فاطمه معصومه علیها السلام، محبت داشت و می فرمود: «مَنْ زَارَ قَبْرَ عَمَّتِي بِقَمِّ فَلَهُ الْجَنَّةُ» (۷).

نیز در موقع گرفتاری قمی ها به آنان دعا کرد و آن گاه که به وسیله نامه «علی بن مهزیار» از وضع نابسامان و رنج مردم قم آگاه گردید، در پاسخ، نامه ای فرستاد و برای مردم قم از خداوند، نجات و آزادی طلب کرد و فرمود: «وَقَدْ فَهِمْتُ مَا ذَكَرْتَ مِنْ أَمْرِ الْقَمِيْنَ خَلَّصَهُمُ اللَّهُ وَفَرَجَ عَنْهُمْ...» (۸)؛ از گرفتاری و رنج مردم قم آگاه شدم. خداوند آن مردم را آزاد، و گشایش برای آنان قرار دهد.»

نیز محدثان و مشایخ بزرگ قم را می ستود و پس از رحلتشان، برای آنان طلب آمرزش و رفعت مقام می کرد. ابوطالب قمی می گوید: «به حضور امام محمدتقی علیه السلام شرفیاب شدم در سال های پایان عمر مبارکش، شنیدم که آن حضرت می فرمود: «جَزَى اللَّهُ صَفْوَانَ بْنَ يَحْيَى وَ مُحَمَّدَ بْنَ سَنَانَ وَ زَكَرِيَّا بْنَ آدَمَ وَ سَعْدَ بْنَ سَعْدٍ عَنِّي خَيْرًا فَقَدْ

ص: ۱۱۴

۱- ۱. رجال برقی، ص ۵۷، (ضمن اصحاب الجواد علیه السلام)؛ رجال طوسی، ص ۳۹۸، ش ۸، (ضمن اصحاب الجواد علیه السلام).

۲- ۲. رجال برقی، ص ۵۷، (اصحاب الجواد علیه السلام).

۳- ۳. همان.

۴- ۴. همان.

۵- ۵. همان.

۶- ۶. همان؛ رجال طوسی، ص ۴۰۴، ش ۱ (ضمن اصحاب الجواد علیه السلام)؛ خلاصه الاقوال، ص ۱۳۹، ش ۱۴.

۷- ۷. کامل الزیارات، ابن قولویه.

۸- ۸. مجالس المؤمنین، شوشتری، ج ۱، ص ۴۲۲.

وفوا؛(۱) خداوند از سوی من به صفوان بن یحیی و محمد بن سنان و زکریا بن آدم و سعد بن سعد پاداش نیکو دهد. آنان نسبت به من وفادار بودند.» در پایان این روایت چنین آمده است: «و خَرَجَ فِيهِ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ ذِكْرُ مَا جَرَى مِنْ قَضَاءِ اللَّهِ فِي الرَّجُلِ الْمَتَوَفَّى، رَحِمَهُ اللَّهُ تَعَالَى يَوْمَ وُلِدَ وَ يَوْمَ يَمُوتُ وَ يَوْمَ يُبْعَثُ حَيًّا...»(۲)

پس از رحلت زکریا بن آدم، امام جواد علیه السلام در نامه ای، چنین فرمود: «قضای الهی درباره این مرد (زکریا) به یادم آمد. خداوند او را در پرتو رحمتش جای دهد؛ آن روز که زاده شد و آن روز که وفات کرد و آن گاه که زنده برانگیخته می شود. او زندگانی اش را با معرفت حق، گفتار حق و صبر در مسیر حق پیمود و وظیفه خود را به خوبی در برابر خدا و رسولش انجام داد.»(۳)

«ابوطالب قمی» می گوید: شعری که درباره علی بن موسی الرضا علیه السلام سروده بودم، برای امام جواد علیه السلام فرستادم و از آن حضرت اذن خواستم تا درباره خودش نیز شعری بسرایم. آن حضرت، شعر را نزد خود نگاه داشت و در پاسخ نامه چنین نگاشت: «قَدْ احْسَنْتَ فجزاك الله خيراً».(۴)

امام جواد علیه السلام درباره یونس بن عبدالرحمان فرمود: «...إِنَّ الضَّمانَ لِيونسَ على ذِمَّةِ أبي جعفرٍ و آبائِهِ عليهم السلام»(۵)
آن حضرت سه مرتبه بهشت را برای او ضمانت کرد و سپس فرمود: ضمانت بهشت برای یونس برعهده ابو جعفر و پدران بزرگوار اوست.

امام رضا علیه السلام نیز سه مرتبه بهشت را برای یونس ضمانت کرد و او را مرجع مطمئن برای پاسخ های دینی معرفی نمود و در پاسخ عبدالعزیز بن مهتدی که از آن حضرت سؤال کرد: در غیاب شما از چه کسی معالم دینم را فراگیرم، فرمود: «خذ من یونس بن عبدالرحمان».(۶)

ص: ۱۱۵

۱-۱. کتاب الغیبه، طوسی، ص ۲۲۱.

۲-۲. همان.

۳-۳. همان؛ رجال کشی، ص ۵۰۳، ح ۹۶۴.

۴-۴. رجال کشی، ص ۲۴۵، ح ۵۱؛ ص ۵۶۸، ح ۱۰۷۵.

۵-۵. رجال کشی، ص ۴۸۴، ح ۹۱۲.

۶-۶. همان، ص ۴۸۴، ح ۹۱۰؛ رجال نجاشی، ص ۴۴۷، ش ۱۲۰۸.

در حدیث دیگر او در ردیف سلمان ذکر شده است.^(۱)

در حدیث دیگری آمده است: هنگامی که کتاب «یوم و لیل» یونس به امام حسن عسکری علیه السلام عرضه شد، آن حضرت کتاب را بررسی کرد و فرمود: «هذا دینی و دین آبائی و هو الحق کله»^(۲). نجاشی پس از ذکر این خبر، جمله ای نقل می کند: امام فرمود: «خداوند در روز قیامت در مقابل هر حرفی از این کتاب، نوری به وی عطا خواهد کرد.»^(۳)

این بود منزلت و سیمای یونس در نزد امام جواد علیه السلام. آیا با وجود چنین شخصیت معنوی ممکن است آن چه مسعودی می نگارد، صحیح باشد؟! او چنین نقل می کند:

«فقال لهم یونس بن عبدالرحمان دعوا البکاء، من لهذا الامر؟ و الی من یقصد بالمسائل الی ان یکبر هذا الصبی، (یعنی ابا جعفر علیه السلام) فقام الیه الریان بن الصلت فوضع یده فی حلقه...»

پس از شهادت امام رضا علیه السلام، ریّان بن صلت، صفوان بن یحیی، محمد بن حکیم، یونس بن عبدالرحمن و گروهی از بزرگان شیعه در خانه عبدالرحمان بن حجاج در برکه زلول بغداد اجتماع کردند و در وفات امام رضا علیه السلام گریستند. یونس بن عبدالرحمان گفت: گریه را رها کنید؛ اکنون ولیّ امر چه کسی می باشد؟ و تا این کودک (امام جواد علیه السلام) بالغ گردد، مرجع امور ما چه کسی خواهد بود؟ در این هنگام، ریّان بن صلت از جا برخاست و گلوی او را گرفت و او را کتک زد و گفت: «ان کان امره من الله تعالی فلو انه ابن یوم واحد کان بمنزله ابن مئه سنه و ان لم یکن من عند الله فلو عمره الف سنه فهو کواحد الناس»^(۴)؛ اگر امر امامت او از جانب خدا است (و فروغ آن از همان مطلع نبوت ساطع است) چه فرق می کند، اگر کودک یک روز باشد از نظر مکانت، همانند فردی صد ساله می باشد و اگر امامت او امری الهی نیست اگر هزار سال هم داشته باشد، مانند یکی از افراد مردم است.

ص: ۱۱۶

۱-۱. رجال کشی، ص ۴۸۵، ح ۹۱۴ و ۹۱۷.

۲-۲. رجال کشی، ص ۴۸۵، ح ۹۱۵.

۳-۳. رجال نجاشی، ص ۴۴۷، ش ۱۲۰۸.

۴-۴. اثبات الوصیه، مسعودی، ص ۲۱۳.

این روایت بینش ژرف ریّان را نسبت به امامت تفسیر می کند؛ ولی شخصیت یونس را زیر سؤال می برد؛ مگر این که در توجیه روایت گفته شود که این شخص یونس نبوده است یا آن که یونس برای آزمایش دیگران چنین جمله ای را به کار برده است.

به هر روی، شخصیت والای یونس و وجود روایات فراوان در مدح و تجلیل از او باور این گونه سخنان را جدّاً دشوار می سازد.

نهضت بزرگ

پس از استقلال قم، در زمان هارون با کوشش یکی از اصحاب امام کاظم علیه السلام بنام حمزه بن یسع، فروغ فرهنگ شیعی بر سراسر قم پرتو افکند و مردم قم یکپارچه شیعه شدند. از این روی، پس از شهادت امام هشتم علیه السلام (۲۰۳ ق.)، مردم قم شهادت آن حضرت را به وسیله نیرنگ مأمون دانستند و در پی فرصتی بودند تا انتقام خود را از مأمون بستانند.

بدین سبب، پس از انتقال مأمون از مرو به بغداد، مردم قم قیام کردند و در مقابل حکومت بغداد ایستادند و از پرداخت خراج و مالیات امتناع ورزیدند و نهضتی پدید آوردند که شعله های آن از سال ۲۰۴ تا سال ۲۱۱ ق. در این سرزمین روشن بود و حکومت بغداد را تهدید می کرد.

مؤلف کتاب «النجوم الزاهره» چنین می نگارد: «و فیها (سال ۲۱۰ ق.) امتنع اهل قم، فوجه الیهم المأمون علی بن هشام فحاربهم حتی هزمهم و دخل البلد و هدم سورها و استخرج منها سبعة آلاف الف درهم»^(۱).

«در سال ۲۱۰ مردم قم از پرداخت مالیات به مأمون امتناع ورزیدند. او علی بن هشام را به نبرد با آنان فرستاد. علی بن هشام با مردم قم جنگید، خانه های آنان را ویران کرد و هفت میلیون درهم از آنان گرفت.»

«احمد بن یحیی بلاذری» نیز چنین می نویسد: «اما در قم، مردمان عصیان آغاز

ص: ۱۱۷

کردند و به مخالفت پرداختند و از ادای خراج سرباز زدند. مأمون، علی بن هشام مروزی را به جنگ ایشان فرستاد و سپاهی نیز به یاری وی روانه کرد. علی بن هشام، آنان را سرکوب کرد و بزرگ ایشان یحیی بن عمران را بکشت و دژهای شهر را با خاک یکسان ساخت و هفت هزار هزار درهم و کسری از ایشان بگرفت.^(۱)

اکنون جای این سؤال است که آیا امام جواد علیه السلام در هدایت و رهبری نهضت قمی ها نقشی داشت یا خیر؟ آیا ممکن است نهضت خونین قمیون در شهری که یگانه جایگاه مذهبی شیعی است، بدون اذن و اجازه امام باشد؟

در پاسخ باید گفت که منابع شیعی درباره اقدامات نظامی در قم و رابطه آن ها با سازمان امامت سکوت اختیار کرده اند؛ اما مأمون این فعالیت ها را مرتبط با امام جواد علیه السلام می دانست و کوشید تا آن را از طریق امام خاتمه بخشد. بنا به گفته ازدی و طبری، مأمون در اثنای لشکر کشی اش به روم، امام جواد علیه السلام را فراخواند و در ماه صفر ۲۱۵ ق. در تکریت به او خوش آمد گفت و در آن جا دختر خود ام الفضل را به ازدواج او در آورد. مأمون از آن حضرت خواست تا در بغداد عروسی کند و آن گاه با همسرش به مدینه باز گردد. بدون شک، این ازدواج، سیاسی بود. مأمون خواست تا دوباره نسبت به پیشوایان شیعه ابراز ادب و ارادت کرده باشد؛ ولی شیعیان و به خصوص قمیون، با توجه به سابقه مأمون و نیرنگی که نسبت به امام رضا علیه السلام به کار گرفت، هرگز فریب او را نخوردند و این ازدواج نه حمایت شیعیان به مأمون را جلب کرد و نه قیام های قم را متوقف ساخت.^(۲)

بنابراین ممکن است گفته شود که قیام مردم قم، به اذن امام جواد علیه السلام بوده است. خبری نیز ابن شهر آشوب در مناقب می نگارد که این معنا را تأیید می کند: «ابراهیم بن محمد الهمدانی قال: کتب ابو جعفر الی کتاباً و امرنی ان لا افککهُ حتی یموت یحیی بن عمران، قال: فمکث الکتاب عندی سنین، فلما کان الیوم الذی مات فیهِ یحیی بن عمران فککته، فاذا فیهِ قم بما کان یقوم به...»^(۳)؛ ابراهیم بن محمد همدانی می گوید: نامه ای از

ص: ۱۱۸

۱- ۱. فتوح البلدان، بلاذری، ترجمه آذرنوش، ص ۷۳.

۲- ۲. تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم علیه السلام، ص ۸۰.

۳- ۳. مناقب، ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۳۹۷.

سوی امام محمد تقی علیه السلام برای من ارسال شد؛ ولی فرمود: آن را نگشا تا مرگ یحیی بن عمران فرا رسد. سالیانی این نامه نزد من بود و آن روز که یحیی رحلت کرد نامه را گشودم و در آن چنین آمده بود: شما جانشین و قائم مقام یحیی باش!

طبق این خبر، یحیی بن عمران نماینده امام جواد علیه السلام بود. نشانه هایی نیز نمایندگی او را تأیید می کند. او شخصیت، مبرز و نامور است. پدرش «عمران بن عبدالله» است که امام صادق علیه السلام او را گرامی داشت و او را نجیبی از خاندان نجیب زادگان برشمرد. او دلباخته اهل بیت علیهم السلام بود. هنگامی که دعبل به قم آمد، به پاس قصیده ای که در مدح اهل بیت علیهم السلام سروده بود، مقدمش را گرامی داشت و مردم را به مسجد جامع فراخواند تا دعبل قصیده خود را بر مردم بخواند. پس از خواندن قصیده، او به مردم دستور داد تا بر سر دعبل درهم و دینار نثار کنند.

ارتباط یحیی به بیت امام جواد علیه السلام امر طبیعی است؛ ولی در مقابل حاکم سیاستمدار و زیرکی چون مأمون، باید این ارتباط مخفی باشد؛ به همین دلیل است که بزرگان شیعه در ارتباط این نهضت با امام جواد علیه السلام سکوت اختیار کرده اند.

پس از کشته شدن یحیی و قتل و غارت شهر و گرفتن ۷/۰۰۰/۰۰۰ درهم، موقتاً مردم ساکت شدند. علی بن هشام، علی بن عیسی طلحی را که از اهالی قم بود به حکومت گماشت و خود به جانب بغداد بازگشت؛ ولی مردم قم در پی فرصت مناسب بودند تا دوباره به پاخیزند.

روایات طبری و ابن اثیر حکایت می کند که برخی از رهبران این قیام به مصر تبعید شدند که در میان ایشان «جعفر بن داود قمی» قرار داشت. (۱)

شعله قیام و انقلاب در این سرزمین خاموش نشد و بنا بر نقل طبری: «وَفِيهَا تَحَرَّكَ جَعْفَرُ بْنُ دَاوُدَ الْقَمِي... وَكَانَ هَرَبَ مِنْ مِصْرَ فَرَدَّ إِلَيْهَا». (۲)

«جعفر بن داود قمی» از مصر گریخت و در سال ۲۱۴ ق. دو باره مشعل انقلاب را در سرزمین قم برافروخت؛ ولی او دوباره شکست خورد و دستگیر گردید و به مصر تبعید شد.

ص: ۱۱۹

۱-۱. تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم علیه السلام، ص ۷۹.

۲-۲. تاریخ طبری، ج ۸، ص ۶۲۲.

او باردیگر از مصر فرار کرد و در سال ۲۱۶ ق. در قم قیام کرد(۱) و با لشکریان بغداد به نبرد برخاست. این نهضت تا پایان سال ۲۱۷ ق. ادامه یافت. در این سال لشکریان بغداد قیام را خاتمه داده، جعفر را اعدام کردند.(۲)

فیض، در این باره چنین می نگارد: «در سال ۲۱۵ ق. دوباره مردم شورش کردند و «طلحی» عامل بغداد را از شهر بیرون کردند. طلحی به سوی بغداد رفت و چون به آن جا رسید ماجرا را برای مأمون بازگفت. مأمون سرکوبی شورشیان را به رأی «رزین عبدالله بن طاهر» شحنه بغداد، برادر طلحه فرمانروای خراسان واگذار کرد و نامبرده غلام خویش، عبدالله بن عزیز را بر این امر بگماشت و عبدالله با سابقه اراداتی که نسبت به بزرگ قمیون، جعفر بن داود اشعری داشت، از مقصود خویش او را آگاه کرد و بنا به سفارش جعفر، مردم قم او را به شهر پذیرا شدند و شهر را تسخیر کرد. و عبدالله با نیرنگ و تزویر و در سایه مهرورزی دروغین، علی بن عیسی را دوباره به مردم قم تحمیل کرد و خود به جانب خراسان رفت.»(۳)

شبستان تاریخ، تاریک است و در این عرصه راست و دروغ موج می زند. بعضی نیز نوشته اند: جعفر بن داود در سال ۲۱۶ ق. با لشکر مأمون جنگید و آنان را شکست داد و فرمانده آن ها علی بن عیسی را به قتل رسانید.(۴)

این نقل با آنچه در تاریخ قم درباره معتصم خواهد آمد، ناسازگار است. به هر حال، نهضت مردم قم به پاس دفاع از حریم ولایت و آرمان های مکتب امامت بود و چهره هایی مانند یحیی بن عمران که ارادتمند ساحت اهل بیت علیهم السلام بودند، این قیام ها را رهبری می کردند.

بنابراین، گفته طبری را نمی توان پذیرفت، که علت قیام مردم قم، کم کردن خراج و مالیات بوده است.(۵) حق آن است که اختلاف قم و بغداد در راستای دفاع از مکتب امامت بود و قمیون، حاکمان بغداد را غاصب می شناختند و از پرداخت مالیات به آنان

ص: ۱۲۰

۱-۱. همان، ص ۶۲۶.

۲-۲. همان، ص ۶۳۰.

۳-۳. گنجینه آثار قم، فیض، ج ۱، ص ۱۶۰.

۴-۴. تاریخ تشیع در ایران، رسول جعفریان، ج ۱، ص ۲۰۷ _ ۲۰۶.

۵-۵. تاریخ طبری، ج ۸، ص ۶۱۴.

امتناع می ورزیدند. به راستی، اگر اختلاف بر سر ثروت اندوزی بود، پس چرا قمیون اموال خود را وقف اهل بیت علیهم السلام می کردند؟! محمد بن حسن می گوید: «دیگر از مفاخر ایشان، وقف کردن این گروه عرب است که به قم بودند از ضیعت ها و مزارع ها و سرای ها تا غایت که بسیاری از ایشان هرچه مالک و متصرف آن بودند از مال و منال و امتعه و ضیاع و عقار به ائمه علیهم السلام بخشیدند و ایشان اول کسانی هستند که خمس از مال های خود بیرون کردند و نزد ائمه فرستادند.»^(۱)

شیخ طوسی، در «تهذیب» و «استبصار» روایت می کند: صالح بن محمد بن سهل از اصحاب امام جواد علیه السلام بود: «و کان یتولی له الوقف بقم»^(۲). او خدمت امام جواد علیه السلام مشرف شد و گفت: «یا سیدی اجعلنی من عشره آلاف درهم فی حل فائی انفتها»^(۳)؛ مولای من! ده ها هزار درهم از اموال شما را انفاق کردم. پس آن را بر من حلال فرما. از این روایت، روشن می گردد که حضرت در قم، اموال و موقوفات فراوانی داشت که هر ساله هزاران درهم در آمد و عایدات داشت.»

مأمون در سال ۲۱۸ ق. درگذشت^(۴) و معتصم جانشین او گردید.^(۵) مردم قم فرصتی یافتند تا دوباره آتشفشان انقلاب خود را شعله ور سازند. آنان به دارالحکومه حمله کردند و طلحی را از قم بیرون راندند. طلحی به بغداد رفت و معتصم را علیه مردم قم تحریک کرد. معتصم سپاهی را به فرماندهی «وصیف ترک» و همراهی طلحی، برای سرکوب مردم، قم روانه کرد. سپاه و صیف، شهر را محاصره کرده، به هر حيله و نیرنگی بود به شهر رخنه کردند و داخل شهر شدند. آنان باروی قم را منهدم ساختند. باغ ها و خانه های سران نهضت را آتش زدند و شهر را ویران نموده، به تلی از خاکستر تبدیل کردند.

محمد بن حسن می گوید: «تا معتصم، علی بن عیسی را با لشکری چند بر سر ایشان فرستاد تا ایشان را خراب گردانید و سراها و منازل و باغات و بساتین ایشان را بسوزاند.»^(۶)

ص: ۱۲۱

۱-۱. تاریخ قم، ص ۲۷.

۲-۲. التهذیب، طوسی، ج ۴، ص ۱۴۰؛ الاستبصار، ج ۲، ص ۶۰.

۳-۳. همان.

۴-۴. تاریخ طبری، ج ۸، ص ۶۵۰.

۵-۵. همان، ص ۶۶۸.

۶-۶. تاریخ قم، ص ۱۶۳.

بعضی نوشته اند که در سال ۲۱۶ ق. علی بن عیسی در نبرد با جعفر بن داود کشته شد. بنابراین، چگونه فرماندهی لشکر معتصم را بر عهده داشته است؟!

به هر روی، این همه بیداد و ستم، نتیجه ای جز برافروختن شعله خشم مردم و انقلاب در پی نداشت و احتمال می رود دعای امام جواد علیه السلام به مردم قم: «... خَلِّصَهُمُ اللَّهُ وَفَرِّجْ عَنْهُمْ؛ خداوند شاهد آزادی را به کامشان ریزد و آنان را در گشایش قرار دهد»، در همین دوران بوده است.

مردم به پایداری و مقاومت خود ادامه دادند. سرانجام لشکریان معتصم نتوانستند در مقابل مردم بایستند و از در حيله و نیرنگ وارد شدند و محبت ظاهری را پیشه خود ساختند، و علی بن عیسی، محمد بن عیسی بادغیسی را که مردی خوشخوی و مهربان بود به حکومت قم گماشت و با لشکریان خویش به بغداد بازگشت.

حاکم جدید با تدبیر و درایت خود رضایت مردم را جلب کرد و بذر محبتی افشاند که تا سال ۲۵۴ ق. در این شهر حادثه خونینی پیش نیامد. (۱)

عنايات ویژه

محمد بن سهل قمی می گوید: «در سفر حج، به مدینه مشرف شدم و به محضر امام محمدتقی علیه السلام رسیدم. خواستم از آن حضرت، لباسی را برای تبرک تقاضا نمایم، ولی فرصتی پیش نیامد با آن حضرت خدا حافظی کرده، از خانه بیرون آمدم. تصمیم گرفتم در این باره نامه ای به آن حضرت بنویسم. به مسجد رفتم و پس از خواندن دو رکعت نماز، استخاره کردم. به قلبم گذشت که نامه ای نفرستم. از مسجد بیرون آمده، همراه کاروان به سوی قم راه افتادم. در مسیر حرکت، ناگهان شخصی به سوی کاروان ما آمد و پرسید: محمد بن سهل کیست؟ گفتم: من هستم. آن شخص لباسی را که در میان دستمالی بود بیرون آورده، به من داد و گفت: مولایت امام جواد علیه السلام این لباس را برایت فرستاده است. بسیار خوشحال شدم. خدای را سپاس گفتم و لباس ها را برداشته، به راه افتادم. محمد بن سهل تا آخر عمر آن لباس را با حرمت فراوان نگاه داشت و مردم قم نیز به آن تبرک می جستند و شفای بیماران خود را طلب

ص: ۱۲۲

می کردند. هنگامی که محمد بن سهل از دنیا رحلت کرد، فرزندش احمد، بدن پدر را با همان لباس کفن کرد. (۱)

احمد بن عبدالله بن عیسی اشعری قمی نیز مورد لطف و عنایت خاصّ امام جواد علیه السلام واقع شد. نسخه ای از [فرمایشات] امام جواد علیه السلام در نزد او بود که به پاس آن، مردم قم او و خاندانش را گرامی می داشتند. (۲)

قم در عصر امام هادی علیه السلام

امام جواد علیه السلام در آخر ذوالقعدة سال ۲۲۰ هجری قمری به شهادت رسید (۳) و فرزند بزرگوارش، امام علی النقی علیه السلام _ که بنا بر نقل کلینی، مفید، شیخ طوسی و ابن اثیر، بیش از ۸ سال (۴) نداشت _ به امامت رسید.

مشکل عدم بلوغ امام علی النقی علیه السلام، که در آغاز امامت پدر بزرگوارش تبیین و تفسیر گردیده بود، سبب بروز اختلافی درباره امامت آن حضرت نگردید و _ به نوشته مفید و نوبختی بعد از شهادت امام جواد علیه السلام _ همه پیروان امام محمد تقی علیه السلام _ جز عده معدودی _ پذیرای امامت امام هادی علیه السلام شدند؛ (۵) و آن تعداد انگشت شمار هم که برای مدتی به امامت موسی بن محمد (موسی مبرقع) معتقد گردیده بودند، پس از مدتی از امامت او روی برتافتند و امامت حضرت علی النقی علیه السلام را پذیرفتند. «سعد بن عبدالله» بازگشت این افراد را از آن روی می داند که موسی از این گروه بیزاری جست و آنان را از خود راند: «لأنّ موسی کذبهم و تبرأ منهم». (۶)

زاممدار بغداد و سامرا در دوران امامت آن حضرت، معتصم بود که تا زمان مرگ (ربیع الاول ۲۲۷ ق.) زمام قدرت را در دست داشت. پس از او، «واثق» روی کار آمد

ص: ۱۲۳

۱- ۱. مختار الخرائج، ص ۲۷۳.

۲- ۲. رجال نجاشی، ج ۱، ص ۱۰۱، ش ۲۵۲؛ خلاصه الاقوال، ص ۲۰، ش ۵۱؛ معجم رجال الحدیث، ج ۲، ص ۱۳۹، ش ۶۳۹.

۳- ۳. اصول کافی، کلینی، ج ۱، ص ۴۹۷؛ تهذیب، طوسی، ج ۶، ص ۹۰؛ فرق الشیعه، نوبختی، ص ۹۱.

۴- ۴. اصول کافی، ج ۱، ص ۴۹۷؛ ارشاد، مفید، ج ۲، ص ۲۸۵؛ تهذیب، طوسی، ج ۶، ص ۹۲؛ الکامل فی التاریخ، ابن اثیر، ج ۷، ص ۱۸۹.

۵- ۵. فرق الشیعه، نوبختی، ص ۹۱؛ المقالات و الفرق، سعد بن عبدالله، ص ۹۹.

۶- ۶. المقالات و الفرق، سعد بن عبدالله، ص ۹۹.

که تا ذوالحجه سال ۲۳۲ ق. بر مرکب قدرت سوار بود. پس از او، «متوکل» روی کار آمد که عنان قدرت را تا شوال ۲۴۷ ق. به دست گرفت. پس از متوکل، فرزندش «منتصر» (متوفی ۲۴۸ ق.) به قدرت رسید. پس از او، «مستعین» تا سال ۲۵۱ ق. بر اریکه قدرت سوار بود. سپس «معتز» روی کار آمد. امام علی النقی علیه السلام در دوران خلافت معتز، در سال ۲۵۴ ق. به شهادت رسید. آغاز امامت امام هادی علیه السلام با هجوم «مفلح» به قم همراه بود. ابن اثیر در این باره چنین نگاشته است: «فقتل منهم مقتله عظیمه» (۱) آن سفاک، به قم یورش آورد و فضای خونینی پدید آورد.

به هر روی، پیش از آن که متوکل روی کار آید عقل گرایان معتزلی بر دربار سیطره داشتند. نفوذ عقل گرایان، مانع از روی کار آمدن اهل حدیث بود. سیاست عصر مأمون، باز دنبال می شد.

پس از روی کار آمدن متوکل، که به پستی و رذالت مشهور بود، تنگ نظری ها، ستم ها و ستمگری ها دوباره به شکل وحشتناکی از نو آغاز شد. از سوی دیگر، احمد بن حنبل از زندان آزاد شد و به گفته او، دوران محنتش پایان یافت. با روی کار آمدن احمد بن حنبل، میدان برای ظاهر گرایان حدیثی باز شد. سنیان افراطی و متعصب به قدرت رسیدند و عرصه بر پیروان مکتب امامت تنگ شد. تندروی های پیروان احمد حنبل، هنگامی که با پستی متوکل قرین شد تاریخ غمباری را برای شیعیان پدید آورد.

ابوالفرج اصفهانی در ترسیم این دوران می نویسد:

«و كان المتوکل شدید الوطأه علی آل ابی طالب؛ غلیظاً علی جماعتهم؛ مهتماً بامورهم شدید الغیظ و الحقد علیهم؛ و سوء الظن و التهمه لهم و اتفق له ان عبيدالله بن يحيى بن خاقان وزيره يسيء الرأي فيهم؛ فحسن له القبيح في معاملتهم؛ فبلغ فيهم مالم يبلغه احدٌ من خلفاء بني العباس قبله و كان من ذلك ان كرب قبر الحسين عليه السلام و عفى آثاره و وضع على سائر الطرق مسالحة لا يجدون احداً زاره الا أتوه به؛ فقتله او أنهمكه عقوبه» (۲)

متوکل نسبت به آل علی عناد و دشمنی عجیبی داشت و از دشمنان سرسخت

ص: ۱۲۴

۱-۱. الكامل في التاريخ، ابن اثیر، ج ۷، ص ۱۸۹.

۲-۲. مقاتل الطالبین، ابوالفرج اصفهانی، ص ۳۹۵.

خاندان علوی بود. در این کینه توزی و ستمگری، وزیرش عییدالله بن یحیی بن خاقان نیز همراه او بود؛ بلکه او را به چنین دشمنی ترغیب می کرد. از جمله اعمال زشت او تخریب مقبره حضرت امام حسین علیه السلام و شخم زدن و هموار کردن زمین های اطراف آن بارگاه قدسی بود. او بر زائران امام حسین علیه السلام سخت می گرفت و مجازات های هولناکی را برای آنان مقرر می داشت.

احضار امام هادی علیه السلام به سامرا

متوکل در سال ۲۳۳ هجری قمری تصمیم گرفت تا امام هادی علیه السلام را از مدینه به سامرا بیاورد. هدفش این بود که رفت و آمدهای مردم با امام هادی علیه السلام را از نزدیک زیر نظر بگیرد. او «یحیی بن هرثمه» را به مدینه فرستاد تا آن حضرت را به سامرا بیاورد. یحیی می گوید:

«من به مدینه رفتم و داخل شهر شدم. مردم با شنیدن این خبر آشفته و ناراحت شدند و عکس العمل هایی را از خود نشان دادند. به تدریج، ناراحتی مردم شدت گرفت و آه و ناله مردم بلند شد. هاله ای از غم و اضطراب بر فضای شهر طنین افکند و هیجان مردم شدت گرفت؛ به گونه ای که تا آن زمان مدینه چنین وضعی به خود ندیده بود. آنان بر جان امام هادی علیه السلام می ترسیدند. به هرحال، از در مسالمت وارد شدم. به مردم اطمینان دادم و سوگند یاد کردم که من هیچ گونه دستوری نسبت به رفتار خشونت آمیز با امام هادی علیه السلام را ندارم و هیچ خطری امنیت آن حضرت را تهدید نمی کند.»^(۱)

در باره ورود امام هادی علیه السلام به سامرا دو نقل است:

۱. شیخ مفید چنین می نگارد: «طبق دستور متوکل، روز ورود به سامرا به بهانه این که هنوز محل اقامت امام آماده نیست، حضرت را در مکانی که به خان الصعاليك معروف بود (کاروانسرای گدایان) وارد کردند. حضرت آن روز را در آن جا به سر برد و روز بعد منزلی برای سکونت آن حضرت تعیین کردند که در آن جا استقرار یافت.»^(۲)

۲. مسعودی می نویسد: «بر خلاف میل متوکل، امام هادی علیه السلام هنگام ورود به سامرا،

ص: ۱۲۵

۱-۱. تذکره الخواص، ابن جوزی، ص ۳۵۹.

۲-۲. ارشاد، مفید، ج ۲، ص ۲۹۹.

مورد استقبال صمیمانه مردم قرار گرفت و در خانه خزیمه بن حازم ساکن گردید.»(۱)

علت فراخواندن امام هادی علیه السلام به سامرا، وحشتی بود که متوکل از او داشت و این بدان جهت بود که وجود روایات فراوان درباره «قائم» خواب را از چشمان خلفای بنی عباس ربوده بود.(۲)

وحشت و کینه سراسر وجود متوکل را فرا گرفته بود. او به قدری از امام هادی علیه السلام بیمناک بود که لحظه ای آرام و قرار نداشت و مدام در پی آزار و اذیت آن حضرت بود. به آن حضرت اهانت می کرد و آن حضرت را به بزم شراب فرا می خواند و قدرت دژخیمی خویش را در منظر آن حضرت به نمایش می گذاشت و گاه آن حضرت را زندانی و تهدید به قتل می کرد.(۳)

متوکل، سخت کوشش می کرد تا شخصیت امام هادی علیه السلام را نزد مردم پایین آورد؛(۴) ولی آن حضرت از چنان شخصیت والا و ارجمندی برخوردار بود که همگان در مقابل او فروتنی و تواضع نشان می دادند و ساختش را می ستودند و سخت محترمش می داشتند. هر روزه، موج دوستی و محبت به آن حضرت قلب ها را فتح می کرد و آوازه بزرگواری اش در میان مردم گسترش می یافت. مأموران متوکل نیز مجذوب آن حضرت گردیدند و اعلام کردند: «مولاک هوالحق» و ارادت خویش را به ساحت آن جناب ابراز می کردند.(۵)

با تمام سخت گیری ها، امام هادی علیه السلام مشعل تابناک امامت و هدایت را فرا روی شیعیان و جامعه اسلامی نگه می داشت. به علت اختناق شدیدی که از جانب متوکل حاکم بود، آن حضرت با تمسک به دعا مفاهیم هدایتگر را به مردم القا می کرد و آنان را به وظیفه خویش آگاه می نمود.

از آن جا که مبارزه با ستم از مفاهیم بارز و آشکار مکتب شیعی است، آن حضرت

ص: ۱۲۶

-
- ۱-۱. اثبات الوصیه، مسعودی، ص ۲۲۷.
 - ۲-۲. تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم، ص ۵۴، (با اندکی تفاوت).
 - ۳-۳. مروج الذهب، مسعودی، ج ۴، ص ۱۱؛ وفيات الاعیان، ابن خلکان، ج ۳، ص ۲۷۲؛ تذکره الخواص، ابن جوزی، ص ۳۶۱.
 - ۴-۴. کشف الغمّه، اربلی، ج ۲، ص ۳۹۸.
 - ۵-۵. بحار الانوار، ج ۵۰، ص ۱۹۴، ح ۶.

«دعاء المظلوم علی الظالم» را به دوستان آموخت تا همواره آتشفشان انقلاب مکتب شیعی شعله ور باشد و فریاد مظلومانه شیعیان در پرتو نصرت و یاری خداوند قرین نصر و ظفر گردد. شیعیان آن حضرت در این دوران در سخت ترین وضع ممکن زندگی می کردند. زیر فشارهای روحی و اجتماعی قرار داشتند و سخت گیری های اقتصادی علیه آنان بیداد می کرد.

«ابوالفرج اصفهانی» در وصف این دوران چنین نگاهشده است: «به دستور متوکل، برای مناطق و سرزمین هایی که شیعیان و دوستان اهل بیت علیهم السلام حضور داشتند والیان بی رحم و سنگدل انتخاب می شدند که با آل علی به بدترین شکل ممکن رفتار نمایند.

عمر بن فرج از سوی او والی مکه و مدینه گردید و او چنان بر آل علی علیه السلام سخت گرفت که آنان لباس برای پوشیدن نداشتند و گاهی گروهی از بانوان علوی یک دست لباس مناسب نداشتند که در آن نماز گزارند و فقط یک پیراهن کهنه برای آنان مانده بود که هنگام نماز، به نوبت از آن استفاده می کردند. مردم را منع کرده بودند که به آنان کمک کنند و هرکس کمک می کرد با او به شدت برخورد می شد. نوادگان رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فقط با درآمد حاصل از چرخ ریسی زندگی می کردند و پیوسته چنین بود تا متوکل به هلاکت رسید.»^(۱)

قم، مشعل فروزان

در همین هنگامه سخت که سیطره حکومت متوکل بر همه جا گسترده بود، قم سرافراز و پایدار بر مکانت شیعی خود ایستاده بود و به آستان مقدس سامراء و بیت امام هادی علیه السلام بوسه می زد و ساختش را می ستود. خطی از نور، سامرا و قم را به هم متصل می ساخت. وجود محدثان عالیقدر، رمز و راز این رابطه ملکوتی بود.

از مجموع شاگردان و اصحاب آن حضرت که نزدیک به ۱۹۰ نفر بودند و از حدود ۱۸۰ نفر آنان احادیثی در ابواب مختلف در دسترس ما است.^(۲) شماری از اصحاب آن

ص: ۱۲۷

۱-۱. مقاتل الطالیین، ابوالفرج اصفهانی، ص ۵۹۹.

۲-۲. رجال، طوسی، ص ۴۰۹ _ ۴۲۶؛ مسند الامام الهادی علیه السلام، عطاردی، ص ۳۰۹ _ ۳۶۹.

حضرت راقمی ها تشکیل می دادند؛ افرادی مانند:

احمد بن اسحاق اشعری؛(۱)

احمد بن محمد بن عیسی اشعری؛(۲)

احمد بن اسحاق رازی؛(۳)

حسین بن مالک قمی؛(۴)

احمد بن حمزه بن یسع قمی؛(۵)

جعفر بن عبدالله بن حسین قمی؛(۶)

حسین بن اشکیب قمی؛(۷)

حسن بن خرزاذ قمی؛(۸)

عبدالرحمن بن محمد بن معروف قمی؛(۹)

عبدالصمد بن محمد قمی؛(۱۰)

حسین بن عبیدالله قمی؛(۱۱)

محمد بن علی بن عیسی اشعری قمی؛(۱۲)

محمد بن عبدالجبار قمی؛(۱۳)

محمد بن داود قمی؛(۱۴)

ص: ۱۲۸

۱-۱. رجال نجاشی، ص ۹۱، ش ۲۲۵.

۲-۲. همان، ص ۸۲، ش ۱۹۸؛ رجال طوسی، ص ۴۰۹، ش ۳، (ضمن اصحاب الهادی علیه السلام).

۳-۳. رجال طوسی، ص ۴۱۰، ش ۱۴، (ضمن اصحاب الهادی علیه السلام).

۴-۴. همان، ص ۴۱۳، ش ۸.

۵-۵. همان، ص ۴۰۹، ش ۲.

۶-۶. همان، ص ۴۱۱، ش ۵.

- ۷-۷. رجال نجاشی، ص ۴۴، ش ۸۸؛ رجال طوسی، ص ۴۱۳، ش ۱۸ (ضمن اصحاب الهادی علیه السلام).
- ۸-۸. رجال طوسی، ص ۴۱۳، ش ۲۰ (ضمن اصحاب الهادی علیه السلام).
- ۹-۹. همان، ص ۴۱۹، ش ۲۸.
- ۱۰-۱۰. همان، ص ۴۱۹، ش ۲۹.
- ۱۱-۱۱. همان، ص ۴۱۳، ش ۱۹.
- ۱۲-۱۲. معجم رجال الحدیث، ج ۱۶، ص ۳۳۴، ش ۱۱۳۲۲.
- ۱۳-۱۳. رجال برقی، ص ۵۹ (ضمن اصحاب الهادی علیه السلام)؛ رجال طوسی، ص ۴۲۳، ش ۱۷ (ضمن اصحاب الهادی علیه السلام).
- ۱۴-۱۴. مسند الامام الهادی، عطاردی، ص ۳۶۱.

سعد بن سعد احوص؛(۱)

عبدالله بن جعفر حمیری؛(۲)

عمران بن اسماعیل قمی؛(۳)

مصقله بن اسحاق قمی؛(۴)

محمد بن حمزه قمی؛(۵)

محمد بن اسماعیل صیمری قمی؛(۶)

نصر بن حازم قمی؛(۷)

ابوطاهر بن حمزه بن یسع اشعری قمی؛(۸)

ابوطاهر برقی؛(۹)

احمد بن محمد بن عبیدالله قمی؛(۱۰)

احمد بن زکریا بن بابا قمی؛(۱۱)

محمد بن ریان بن صلت قمی؛(۱۲)

محمد بن اورمه قمی؛(۱۳)

ریان بن صلت قمی؛(۱۴)

ص: ۱۲۹

۱- ۱. معجم رجال الحدیث، ج ۸، ص ۶۰-۵۹، ش ۵۰۳۴.

۲- ۲. رجال برقی، ص ۵۹ (ضمن اصحاب الهادی علیه السلام)؛ رجال نجاشی، ص ۲۲۰، ش ۵۷۳.

۳- ۳. معجم رجال الحدیث، ج ۱۳، ص ۱۳۸، ش ۹۰۳۰.

۴- ۴. رجال برقی، ص ۵۹ (ضمن اصحاب الهادی علیه السلام)؛ رجال طوسی، ص ۴۲۳، ش ۲۲ (ضمن اصحاب الهادی علیه السلام).

۵- ۵. رجال طوسی، ص ۴۲۴، ش ۳۲ (ضمن اصحاب الهادی علیه السلام).

۶- ۶. رجال طوسی، ص ۴۲۴، ش ۳۳ (ضمن اصحاب الهادی علیه السلام).

- ۷-۷. همان، ص ۴۲۵، ش ۱.
- ۸-۸. رجال برقی، ص ۵۹ (ضمن اصحاب الهادی علیه السلام)؛ رجال نجاشی، ص ۴۶۰، ش ۱۲۵۶؛ رجال طوسی، ص ۴۲۶، ش ۳ (ضمن اصحاب الهادی علیه السلام).
- ۹-۹. رجال طوسی، ص ۴۲۶، ش ۱۰ (ضمن اصحاب الهادی علیه السلام).
- ۱۰-۱۰. رجال نجاشی، ص ۷۹، ش ۱۹۰.
- ۱۱-۱۱. رجال برقی، ص ۶۰ (ضمن اصحاب الهادی علیه السلام)؛ رجال طوسی، ص ۴۱۰، ش ۱۸ (ضمن اصحاب الهادی علیه السلام).
- ۱۲-۱۲. رجال نجاشی، ص ۳۷۱، ش ۱۰۰۹؛ رجال طوسی، ص ۴۲۳، ش ۱۶ (ضمن اصحاب الهادی علیه السلام).
- ۱۳-۱۳. رجال نجاشی، ص ۳۲۹، ش ۸۹۱.
- ۱۴-۱۴. رجال برقی، ص ۵۹ (ضمن اصحاب الهادی علیه السلام).

احمد بن ابی عبدالله برقی؛(۱)

علی بن ریّان بن صلت؛(۲)

یعقوب بن یزید انباری؛(۳)

احمد بن ادريس قمی؛(۴)

سهل بن زیاد آدمی؛(۵)

علی بن عبدالله بن جعفر حمیری.(۶)

قم در این دوران مهم ترین مرکز تجّمع شیعیان ایران بود و روابط محکمی میان شیعیان این سرزمین با آن حضرت برقرار بود.

در آن دوران که شیعیان در تنگنای اقتصادی بودند از سوی مردم قم کمک های فراوانی برای امام هادی علیه السلام ارسال می شد. محمد بن داود قمی و محمد طلحی می گویند: «اموالی را از قم و اطراف آن که شامل خمس و نذورات و هدایا و جواهرات بود، برای امام هادی علیه السلام به سوی سامرا می بردیم که در راه پیک امام به سوی ما آمد و به ما خیر داد که بازگردیم؛ زیرا موقعیت برای محل و تحویل آن اموال مناسب نیست.

ما بازگشتیم و آن چه نزدمان بود از اموال حفظ کردیم تا آن که پس از مدتی امام علیه السلام دستور داد آن اموال را برشترانی که آن حضرت فرستاده بود بار کرده، آن ها را بدون ساریان راهی سامرا کنیم. ما اموال را طبق دستور آن حضرت فرستادیم. بعد از مدتی که توفیق زیارت آن حضرت حاصل شد و خدمتش شرفیاب شدیم، امام فرمودند: «به اموال بنگرید تمام آن اموال موجود است. به مجموعه اموال نگریم، تمام اموال موجود بود.»(۷)

ص: ۱۳۰

۱- ۱. رجال برقی، ص ۵۹؛ رجال نجاشی، ص ۷۷، ش ۱۸۲.

۲- ۲. رجال برقی، ص ۵۸ (ضمن اصحاب الهادی علیه السلام)؛ رجال نجاشی، ص ۲۷۸، ش ۷۳۱.

۳- ۳. رجال طوسی، ص ۴۲۵، ش ۲ (ضمن اصحاب الهادی علیه السلام).

۴- ۴. رجال طوسی، ص ۴۲۸.

۵- ۵. رجال طوسی، ص ۴۱۶، ش ۴ (ضمن اصحاب الهادی علیه السلام).

۶- ۶. رجال طوسی، ص ۴۱۹، ش ۲۳ (ضمن اصحاب الهادی علیه السلام).

۷- ۷. بحارالانوار، ج ۵۰، ص ۱۸۵، ح ۶۲.

با وجود آن که امام زیر نظر بود و رفت و آمدها به شدت بررسی می شد، کاروان قمی ها پیوسته از قم به سوی سامرا در حرکت بود و امان را از طاغوت سامرا، (متوکل) گرفته بود.

در روایت آمده است: «قال لی الفتح بن خاقان: قد ذکر الزجل (یعنی المتوکل) خبر مال یجئ من قم، و قد امرنی أن ارسده لآخره له...» (۱).

در همان ایام بیم و وحشت، قمی ها پروانه وجود امام هادی علیه السلام بودند. کاروان هایی از سوی این مردم با اموال به جانب سامرا حرکت می کرد تا به فیض حضور امام و کیمیای نظر آن بزرگوار نایل گردند. مأموران متوکل به دستور او در کمین این کاروان ها می نشستند تا آن اموال را مصادره کرده، نزد متوکل ببرند.

وحشت متوکل از شیعیان قم به گونه ای بود که گاه به تصور این که از قم برای امام اسلحه و پول فرستاده شده است دستور می داد شبانگاه به خانه امام هادی علیه السلام یورش برند. «ابن جوزی» به نقل از مسعودی چنین می نگارد: «قال نمی الی المتوکل بعلی بن محمد ان فی منزله کتباً و سلاحاً من شیعتہ من اهل قم، و انه عازم علی الوثوب بالدوله، فبعث الیها جماعه من الاتراک فهاجموا داره لیلاً، فلم یجدوا فیها شیئاً ...» (۲).

یکی از اتهامات امام هادی علیه السلام نزد متوکل، این بود که مردم قم، یاوران و دوستان آن حضرت اند و از همان آغاز امامت آن امام همام، پیشوایی آن حضرت را ارج نهاده، تقدیس و ترویج نمودند. «احمد بن محمد بن عیسی» که از مشایخ و رئیس حوزه حدیثی قم در این دوران بود، این سخن امام جواد علیه السلام را که فرمود: «اننی ماضٍ وَاْلَامِرُّ صَائِرٌ اِلَى ابْنِ عَلِیٍّ...» (۳) را بر جان و روح مردم شیعه قم جاری ساخت. از این روی، همان گونه که قمیون، شیعه امام هادی علیه السلام بودند و به ساحتش عشق می ورزیدند، آن حضرت نیز نسبت به مردم قم مهربان بود و برای آنان دعا می کرد.

ص: ۱۳۱

-
- ۱- ۱. امالی طوسی، ج ۱، ص ۲۸۲؛ مناقب ابن شهر آشوب، ج ۲، ص ۴۵۱؛ مسند الامام الهادی علیه السلام، ص ۳۷.
 - ۲- ۲. تذکره الخواص، سبط ابن جوزی، ص ۴۶۰؛ مروج الذهب، مسعودی، ج ۴، ص ۱۱ (در مروج الذهب، کلمه «شیعه» بدون نام قم آمده است)؛ وفيات الاعیان، ابن خلکان، ج ۳، ص ۲۷۲.
 - ۳- ۳. کافی، ج ۱، ص ۳۲۳؛ مسند الامام الهادی، ص ۱۸.

«عبدالعظیم حسنی علیه السلام» چنین نقل می نماید: «سَمِعْتُ عَلِيَّ بْنَ مُحَمَّدٍ الْعَسْكَرِيَّ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ أَهْلُ قُمَّ وَ أَهْلُ آبَةِ مَغْفُورٍ لَهُمْ لِيُزَيَّرْتَهُمْ لِجَدِّي عَلِيِّ بْنِ مُوسَى الرَّضَا بِطُوسٍ» (۱)

حراستی بنیادین

در تاریخ شیعه، پس از شهادت امام رضا علیه السلام نقطه عطفی در سیر تکاملی معرفت به امام و امامت، روی داد و آن این بود که هنگام شهادت آن حضرت، فرزندش امام جواد علیه السلام خردسال بود. چون چنین پدیده ای تا آن زمان در ارتباط با امامان شیعه رخ نداده بود، بحث هایی را به دنبال داشت.

عده ای از بزرگان و مشایخ شیعه در بغداد، در خانه «عبدالرحمن بن حجاج» جمع شدند و بحث هایی مطرح شد و سرانجام تصمیم گرفته شد که گروهی به مدینه روند و با آن حضرت دیدار کنند. (۲)

این سؤال مطرح گردید که آیا کودکی در هفت سالگی واجد شرایط امامت هست یا خیر؟ قاطبه شیعه با نگرشی الهی نسبت به مقام رفیع امامت، بر آستان آن حضرت بوسه زدند و پروانه شمع وجودش گشتند؛ ولی این گفت و گوها، افقی فکری را که از سابق هم مطرح بود گشود. بعضی امامت ایشان را منوط به سن بلوغ و کسب شرایط علمی مطرح می کردند و برخی معتقد بودند که خداوند می تواند علم شریعت را به طور کامل به هر کس که بخواهد _ هر چند در سن کم _ بدهد و حضرت عیسی علیه السلام و یحیی علیه السلام را مثال می زدند.

نظریه دوم، سرانجام در جامعه شیعی با تجلی کرامات و بروز پرتوی از ولایت الهی آن حضرت، نهادینه شد و مورد قبول عموم واقع گشت.

این گفت و گوها موجب استحکام امر امامت شد و لازمه اش این نبود که امامان، موجودات ماورای بشری اند؛ ولی عده ای که دنبال فرصت بودند، از این موقعیت استفاده کرده، آن چه در توان داشتند به کار گرفتند تا ویرانه فرهنگ غلو، سلف را بازسازی کنند. قرن سوم هجری قمری، میدان تهاجم فرهنگی از سوی این گروه علیه شیعیان اصیل بود. از سوی امام و اصحاب بزرگوارش نیز انقلاب فرهنگی بر ضد این

ص: ۱۳۲

۱-۱. عیون اخبار الرضا علیه السلام، صدوق، ج ۲، ص ۲۶۰.

۲-۲. اثبات الوصیه، مسعودی، ص ۲۱۳.

امام هادی علیه السلام از یک سو پرچم مبارزه با جریان‌های انحرافی را به اهتزاز درآورد و با طرد و لعن مدعیان دروغین و غالیان، راه را برای مبارزه شاگردان خود هموار ساخت و از سوی دیگر آن حضرت با بیان زیارت جامعه، با آن مفاهیم آسمانی اش، آفاق بلند و عرشی امامت را در مقابل دیده همگان گشود.

قم در چنین زمانی که محور و مرجع جهان شیعی است به شدت با این تهاجم به مبارزه برخاست و احمد بن محمد بن عیسی که از اصحاب امام هادی و امام جواد علیهما السلام است به پیروی از آن بزرگوار، این نهضت را رهبری کرد.

از این رو، علمای مکتب قم تصمیم گرفتند هر کسی را که به ائمه اطهار علیهم السلام نسبت امور فوق بشری بدهد، «غالی» معرفی کنند. (۲) و به جرم نقل این گفتار، آنان را از شهر خود اخراج کنند. افراد متعددی از راویان حدیث به پاس نقل آن گونه مطالب از شهر قم اخراج شدند. (۳) راویان مشهوری مانند: سهل بن زیاد آدمی، ابوسمینه محمد بن علی قرشی، حسین بن عبیدالله قمی و احمد بن محمد بن خالد برقی، به علت نقل چنین مطالبی مجازات شدند؛ ولی اگر کسی به این مطالب اعتقاد داشت او را به مرگ محکوم می کردند.

باور محدثان قمی این بود که کسانی که چنین عقایدی دارند و ائمه را موجوداتی فوق بشری بدانند مسلمان نیستند. از این رو، «محمد بن ارومه» را که متهم به چنین عقایدی بود محکوم به مرگ دانستند و شخصی را بر او گماردند تا در فرصت مناسب او را به قتل برساند؛ ولی پس از آن که آن شخص او را در حال نماز مشاهده کرد از مرگ او صرف نظر کرد.

قمی ها فرقی بین تفویض و غلو نمی شناختند؛ با آن که مفوضه با غلات تفاوت جدی داشتند. غلات، شریعت را منسوخ می دانستند و خود را مشمول احکام و واجبات نمی دانستند. به نظر آنان، این احکام برای کسانی بود که به حقایق عالم وجود

ص: ۱۳۳

۱-۱. همان.

۲-۲. بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۸۹.

۳-۳. رجال کشی، ص ۵۱۴.

و مقام واقعی ائمه علیهم السلام مطلع نبودند و دچار کوتاهی فکر و قصور ادراک بودند و الا معرفت امام کافی از هرگونه عبادتی است.

در این زمان، «احمد بن محمد بن عیسی» بر مخالفان سخت گرفت. برخی از تصمیمات او خالی از اشکال نبود؛ همان گونه که در اخراج احمد بن محمد بن خالد برقی پشیمان شد و آن بزرگوار را به شهر بازگرداند و در تشییع آن محدث عالی قدر، با پای برهنه شرکت نمود تا غبار اتهام از چهره آن عالم بزدايد. (۱)

در برابر سخت گیری های رهبران حوزه دانش حدیثی قم، مخالفان نیز آرام ننشستند و شیعیان مخالف خود را «مقصره» لقب دادند. پیدایش این لقب، نیز به همان دوران اولیه اسلام باز می گردد و عنوانی بود که طرفداران مکتب علوی، عثمانیان و امویان را بدان موصوف می ساختند. (۲)

«اسکافی» چنین می نگارد: «و افرط فيه قوم فعبدوه و قصر فيه قوم فشموه... انکم تعلمون ان بلدان النصب والمقصرین عن فضل علی بن ابی طالب الشام و الری و البصره». (۳)

اطلاق این نشان بر این گروه از شیعیان، این چنین توجیه می شد که آنان در شناخت امامان و وصول به حقیقت آسمانی آنان عاجز و قاصر مانده اند. (۴)

این نسبت به مشایخ بزرگوار قم، اتهام بزرگ و دور از حقیقت بود و روشن است که «مقصرین» که بر علی علیه السلام عناد می ورزیدند و دشمنی داشتند با آنان که ساحت امام را تقدیس می کردند با یک میزان سنجیده شدند. جای تعجب است که مشایخ قم را که در بحر موج عشق به علی و ائمه علیهم السلام شناور بوده و جرعه نوش شهد ولای آرام بخش آنان بوده اند، به چنین نشان زشتی متهم کنند؛ البته بوده اند افرادی که هنوز سیمای عرشی امام و امامت بر آنان تفسیر نشده بود، ولی این از عشق و ارادت آنان نمی کاست. شخصیت وجیه و مورد اطمینانی مانند عبدالله بن ابی یغفور، رشحاتی از

ص: ۱۳۴

۱-۱. خلاصه الاقوال، ص ۱۴، ش ۷؛ رجال نجاشی، ص ۷۶، ش ۱۸۲؛ فهرست، ص ۴۴، ش ۶۵.

۲-۲. المعیار و الموازنه، ابوجعفر اسکافی، ص ۳۱.

۳-۳. همان، ص ۳۱ و ۳۲.

۴-۴. بحار الانوار، ج ۲۶، ص ۱۴ - ۱۵.

چنین عقایدی داشت. او در تعریف امامت چنین می گفت: «علماء ابرار اتقیاء» ولی چون از نظر ایمان و تقوا مورد قبول امام علیه السلام بود، امام صادق علیه السلام حرمتش را پاس می داشت و در گفت و گویی که بین او و «معلی بن خنیس» رخ داد، امام نظر او را تأیید کرده و دیدگاه معلی را مردود شمرد.^(۱)

(ذکر این نکته قابل توجه است که امامان علیهم السلام برای بستن راه سوء استفاده دشمن یا دوست ناآگاه، چنین تعبیری «علماء ابرار اتقیاء» را در آن دوران نیکو می شمردند). بعضی برای آن که خود را پیامبر معرفی کنند بر امام لباس الوهیت می پوشاندند و از این قبیل بودند افرادی مانند «ابن حسکه» و «یقطینی» و امام علیه السلام نیز آنان را طرد و لعن می نمود. پس فرق مفهومی این واژه در قرن اول با زمان بعد، ماهوی است و اصطلاح تقصیر، در ادبیات شیعه در قرن دوم و سوم هجری قمری، مفهوم تازه ای یافت و در مقابل برجسب تفویض و غلو از سوی مخالفان، به کار گرفته شد و به مفهوم کوتاهی در شناخت ائمه علیهم السلام استعمال گردید.

روشن شد که مشایخ و محدثان قم در چنین موقعیتی که حرکت فرهنگی مفوضه و غلات شتاب گرفته بود، برای حفظ بنیادین حوزه حدیثی قم، پالایش را شروع کردند و برخی را با برجسب غلو از قم اخراج نمودند؛ زیرا قمی ها از نفوذ فرهنگ غلات و مفوضه بیمناک بودند و در شهری مانند قم که مردمش دلباخته اهل بیت علیهم السلام بودند، نفوذ چنین عقایدی آسان بود. برخورد قمی ها در آن برهه از زمان، یک جریان خاص و مربوط به زمان معینی بود و هرگز نمی تواند این برهه از زمان، معرف جایگاه اندیشه امام شناسی قمیون محسوب گردد. در آن زمان، دیدگاه «احمد بن حنبل» برحوزه حدیثی اهل سنت حاکم شد. آنان اصول عقاید را با هر حدیثی توجیه و تفسیر نموده، نظریات نادرستی را در زمینه اعتقادات ابراز می کردند. بدون شک، حوزه های معرفتی در هر زمان نسبت به یکدیگر در تعامل اند. از آن جا که این سیرت ناخوشایند نتواند در حوزه قم نفوذ کند، تنگ نظری ها نسبت به محدثان شتاب گرفت.

طرد غالیان

ص: ۱۳۵

۱- ۱. رجال کشی، ص ۲۴۷، ح ۴۵۸-۴۵۷-۴۵۶؛ مناقب، ابن شهر آشوب، ج ۳، ص ۳۵۴.

گفته شد که افق این مبارزه را امام هادی علیه السلام گشود و او بود که به پاس پالایش حوزه حدیثی قم از گرایشات نادرست، ساحت این مکتب را ارج نهاد و چون این حوزه حدیثی در آینده ای نزدیک، لنگرگاه کشتی زعامت شیعه در جهان شیعی و پاسخگوی مشکلات مهم اعتقادی عموم آنان می شد، پیرایش و آراستگی این حوزه را پی گرفت و غالیان و بدعت گزاران را از این حوزه راند. آن حضرت در پاسخ نامه ای، علی بن حسکه را نفرین فرمود: «... وَ لَعَنَ اللَّهُ عَلِيَّ بْنَ حَسِيكَةَ الْقُمِيِّ»^(۱). نیز در پاسخ نامه ای دیگر فرمود: «كَذِبَ ابْنُ حَسَكَةَ عَلَيْهِ لَعْنَةُ اللَّهِ»^(۲)؛ او دروغ می گوید. نفرین خدا بر او باد!

نیز فرمود: «از آن چه علی بن حسکه می گوید به سوی خدا بیزاری می جویم... و اگر فردی از پیروان او را یافتید سرش را بر صخره بکوبید.»^(۳)

آن حضرت، «حسن بن محمد بن بابا»، معروف به «ابن بابای قمی» را نیز لعنت کرد و در پاسخ نامه ای فرمود: «... عَلَيْهِ لَعْنَةُ اللَّهِ؛ او گمان می کند که من او را برانگیخته ام و او باب است، شیطان او را اغوا کرده و بر او مسلط گردیده است»؛ «ان قدرت ان تشدخ رأسه بالحجر فافعل...»^(۴)؛ اگر قدرت یافتی که با سنگ بر سرش بکوبی، بر سرش بکوب و او را مجروح کن. همانا او مرا اذیت کرده است. خداوند در دنیا و آخرت او را آزار دهد.

از سوی دیگر، آن امام مهربان، نامه ای فرستاد و «محمد بن ارومه» را که نزد قمیون متهم گردیده بود و حتی کسی را بر او گمارده بودند تا او را ترور کند، تبرئه کرد. نجاشی در این باره چنین می نگارد: «محمد بن اورمه، ابوجعفر القمی، ذکره القمیون و غمزوا علیه و رموه بالغلو حتی دسّ علیه من یفتکک به، فوجدوه یصلی من اول اللیل الی آخره فتوقفوا عنه»^(۵). آن گاه می نویسد: «و قال بعض اصحابنا: انه رأى توقیعاً من ابی الحسن الثالث، الی اهل قم فی معنی محمد بن اورمه و براءته مما قذف به»^(۶)

ص: ۱۳۶

۱- ۱. رجال کشی، ص ۵۱۸، ح ۹۹۶.

۲- ۲. همان، ص ۵۱۹، ح ۹۹۷؛ وسائل الشیعه، ج ۱۸، باب ۷، ص ۵۵۴ (کتاب الحدود، ابواب المحارب).

۳- ۳. رجال کشی، ص ۵۱۹، ح ۹۹۷.

۴- ۴. همان، ص ۵۲۰، ح ۹۹۹ - ۱۰۰۰.

۵- ۵. رجال نجاشی، ج ۲، ص ۳۹۴، ش ۸۹۱.

۶- ۶. همان.

در پاک‌ی و صدق ابن اورمه همین کفایت می‌کند که می‌گوید: «روزهای آخر عمر متوکل برای زیارت امام هادی علیه السلام به سامرا رفتیم و متوکل را دیدم که امام را به دست سعید حاجب سپرده بود و می‌خواستند امام را به قتل برسانند. من گریان شدم. امام علیه السلام فرمود: «لاتبک آنه لایتم لهم ذلک و آنه لایلبث اکثر من یومین حتی یسفک الله دمه و دم صاحبه(۱)؛ فرزند اورمه! نگران مباش. آنان نمی‌توانند مرا به قتل برسانند؛ بلکه خداوند آن دو را تا دو روز دیگر هلاک خواهد نمود.»

این موقعیت بود که وظیفه «احمد بن محمد بن عیسی» را که رهبری حوزه حدیثی قم را در این ایام بر عهده داشت، سخت نموده بود و او می‌بایست در این دریای متلاطم و موج و فتنه‌سازی‌ها، باییت و ادعای الوهیت برخی، حوزه حدیثی قم را از این توفان به سلامت برهاند. او با شایستگی تمام این رسالت را به انجام رساند؛ البته در انجام وظیفه خود گاهی دچار اشتباه گردید؛ ولی پس از توجه به خطای خود از کرده خویش پشیمان شد.(۲)

احمد، با قاطعیت پالایش حوزه حدیثی قم را محور حرکت خود قرار داد و توانست از این راستا حوزه حدیثی قم را به جایگاهی برساند که یگانه مرجع و ملجأ جهان شیعه در آینده‌ای نزدیک گردد؛ ثمره شیرینی که در خاتمه کتاب و طرح ثمرات دو قرن «عصر حضور» و «غیبت صغرا» به ذکر آن خواهیم پرداخت.

«احمد» به سان باغبانی دلسوز و مهربان، از گلستان مکتب حدیثی قم حراست کرد. آنان که غباری از اتهام به غلو داشتند یا احادیث ضعیف را نقل می‌کردند مورد کم‌مهری او قرار گرفته، از قم اخراج شدند؛ افرادی مانند:

۱. «حسین بن عبیدالله قمی»: وی به اتهام نقل احادیث دروغ و غلو، به دستور احمد بن محمد بن عیسی از قم اخراج گردید.(۳)

۲. «سهل بن زیاد آدمی»: وی به اتهام غلو و نقل احادیث ضعیف، از قم اخراج شد.

ص: ۱۳۷

۱-۱. کشف الغمه، اربلی، ج ۳، ص ۱۸۴.

۲-۲. داستان اخراج احمد بن محمد بن خالد برقی.

۳-۳. خلاصه الاقوال، ص ۲۱۶؛ رجال کشی، ص ۵۱۲، ح ۹۹۰؛ معجم رجال الحدیث، ج ۶، ص ۲۵.

براساس نقل «ابن غضایری»، وی جداً در زمینه نقل حدیث، ضعیف بود. احمد او را از قم اخراج کرد و مردم را از شنیدن حدیثش منع نمود. او پس از اخراج از قم، در ری ساکن شد.

«نجاشی» می گوید: سهل بن زیاد از طریق «محمد بن عبدالحمید عطار» نامه ای به حضور امام عسکری علیه السلام ارسال داشت. (۱)

کشی او را از راویان حدیث از امام جواد، امام هادی و امام حسن عسکری علیهم السلام ذکر می کند. (۲) کلام شیخ طوسی درباره او مضطرب است؛ زیرا او را در رجال خود ثقه می خواند؛ (۳) ولی در فهرست او را موثق نمی داند. (۴)

۳. «قاسم بن الحسن بن علی بن یقظین»: ابن غضایری او را این گونه وصف می کند: «انّ حدیثه نعرفه و نکره، ذکر القمیون انّ فی مذهبه ارتفاعاً و الاغلب علیه الخیر. (۵) او از سوی قمی ها متهم به ارتفاع مذهب و غلوّ شد. علامه او را با توجه به نقل ابن غضایری، توثیق می کند. (۶) او نوه علی بن یقظین، صحابی و وکیل معروف امام کاظم علیه السلام است. (۷)

۴. «محمد بن علی بن ابراهیم مولی القرشی»، مشهور به «ابوسمینه»: او نیز به جرم فساد عقیده و ضعف در روایت، از قم اخراج گشت. نجاشی درباره او می نویسد: «... و کان یلقّب محمد بن علی اباسمینه ضعیف جداً فاسد الاعتقاد لا یعتمد فی شیء و کان ورد قم _ قد اشتهر بالکذب بالکوفه _ و نزل علی احمد بن محمد بن عیسی مده، ثمّ تشهر بالغلو، فجفی، و اخرج احمد بن محمد بن عیسی عن قم». (۸)

مؤلف «خلاصه الاقوال» نیز مانند نجاشی خواسته او را با تعبیر «فَجْفَى» تبرئه کند. (۹)

ص: ۱۳۸

۱-۱. خلاصه الاقوال، ص ۲۲۹ _ ۲۲۸، ش ۲؛ رجال نجاشی، ص ۱۸۵، ش ۴۹۰.

۲-۲. رجال کشی، ص ۵۶۶، ح ۱۰۶۹.

۳-۳. رجال طوسی، ص ۴۱۶، ش ۴.

۴-۴. فهرست طوسی، ص ۱۰۶، ش ۳۴۱.

۵-۵. خلاصه الاقوال، ص ۲۴۸، ش ۷.

۶-۶. همان.

۷-۷. رجال نجاشی، ص ۲۲۳ _ ۲۲۲؛ رجال ابن داود، ص ۲۶۶؛ خلاصه الاقوال، ص ۲۴۸.

۸-۸. رجال نجاشی، ص ۳۳۲، ش ۸۹۴.

۹-۹. خلاصه الاقوال، ص ۲۵۳.

مفهوم این تعبیر آن است که پس از اشتهار به کذب و غلو از سوی قمیون، مورد جفا قرار گرفته و اگر «خفی» خوانده شود یعنی مدتی او مخفی بوده است. «فضل بن شاذان» نیز او را از راویان مشهور به کذب معرفی کرده و او را از مشهورترین دروغگویان دانسته (۱) و گفته است: نزدیک است که من از او تبری جویم و او را نفرین کنم؛ زیرا مطالبی از او می دانم که دیگران نمی دانند. (۲)

۵. دیگر از راویانی که در این دوران مورد بی حرمتی واقع شد و از قم اخراج گردید، «علی بن محمد بن شیره» است که نجاشی درباره اش می نگارد: «علی بن محمد بن شیره القاسانی ابوالحسن کان فقیهاً مكثرًا من الحدیث فاضلاً، غمز علیه احمد بن محمد بن عیسی و ذکر أنه سمع منه مذاهب منکره و لیس فی کتبه مایدل علی ذلک.» (۳) نجاشی او را از این اتهام، تبرئه می نماید.

۶. «احمد بن حسین بن سعید اهوازی» در آخر عمر به قم هجرت کرد و در منزل «حسن بن ابان قمی» ساکن گشت و سرانجام در همان مکان وفات نمود. او نیز از سوی قمیون متهم به غلو گشت.

نجاشی درباره اش می نگارد: «احمد بن الحسین بن سعید ابوجعفر الاهوازی الملقب دندان، روی عن جمیع شیوخ ایبه الا حماد بن عیسی فیما زعم اصحابنا القمیون و ضعفوه و قالوا: هو غال و حدیثه یعرف و ینکر.» (۴).

دیگر علمای رجال و شرح حال نگاران نیز او را همین گونه معرفی کرده اند. ابن غضائری حدیث او را سالم می داند و علامه در آن متوقف است. (۵)

۷. «ابومحمد، حسن بن علی بن ابی عثمان»، ملقب به «سجاده» نیز به دلیل غلو، مطرود قمیون گردید. او از جمله اصحاب امام جواد علیه السلام بود. بنابر نقل علامه، کشی نیز ضمن تأیید غلو او، وی را شدیداً لعن و نفرین می نماید و درباره او چنین می گوید: «علی السجاده لعنه الله و لعنه اللاعنون و الملائکه و الناس اجمعین.» (۶)

ص: ۱۳۹

۱-۱. رجال ابن داود، ص ۵۰۷، ش ۴۵۴.

۲-۲. خلاصه الاقوال، ص ۲۵۳، ش ۲۹.

۳-۳. رجال نجاشی، ص ۲۵۵، ش ۶۶۹.

۴-۴. رجال نجاشی، ص ۷۷، ش ۱۸۳.

۵-۵. رجال طوسی، ص ۴۵۳، ش ۸۷؛ فهرست طوسی، ص ۴۶، ش ۶۷؛ خلاصه الاقوال، ص ۲۰۲، ش ۸.

۶-۶. خلاصه الاقوال، ص ۲۱۲، ش ۴.

۸. «حسن بن خرزاذ قمی» از جمله راویان کثیرالحدیث است که در اواخر عمر، گرایش به غلو پیدا کرد.

«احمد بن محمد بن عیسی» از او نقل حدیث نمی کرد و این نشان می دهد که اتهام او را پذیرفته است. (۱)

۹. «حسن بن عبدالله قمی» نیز با تیر غلو هدف قرار گرفته است. علامه درباره اش می نگارد: «الحسن بن عبدالله القمی یرمی بالغلو». (۲)

۱۰. «ابوجعفر، محمد بن موسی بن عیسی الهمدانی» (السمان).

وی نیز از سوی قمیون به ضعف در نقل حدیث و غلو متهم گردید. «ابن ولید» این اتهام را متوجه او ساخته است. نجاشی درباره اش می نگارد: «ضعفه القمیون بالغلو وکان ابن الولید یقول: اِنَّه کان یضع الحدیث». (۳)

نجاشی در ذکر آثار او، کتابی را بنام او می نگارد که علیه غلات تألیف کرده است. (۴)

علامه در خلاصه الاقوال، و ابن داوود در رجال خود، شرح حالش را مانند نجاشی نگاشته اند. (۵)

۱۱. «حسین بن شاذویه صفار قمی»: ابن غضایری او را از سوی قمیون متهم به غلو می داند. نجاشی و به تبع او، علامه در خلاصه الاقوال این غبار را از او می زدایند. نجاشی در شرح حالش چنین می نگارد: «ابو عبدالله، الصفار و کان صحافاً فیقال الصحاف کان ثقه لقلیل الحدیث». (۶)

۱۲. «حسین بن یزید بن عبدالملک نوفلی»: وی نیز از سوی قمی ها متهم به غلو گردید. نجاشی او را از این اتهام تبرئه کرد و در باره او چنین نگاشت: «و ما رأینا له رویه تدل علی هذا». (۷)

ص: ۱۴۰

۱-۱. همان، ص ۲۱۴، ش ۱۱؛ رجال نجاشی، ص ۴۴، ش ۸۷.

۲-۲. خلاصه الاقوال، ص ۲۱۲، ش ۵.

۳-۳. رجال نجاشی، ص ۳۳۸، ش ۹۰۴.

۴-۴. همان.

۵-۵. خلاصه الاقوال، ص ۲۱۵، ش ۴۴؛ رجال بن داود، ص ۵۱۱، ش ۴۷۱.

۶-۶. رجال نجاشی، ص ۶۵؛ خلاصه الاقوال، ص ۵۲، ش ۲۱.

۷-۷. رجال نجاشی، ص ۳۸، ش ۷۷.

۱۳. «یونس بن عبدالرحمن» شخصیت دیگری است که غباری از این توفان بر چهره او نشست و قمیون او را متهم به غلو کردند و روایاتی در مذمت او نقل می نمودند.

کشی پس از نقل این روایات، متعجبانه به توجیه آنان می پردازد. او چنین می نگارد: «فلینظر الناظر فیتعجب من هذه الاخبار التي رواها القميون في يونس و ليعلم انها لا تصح في العقل»^(۱).

وی در پایان می نگارد: «احمد بن محمد بن عیسی نسبت به اتهاماتی که به یونس وارد کرده بود پشیمان شد و توبه کرد.»

بدون شک، در جریان اخراج ضعفا و غلات از قم، تندروی هایی انجام گرفت و احمد بن محمد بن عیسی در پاره ای از موارد اشتباه کرد. البته او شخصیتی جلیل القدر بود و همان که به اشتباه خود واقف می گردید از کرده خود پشیمان می شد و به جبران خطای خود می پرداخت. این که بعضی تصور کرده اند قمیون دیدگاه خاصی نسبت به بعضی از مسائل کلامی داشته و نظریه ویژه ای در معرفت امام شناسی داشته اند، به داوری تاریخ و روایات، مورد قبول نیست. روایت مسعودی را خواندیم که احمد بن محمد بن عیسی از سوی امام جواد علیه السلام، شاهد بر امامت امام هادی علیه السلام بود؛ با وجود آن که در آن زمان، عمر مبارک امام هادی علیه السلام بیش از هشت سال نبود. ممکن است نتیجه، بر عکس باشد؛ بلکه برخورد قمیون با یونس که - براساس روایت مسعودی - در مجلس عبدالرحمن بن حجاج آن گونه ابراز عقیده کرده بود می توان گفت موجب برخورد قمیون با او شده بود و قمیون از عقیده پاک و بی آلایشی برخوردار بوده و مقام امامت را آسمانی دانسته و به ساحت آن عشق می ورزیدند؛ اگر نگوییم ابراز آن نظریه در آن مجلس از سوی یونس برای آزمایش دیگران بوده است؛ البته بهتر آن است که در صحت این خبر تردید کنیم.

قمیون با فراست کافی از حوزه حدیثی قم، جایگاه و پایگاه مطمئنی را پدید آوردند که ثمره آن در دوران غیبت صغرا آشکار شد؛ آن گونه که وقتی کتابی مورد

ص: ۱۴۱

گفتگو قرار گرفت، سفیر خاص امام زمان علیه السلام، «حسین بن روح نوبختی» دستور داد او را به قم بفرستند و اگر قمیون آن را پذیرفتند، مورد قبول عموم واقع گردد. آیا نهادینه ساختن چنین بنیان رفیعی کافی نیست که حرکت احمد بن محمد بن عیسی یک خیزش فرهنگی تلقی، و ساحتش تقدیس گردد؟

در همین دوران از سوی قمیون کتاب هایی نیز در رد غلات نوشته شده که به اختصار ذکر می گردد:

۱. الرد علی الغالیه، حسین بن سعید الاهوازی؛(۱)

۲. الرد علی الغلات، محمد بن حسن بن فروخ، الصفار القمی؛(۲)

۳. التوحید و نفی التشبیه؛(۳)

۴. الرد علی الغلاه، الضیاء فی الرد علی المحمديه و الجعفریه، الرد علی المجبره،(۴) سعد بن عبدالله بن ابی خلف الاشعری؛

۵. الرد علی الغلاه، یونس بن عبدالرحمن؛(۵)

۶. الرد علی الزیدیه، حسین بن اشکیب؛(۶)

۷. الرد علی الغلاه، محمد بن اورمه؛(۷)

۸. ابطال الغلو و التقصیر، صدوق؛(۸)

۹. الرد علی الغلاه، محمد بن موسی بن عیسی، ابوجعفر الهمدانی السمانی؛(۹)

و کتاب های دیگر.

این انقلاب فرهنگی از سوی قمی ها در مقابل تهاجم فرهنگی غلات موجب تقویت ارکان حوزه حدیثی قم گردید.

ص: ۱۴۲

۱- ۱. رجال نجاشی، ص ۵۸، ش ۱۳۷؛ فهرست طوسی، ص ۸۳، ش ۲۳۱.

۲- ۲. رجال نجاشی، ص ۳۵۴، ش ۹۴۸.

۳- ۳. همان، ص ۶۸، ش ۱۶۳.

۴- ۴. همان، ص ۱۷۷، ش ۴۶۷.

۵- ۵. رجال نجاشی، ص ۴۴۸، ش ۱۲۰۸.

۶- ۶. همان، ص ۴۴، ش ۸۸.

۷- ۷. همان، ص ۳۳۰، ش ۸۹۱.

۸-۸. همان، ص ۳۹۲، ش ۱۰۴۹.

۹-۹. همان، ص ۳۳۸، ش ۹۰۴.

امام هادی علیه السلام در سال ۲۵۴ ق. رحلت کرد و فرزندش امام حسن عسکری علیه السلام به تصریح آن بزرگوار، به سمت پیشوایی شیعیان اثنی عشری منصوب گردید. (۱)

عمر مبارک امام حسن عسکری ۲۸ سال و مدت امامتش ۶ سال بود. آن حضرت در سال ۲۶۰ ق. شهید و در خانه خود در سامرا، در کنار قبر شریف پدر بزرگوارش به خاک سپرده شد. (۲) خلفای معاصر آن حضرت عبارتند از:

۱. المعتمد بالله (۲۵۲ - ۲۵۵ ق.)؛

۲. المهتدی بالله (۲۵۵ - ۲۵۶ ق.)؛

۳. المعتمد بالله (۲۵۶ - ۲۷۶ ق.).

عصر آن حضرت، عرصه خطر و حذر بود. سخنان پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله وسلم و ائمه علیهم السلام درباره دوازده (۳) امام علیهم السلام و حضرت مهدی علیه السلام، هراس را بر حاکمان عباسی مستولی ساخته بود. هرچه گردونه زمان به جلو می رفت این وحشت بیش تر می شد. سخت گیری خلفای عباسی و بیم آنان، از زمان منصور ظاهر بود؛ ولی از عصر امام جواد علیه السلام به بعد شتاب و شدت بیش تری گرفت و سبب شد حاکمان بغداد و سامرا بر شدت عمل خود بیفزایند. مجموع عمر شریف امام جواد، امام هادی و امام عسکری علیهم السلام از ۹۵ سال تجاوز نمی کند. امام جواد علیه السلام در سال ۱۹۵ ق. به دنیا آمد و امام حسن عسکری علیه السلام در سال ۲۶۰ ق. شهید شد.

امام حسن عسکری علیه السلام همواره تحت نظر مراقبان و زندگی آن حضرت زیر نظر دربار بود. از آن حضرت خواسته بودند حضور خود را در سامرا به طور مداوم به آگاهی حکومت برسانند. بنا به نقل یکی از خدمتگزاران، آن حضرت مجبور بود هر دوشنبه و پنج شنبه در دارالخلافه حاضر شود و حضور خویش را در سامرا به اطلاع برساند. (۴)

ص: ۱۴۳

۱- ۱. اصول کافی، ج ۱، ص ۴۹۷؛ مروج الذهب، ج ۱، ص ۸۴؛ کشف الغمّه، ج ۲، ص ۳۸۴.

۲- ۲. ارشاد، مفید، ص ۳۴۵.

۳- ۳. تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم، ص ۵۴.

۴- ۴. کتاب الغیبه، طوسی، ص ۱۲۹.

ستم، بیداد می کرد و شمشیر حاکمان سامرا بر سر امام و شیعیان عریان بود. نوید امید بخش میلاد «قائم» خواب را از چشم دژخیمان ربوده بود. آنان از راه های مختلف، زندگی امام حسن عسکری علیه السلام را نظارت می کردند و آن حضرت همیشه در حال تقیه بودند.

«داود بن اسود» که از خدمتگزاران امام حسن عسکری علیه السلام است، می گوید:

«روزی امام مرا فراخواند و چوب ضخیم و مدوری را به من داد و فرمود: این چوب را بگیر و به عثمان بن سعید برسان و به او تحویل ده. من چوب را گرفته، روانه شدم. در بین راه، مرکب سقایی راه را بر من بست. سقا از من خواست تا حیوان را بزخم. من چوب را بر حیوان زدم، چوب شکست. وقتی به محل شکستگی چوب نگاه کردم چشمم به نامه هایی افتاد که در میان چوب پنهان شده بود. با شتاب چوب را برداشته، برگشتم... وقتی به در خانه امام رسیدم، عیسی خدمتگزار آن حضرت به استقبال آمد و گفت: امام می فرماید: چرا قاطر را زدی و چوب را شکستی؟ گفتم: نمی دانستم داخل چوب چه چیزی مخفی کرده اید؟»

امام فرمود: چرا کاری می کنید که مجبور به عذرخواهی شوید؟ مبادا بعد از این چنین کاری بکنی. اگر شنیدی کسی به ما ناسزا گفت، راه خود را بگیر و برو و با او مشاجره مکن. ما در شهر و دیار بدی زندگی می کنیم.»^(۱)

عثمان بن سعید عمری، از صمیمی ترین یاران امام، زیر پوشش روغن فروشی، وجوه و اموال شیعیان را در ظرف ها و مشک های روغن قرار می داد و به حضور امام می رساند: «فیجعله فی جراب السمن و زقاقه و یحمله الی ابی محمد تقیه و خوفاً.»^(۲)

«محمد بن عبدالعزیز بلخی» می گوید:

«هنگام حرکت امام به دارالاماره، در خیابان «الغنم» منتظر تشریف فرمایی آن حضرت بودم که ناگهان امام حسن عسکری علیه السلام را دیدم به سوی دروازه شهر حرکت می کرد. خواستم فریاد کنم و مردم را آگاه سازم که این حجت خداست، او را بشناسید،

ص: ۱۴۴

۱- ۱. مناقب، ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۴۲۷.

۲- ۲. کتاب الغیبه، طوسی، ص ۲۱۴ - ۲۱۵.

ترسیدم و با خود گفتم در این صورت مرا می کشند. وقتی امام به کنار من رسید به او نگرستم و امام انگشت سیابه را بر دهان گذاشت و اشاره کرد که سکوت کن. من به سرعت به پیش رفتم و به پای آن جناب بوسه زدم. حضرت فرمود: مواظب باش، اگر اظهار کنی هلاک می شوی. شب که فرا رسید به محضر آن جناب شرفیاب شدم. آن حضرت فرمود: باید رازداری کنی و گرنه کشته می شوی و خود را به خطر نیندازید.»(۱)

«علی بن جعفر» از «حلبی» نقل می کند: «در یکی از روزها که قرار بود امام علیه السلام به دارالخلافه برود، ما در عسکر به انتظار زیارت او جمع شدیم. در این حال از سوی آن حضرت توقیعی به این مضمون به ما رسید:

«الْأَيْسَلَمَنْ عَلَى أَحَدٍ وَلَا يَشِيرُ إِلَيْ بَيْدِهِ وَلَا يُؤْمِي فَا نَكُم لَا تُؤْمِنُونَ عَلَي أَنْفُسِكُمْ؛(۲)

کسی بر من سلام نکند و با دست به سوی من اشاره نکند؛ زیرا در امان نیستید.» شیعیان برای دیدن امام مشکل داشتند؛ به گونه ای که سعی می کردند امام را در مسیر حرکت به بهانه های گوناگون، مانند طلب کمک مالی، دیدار کنند.(۳) هنگامی که امام، همراه خلیفه در مسیری حرکت می کرد، شیعیان در طول مسیر، خود را برای دیدن امام آماده می کردند.(۴) امکان دیدار مستقیم با آن بزرگوار در خانه اش نبود.

خفقان و سخت گیری در همه جا مستولی بود. پیدا کردن خانه امام مشکل بود. «اربلی» می نویسد: «در زمان امام حسن عسکری علیه السلام شخصی از علویان به عزم کسب و کار از سامرا بیرون آمده، به سوی بلاد جبل رفت. شخصی از دوستان امام حسن عسکری علیه السلام از مردم «حلوان» سرپل ذهاب به او برخورد کرد و پرسید: از کجا آمده ای؟

گفت: از سامرا آمده ام.

ص: ۱۴۵

-
- ۱- ۱. اثبات الوصیه، مسعودی، ص ۲۴۳.
 - ۲- ۲. بحارالانوار، مجلسی، ج ۵۰، ص ۲۶۹، ح ۳۴؛ الخرائج والجرائح، ج ۱، ص ۴۳۹؛ الصراط المستقیم، ج ۱، ص ۲۰۷.
 - ۳- ۳. کشف الغمّه، اربلی، ج ۲، ص ۴۱۳.
 - ۴- ۴. اصول کافی، ج ۱، ص ۵۰۹؛ ارشاد، ص ۳۸۷؛ اعلام الوری، ص ۳۷۰؛ کشف الغمه، ج ۲، ص ۴۲۵؛ الخرائج والجرائح، ج ۱، ص ۴۴۴؛ الصراط المستقیم، ج ۲، ص ۲۰۸.

پرسید: آیا فلان محله را می شناسی؟

پاسخ داد: آری.

پرسید: از حسن بن علی علیهما السلام خبر داری؟

جواب داد: نه.

آن مرد پرسید: برای چه به جبل آمده ای؟

گفت: برای کسب و کار.

آن مرد گفت: من پنجاه دینار دارم، به تو می دهم، آن را بگیر و همراه من به سامرا بیا و مرا به خانه حسن بن علی علیهما السلام برسان.

آن مرد علوی پذیرفت و او را به خانه امام برد. [\(۱\)](#)

با توجه به همه سختگیری های حکومت، ارتباط امام و شیعیان محفوظ بود و امام از طریق مکاتبات و نمایندگان خویش، پیام ها و مقاصد خود را به شیعیان می رساند.

قم بر بام شکوه

در این هنگامه سخت، قم، پاسدار مکتب امامت بود و جریانی از نور، سامرا و قم را به هم متصل ساخته بود. کاروان های قمیون به سوی سامرا در حرکت بود و محدثان عالی قدر مکتب حدیثی قم قافله سالار این کاروان ها بودند.

از مجموع شاگردان آن حضرت که بیش از صد نفر بودند، [\(۲\)](#) فرزانه گانی از قم در میان آن جمع می درخشیدند؛ چهره هایی مانند:

احمد بن اسحاق اشعری قمی؛ [\(۳\)](#)

عبدالله بن جعفر حمیری؛ [\(۴\)](#)

احمد بن محمد بن عیسی اشعری؛ [\(۵\)](#)

ص: ۱۴۶

۱- ۱. کشف الغمه، ج ۳، ص ۳۰۷.

۲- ۲. شیخ طوسی تعداد آنان را متجاوز از صد نفر دانسته و بعضی نیز تا ۲۱۳ نفر اصحاب و روایت آن حضرت را معرفی

کرده اند. (حیاه الامام العسکری علیه السلام ، محمد جواد طوسی، از ۳۴۵ تا ۴۱۳).

۳-۳. رجال طوسی، ص ۴۲۷ _ ۴۳۷ (ضمن اصحاب امام عسکری علیه السلام)؛ رجال برقی، ص ۶۰ (اصحاب ابی محمد العسکری علیه السلام)؛ رجال نجاشی، ص ۹۱، ش ۲۲۵.

۴-۴. رجال برقی، ص ۶۰ (اصحاب ابی محمد العسکری علیه السلام)؛ رجال طوسی، ص ۴۳۲ (ضمن اصحاب امام عسکری علیه السلام).

۵-۵. رجال نجاشی، ص ۸۱، ش ۱۹۸.

سعد بن عبدالله؛(١)

علي بن حسين (بابويه)؛(٢)

محمد بن احمد بن جعفر قمي؛(٣)

محمد بن حسن صفار؛(٤)

محمد بن ريان بن صلت؛(٥)

علي بن ريان؛(٦)

حسين بن اشكيب (خادم قبر)؛(٧)

عروه الوكيل قمي؛(٨)

محمد بن ابى الصهبان؛(٩)

يعقوب بن اسحاق؛(١٠)

محمد بن علي بن عيسى اشعري؛(١١)

داود بن عامر اشعري؛(١٢)

احمد بن ادريس قمي؛(١٣)

سهل بن زياد آدمي؛(١٤)

ص: ١٤٧

-
- ١-١. رجال طوسی، ص ٤٣١ (عاصره عليه السلام و لم اعلم انه روى عنه)؛ رجال نجاشی، ص ١٧٧، ش ٤٦٧.
 - ٢-٢. رجال نجاشی، ص ٢٦١، ش ٦٨٤؛ خلاصه الاقوال، ص ٩٤، ش ٢٠.
 - ٣-٣. رجال طوسی، ص ٤٣٦، ش ١٧.
 - ٤-٤. رجال طوسی، ص ٤٣٦، ش ١٦ (ضمن اصحاب امام عسكري عليه السلام)؛ رجال نجاشی، ص ٣٥٤، ش ٩٤٨.
 - ٥-٥. رجال نجاشی، ص ٧٣٠، ش ١٠٠٩.
 - ٦-٦. رجال طوسی، ص ٤٣٣، ش ١٤ (ضمن اصحاب امام حسن عسكري عليه السلام)؛ رجال نجاشی، ص ٢٧٨، ش ٧٣١.
 - ٧-٧. رجال طوسی، ص ٤٢٩ (ضمن اصحاب امام حسن عسكري عليه السلام)؛ رجال نجاشی، ص ٤٤، ش ٨٨.

- ۸-۸. رجال طوسی، ص ۴۳۳، ش ۱۵ (ضمن اصحاب امام حسن عسکری علیه السلام).
- ۹-۹. رجال برقی، ص ۶۱ (اصحاب امام حسن عسکری علیه السلام)؛ رجال طوسی، ص ۴۳۵، ش ۵ (اصحاب امام حسن عسکری علیه السلام).
- ۱۰-۱۰. رجال طوسی، ص ۴۳۷، ش ۳ (اصحاب امام حسن عسکری علیه السلام).
- ۱۱-۱۱. رجال نجاشی، ص ۳۷۱، ش ۱۰۱۰؛ خلاصه الاقوال، ص ۱۶۰، ش ۱۴۱.
- ۱۲-۱۲. رجال برقی، ص ۶۱ (اصحاب امام حسن عسکری علیه السلام)؛ رجال طوسی، ص ۴۳۱، ش (ضمن اصحاب امام حسن عسکری علیه السلام).
- ۱۳-۱۳. رجال طوسی، ص ۴۲۸، ش ۱۶ (ضمن اصحاب امام حسن عسکری علیه السلام)؛ رجال نجاشی، ص ۹۲، ش ۲۲۸.
- ۱۴-۱۴. رجال برقی، ص ۶۰؛ رجال طوسی، ص ۴۳۱؛ رجال نجاشی، ص ۱۸۵، ش ۴۹۰.

تعداد وکلای آن حضرت را نیز ۱۴ نفر ذکر کرده اند. (۲)

«احمد بن اسحاق قمی» در این دوران، فرزندانه ترین آفتاب این بام است. «محمد بن جریر طبری» در شأن او چنین می گوید:

«و کان احمد بن اسحاق القمی الاشعری، شیخ الصدوق وکیل ابی محمد علیه السلام فلما مضی ابو محمد الی کرامه الله عزّ و جلّ و أقام علی و کالته مع مولانا صاحب الزمان؛ تخرج الیه توقیعاته و یحمل الیه من سائر النواحی الّتی فیها موالی مولانا فتسلّمها الی ان استأذن فی المسیر الی قم، فخرج الاذن بالمضی، و ذکر أنه لا یبلغ الی قم، و أنه یمرض و یموت فی الطریق بحلوان، و مات و دفن بها رضی الله عنه. (۳)

«طبری» می نویسد: «احمد بن اسحاق، استاد شیخ صدوق و نماینده امام عسکری علیه السلام بود. وقتی که آن حضرت رحلت کرد وکالت حضرت صاحب الزمان را برعهده گرفت. از طرف آن حضرت، نامه هایی خطاب به او صادر می شد.

دانشمندان علم رجال او را رابط قمیون و امام یاد کرده اند و او را از اصحاب مخصوص امام عسکری علیه السلام شمرده اند. (۴) او وکیل و نماینده امام عسکری علیه السلام در قم بود. آن حضرت، مسجدی در این شهر بنا کرد که هم اکنون پابرجا است.

در «خلاصه البلدان» چنین نگاشته شده است:

«حضرت امام حسن عسکری علیه السلام وکلایی به جهت اخذ خراج تعیین فرموده و به ایشان گفته بود که از وجوه مقاسمه و خراج قم در آن مسجدی بنا نهند و ایشان صفا ای در مسجد جامع واقع در بیرون قم به قرب روضه مقدّسه فاطمیه در کنار رودخانه که مشهور و معروف است به مسجد حضرت امام حسن عسکری علیه السلام به فرموده آن حضرت از وجوه خراج ساختند که الحال آن مسجد کثیرالفیض باقی و نمازگاه شیعیان است.» (۵)

ص: ۱۴۸

۱- ۱. رجال طوسی، ص ۴۳۰.

۲- ۲. حیاة الامام العسکری علیه السلام، ص ۳۲۹ - ۳۴۱.

۳- ۳. دلائل الامامه، طبری، ص ۲۷۲؛ حیاة الامام العسکری، ص ۳۳۳.

۴- ۴. احتجاج، طبرسی، ص ۲۷۲.

۵- ۵. خلاصه البلدان، صفی الدین محمد بن محمد هاشم حسینی قمی، ص ۱۶۹.

در «بحارالانوار» روایتی نقل شده که از آن استفاده می شود، او نماینده امام علیه السلام در موقوفات قم بوده است. (۱) بنابراین می توان او را از جمله متولیان حضرت فاطمه معصومه علیها السلام نام برد.

نشانه های آشکاری که بر وکالت احمد بن اسحاق از ناحیه امام عسکری علیه السلام دلالت می کنند؛ عبارتند از:

۱. در «کمال الدین» نام او در فهرست وکلایی که به مقام تشرف نایل آمده اند ذکر شده است: «و من قم احمد بن اسحاق». (۲)

۲. در خبری که «کلینی» نقل می کند، از قول «حسن بن نصر» می گوید: «فجائنی بعض الوکلاء بثیاب و دنانیر و خلفها عندی... ثم جاءنی احمد بن اسحاق بجمع ماکان معه». (۳)

۳. «طبری» می گوید: «وکان احمد بن اسحاق القمی الاشعری شیخ الصدوق وکیل ابی محمد. فلما مضی ابو محمد الی کرامه الله عزوجل و اقام علی و کالته مع مولانا صاحب الزمان تخرج الیه توفیعاته.»

۴. از شواهد وکالت احمد بن اسحاق، مطلبی است که «مجلسی» از تاریخ قم می نگارد: «احمد بن اسحاق الاشعری و کان وکیلاً فی الاوقاف بقم». (۴)

۵. «مما یؤید علی أنه کان وکیلاً للعسکری بقم ما اشار الیه البحرانی فی مدینه المعاجز قال ما رواه الصدوق بسنده المتصل الی سعد بن عبدالله القمی فی حدیث له مع ابی محمد الحسن بن علی العسکری و احمد بن اسحاق الوکیل». (۵)

از این شواهد استفاده می شود که احمد بن اسحاق، علاوه بر آن که وکیل امام عسکری علیه السلام بودند به مقام وکالت امام عصر علیه السلام نیز مفتخر گردید. در این که احمد، نماینده سفیر بوده، هیچ جای تردید نیست؛ ولی این که مستقلاً نماینده امام بوده باشد، محل اختلاف است. (۶)

ص: ۱۴۹

-
- ۱- ۱. بحارالانوار، ج ۵۰، ص ۳۲۳، ج ۱۷.
 - ۲- ۲. کمال الدین، صدوق، ج ۲، ص ۴۴۲، (باب ۴۳، ح ۱۶).
 - ۳- ۳. اصول کافی، ج ۱، ص ۵۱۷.
 - ۴- ۴. بحارالانوار، ج ۵۰، ص ۳۳۳.
 - ۵- ۵. مدینه المعاجز، ص ۵۶۸؛ الصراط المستقیم، ج ۲، ص ۲۱۳.
 - ۶- ۶. کتاب الغیبه، طوسی، ص ۲۵۷.

یکی از جلوه های بارز مکتب حدیثی قم، معرفت امام شناسی آنان بود. از این روی احمد _ که در زمان امام حسن عسکری علیه السلام از بزرگان این مکتب و از مفاخر قم است _ به حضور امام حسن عسکری علیه السلام می رسد و از آن حضرت می خواهد تا امام بعد از خود را معرفی نماید. امام حسن عسکری علیه السلام می فرماید:

«ای احمد بن اسحاق! خداوند از آن زمان که آدم را آفرید تا روز قیامت، هرگز زمین را از حجت خالی نگذاشته و نمی گذارد. خداوند از برکت وجود امام، زمین را از بلا محفوظ می دارد و بارانش را نازل می کند و برکات نهفته در دل زمین را آشکار می سازد. احمد بن اسحاق می گوید: عرض کردم: پیشوا و امام بعد از شما کیست؟

حضرت به سرعت برخاست و به اتاق دیگر رفت و طولی نکشید که بازگشت و «علی عاتقه غلام کأن وجهه القمر ليله البدر من ابناء الثلاث سنين فقال يا احمد بن اسحاق لولا كرامتك على الله عزوجل و علی حججه ما عرضت عليك ابني هذا...»(۱) پسر بچه ای مانند قرص ماه را که حدود سه سال داشت به دوش گرفته بود. آن گاه فرمود: ای احمد بن اسحاق! اگر نزد خداوند و امامان محترم نبودی پسر مرا به تو نشان نمی دادم. او همانم و هم کنیه رسول خداست. زمین را پر از عدل و داد می کند؛ آن گونه که از ظلم و ستم پر شده باشد.»

احمد بن اسحاق، محدثی آگاه و دور اندیش است. وی می گوید: «به حضور امام حسن عسکری علیه السلام رسیدم و از او درخواست کردم تا چیزی بنویسند و من خط او را بشناسم؛ تا اگر نامه ای از او رسید، خط آن حضرت را بشناسم و دشمن نتواند بنام امام، نامه جعل کند. امام علیه السلام فرمود: خط من گاهی با قلم باریک و گاهی با قلم درشت است؛ اگر چنین تفاوتی مشاهده کردی نگران نباش.»(۲)

یکی دیگر از فرزندان قم، «حسین بن اشکیب» است. «کشی» او را چنین وصف می کند: «هو القمی خادم القبر... عالم متکلم مؤلف لکتب»(۳).

ص: ۱۵۰

۱- ۱. کمال الدین، صدوق، ج ۲، ص ۳۸۴، (باب ۳۸، ح ۱).

۲- ۲. مناقب، ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۴۳۳.

۳- ۳. همان.

او از دانشوران کلامی قم بود. وی مدتی در قم افتخار خدمت قبر حضرت فاطمه معصومه علیها السلام را داشته و یکی از حلقات پیوند تشیع قم با حوزه سمرقند بوده است که در اواخر قرن سوم و اوایل قرن چهارم هجری قمری شکل گرفت.

نجاشی از دو اثر او بنام: کتاب «الزّد علی من زعم أنّ النبی صلی الله علیه و آله وسلم کان علی دین قومه» و کتاب «الزّد علی الزیدیه» یاد کرده است.^(۱)

از چهره های دیگر این دوران، «محمد بن خالد برقی» و فرزندش «احمد بن محمد» است که شهرتش بیش از پدر است. کتاب «المحاسن» وی دائره المعارفی مشتمل بر احادیث امامان در تمام زمینه های معارف دینی از قبیل اخلاق و تفسیر بود. وی تألیفات دیگری هم داشته که از جمله آن ها کتاب «التبیان فی اخبار البلدان» در جغرافیای تاریخی دنیای اسلام بود.^(۲)

یکی دیگر از رجال نامور این دوران، «علی بن الحسین بن موسی بن بابویه» است. مرحوم «حاج شیخ عباس قمی» در شأن او چنین می نگارد:

«ابوالحسن علی بن الحسین بن موسی بن بابویه القمی، العالم الفقیه المحدث الجلیل، بل شیخ القمیین فی عصره و فقیهم و ثقتهم، صاحب المقامات العالیه و الدرجات الرفیعه».

«شهد» در ذکری نیز او را چنین می ستاید: «إنّ الاصحاب يأخذون الفتاوی من رساله علی بن بابویه اذا اعوزهم النصّ ثقّه و اعتماداً علیه».

مکانت و وثاقت «علی بن بابویه» چنان است که فتوای او هنگامی که نص و روایتی پیدا نمی شد، منبع فتاوی فقهایی ما بود.^(۳)

از این رو، برخی معتقدند: در شأن او توقیعی بدین شرح از سوی امام حسن عسکری علیه السلام صادر شده است:

«اما بعد أوصیک یا شیخی و معتمدی و فقیهی أباالحسن علیّ بن الحسین القمی؛ و فّقک الله لمرضاته، و جعل من صلبک أولاداً صالحین برحمته، بتقوی الله و اقام

ص: ۱۵۱

۱-۱. رجال نجاشی، ج ۱، ص ۴۴، ش ۸۸.

۲-۲. حیات فکری و سیاسی امامان شیعه، رسول جعفریان، ص ۵۵۵.

۳-۳. سفینه البحار، ج ۱، ص ۱۱۰.

الصَّيْلَاهُ وَايْتَاءُ الزَّكَاةِ فَإِنَّهُ لَا تَقْبَلُ الصَّيْلَاهُ مِنْ مَانَعِي الزَّكَاةِ... وَعَلَيْكَ بِالصَّبْرِ وَانْتَظِرِ الْفَرَجَ فَإِنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ قَالَ: أَفْضَلُ أَعْمَالِ أُمَّتِي أَنْتَظِرُ الْفَرَجَ» (١)

از آن جا که رحلت ابن بابویه در سال ۳۲۹ ق. بود و در زمان امام حسن عسکری علیه السلام ۲۰ سال بیش تر نداشت، بیان چنین تعبیر و القابی موجب تردید بعضی از بزرگان در صدور این توقیع گردیده است.

چهره دیگری که بر قلّه این دوران فروزان است، دانشور نامی «سعد بن عبدالله» است. «نجاشی» در وصفش چنین می گوید: «سعد بن عبدالله بن ابی خلف الاشعری القمی ابوالقاسم شیخ هذه الطائفة و فقیهها و وجهها...» (٢).

بعضی معتقدند: او به محضر امام حسن عسکری علیه السلام شرفیاب گردید. نجاشی می نویسد: «ولقی مولانا ابامحمد علیه السلام و رأیت بعض اصحابنا یضعفون لقاءه لابی محمد علیه السلام و یقولون هذه حکایه موضوعه علیه؛ والله اعلم.» (٣).

برخی دیگر این دیدار را تکذیب می کنند. او در سال ۲۹۹ یا ۳۰۱ ق. رحلت کرد. وی کتاب های فراوانی دارد.

از جمله ستارگان این بام، «محمد بن حسن صفار قمی» است. «نجاشی» در شرح حالش می نویسد: «کان وجهاً فی اصحابنا القمیین ثقة عظیم القدر... توفی بقم سنه تسعین و مأتین.» (٤).

او سیمای تابناک حوزه حدیثی قم و بسیار جلیل القدر است. وی در سال ۲۹۰ ق. رحلت کرد. در تبیین حوزه حدیثی قم، دانشوران حدیثی و بزرگواران این حوزه تعریف خواهند شد.

قیام قمیون در زمان امام حسن عسکری علیه السلام

قم در زمان امام حسن عسکری علیه السلام کانون فرهنگ شیعی بود. از این رو، مردم به

ص: ۱۵۲

۱- ۱. بحارالانوار، ج ۵۰، ص ۳۱۷، ح ۱۴؛ روضات الجنّات، ج ۴، ص ۲۷۳، ش ۳۹۷؛ مناقب، ج ۴، ص ۴۲۵، سفینه البحار، ج ۱، ص ۱۱۰.

۲- ۲. رجال نجاشی، ص ۱۷۷، ش ۴۶۷.

۳- ۳. همان.

۴- ۴. همان، ص ۳۵۴، ش ۹۴۸؛ فهرست، طوسی، ص ۱۷۰، ش ۶۲۲.

بهبانه های مختلف از پرداخت خراج به دولت بنی عباس امتناع می ورزیدند؛ مردمی که _ در یک نوبت، احمد بن اسحاق ۱۶۰ کیسه طلا- و نقره آنان را به مقدم امام حسن عسکری علیه السلام نثار کرد _ به بهانه کسر خراج، پرچم انقلاب را علیه حکومت بغداد برافراشتند. «بلاذری» در این راستا چنین می نویسد:

«به روزگار ابو عبدالله معتز، پسر متوکل مردم قم باز پیمان بشکستند. معتز، موسی بن بغا را بدان جای فرستاد. موسی خود از جانب او امارت جبل داشت تا با طالبیان که در طبرستان قیام کرده بودند، بجنگد. وی قم را به جنگ فتح کرد و خلقی بسیار بکشت. المعتز نامه ای به او نوشت که گروهی از سران ایشان را نزد وی فرستد. (۱)»

معتز در سال ۲۵۵ ق. درگذشت. برادرش، «مهتدی» به جای او نشست. او نیز در سال ۲۵۶ ق. درگذشت و «معتمد» جای او را گرفت. مردم قم بار دیگر در زمان معتمد شورش کردند و «حسین کویکی» و یارانش را یاری نمودند تا بر قزوین و زنجان تسلط یافته، حکومت مستقل تشکیل دهند. مردم قم دیگر باره از پرداخت مالیات به حکومت بغداد خودداری کردند. در سال ۲۵۸ ق. «معتمد»، موسی بن بغا را که والی بلاد جبل بود مأمور کرد تا قزوین و زنجان را از دست سادات علوی بیرون آورد و شعله انقلاب قم را فرو نشانند. او «عبدالرحمن بن مفلح ترک» را همراه سپاهی بزرگ به قم روانه داشت. مردم قم او را به شهر راه ندادند؛ ولی او با نیرنگ شبانه خود را به درون شهر رساند و رهبران نهضت را قتل عام و گروهی را نیز زندانی کرد. مردم متواری شدند. او شهر را ویران کرد و خراج چهارساله قمیون را وصول کرد و به جانب ری رفت و به موسی پیوست.

تفرشی در این باره می نویسد: «محمد بن محمد بن رباط الکوفی قال حدثنا ابو جعفر محمد بن الحسين بن عبدالله بن سعيد الطبری ببغداد، قال: حدثنا عمی ابراهیم بن عبدالله بن سعید، قال: لما توجه موسی بن بغا الی قم فوطئها وطئه خشنه و عظم بها ماکان فعل باهلها فکتبوا بذلک الی ابی محمد علیه السلام صاحب العسکر یسألونه الدعاء لهم فکتب الیهم ان ادعوا بهذا الدعاء فی وترکم» (۲).

ص: ۱۵۳

۱-۱. فتوح البلدان، بلاذری، ترجمه آذرنوش، ص ۷۴.

۲-۲. نقدالرجال، ص ۳۳۱.

پس از بیداد موسی بن بغا به مردم قم، آنان به ساحت مقدس امام حسن عسکری علیه السلام متوسل شدند و از آن حضرت خواستند تا دعایی به آن ها یاد دهد و شر آن ستمگر را از آنان رفع نماید. حضرت با قبول خواسته آنان، دعایی بسیار طولانی و دارای مضامین عالیه را به آنان آموخت تا در قنوت نمازهای خود [خصوصاً نماز وتر] آن را بخوانند و خداوند شر آن ستمگر را برطرف نماید:

«اللَّهُمَّ وَلَا تَدْعُ لِلْجَوْرِ دَعَامَهُ إِلَّا - قَصِيْمَتَهَا وَلَا - جُنَّةَ إِلَّا - هَتَكْتَهَا، وَلَا كَلِمَةً مُجْتَمِعَةً إِلَّا فَرَقْتَهَا... اللَّهُمَّ فَكَوِّرْ شَمْسَهُ، وَ حَطِّ نُورَهُ، وَأَطْمِسْ ذِكْرَهُ، وَ اِزْمِ بِالْحَقِّ رَأْسَهُ، وَ فَضِّ جُيُوشَهُ، وَ اِرْعَبْ قُلُوبَ أَهْلِهِ...» (۱)

لطف و احسان امام نسبت به مردم قم فراوان بود. در نامه ای که آن حضرت برای مردم قم و آبه نوشت، از خداوند متعال برای اهل قم آرزوی رحمت و عمر طولانی و رشد و هدایت نمود.

«کتب ابو محمد الی اهل قم و آبه أَنَّ اللَّهَ تَعَالَى بِجُودِهِ وَ رَأْفَتِهِ قَدْ مَنَّ عَلَى عِبَادِهِ بِنَبِيِّهِ مُحَمَّدٍ بَشِيْرًا وَ نَذِيْرًا وَ وَفَّقَكُمْ بِقَبُولِ دِيْنِهِ وَ اَكْرَمَكُمْ بِهِدَايَتِهِ وَ غَرَسَ فِي قُلُوبِ اَسْدِافِكُمْ الْمَاضِيْنَ رَحْمَةَ اللَّهِ عَلَيْهِمْ وَ اَضْيَلَكُمْ الْبَاقِيْنَ تَوَلَّى كِفَايَتَهُمْ وَ عَمَّرَهُمْ طَوِيْلًا فِي طَاعَتِهِ، حُبَّ الْعِزَّةِ الْهَادِيَةِ فَمَضَى مِنْ مَضَى عَلَى وَتِيْرِهِ الصَّوَابِ وَ مِنْهَاجِ الصِّدْقِ وَ سَبِيْلِ الرَّشَادِ.» (۲)

امام علیه السلام نامه ای با مضامین عالی برای مردم قم ارسال داشتند و در پرتو دعای خود آنان، گذشتگان و آیندگان را مشمول لطف خویش قرار داده، زندگی سرشار از صفا و معنویت را برای آنان در سایه سار همای امامت و عترت هادی، در پیمودن منهج پارسایی و امامت خواستار شدند.

قم در آستانه غیبت

ص: ۱۵۴

-
- ۱- ۱. بحارالانوار، ج ۸۵، ص ۲۲۹ - ۲۳۰.
 - ۲- ۲. بحارالانوار، ج ۵۰، ص ۳۱۷، ح ۱۴؛ مناقب، ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۴۲۵؛ الکنی واللقاب، حاج شیخ عباس قمی، ج ۳، ص ۷۱؛ معادن الحکمه فی مکاتیب الائمه، فیض کاشانی، ص ۲۶۴.

با خبری که موقعیت قم را نشان می دهد به عرصه این عصر می رویم:

سعد بن عبدالله خاطره دیدارش با امام حسن عسکری علیه السلام را چنین شرح می دهد: «و کان علی عاتق احمد بن اسحاق جراب قد غطاه بكساء طبری فيه مأه و ستون صرّه من الدنانير و الدراهم، علی كل صرّه منها ختم صاحبها. قال سعد فما شبّهت وجه مولانا ابی محمد علیه السلام حين غشينا نور وجهه الا ببدرٍ قد استوفى من ليلاليه اربعاً بعد عشر، و علی فخذہ الايمن غلام يناسب المشتري في الحلقة و المنظر...»^(۱)

«بر شانه «احمد بن اسحاق» یک انبانی بود که آن را زیر عبای طبری پنهان ساخته بود و در آن صد و شصت کیسه درهم و دینار بود و هر کیسه ای به مهر صاحبش مختوم بود. سعد می گوید: چون به محضر مولای خود امام عسکری علیه السلام رسیدیم و پرتو رویش بر ما تجلی کرد سیمای آن حضرت چون ماه شب چهارده بود و بر زانوی راستش کودکی (پسر بچه) بود که در خلقت و زیبایی همانند ستاره مشتری می درخشید. خطی چون الف میان دو گیسوی مبارکش را که چون داود بود جدا ساخته بود. مقابل آن حضرت یک انارک طلائی بود که نقش های بدیعش در میانه دانه های قیمتی که بر سر آن سوار شده بود می درخشید. یکی از رؤسای بصره آن را به امام تقدیم کرده بود.

... به آن حضرت سلام کردیم و جواب مهر آگین آن حضرت را شنیدیم. آن گاه با اشاره آن حضرت نشستیم. چون از نوشتن فارغ شد، احمد بن اسحاق انبانش را از زیر عبایش بیرون آورد و خدمت امام نهاد. حضرت به آن پسر بچه نگاه کرد و فرمود: پسر جانم! مهر را از هدایای شیعیان و دوستان بردار. عرض کرد: ای مولای من! آیا رواست دست پاکم را به هدایای آلوده و ناپاک بیالایم؟

امام فرمود: پسر اسحاق! آن چه در میان انبان است بیرون آور و بریز تا حلال آن را از حرامش جدا کند. اولین کیسه ای که احمد از انبان در آورد، آن کودک گفت: این کیسه از فلان بن فلان است که در فلان محله قم زندگی می کند. در آن شصت و دو اشرفی است. چهل و پنج اشرفی آن بهای یک حجره است که صاحبش آن را از پدر

ص: ۱۵۵

۱- ۱. کمال الدین، صدوق، ج ۲، ص ۴۵۷ _ ۴۵۹، ح ۲۱.

خود ارث برده و چهار دینار آن بهای نه پارچه لباس است که فروخته و سه دینارش در آمد اجاره دکان هاست. امام فرمود: پسر جان! راست گفتی. اکنون این مرد را راهنمایی کن که کدامش حرام است؟

آن پسر بچه گفت: در میان این ها یک اشرفی از ری است که تاریخ فلان سال را دارد و نقش نصف یک روی آن پاک شده و یک قطعه طلای آملی که وزن آن یک چهارم دینار است، حرام است و سبب حرمتش این است که صاحب اشرفی ها در فلان ماه از فلان سال یک من و یک چارک ریسمان به همسایه جولای خود داده است و مدتی بعد، آن ریسمان به دزدی رفته است...

آن گاه کیسه دیگری در آورد و آن کودک فرمود: این مال فلان شخص است که در فلان محله قم زندگی می کند و در آن پنجاه اشرفی است که دست زدن به آن برای ما جایز نیست. گفت: برای چه؟

پاسخ داد: چون بهای گندمی است که صاحب آن نسبت به زارع خود ستم کرده؛ سهم خود را با کیل تمام و سهم آن را با کیل ناقص پرداخته است.

امام عسکری علیه السلام فرمود: فرزندم! درست فرمودی. آن گاه به احمد بن اسحاق گفت: همه هدایا و اموال را به صاحبانش بازگردان و سفارش کن به مستحقان واقعی آن برسانند و ما را به این اموال نیازی نیست؛ ولی آن جامه پیرزن را بیاور. احمد می گوید: آن جامه در جامه دانی بود که فراموش کرده بودم.

... سعد می گوید: سپس مولایم حسن بن علی با آن کودک برای نماز برخاستند و من از خدمت آن ها برگشتم و در جست و جوی احمد بن اسحاق بودم. او را گریان یافتم و گفتم: چه چیز موجب تأخیر تو شد و چرا گریه می کنی؟

گفت: من جامه ای را که مولایم فرمود، برایش ببرم گم کردم. گفتم: مشکلی نیست. به آن حضرت اطلاع بده. احمد با شتاب خدمت امام رفت؛ ولی با تبسم بازگشت و در حالی که بر محمد و آلش درود می فرستاد، به او گفتم: چه خبر شده؟ گفت: من آن جامه را دیدم که سجاده امام علیه السلام بود و حضرت بر روی آن نماز می خواند. سعد می گوید: خدا را بر آن ستایش و حمد گفتم.

آن گاه احمد بن اسحاق در محضر امام علیه السلام ایستاد و ساحت مبارکش را تقدیس کرد

و گفت: از خداوند خواستارم که این ملاقات را آخرین ملاقات ما قرار ندهد. چون این سخنان را بیان کرد، اشک در دیدگان امام علیه السلام حلقه زد و به گونه مبارکش جاری شد و بر زمین چکید و فرمود: ای پسر اسحاق! این تقاضا را از خدا نخواه؛ چون تو در همین سفر خدا را ملاقات خواهی کرد. احمد از این خبر افتاد و بیهوش شد و چون به هوش آمد، عرض کرد: مولای من! تو را به خدا و حرمت جدت سوگند می دهم که پارچه ای به من لطف کن تا در آن کفن شوم. مولای دست در زیر بالش خود کرد و سیزده درهم بیرون آورد و به او داد و فرمود: جز این را هزینه مکن.

سعد می گوید: احمد در بازگشت از محضر امام، چون به سه فرسنگی حلوان رسید تب کرد و چون وارد حلوان شدیم و در یکی از کاروانسراهای آن فرود آمدیم، احمد بن اسحاق یکی از همشهریان خود را که در آن جا متوطن بود، خواست. سپس فرمود: امشب از نزد من بروید و مرا تنها بگذارید. ما از نزد او برگشتیم و هر یک به آسایشگاه خود رفتیم. چون صبح شد فکری در ذهنم خطور کرد. چون چشم گشودم، کافور، خادم امام حسن عسکری علیه السلام را دیدم که می گفت: احسن الله بالخیر عزاکم، و جبر بالمحبوب رزیتکم، قد فرغنا من غسل صاحبکم، و من تکفینه فقوموا لدفنه، فأنه من اکرمکم محلاً عند سیدکم» (۱)

این خبر، پیام آور مهرورزی امام حسن عسکری و ولی عصر علیهما السلام به مردم قم است. امام یک یک صاحبان هدایا و محله آنان را در قم ذکر می کند، نام افراد را بر زبان جاری می سازد که هان ای مردم قم! شما در منظر ما هستید. ما شما را می ستاییم از جای و مال شما آگاهیم. انتظارات ما از شما زیاد است. شما که نشان تابناک شیعی بر چهره دارید چرا گناه می کنید؟!

بدیهی است که همین ارزیابی و گلابیه آن بزرگوار، محبت امام به مردم قم را آشکار می سازد. امام علیه السلام آنان را در منظر خود می نگرد و رفتار آنان را ارزیابی می کند. اگر ظرف قمیون را می شکنند چون به مردم قم علاقه مند است.

روابط قمیون و امام حسن عسکری علیه السلام برقرار بود. گاه نماینده مخصوص ایشان

ص: ۱۵۷

این مقصود را انجام می داد و گاه توسط نامه، آن جناب مردم قم را مورد لطف و دلجویی خویش قرار می داد و گاه دیگر، فوج مردم بودند که برای دیدار و زیارت آن حضرت از قم به سوی سامرا می شتافتند. آخرین کاروان، هنگامی وارد سامرا شد که امام عسکری علیه السلام به شهادت رسیده بودند.

مرحوم صدوق در کمال الدین می نگارد:

«قال لما قبض سيدنا ابو محمد الحسن بن علي العسكري صلوا الله عليهما وفد من قم و الجبال و فود بالاموال التي كانت تحمل علي الرسم و العاده و لم يكن عندهم خبر وفاه الحسن عليه السلام...»

علی بن سنان موصلی می گوید:

«پدرم به من گفت: چون مولای ما، ابو محمد حسن بن علی علیه السلام وفات کرد از قم و بلاد کوهستان، نمایندگان که معمولاً اموال و حقوق مالی را خدمت آن حضرت می آوردند، وارد سامرا شدند. آنان از وفات امام اطلاعی نداشتند. چون به سامرا رسیدند و از وفات آن حضرت آگاه شدند، گفتند: وارث او کیست؟

برادرش، جعفر را به آنان معرفی کردند. چون حال و رفتار او را دیدند از او روی بر تافتند...: فلما ان خرجوا من البلد، خرج اليهم غلام احسن الناس وجهاً كانه خادم فنادي يا فلان ابن فلان و يا فلان بن فلان اجيبوا مولاكم؛ فقالوا: انت مولانا! قال: معاذ الله! انا عبد مولاكم فسيروا اليه. قالوا: فسرنا اليه معه حتى دخلنا دار مولانا الحسن بن علي عليهما السلام؛ فاذا ولده القائم سيدنا قاعد علي سرير كانه فلقه قمر، عليه ثياب خضر فسلمنا عليه فرد علينا السلام؛ ثم قال: جمله المال كذا و كذا ديناراً... (۱)

و چون از شهر بیرون شدند غلامی خوش رو در کسوت خادمی آمد و فریاد زد: ای فلانی و فلانی! مولا و آقای خود را اجابت کنید، گفتند: تو مولای مایی؟ گفت: به خدا پناه می برم! من غلام مولای شمایم، نزد او مشرف شوید. با او رفتیم تا وارد خانه مولای خود امام حسن عسکری علیه السلام شدیم. به ناگاه چشمانمان به فروغ جمال امام روشن شد که بر سریری نشسته بود و گویی ماه پاره ای است و جامه سبزی در

ص: ۱۵۸

برداشت. بر او سلام کردیم و جواب داد و آن گاه خصوصیات اموال را یک به یک بیان فرمود... از این فیض بزرگ، خدای را ستایش کرده، سر به سجده در محراب عبودیتش نهادیم که امام خویش را شناختیم: و قبلنا الارض بین یدیه...؛ خاک پای مبارکش را بوسه زدیم، و از آن چه خواستیم پرسیدیم و جواب گرفتیم و اموال را به محضرش تقدیم کردیم. آن حضرت [قائم آل محمد صلی الله علیه و آله وسلم] به ما دستور داد که بعد از آن مالی به سامرا نبریم و در بغداد، نماینده ای معین نمود که اموال را دریافت کند و توقعات به دست او خارج شود. از نزد آن حضرت بیرون آمدیم. مقداری حنوط و کفن به محمد بن جعفر حمیری قمی داد و فرمود: خدا به تو پاداش نیکو دهد درباره خودت. محمد بن جعفر به گردنه همدان نرسیده، وفات کرد.»

مردم قم در همان اولین روزهای غیبت صغرا، بر اساس معرفت امام شناسی خود به ساحت آن بزرگوار رسیدند و خاک قدم آن مه لقا را سر مه دیدگانیشان ساختند. افراد دیگری نیز از قم به این فیض بزرگ نایل شدند. مرحوم صدوق در کتاب «کمال الدین» می گوید:

«و من اهل قم: احمد بن اسحاق... و من قم: الحسن بن النضر و محمد بن محمد و علی بن محمد بن اسحاق و ابوه و الحسن بن یعقوب (۱)؛ از قم، احمد بن اسحاق و حسن بن نضر و محمد بن محمد و علی بن محمد بن اسحاق و پدرش و حسن بن یعقوب به زیارت امام زمان علیه السلام شرفیاب گردیدند.»

در پایان، شکوه این روابط را با جمله ای از کتاب «تاریخ قم» به پایان می بریم:

«دیگر از مفاخر ایشان، آن که ائمه علیهم السلام جمعی از اشعریان را گرامی داشتند و به ایشان هدایا و تحفه ها فرستادند و بعضی از ایشان را کفن ها فرستادند؛ مثل ابی جریر زکریابن ادریس و زکریابن آدم و عیسی بن عبدالله بن سعد و غیرایشان که یاد کردن اسامی ایشان به طول می انجامد. بعضی دیگر از ایشان را مشرف گردانیدند و تشرف فرستادند به انگشتی ها و جام ها.» (۲)

به هر روی، تابش فرهنگ شیعی به سرزمین قم و ارتباط مردم این شهر با ائمه علیهم السلام

ص: ۱۵۹

۱-۱. همان، صدوق، ج ۲، ص ۴۴۳ _ ۴۴۲، باب ۴۳، ح ۱۶؛ کشف الغمه، اربلی، ج ۳، ص ۳۲۳.

۲-۲. تاریخ قم، ص ۲۷۹.

موجب رشد و بالندگی فرهنگ این سرزمین گردید و چهره هایی پارسا و دانشور در دامان مهرآگین امامان تربیت شدند که شالوده مکتب حدیثی قم را نهادند.

قم در زمان غیبت صغرا

وجود صدها روایت درباره مهدی و خصال آسمانیش (۱) جسم و جان قمی ها را از عشق و دلدادگی به ساحت آن حضرت لبریز ساخته بود.

محدثان و دانشوران این حوزه، سرمست از صاغر ولای او، منتظر چنین رخداد الهی بودند. از این رو، قم با فروزندی به استقبال این دوران رفت و با ایمان، صبر، معرفت، امام شناسی و درک مفهوم انتظار، فرا رسیدن عصر غیبت را گرامی داشت.

قم در این دوره، بالنده و پویاست و مکتبش بر بلندای دانش و معرفت می درخشد. صدها محدث و راوی با زمزمه احادیث، درس عشق و محبت می آموختند. و روایات و اخباری که پیرامون مهدی، ظهور و حکومت آن حضرت از سوی ائمه رسیده بود زمزمه می کردند؛ روایاتی که چون بارقه های نور در کتب حدیثی آنان می درخشید و از مهدی علیه السلام و غیبت آن حضرت پرده برداری می نمایند.

مهدی علیه السلام، آن ذات مقدسی است که پیامبر خدا و امامان معصوم علیهم السلام از او گفته اند و یادش را ارج نهاده اند. او است که خدای متعال در لیله المعراج به پیامبرش بشارت او را داد:

«فَنُودِيْتُ يَا مُحَمَّدُ! أَنْ أَوْصِيَّ بِأَنَّكَ الْمَكْتُوبُونَ عَلَى سَاقِ الْعَرْشِ...؛ چون مرا به آسمان بالا بردند... ندا رسید ای محمد! به ساق عرش بنگر. نام جانشینان تو بر آن مکتوب است. به ساق عرش نگریستم. دوازده نور دیدم که در هر نوری با خط سبزی نام یکی از جانشینانم نوشته شده بود. اول آنان، علی بن ابی طالب و آخرشان، مهدی امت بود. آن گاه ندا شدم که ای محمد! آنان اولیا و دوستان و برگزیدگان منند بعد از تو. به عزت و جلال خود سوگند، دینم را به وجود آنان ظاهر سازم و کلمه خود را به آن ها بلند نمایم و زمین را به وجود آخرین آن ها از دشمنان پاک سازم و او را بر مشرق و

ص: ۱۶۰

مغرب پیروز نمایم. باد را مسخر قدرتش نمایم و گردن های سخت را در محضرش خاضع و رام سازم. به نیروی خود او را یاری و به وسیله فرشتگانم او را مدد نمایم تا دعوت مرا به همه خلق برساند و با عطر توحیدی جامعه بشری را معطر نماید. سپس ملک او را استمرار بخشم و حکومت را به دست اولیای خود دست به دست بچرخانم تا روز قیامت... (۱)»

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم نیز ساحت آن مقدس را چنین می ستاید: «خداوند متعال از صلب حسین علیه السلام امامانی قرار داده است که فرمان مرا پاس دارند و حافظ و پاسدار اندیشه ها و ایده های منند. نهمین آنان قائم اهل بیت علیهم السلام من، مهدی امت اسلام است. گفتار و کردارش از همه مردم به من شبیه تر است. بعد از غیبت طولانی آشکار گردد تا فرمان خدا را اعلام کند و دین حق را آشکار نماید. (۲)»

آن حضرت به دخترش فاطمه بشارت داد: «أَبْشِرِي يَا فَاطِمَةُ فَإِنَّ الْمَهْدِيَّ مِنْكِ» (۳).

همین نام مقدس در سخنان علی علیه السلام می درخشد:

«وَلَكِنْ فَكَّرْتُ فِي مَوْلُودٍ يَكُونُ مِنْ ظَهْرِي الْحَادِي عَشَرَ مِنْ وُلْدِي هُوَ الْمَهْدِيُّ يَمْلَأُهَا عَدْلًا كَمَا مَلِئْتُ جَوْرًا وَ ظُلْمًا... (۴)»

«به خدا سوگند! در اندیشه مولودی هستم که از پشت یازدهمین فرزندم به دنیا می آید و او همان مهدی است که زمین را پر از عدل و داد کند؛ پس از آن که از ظلم و جور پر گردیده باشد.

آن حضرت در بیانی دیگر به کامل فرمود: «آه آه شوقاً الی رؤیتهم... (۵)؛ وه چه قدر مشتاق دیدار آنان هستم!»

مهدی، درّ تابناک و فروزنده صحیفه فاطمیه است.

او با این خصال وصف می شود: «ثم اكمل ذلك بابنه رحمه للعالمين، عليه كمال موسى و بهاء عيسى.» (۶)

ص: ۱۶۱

۱-۱. کمال الدین، ج ۱، ص ۲۵۶، باب ۲۳، ح ۳.

۲-۲. همان، ج ۱، ص ۲۵۷، باب ۲۴، ح ۲.

۳-۳. مسند فاطمه الزهراء علیها السلام، سید طی، ص ۵۴، ح ۹۰.

۴-۴. کمال الدین، ج ۱، ص ۲۸۹، باب ۲۶، ح ۱.

۵-۵. همان، ج ۱، ص ۲۹۱، باب ۲۶، ح ۲.

۶-۶. همان، ص ۳۱۰، باب ۲۸، ح ۱.

امام حسن مجتبی علیه السلام درباره وجود شریف آن امام همام چنین فرمود: «... ذلك التاسع من ولد اخی الحسین...»^(۱)

«او نهمین فرزند برادرم حسین است که خداوند در زمان غیبت او عمرش را طولانی کند و در پرتو قدرت خود او را آشکار نماید. همچون جوانی که سنش کم تر از چهل باشد.»

امام حسین علیه السلام نیز چنین او را ستوده است: «و اخرهم التاسع من ولدی و هو الامام القائم بالحق...»^(۲)

«و آخرین دوازده امام، نهمین فرزند من است و او است پیشوایی که به حق قیام می کند و زمین را پس از مرگ، طراوت حیات و زندگی نوین بخشد. دین خداوند را بر تمام ادیان ظاهر و پیروز نماید؛ اگرچه مشرکان و بدخواهان را ناگوار آید.»

گفتار و روایات امامان از نام مبارک مهدی علیه السلام و فضای آسمانی او سرشار و لبریز است. امام سجاد علیه السلام نیز او را چنین تعریف می کند:

«فی القائم منّا سنن من الانبیاء... در قائم ما اهل البیت علیهم السلام خصال و روش هایی از پیامبران، آشکار است.»^(۳)

امام باقر علیه السلام در شأن آن حضرت چنین فرمود: «القائم منصورٌ بالرعب، مؤیدٌ بالنصر، تطوی له الارض، و تظهر له الكنوز، یبلغ سلطانه المشرق و المغرب...»^(۴)

«خداوند، قائم ما را با ترسی که در دل دشمنانش می افکند یاری می نماید. او به تأییدات خداوند مؤید است. زمین در مقابل گام هایش در هم می نوردد و گنج ها و ذخایر آن برای او آشکار می گردد و فروغ اقتدارش بر مشرق و مغرب می تابد.»

این نام در سخنان امام صادق علیه السلام فروغ و تابش دیگری دارد. آن حضرت در عرصه های گوناگون، شخصیت آن منجی را می ستاید. سخنان آن حضرت، نقطه عطفی در جریان مهدویت در اسلام است.

ص: ۱۶۲

۱-۱. همان، ص ۳۱۶، باب ۲۹، ح ۲.

۲-۲. همان، ص ۳۱۷، باب ۳۰، ح ۳.

۳-۳. همان، ص ۳۲۲، باب ۳۱، ح ۳.

۴-۴. همان، ص ۳۳۱، باب ۳۲، ح ۱۶.

آن حضرت فرمود: «مَنْ أَقَرَّ بِجَمِيعِ الْأَنْبِيَاءِ وَجَحَدَ مُحَمَّدًا بُنَوْتَهُ...» (۱)

«آن که همه امامان را قبول دارد ولی امامت آن حضرت را نپذیرد، مانند کسی باشد که نبوت همه پیامبران را قبول کند ولی رسالت خاتم پیامبران محمد صلی الله علیه و آله وسلم را انکار نماید؛ او مسلمان نیست.»

نیز فرمود: «مردم! امام خود را نیابند. او در موسم حج حاضر می گردد و آن ها را می بیند؛ ولی مردم آن حضرت را نمی بینند.» (۲)

نیز فرمودند: «او است که قیام می کند و مظهر فتنه و تباهی [دجال] را نابود می سازد و زمین را از ستم پاک می نماید.» (۳)

امام صادق علیه السلام به ساحت مهدی علیه السلام عشق می ورزد. آن حضرت در فراق آن محبوب دلها در حالی که چون پدر جوانمرده و دلسوخته می گریست چنین می گفت:

«ای آقای من! غیبت تو خواب از چشم من ربوده و عرصه را به من تنگ ساخته و آسایش دلم را از میان برده است. آقای من! غیبت تو سوگواری مرا ابدی و جاوید ساخته و...» (۴)

امام کاظم علیه السلام درباره حضرت مهدی علیه السلام چنین فرمود: «او از دیدگان نهان می گردد؛ ولی جان مؤمنان از یاد او لبریز است. او دوازدهمین از ما می باشد که خداوند، هر کار دشواری را برای او آسان می نماید و هر گریزنده و فراری رام ساختش می گردد. گنج های زمین برای او آشکار می شود و هر دور، برای او نزدیک می شود. سرکشان در محضرش خوار و شیاطین به قدرتش نابود می گردند.» (۵)

امام رضا علیه السلام نیز ساحت آن وجود قدسی را چنین می ستاید: «بِأَبِي وَ أُمِّي سَمِيَّ جَدِّي ... عَلَيْهِ جُيُوبُ النُّورِ وَ يَتَوَقَّدُ مِنْ سَنَاءِ ضِيَاءِ الْقُدْسِ...»؛

«پدر و مادرم فدای تو باد ای همانم جد بزرگوارم. ای آن که بر قامتش گریبان های

ص: ۱۶۳

۱-۱. همان، ج ۲، ص ۳۳۳، باب ۳۳، ح ۱.

۲-۲. همان، ص ۳۵۱، باب ۳۳، ح ۴۹.

۳-۳. همان، ص ۳۳۶، باب ۳۳، ح ۷.

۴-۴. همان، ص ۳۵۲، ح ۵۰.

۵-۵. همان، ص ۳۶۹، باب ۳۴، باب ۳۳، ح ۶.

نور موج می زند و سیمایش برافق نور قدسی تابان است و آن هنگام که آشکار گردد: زمین به فروغ وجودش نورباران گردد و شمیم عدالتش جهان را معطر سازد. همانا او است آن سفیر الهی که زمین در پیش گام هایش رهروار شود، و نور خورشید، شرمنده رخسار نورانی اش گردد و سایه خود را از او بردارد. فریادگری از آسمان، انقلاب و دعوتش را اعلام دارد و به گوش عموم اهل زمین برساند.^(۱)

نظیر همین روایات از امام جواد، امام هادی و امام حسن عسکری علیهم السلام صادر گردیده^(۲) و جامعه شیعی را آماده ورود به عرصه غیبت نموده است. از این روی، جامعه حدیثی قم، منتظر مهدی موعود علیه السلام است و فرهنگ غیبت و انتظار در آن نهادینه گشته است. جامعه حدیثی قم بر افقی می درخشد که کتاب «الامامه والتبصره»^(۳) پرتوی از آن مکتب و کتاب «کمال الدین» شیخ صدوق قدس سره، جلوه کامل آن است.

سفارت و وکالت

شرایط بحرانی ائمه علیهم السلام در زمان عباسیان سبب گردید تا آن پیشوایان ابزار جدیدی را برای برقراری ارتباط با شیعیان جست و جو نمایند. امام صادق علیه السلام نخستین امامی است که نظام زیرزمینی ارتباطات (التنظیم السری) را در جامعه پی ریزی کرد.

هدف اصلی و کالت، جمع آوری خمس، زکات و هدایای شیعیان به امامان علیهم السلام بود^(۴) و نیز هدایت مردم، در غیاب امام علیه السلام.

امام کاظم، امام رضا و امام جواد علیهم السلام نیز از طریق وکلا و نمایندگان خویش، با شیعیان ارتباط برقرار می کردند.

در زمان امامت حضرت هادی علیه السلام، وکالت، اوج بیش تری یافت و این بدان جهت بود که متوکل، امام هادی علیه السلام را از مدینه به سامرا فراخواند تا باقی مانده عمر خویش را

ص: ۱۶۴

۱-۱. همان، ص ۳۷۲، باب ۳۵، ح ۵.

۲-۲. همان، از ص ۳۷۷ _ ۳۸۵، باب ۳۶، ۳۷ و ۳۸.

۳-۳. الذریعه، ج ۱، ص ۳۸۲.

۴-۴. تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم علیه السلام، ص ۱۳۴.

در آن جا بگذرانند. فقدان تماس مستقیم بین امام و پیروانش، نقش مذهبی و سیاسی وکالت را افزایش داد؛ به گونه ای که کارگزاران (وکلا) امام مسئولیت بیش تری در گردش امور یافتند.^(۱)

با فرا رسیدن عصر غیبت، نقش محوری نمایندگان (سفرا) آشکار شد و امام عصر علیه السلام با تعیین چهار نایب و سفیر، در رأس جریان نمایندگان، ارتباط خویش با شیعیان را استمرار بخشید.

مکتب بغداد

اکنون جای این پرسش است که با وجود جایگاه حوزه حدیثی قم، چرا بغداد پایگاه سفرا گردید؟

اگر نظری به گذشته حوزه حدیثی بغداد بیفکنیم، رمز و راز این معمّا، روشن خواهد شد. از آن جا که شهر بغداد بر پایه دستور حکومتی ساخته شد، از همان آغاز، در تار و پود این شهر، فرهنگ ریاست و سیاست جاری بود. منصور، این شهر را ساخت و پایتخت خود را از کوفه به آن جا منتقل نمود.^(۲) او می خواست پرچم مخالفت خود را با آل علی علیه السلام بر افرازد. دوستان آن حضرت نیز این پیام را دریافتند. از این رو، گروه هایی از شیعیان راهی این شهر شدند و در آن سکنا گزیدند. این، آغاز نفوذ حدیث شیعی در بغداد بود. مهاجران شیعی از کوفه به بغداد آمدند تا کوثر ولای علی علیه السلام را در آن شهر جاری سازند. بنابراین، می توان گفت، حوزه بغداد نیز چون حوزه حدیثی قم از زلال مکتب کوفه جاری گردید.

شیعیان کوفی بدان جا رفتند تا در مرکزیت جهان اسلام، حضوری فرهنگی داشته باشند و از مزایای علمی، فرهنگی، اجتماعی پایتخت حکومت برخوردار شوند و در شکوفایی مکتب شیعی تلاش کنند.

از سوی دیگر، آنان می خواستند با نفوذ در ارکان سیاست، به آیین خود خدمت کنند. از این رو، حوزه حدیثی بغداد بر محور ایده های عقلانی، تمدن، فرهنگ،

ص: ۱۶۵

۱-۱. همان، ص ۱۳۶.

۲-۲. تاریخ طبری، ج ۳، ص ۱۷۶.

ریاست، سیاست و امور لازمه آن _ که تقیه و رازداری است _ شکل گرفت.

محدثان آن حوزه، چهره هایی استثنایی اند. یکی از آن ها «فضل بن سلیمان» است که در زمان منصور و مهدی، دیوان دولتی را اداره می کرد و حساب خراج و مالیات حکومت به دست او بود. «نجاشی» او را از رویان امام صادق و امام کاظم علیهما السلام معرفی می کند و چنین می نگارد: «الفضل بن سلیمان الکاتب البغدادی، کان یکتب للمنصور و المهدی علی دیوان الخراج، روی عن ابی عبدالله و ابی الحسن علیهما السلام». (۱)

راوی و محدث مبرز این حوزه، «علی بن یقظین» است که تا پست وزارت بالا رفت و جز چهار سال پایان عمر، این منصب را حفظ کرد و در پایان عمر به زندان افتاد و چهار سال در زندان ماند و در سال ۱۸۲ ق. وفات کرد. (۲)

حضور امام کاظم و امام جواد علیهما السلام نیز این مدرسه حدیثی را شکوفا کرد و باعث شد عدّه زیادی از شیعیان به بغداد هجرت کنند و قسمتی از این شهر _ مانند محله کرخ _ رنگ شیعی بگیرد و به مرکز تجمع شیعیان و مقابله با مخالفان تبدیل شود.

در عصر امام کاظم علیه السلام، به پاس حضور آن بزرگوار در بغداد، چهره هایی از اصحاب آن بزرگوار به این شهر آمدند؛ افرادی مانند: محمد بن ابی عمیر، عبدالرحمن بن حجاج، سعید بن جناح، سندی بن ربیع، عیسی بن سری، فضل بن یونس، یونس بن عبدالرحمن، یحیی بن حجاج کوفی، قاسم بن محمد جوهری، نصر بن سويد، یعقوب بن یزید و هشام بن حکم. (۳)

از نشانه های مرکزیت بغداد در آغاز قرن سوم هجری قمری، این است که مسعودی می نگارد:

«پس از شهادت امام رضا علیه السلام، فقها و محدثان شیعه در خانه عبدالرحمن بن حجاج اجتماع کردند و درباره امامت امام جواد علیه السلام به بحث و گفت و گو پرداختند و در این جمع، چهره هایی مانند صفوان بن یحیی، محمد بن حکیم، ریان بن صلت و یونس بن عبدالرحمن وجود داشت. سرانجام تصمیم گرفتند که به مدینه رفته، از نزدیک با آن

ص: ۱۶۶

۱- ۱. رجال نجاشی، ص ۳۰۶، ش ۸۳۷.

۲- ۲. همان، ص ۲۷۳، ش ۷۱۵.

۳- ۳. پژوهشی در تاریخ حدیث شیعه، مجید معارف، ص ۳۷۱.

حضرت ملاقات نمایند. نزدیک به هشتاد نفر از مشایخ شیعه راهی مدینه شدند و ضمن ملاقات با آن حضرت، به امامت وی یقین حاصل نمودند.^(۱)

از این روایت روشن می شود که عبدالرحمن بن حجاج که نماینده و وکیل امام صادق علیه السلام^(۲) و امامان بعد از آن بزرگوار در عراق بود، در بغداد سکونت داشت و خانه اش مرکزی برای تصمیمات بزرگ و سرنوشت ساز برای شیعیان بود.

همچنین صفوان بن یحیی که از محدثان نامور شیعه و وکیل امام رضا و امام جواد علیهما السلام است، در بغداد حضور داشت.

در قرن سوم و چهارم هجری قمری، مدرسه حدیثی بغداد، بسیار فعال بود و محله کرخ آن شهر به صورت یک مرکز شیعه نشین اشتهار جهانی یافت و حوزه ای بر پایه عقل، درایت، سیاست و مدتیّت در قالب فرهنگ تقیه و رازداری شکل گرفت.

حضور امام هادی و امام حسن عسکری علیهما السلام در سامرا نیز بر بالندگی حوزه حدیثی بغداد کمک کرد و حوزه حدیثی این شهر را آماده دوران سخت و استثنایی عصر سفارت نمود. بدون شک، مرکزیت این شهر برای جهان اسلام، دلیل آشکاری بر گزینش بغداد برای مرکز سفر از ناحیه امام عصر علیه السلام بود.

جامعه شیعی بغداد در بستر تقیه و رازداری پدید آمد و به رشد و بالندگی دست یافت. شیعیان بغداد رمز رازداری و همزیستی مسالمت آمیز را با دشمن آموختند؛ ولی جامعه شیعی قم از مرکزیت به دور بود و مدام مهد انقلاب و ستیز با خلفا بود و رازداری و تقیه در این حوزه رنگ چندانی نداشت. علاوه بر این، به نظر می رسد تولد امام زمان علیه السلام در سامرا و انس شیعیان و دوستان حضرت مهدی علیه السلام به آن سرزمین و ارتباط بزرگانی که آن حضرت را در آن شهر، در خانه امام حسن عسکری علیه السلام زیارت کرده بودند، همه این عوامل موجب امتیاز بغداد بر قم گردید.

گذشته از این، وکلایی که در زمان عسکریین علیهما السلام، ارتباط شیعیان را با آن دو امام بزرگوار برعهده داشتند، در بغداد بودند. «عثمان بن سعید عمری» و فرزندش «محمد بن عثمان» این جایگاه را برای بغداد ایجاد نمودند تا این شهر به عنوان مرکزیت

ص: ۱۶۷

۱- ۱. اثبات الوصیه، مسعودی، ص ۲۱۵.

۲- ۲. الغیبه، طوسی، ص ۲۱۰.

دوران سفارت انتخاب گردد. از این رو، در اولین روزهای غیبت صغرا، امام عصر علیه السلام در ملاقاتی که با گروهی از شیعیان قمی داشتند، به آنان فرمودند که از آن پس برای داشتن ارتباط به بغداد مراجعه کنند.^(۱)

همزیستی با دشمنان و مخالفان، حوزه حدیثی بغداد را با فرهنگ رازداری و تقیه عجین ساخته بود. سیره سفر در زمان سفارت، بیانگر این موضوع است که زمان غیبت صغرا، هنگام رازداری و تقیه است.

سفیر دوم، «ابوجعفر» در روابط خود با وکلا بسیار دقیق بود تا هیچ ردّ پایی را به مقامات دولتی نشان ندهد و جان خود و امام را از خطر محفوظ دارد. شیخ صدوق گزارشی از دیدار سرّی «ابوجعفر» و «ابن متیل» - یکی از ده وکیل بغداد - را بدین شرح ارائه می دهد:

«ابوجعفر با ابن متیل، در یکی از خرابه های عباسیه دیدار کرد. در آن جا نامه ای را که امام مهدی علیه السلام به او نوشته بود؛ برای او خواند و سپس آن را قطعه قطعه کرد.^(۲)»

ابوجعفر برای آن که از جاسوسان حکومت طفره رود، با وکلای استان های دوردست، تماس مستقیم نمی گرفت. او به اشخاصی که نامه یا پول برایش می آوردند، دستور می داد آن ها را در جای مخصوص قرار دهند و هیچ گونه رسیدی به آن ها نمی داد.^(۳)»

«محمد بن علی اسود» از چهره هایی است که با ابوجعفر تماس مستقیم داشت. او در ابتدا، وجوهات را نزد ابوجعفر می برد. ابوجعفر به او فرمان داد تا آن ها را نزد عالم سرشناسی بنام «عباس بن معروف قمی» ببرد و هیچ رسیدی هم از وی طلب نکند.^(۴)»

وکلائی مناطق دور دست مانند قم، با سفیر تماس می گرفتند و از طریق بازرگانان، که اطلاعی از رابطه بین ابوجعفر در جایگاه سفیر دوم و فرستادگان کالا نداشتند، پول و کالا برای وی می فرستادند. آنان این کالاها را از قم برای ابوجعفر می آوردند؛ باین فکر که او با تجار، تنها از لحاظ تجارت درگیر است.^(۵)»

ص: ۱۶۸

۱- ۱. کمال الدین، ج ۲، ص ۴۷۸، (باب ۴۳، ح ۲۶).

۲- ۲. همان، ص ۴۹۸، (باب ۴۵، ح ۲۰).

۳- ۳. الغیبه، طوسی، ص ۱۹۲؛ تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم علیه السلام، ص ۱۷۴.

۴- ۴. کمال الدین، ج ۲، ص ۵۰۲، (باب ۴۵، ح ۳۰).

۵- ۵. الغیبه، ص ۱۹۲-۱۹۲؛ تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم علیه السلام، ص ۱۷۴.

سفیر سوم نیز در آیین رازداری، سرآمد روزگار بود. او که بنا بر بعضی از گفته‌ها، قمی است،^(۱) سیره سفیر دوم را استمرار بخشید. او در فرهنگ رازداری و تقیه، سرآمد بود.

«دکتر عباس اقبال»، در وصف «ابوالقاسم حسین بن روح» چنین می‌نگارد: «او به تصدیق ... دوست و دشمن، از فهمیده‌ترین و عاقل‌ترین مردم روزگار بوده است.»

حسین بن روح از سال انتصاب خود به مقام نیابت تا اوان وزارت حامد بن عباس، (از جمادی‌الثانیه ۳۰۶ ه. ق. تا ربیع‌الثانی ۳۱۱ ق.) با حرمت تمام در بغداد می‌زیست و منزل او محل رفت و آمد اعیان و وزیران معزول بود... بعد از خلاصی از حبس، حسین بن روح همان منزلت را بازیافت و به تدبیر امور شیعه پرداخت، و امامیه، اموالی را که به عهده داشتند به او می‌رساندند.^(۲)

امتیاز این مرد الهی در رازداری او بود. هنگامی که حسین بن روح نوبختی افتخار نیابت امام را پیدا کرد، یکی از بزرگان شیعی بنام «ابوسهل اسماعیل بن علی نوبختی» در بغداد سکونت داشت و از مقام والایی برخوردار بود. پس از تعیین حسین بن روح به نیابت خاص، شخصی از او حکمت انتخاب حسین بن روح را جویا شد. ابوسهل پاسخ داد: آنان [ائمه علیهم السلام] بهتر از هرکسی می‌دانند که چه کسانی را برگزینند. کار من مناظره با دشمن و بحث با آنان است. اگر من مکان امام غایب علیه السلام را _ چنان که ابوالقاسم حسین بن روح می‌داند _ می‌دانستم، شاید در تنگنای بحث و جدل او را به خصم نشان می‌دادم؛ در صورتی که اگر ابوالقاسم، امام را زیر دامن خود پنهان داشته باشد و او را با قیچی قطعه قطعه کنند هرگز امام را به کسی نشان نمی‌دهد.^(۳)

او چنان با احتیاط زندگی می‌کرد که وقتی خادمش به معاویه ناسزا گفت، او را از نزد خود اخراج کرد؛^(۴) «البته باید بدانیم این زمانی است که شخصی بنام حمید بن عباس وزیر دربار است و او در خصومت با شیعیان، شهره عالم بود.»^(۵)

ص: ۱۶۹

- ۱-۱. تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم علیه السلام، ص ۱۹۲.
- ۲-۲. خاندان نوبختی، ص ۲۱۷ _ ۲۲۱.
- ۳-۳. الغیبه، ص ۲۴۰، به نقل از: نوبختی، ص ۲۱۷.
- ۴-۴. همان، ص ۲۳۷ _ ۲۵۱.
- ۵-۵. تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم علیه السلام، ص ۱۹۶.

تربیت شدگان مکتب حدیثی بغداد در مرکز جهان اسلام، در سایه تدبیر و درایت و رازداری توانستند سگاندار کشتی هدایت و رهبری شیعه شوند و ارتباط شیعیان و امام علیه السلام را برقرار سازند. حوزه سنتی قم به دلیل دور بودن از مرکز حکومت و محیط کاملاً آزاد، شیعیانی انقلابی و جسور داشت و نمی توانست وظیفه ای را که یک سفیر در آن زمان خفقان برعهده داشت به انجام برساند.

گذشته از این علل، به نظر می رسد، دلیل عمده گزینش بغداد، مرکزیت آن برای جهان اسلام بود. به همین جهت بغداد، مرکز سفارت و نیابت شد و قمی ها این مکانت والا را ارج نهادند. حوزه قم، بدون اختلاف، یک پارچه به جانب بغداد و مقام نیابت چشم دوخت و دستورهای سفرا را با جان پذیرا شد.

این یکپارچگی و وحدت، امتیاز با ارزشی برای این حوزه محسوب می شد و محدثان جلیل القدر این جامع شیعی، چه در زمان حضور ائمه علیهم السلام و چه بعد از آن، بدون تفرقه، منهج پیشوایان معصوم را پیمودند. این، به پاس معرفت امام شناسی مردم قم و حوزه آن بود.

«مادلونگ» در ترسیم سیمای شیعیان قم چنین می نگارد:

«شیعیان قم در وفاداری به امامت دوازده امام علیهم السلام، باقی ماندند و هیچ گونه انشقاقی، اعم از فطحی یا واقفی در میان تعداد بی شمار محدثان امامی این شهر یافت نشده است.»^(۱)

این، بدان جهت بود که شیعیان قم، پس از رحلت هر امام، افراد مورد اعتماد خود را به محل زندگی آنان می فرستادند و در شناخت امام بعدی سعی کامل می نمودند. آن ها در این باره، نشانه های مخصوصی را جست و جو می کردند و پس از یافتن آن نشانه ها در شخص، امامت او را می پذیرفتند. بعد از رحلت امام حسن عسکری علیه السلام، گروهی از قمیون _ که در میان آنان محمد بن جعفر حمیری قرار داشت _ که از وفات امام عسکری علیه السلام مطلع نبودند، وارد سامرا شدند و استفتائات و وجوهاتی را به همراه داشتند. آنان در آن جا خبر رحلت امام عسکری علیه السلام را شنیدند. شخصی آنان را به

ص: ۱۷۰

سوی جعفر هدایت کرد. آن‌ها جعفر را ملاقات کردند و خواستند او نیز مانند امامان معصوم علیهم السلام به پرسش‌های آنان و خواسته‌هایشان پاسخ گوید. جعفر گفت: مگر امامان پیشین چگونه رفتار می‌کردند؟ قمیون پاسخ دادند: آنان به ما از مقدار پول و صاحبان آن‌ها خبر می‌دادند. جعفر برآشفته شد و گفت: من غیب‌گو نیستم... در همین هنگام، شخصی وارد شد و آنان را بنام صدا زد و به سوی منزلی راهنمایی کرد. در آن‌جا شخصی را به آنان نشان داد که به نظر می‌رسید وکیل امام دوازدهم باشد. وکیل، مبلغ و جوهاتی را که آورده بودند به آن‌ها گفت. پس از تجلی این کرامت، قمی‌ها به آستان حضرتش بوسه زده، اموال را تقدیم نمودند و از سوی امام به آن‌ها دستور داده شد تا از این پس وجوهات را به شخص معینی در بغداد تحویل دهند: «و امرنا القائم ان لا نحمل الی سرمن رأی بعدها شیئاً من المال، فانه ینصب لنا بیغداد رجلاً یحمل الیه الاموال و یخرج من عنده التوقیعات.»^(۱)

آنان جانشین امام حسن عسکری علیه السلام را شناختند و از سوی حضرت مهدی علیه السلام به پیروی از مقام نیابت هدایت شدند.

ارتباط قمی‌ها با مقام نیابت

روشن شد که قمیون با تحقیق و تلاش کامل، منهج مستقیم خود را یافتند و پس از معرفت، دل‌داده آن شدند و به راهش جان و مال‌شان را نثار کردند.

در ابتدا بسیاری از شیعیان، از پرداخت خمس به عثمان به سعید _ بدون آن‌که کرامتی نشان دهد که حقیقتاً از جانب امام دوازدهم منصوب شده است _ سرباز می‌زدند. چون قمی‌ها امامت را فروغ ولایت خداوند می‌دانستند و معتقد بودند که مهر امامت از همان مطلع نبوت تجلی می‌کند؛ در اصول کافی چنین آمده است:

«حسن بن نصر، ابوصدام و عده‌ای دیگر پس از رحلت امام حسن عسکری علیه السلام درباره وکلا به گفت و گو پرداختند و تصمیم گرفتند از امام بعدی جویا شوند. حسن بن نصر نزد ابوصدام آمد و به او گفت: می‌خواهم به حج روم. ابوصدام از وی خواست سفرش را به تعویق اندازد. حسن بن نصر به او گفت: من از خوابی که دیده‌ام

ص: ۱۷۱

۱- ۱. کمال الدین، ج ۲، ص ۴۷۸ _ ۴۷۷، باب ۴۳، ح ۲۶.

بیمناکم. بنابراین، باید بروم. وی احمد بن یعلی بن حمّاد را وصی خود کرد. احمد وجوهاتی را نذر امام کرده بود. چون از تصمیم حسن آگاه شد، پول را به وی داد و به او سفارش کرد که هیچ چیز را بدون حجت و دلیل به کسی ندهد. حسن می گوید: پس از آن که وارد بغداد شدم، خانه ای را اجاره کردم. پس از آن، یکی از وکلا لباس ها و وجوهاتی آورد و آن ها را به من سپرد به او گفتم: این چیست؟ پاسخ داد: این است آن چه دیده ای. سپس دیگری متاع مشابهی آورد و سومی به همین ترتیب، تا منزل پر شد. پس از آن، احمد بن اسحاق، تمام متاعی که داشت نزد من آورد. از این رو، حیرت زده شدم؛ ولی بعد از آن، پیامی از امام علیه السلام دریافتیم که فرمان داده بود کالاها را به سامرا ببرم. چون بدان جا رسیدم، پیغامی دریافت کردم که مرا فرمان می داد کالاها را نزد او ببرم. کالاها را برای حمل، در زنبیل ها نهادم. به راهروی خانه که رسیدم، غلام سیاهی را ایستاده دیدم. از من پرسید: تو حسن بن نضری؟ گفتم: بله. او پاسخ داد: وارد شو. وارد خانه شدم. و از آن جا داخل ساختمانی گردیدم. در آن جا زنبیل های محموله را خالی کردم. در حالی که مشاهده پرده ای مرا به وجود ساختمان دیگری در آن سو دلالت می کرد. شخصی از پشت سر مرا صدا زد: ای حسن بن نضر! سلام خدا و رحمت او بر تو باد! تردید مکن؛ زیرا اگر شک کنی، شیطان را خوشحال خواهی کرد. از آن پس، دو پارچه برای من فرستاد و گفت: آن ها را بردار؛ زیرا به آن دو نیاز پیدا خواهی کرد. پارچه ها را برداشتم و بیرون رفتم. سعد اشعری می گوید: حسن بن نضر عزیمت کرد و در ماه رمضان درگذشت و همان دو پارچه به جای کفن او مورد استفاده قرار گرفت. (۱)

با توجه به موقعیت حسن بن نضر، در قم می توان حدس زد که وکلا این امور را چنین ترتیب داده بودند که با دیدن کرامتی در این سفر، شک و تردید از دل او زدوده شود؛ چون حسن بن نضر در میان شیعیان قم، شخصی ممتاز بود و شک و تردید او می توانست بر پیروان این ناحیه تأثیر بگذارد. او شخصیتی بود که به مقام زیارت امام علیه السلام نایل گردید. (۲)

ص: ۱۷۲

۱- ۱. اصول کافی، ج ۱، ص ۵۱۷-۵۱۸.

۲- ۲. کمال الدین، ج ۲، ص ۴۴۳، باب ۴۳، ح ۱۶.

قمیون با جلوه های کرامت عصر نیابت، نوربارانند. علی بن محمد بن متیل می گوید:

عمویم جعفر بن احمد گفت: ابوجعفر، محمد بن عثمان عمری مرا خواست و چند جامه راه راه و کیسه ای از پول به من داد و گفت: لازم است همین اکنون خودت را به واسط برسانی و این ها را که به تو دادم، به اولین کسی که موقع بالا-رفتن تو از مرکب به شط با تو برخورد کرد، بدهی. می گوید: مرا از این مأموریت اندوهی سخت درگرفت. گفتم: شخصیت همانند من را به چنین مأموریتی می فرستند؟ و این چیز اندک و ناقابل را با او روانه می کنند! من به واسط رفتم و از مرکب بالا رفتم. اولین کسی که به من برخورد کرد، از احوال حسن بن محمد قطاه سیدلانی و کیل وقف در واسط پرسش کردم. گفت: من هستم؛ تو کیستی؟ گفتم: من جعفر بن محمد بن متیل هستم. او مرا بنام می شناخت. به من سلام کرد. من هم به او سلام کردم. همدیگر را در آغوش کشیدیم. به او گفتم: ابوجعفر عمری به تو سلام رساند و این چند جامه و این کیسه را به من داد که به شما تحویل دهم. او گفت: حمد خدا را؛ زیرا محمد بن عبدالله حائری، از دنیا رحلت کرده است و من برای اصلاح و تهیه کفن او بیرون آمده ام. جامه دان را گشود و همه لوازم کفن را مشاهده کرد. از سرتاسری و پارچه های کفن و کافور. کرایه حمال ها و اجرت دفن هم در کیسه بود. جنازه او را تشییع کردیم و برگشتیم.»^(۱)

«حسین بن محمد قمی»، معروف به «ابوعلی بغدادی»، می گوید:

«من در بخارا بودم. شخصی بنام ابن جاوشیر، ده شمش طلا- به من داد و گفت آن ها را به شیخ ابوالقاسم حسین بن روح نوبختی تحویل بدهم. من آن ها را با خود آوردم و چون به آمویه رسیدم، یکی از آن شمش ها گم شد و من متوجه نشدم تا این که وارد بغداد شدم. شمش ها را بیرون آوردم تا تحویل بدهم. دیدم یکی از آن ها کم است. به ناچار، یک شمش به وزن آن خریدم و به جای آن گذاشتم و رفتم خدمت شیخ

ص: ۱۷۳

ابوالقاسم حسین بن روح؛ شمش ها را به او تحویل دادم. او به من گفت: آن شمش را که خریدی بردار و با دست خود بدان اشاره کرد. او گفت: آن شمش را که گم کردی به ما رسید و آن این است. آن شمش را بیرون آورد که من در آمویه گم کرده بودم. بدان نگاه کردم، آن را شناختم.» (۱)

فروغ کرامتی دیگر را می توان در داستان دیگری مشاهده کرد. همو می گوید:

«در همین سال، زنی را در بغداد دیدم. او از من پرسید: وکیل مولای ما کیست؟ یکی از قمی ها به او خبر داد که ابوالقاسم حسین بن روح است. سپس نشانی سفیر را به او داد. آن زن نزد وی آمد. من در خدمت او بودم. به او گفت: ای شیخ! همراه من چیست؟ فرمود: هرچه با خودداری برو در دجله انداز و نزد من بیا تا به تو بگویم که آن ها چه بودند. آن زن رفت و آن چه با خود داشت در دجله انداخت و نزد سفیر برگشت. سفیر به خدمتگزار خود گفت: آن جعبه را نزد من بیاور. و به آن زن گفت: این همان جعبه ای است که با تو بود و در دجله انداختی. من به تو بگویم در آن چیست یا تو به من می گویی؟ عرض کرد: شما بفرمایید. فرمود: آن چه در این جعبه است، عبارت است از:

۱. یک جفت دست بند طلا؛

۲. یک حلقه بزرگ که گوهری در آن نصب است؛

۳. دو حلقه کوچک که در آن ها دو گوهر است؛

۴. دو انگشتر که یکی فیروزه و دیگری عقیق است.

آن گاه سر جعبه را باز کرد و آن چه در آن بود، بیرون ریخت. دیدم همان بود که سفیر بزرگوار بیان کرده بود. چون ما چنین دیدیم، از خوشحالی بیهوش شدیم. سپس گوینده این کرامت، با سوگندهای بزرگ، نقل خود را تأیید کرد.» (۲)

نیز در همین ارتباط، «محمد بن علی اسود» چنین می گوید:

«در یکی از سال ها، زنی جامه ای به من داد و گفت: آن را نزد عمری ببر. آن را با جامه های بسیاری نزد عمری بردم، دستور داد همه را به محمد بن عباس قمی تحویل

ص: ۱۷۴

۱-۱. همان، ج ۲، ص ۵۱۸، باب ۴۵، ح ۴۷.

۲-۲. همان، ص ۵۱۹، باب ۴۵، ح ۴۷.

دهم. همه را به او تسلیم کردم، جز جامه همان زن را. عمری کسی نزد من فرستاد و دستور داد که جامه آن زن را به او بده. به او گفتم: من هرچه گشتم آن جامه را نیافتم. سفیر گفت: غم مخور بعد آن را خواهی یافت. همین طور هم شد.»(۱)

در خبر دیگر چنین آمده است: ابوالحسن بن کثیر نوبختی و ام کلثوم، دختر سفیر دوم نقل می کنند:

اموالی برای مقام سفارت از قم و اطراف آن آوردند. هنگامی که اموال داخل بغداد شد و نزد ابوجعفر تقدیم گردید، ابوجعفر به آورنده آن اموال گفت: قد بقی شیءٌ مما استودعته فاین هو؟ فقال له الرجل، لم یبق شیءٌ یا سیدی فی یدایلا و قد سلمته، فقال له ابوجعفر: بلی قد بقی شیءٌ؛ مقداری از مال نزد تو باقی مانده، کجا است آن؟ آورنده اموال گفت: چیزی نزد من باقی نمانده است. ابوجعفر گفت: نخیر، نزد تو چیزی از اموال باقی مانده است. او رفت و مدتی تفکر و اندیشه کرد. سپس به سوی ابوجعفر بازگشت و گفت: چیزی به خاطر نیاوردم. ابوجعفر به او گفت: الثوبان السردانیان؛ کجا است آن دو ثوب سردانی؟ آن مرد ناگهان متوجه شد، گفت: ای والله یا سیدی لقد نسیتهما حتی ذهبا عن قلبی و لست أدری.... آن گاه ابوجعفر او را راهنمایی کرد تا آن دو لباس را به دست آورد.»(۲)

زندگی سفرا لبریز از کرامات و امور خارق العاده بود و عجیب این که این جلوه ها بیش تر در ارتباط با قمیون رخ داده اند. علی بن احمد قمی می گوید:

«نزد ابوجعفر رفتم تا به ساختش سلام کنم. دیدم او خود را مهیای مرگ می کند. به او گفتم: یا سیدی! ما هذه الساجه؟ فقال لی: هذه لقبری... فاذا كان یوم كذا و كذا من شهر كذا و كذا من سنه كذا و كذا صرت الى الله عزوجل و دفنت فيه... و هذه الساجه معی... فمات فی الیوم الذی ذكره من الشهر الذی قاله من السنه التی ذكرها، و دفن فيه.»(۳)

این مفاخر شیعه، از زمان مرگ خود مطلع بودند و بدون شک، امام علیه السلام آنان را به

ص: ۱۷۵

۱-۱. همان، ص ۵۰۲، باب ۴۵، ح ۳۰.

۲-۲. الغیبه، طوسی، ص ۱۷۹ _ ۱۷۸.

۳-۳. همان، ص ۲۲۳ _ ۲۲۲.

چنین اطلاعاتی آگاه ساخته بود. از این رو، قمی ها پس از فرا رسیدن عصر غیبت نیز با شناخت کامل و معرفت تمام، از مقام نیابت پیروی نمودند. اولین سفیر، شخصیت مبرز و پرهیزگار عثمان بن سعید عمری است که پیشوای قم، «احمد بن اسحاق اشعری» و بزرگان دیگر این حوزه چون «محمد بن احمد بن جعفر قطان»، «محمد بن جعفر حمیری»، «عبدالله بن جعفر حمیری»، «سعد بن عبدالله» و سایر بزرگان از خاندان متیل و نوبختی حرمتش را گرامی داشتند.

اولین سفیر، نزد احمد بن اسحاق بسیار گرامی و معزز است. او از عصر امام هادی علیه السلام، «عثمان بن سعید» را می شناخت و امام هادی علیه السلام نیز با آگاهی از آینده و مکانتی که برای عثمان پیش خواهد آمد، او را به احمد بن اسحاق معرفی کرده بودند.

احمد می گوید: «روزی به حضور امام هادی علیه السلام شرفیاب شدم و عرض کردم: من گاهی به این جا می آیم؛ ولی توفیق زیارت شما را ندارم. سخن چه کسی را بپذیرم و از چه کسی فرمانبردار باشم؟

امام علیه السلام فرمود: هَذَا أَبُو عَمْرٍو الثَّقَةُ الْأَمِينُ، مَا قَالَهُ لَكُمْ فَعَنِّي يَقُولُهُ وَ مَا أَدَاهُ إِلَيْكُمْ فَعَنِّي يُؤَدِّيهِ (۱)

ابو عمرو [عثمان بن سعید] فردی امین و مورد اعتماد من است. آن چه به شما بگوید از جانب من می گوید و آن چه به شما برساند از جانب من می رساند.

نیز می گوید: پس از رحلت امام هادی علیه السلام، به محضر امام حسن عسکری علیه السلام رسیدم و همان سؤال را تکرار کردم. حضرت نیز مانند پدر بزرگوارش فرمود:

هَذَا أَبُو عَمْرٍو الثَّقَةُ الْأَمِينُ، ثِقَةُ الْمَاضِي وَ ثِقَتِي فِي الْمَحْيَا وَالْمَمَاتِ، فَمَا قَالَهُ لَكُمْ فَعَنِّي يَقُولُهُ وَ مَا أَدَى إِلَيْكُمْ فَعَنِّي يُؤَدِّيهِ (۲)؛ این ابو عمرو، امین و مورد اعتماد من است. امین امام پیشین بود و امین من است در زندگی و پس از مرگ من. هر آن چه او بگوید از جانب من می گوید و آن چه به شما برساند از جانب من رسانده است.

احمد از چهره های مبرز اصحاب امام هادی علیه السلام محسوب می شد. او در جمعی که عثمان بن سعید و علی بن جعفر همدانی در آن حضور داشتند به محضر امام هادی علیه السلام

ص: ۱۷۶

۱-۱. همان، ص ۲۱۵.

۲-۲. همان.

شرفیاب شد و از قرضی که بر ذمه داشت شکایت کرد. امام علیه السلام به عثمان بن سعید که وکیل او بود، دستور داد: سی هزار دینار به او بپردازد. (۱) آن گاه که احمد با مشکلی اعتقادی درباره «رؤیت» دست به گریبان بود و از محضر امام هادی علیه السلام سؤال کرد، حضرت مشکل او را حل نمود. (۲)

«سعد بن عبدالله اشعری» از احمد ابن اسحاق چنین نقل می کند:

«نامه ای از جعفر کذاب برای من ارسال شد که خود را وصی و قیم برادر معرفی کرده بود: فلما قرأت الكتاب كتبتُ الي صاحب الزمان عليه السلام و صيرت كتاب جعفر في درجه؛ وقتی نامه را قرائت کردم، نامه ای به سوی امام زمان علیه السلام فرستادم و نامه جعفر را در میان آن قرار دادم.

در جواب من، از ناحیه مقدسه جوابی کامل و جامع ارسال شد که در پایان آن چنین نگاشته بود: وَقَدْ أَبَى اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ أَنْ تَكُونَ الْإِمَامَةَ فِي أَخِينِ بَعْدَ الْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ وَ أَدِنَ اللَّهُ لَنَا فِي الْقَوْلِ ظَهَرَ الْحَقُّ وَاضْمَحَلَّ الْبَاطِلُ...» (۳).

حال که فروغ معنویت و مکانت احمد بن اسحاق بر دیدگان نشست، جایگاه او در طلیعه عصر نیابت آشکار می گردد. بدون شک، کم ترین لغزشی در حوزه حدیثی قم، می توانست ارکان مقام نیابت رابلرزاند و موجب گمراهی مردم گردد. برای مثال، می توان موقعیت قم را در آغاز دوره نیابت، مانند مکه پس از رحلت رسول خاتم صلی الله علیه و آله وسلم دانست که بقای مردم آن بر اسلام، اسلام را جاودانه نمود.

از این روست که به روایت کلینی، نخستین سفیر، احمد را از قم به بغداد فراخواند تا با حضور او تردید گروهی را که نسبت به مقام نیابت او شک داشتند بزدايد. (۴) او معاون عثمان بن سعید در امور مالی سازمان بود (۵) و در کنار سفیر در بغداد باقی ماند. طبری می نگارد: «احمد بن اسحاق، فعالیت خود را تا زمان مرگ، در عراق و در سازمان شیعه و در کنار سفرا ادامه داد» (۶).

ص: ۱۷۷

۱- ۱. مناقب، ج ۳، ص ۵۱۲؛ تاریخ الغیبه الصغری، ص ۱۴۲.

۲- ۲. احتجاج، طبرسی، ج ۲، ص ۲۵۱.

۳- ۳. الغیبه، طوسی، ص ۱۷۶ - ۱۷۴.

۴- ۴. اصول کافی، ج ۱، ص ۸ - ۵۱۷.

۵- ۵. تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم، ص ۱۴۹.

۶- ۶. دلائل الامامه، طبری، ص ۲۷۲ و ۷ - ۲۷۵.

در این دوران است که برای احمد بن اسحاق و جمعی از کارگزاران، توقیعی از سوی ناحیه مقدسه صادر شد و آنان را ستود و مدح گفت. (۱)

احمد و دیگر کارگزاران، بنیانی را نهادند که مانند زمان حضور امام حسن عسکری علیه السلام، اموال و وجوهات به سوی بغداد می رفت.

در تمام دوران «وکالت و نمایندگی فعال»، به خصوص از زمان امام رضا علیه السلام، قم دارای نمایندگانی بود که از میان چهره های مشهور انتخاب می شدند. آنان عبارتند از: ذکریا بن آدم، عبدالعزیز بن مهتدی، احمد بن اسحاق قمی و عبدالله بن جعفر حمیری، که اموال موقوفه فراوانی را از این شهر برای ائمه علیهم السلام و در زمان نیابت، برای مقام نیابت ارسال می کردند. (۲) در میان نمایندگان، افراد سودجو و فرصت طلب نیز وجود داشت که شیخ طوسی با عنوان «السفراء المذمومون» از آنان یاد می کند؛ (۳) که از آن جمله «صالح بن محمد بن سهل همدانی» متولی اوقاف قم، است. (۴)

از جمله چهره های مبرز در پایان عصر امامت و طلیعه دوره نیابت، «عبدالله بن جعفر حمیری» است. او وکیل امین مقام سفارت در قم بود. (۵)

عبدالله بن جعفر از مفاخر قم و نماینده و وکیل ناحیه مقدسه در قم است. او در دوره نیابت، ساحت مقام نیابت را ارج نهاد و از رازداران مقام سفارت بود. او از دومین سفیر محمد بن عثمان عمری، چنین روایت می کند:

«قال سمعته يقول و الله انّ صاحب هذا الامر ليحضر الموسم كل سنة فيرى الناس و يعرفهم و يرونه و لا يعرفونه (۶)؛ به خدا سوگند! امام عصر در هر سال در مراسم حج حاضر می شود و مردم را می بیند و می شناسد؛ ولی مردم او را می بینند و نمی شناسند.»

وی در حدیث دیگر می گوید: از مقام سفارت ابوجعفر پرسیدم: «آیا امام زمان علیه السلام

ص: ۱۷۸

۱-۱. الغيبة، طوسی، ص ۲۵۸.

۲-۲. همان، طوسی، ص ۲۱۱.

۳-۳. همان، ص ۲۱۳.

۴-۴. همان.

۵-۵. الغيبة، ص ۲۳۰ _ ۲۲۹.

۶-۶. کمال الدین، ج ۲، ص ۴۴۰، باب ۴۳، ح ۸.

را دیده اید؟ فرمود: آری و آخرین دیدارم از آن حضرت در کنار کعبه بود.»(۱)

وی در روایت دیگر می گوید: از ابوجعفر شنیدم که می فرمود: «رأيت صلوات الله عليه متعلقاً بأستار الكعبة في المستجار و هو يقول: اللهم انتقم لي من اعدائي(۲)؛ امام زمان _ صلوات الله عليه _ را زیارت کردم در حالی که پرده کعبه را در [کنار رکن یمانی] مستجار با دست های مبارک گرفته بود و می فرمود: بارخدا یا! از دشمنانم انتقام بگیر.»

عبدالله بن جعفر حمیری، در دریای کرامت امامان شناور بود. وجودش از ایمان لبریز بود؛ لیکن به هر بهانه ای می خواست این رشته الهی را محکم تر نماید. او در روایتی نقل می کند که همراه احمد بن اسحاق به محضر مقام نیابت عثمان بن سعید رسیدیم، به او گفتم:

«أني أسألك عن مسألة كما قال الله عز وجل في قصه ابراهيم: «أولم تؤمن قال بلى ولكن ليطمئن قلبي»؛ هل رأيت صاحبي؟ فقال لي نعم(۳)؛ می خواهم سؤالی کنم همان گونه که ابراهیم از خداوند سؤال کرد تا قلبم مطمئن گردد؛ آیا امام زمان را دیده ای؟ گفت: آری.»

این شخصیت بزرگ، مکاتباتی با امام هادی علیه السلام دارد. نیز مسائلی را توسط محمد بن عثمان عمری از محضر امام حسن عسکری علیه السلام سؤال می کند. کتاب «قرب الاسناد الی صاحب الامر» از آثار او است. اوست که نخستین کتاب را در عصر غیبت صغرا بنام «الغیبه و الحیره»، درباره غیبت امام زمان علیه السلام نگاشته است.(۴) فرزندان بزرگوارش نیز در این افق درخشیدند. «محمد بن عبدالله بن جعفر حمیری» است که بر این بام ظاهر شد. او چهره ای پرفروغ دارد و نامه هایی به محضر امام زمان علیه السلام نگاشت و پاسخ های مبارک از سوی آن حضرت دریافت کرد. احمد بن حسین می گوید: «وقعت هذه المسائل الی فی اصلها والتوقعات بین السطور».(۵)

ص: ۱۷۹

۱-۱. همان، ح ۹.

۲-۲. همان، ح ۱۰.

۳-۳. همان، ح ۱۴؛ کتاب الغیبه، طوسی، ص ۲۱۵.

۴-۴. رجال نجاشی، ص ۲۱۹، ش ۵۷۳؛ فهرست طوسی، ص ۱۲۸، ش ۴۴۱؛ خلاصه الاقوال، ص ۱۰۶، ش ۲۰.

۵-۵. رجال نجاشی، ص ۳۵۴، ش ۹۴۹؛ فهرست طوسی، ص ۱۸۴، ش ۷۰۷؛ خلاصه الاقوال، ص ۱۵۷، ش ۱۱۳.

بر پیشانی او عنوان «کاتب صاحب الامر» می درخشد و این افتخاری بزرگ برای او محسوب می گردد. برادرانش نیز به چنین شرفی نایل شدند. جعفر، حسین و احمد هر یک برای امام مکاتباتی داشتند.^(۱)

سیر ارتباط با مقام نیابت عظمی، در طول دوره غیبت صغرا، میان قمیون و سفرا برقرار بود.

بزرگان قم که در زمان سفیر اول و دوم با مقام سفارت ارتباط داشتند، بسیارند؛ از آن جمله: محمد بن احمد بن جعفر قطان، جعفر بن احمد بن متیل، پدر بزرگوارش احمد بن متیل، محمد بن احمد بن متیل، علی بن احمد بن متیل، علی بن محمد بن متیل، احمد بن حمزه بن یسع، حسن بن نصر قمی، سعد بن عبدالله و عبدالله بن جعفر حمیری را می توان نام برد. در میان این افراد، برخی مانند احمد بن اسحاق و عبدالله بن جعفر به مقام نمایندگی و وکالت رسیدند.^(۲)

قم در این دوران با فروزندگی تمام، منهج امامان علیهم السلام را پیمود و نسبت به سفیران، احترام ویژه ای قائل بود.

درباره ارتباط جعفر بن احمد بن متیل و پدر بزرگوارش با محمد بن عثمان، دومین سفیر ناحیه مقدسه، چنین می نگارند:

«كنا لانشك انه ان كانت كائنه من ابي جعفر لايقوم مقامه الا جعفر بن احمد بن متيل، او ابوه لما رأينا من الخصوصية به و كثره كينونته في منزله...»^(۳)

ارتباط سفیر با جعفر و پدر بزرگوارش چنان صمیمانه بود که اعتقاد ما بر آن بود که اگر حادثه ای برای مقام نیابت رخ دهد، کسی جز او یا پدرش جانشین او نخواهد شد؛ چون این دو از خاصان سفیر بودند. غذای سفیر در خانه جعفر آماده می شد و تمام امور سفارت، در خانه او رتق و فتق می گردید. پس از آن که به فرمان ولی امر _ اواحنا فداه _ ابوالقاسم حسین بن روح به افتخار سفارت نایل آمد، جعفر و پدرش فرمانبر او

ص: ۱۸۰

۱- ۱. همان، ص ۳۵۵.

۲- ۲. کمال الدین، ص ۴۹۸، ح ۲۰؛ ص ۵۰۳، ح ۳۳؛ ص ۵۰۴، ح ۳۵؛ کتاب الغیبه، طوسی، ص ۲۲۵ _ ۱۹۵، ح ۲۲؛ تاریخ سیاسی، ص ۱۹۲.

۳- ۳. کتاب الغیبه، ص ۲۲۵.

شدند و همان گونه که از سفیر دوم اطاعت می کردند، پذیرای فرمان سفیر سوم شدند.

شیخ صدوق چنین می نگارد:

«لَمَّا حَضَرَتْ أَبَا جَعْفَرٍ مُحَمَّدَ بْنَ عَثْمَانَ الْعَمْرِيُّ السَّمَّانَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ الْوَفَاهُ كُنْتُ جَالِسًا عِنْدَ رَأْسِهِ أَسْأَلُهُ وَاحْدَثُهُ وَابُو الْقَاسِمِ الْحُسَيْنِ بْنِ رُوحٍ عِنْدَ رَجُلِيهِ فَالْتَفَتَ إِلَيَّ ثُمَّ قَالَ لِي: قَدْ أَمَرْتُ أَنْ أَوْصِيَ إِلَى أَبِي الْقَاسِمِ الْحُسَيْنِ بْنِ رُوحٍ قَالَ: فَقَمْتُ مِنْ عِنْدِ رَأْسِهِ وَأَخَذْتُ بِيَدِ أَبِي الْقَاسِمِ وَأَجْلَسْتُهُ فِي مَكَانِي وَتَحَوَّلْتُ إِلَى عِنْدِ رَجُلِيهِ.» (۱)

جعفر بن محمد بن مثیل می گوید:

«هنگامی که وفات ابو جعفر فرارسید، من بر بالین او حاضر بودم و حسین بن روح در پایین پای او نشسته بود. با ابو جعفر سخن می گفتم. ابو جعفر متوجه من شد و گفت: مأمور شدم که حسین بن روح را به جای خود معرفی نمایم. از جای برخاستم، دست حسین بن روح را گرفته، او را به جای خود نشاندم و خود در پایین پای او جای گرفتم.»

از بیوت رفیع در این دوران، بیت بابویه است که حسین بن موسی و فرزندش علی بن بابویه بر این آسمان می درخشند.

علی بن بابویه، شخصیت مبرز است که بنا بر نقلی در همان عنفوان جوانی اش توقیعی از سوی امام حسن عسکری علیه السلام در مدحش صادر گردید. (۲)

شهید اول در ذکری، فتوهای او را لباس نصوص می پوشاند و می گوید: «انّ الاصحاح، كانوا يأخذون الفتاوى من رساله علی بن بابویه اذا أعوزهم النص، ثقّه و اعتماداً علیه.» (۳)

«فقهای ما در هنگامه فقدان روایات و نصوص، فتوای علی بن بابویه را مصدر حکم خویش قرار داده و طبق آن فتوا می دادند، چون اعتقادشان این بود که علی بن بابویه بدون دلیل قاطع، چنین فتوایی نمی دهد. از این رو، نصی در دسترس علی بن بابویه بوده که بعداً مفقود گردیده است.»

او در زمان «سفر» ساحت آنان را ارج نهاد، محبوب ناحیه مقدسه بود. پیام های

ص: ۱۸۱

۱- ۱. کمال الدین، ج ۲، ص ۵۰۳، باب ۴۵، ح ۳۳.

۲- ۲. روضات الجنّات، ج ۴، ص ۲۷۳، ش ۳۹۷.

۳- ۳. همان.

خود را به واسطه وجود مبارک آنان به امام علیه السلام می رساند.

محمد بن علی بن اسود نقل می کند:

«علی بن بابویه از من خواست تا از حسین بن روح تقاضا کنم که او از محضر امام زمان _ عَجَلُ اللّٰهِ تَعَالٰی فرجه _ تقاضا کند که آن حضرت از خدا بخواهد خداوند فرزندی به او عطا کند. پس از سه روز، حسین بن روح خبر داد که امام علیه السلام برای علی بن بابویه دعا کرد: «و اِنَّهٗ سَيُوَلِّدُ لَهٗ وَلَدًا مَبْرُوكًا يَنْفَعُ اللّٰهَ بِهِ...» (۱).

خداوند دو فرزند بنام محمد و حسین به او عطا کرد. شیخ صدوق همیشه بر خود می بالید و می فرمود: «انا ولدت بدعوه صاحب الامر (۲)؛ من به دعای بقیه الله الاعظم متولد شده ام.»

او در منهج خود چشم به سیره سفرا دوخته بود. از این رو، ابن بابویه در ارتباط با منصور نیز طریق مقام نیابت را پیمود؛ چون حسین بن روح، منصور را مطرود دانسته و درباره اش گفته بود: «... فهذا كفرٌ بالله تعالى، والحاد قد احكمه هذا الرجل «منصور» الملعون في قلوب هؤلاء القوم ليجعله طريقاً الى ان يقول لهم بانّ الله تعالى اتحد به و حلّ فيه، كما يقول النصارى في المسيح عليه السلام (۳)؛ منصور راه کفر و الحاد را پیموده و آن ملعون اندیشه هایی را در ذهن این قوم ایجاد کرده و چون نصارا او معتقد به حلول خداوند و اتحاد با آن ذات مقدّس است.»

از این رو، علی بن بابویه او را از خود راند. حسین بن علی بن بابویه، داستان آمدن حلاج به قم را چنین شرح می دهد:

«ان ابن الحلاج صار الى قم و كاتب قرابه ابى الحسن يستدعيه و يستدعي ابا الحسن ايضاً و يقول انا رسول الامام و وكيه (قال): فلما وقعت المكاتبه في يد ابى _ رضی الله عنه _ خرقتها...»

«هنگامی که [حسین بن منصور] حلاج در سفر پنج ساله خود، به قم رسید، در منزلی سکنا گزید؛ چون ساز و برگ سفر واگذاشت توسط یکی از بستگان پدرم

ص: ۱۸۲

۱- همان، ص ۲۷۵؛ کمال الدین، ج ۲، ص ۵۰۲، ح ۳۱.

۲- خلاصه الاقوال، ص ۹۴، ش ۲۰.

۳- کتاب الغیبه، طوسی، ص ۲۴۹.

(برادرزاده اش) نامه ای به پدرم نوشت و در آن، خود را سفیر و وکیل صاحب الامر معرفی کرد و ضمن دعوت از آورنده نامه به پذیرش ادعاهایش از پدرم تقاضا کرد که دعوتش را بپذیرد و دیگران را هم به قبولش بخواند. هنگامی که نامه به دست پدرم رسید، آن را خواند و پاره پاره کرد و روی زمین ریخت و آثار خشم و غضب بر چهره اش آشکار گردید و به آورنده نامه گفت: وای بر تو! چه چیز تو را به ارتکاب پیروی از جاهلان وادار کرد؟ این بگفت و به جانب دکان روان گردید. چون وارد سرای شد، به تجارت خانه در آمد. حاضران به پاس حشمتش از جای خود برخاستند و مراتب ادب به جای آوردند. از آن میان یک نفر از جای برنخاست. پدرم در جای خود بنشست و دفاتر پیش کشید و ضمن آن که به آن ها می نگریست، از منشی خود پرسید: این غریبه کیست که در این جا نشسته است؟

حلاج به فراست، مطلب را دریافت و گفت: چرا از خودم نمی پرسی که من کیستم و از دیگران که چون خودت مرا نمی شناسند، پرسش می کنی؟ پدرم فرمود: من بنا به رعایت ادب از دیگران پرسش کردم و اکنون از خود شما می پرسم. شما کیستید؟ حلاج گفت: من همان کسی هستم که ساعتی قبل، نامه اش بدریدی. من مشاهده می کردم؛ پدرم پرسید: تو صاحب آن نامه می باشی؟ گفت: آری، در این زمان رنگ از چهره پدرم پرید و با تندی با وی به سخن پرداخت سپس دستور داد: پای این دشمن خدا و رسولش را بگیرد و از این مکان بیرون اندازید. به دنبال فرمان پدرم، او را از شهر قم با ذلت و خواری بیرون کردند و دیگر او را در قم ندیدیم. (۱)

مشایخ بزرگ شیعی مانند شیخ صدوق، شیخ مفید، سید مرتضی، شیخ طوسی، نجاشی، علامه حلی و علامه مجلسی، حلاج را مطرود و مستوجب لعن می شناسند.

به هر روی، علی بن بابویه تسلیم مقام نیابت در قم بود.

او در منظر امام زمان علیه السلام و مورد توجه سفیر آن حضرت است. وی تا زمان آخرین سفیر با وجاهت تمام زندگی کرد تا از دنیا رحلت نمود. شیخ صدوق می نگارد:

«حضرت بغداد عند المشایخ رضی الله عنهم فقال الشیخ ابوالحسن علی بن

ص: ۱۸۳

محمد السمری قدس الله روحه ابتداء منه: رحم الله علی بن الحسین بن موسی بن بابویه القمی» (۱).

مقام نیابت عظمی، در جمعی از بزرگان برای علی بن بابویه طلب رحمت کرد؛ حضار متعجب شدند و گفتند: او که زنده است. سفیر فرمود: او هم اینک رخت از جهان بریست؛ تاریخ را نگاشته، پس از چند روز خبر رسید که علی بن بابویه در همان روز رحلت کردند. آیا جز این است که این خبر از سوی بقیه الله الاعظم به سفیرش اعلام می شد؛ یا آن که بگوییم سفیر با بصیرت الهی خود بر چنین امری آگاه گردید.

فضای معنوی قم

دوران غیبت صغرا برای قمی ها، عصر شرف و افتخار بود. رود نور معرفت و امام شناسی این مردم در این سرزمین بهشتی جاری بود. عشق به ولایت، فضای این شهر را معطر ساخته بود. در این دوران، فرزاندگانی از قم به محضر امام زمان علیه السلام شرفیاب گردیدند که صدوق در «کمال الدین» آنان را چنین معرفی می کند:

«و من اهل قم احمد بن اسحاق...؛ و من قم الحسن بن النضر، محمد بن محمد، و علی بن محمد بن اسحاق، و ابوه، و الحسن بن یعقوب» (۲).

نیز نگاشته اند: «... حتی دخلنا دار مولانا الحسن بن علی علیهما السلام فاذا ولده القائم سیدنا علیه السلام قاعد علی سریر کانه فلقه قمر، علیه ثاب خضر، فسلمنا علیه، فرد علينا السلام...» (۳).

جایگاه قم؛ آن گونه است که در این بوستان پرگل، زاغ نیز غزلخوان می گردد و دشمنان اهل بیت علیهم السلام نیز به مدح و ثنای آنان می پردازند.

«احمد بن عیبدالله بن خاقان» از رجال دربار حکومت عباسیان بود. او متصدی اراضی قم و مأمور گرفتن مالیات این شهر و از ناصبیان و دشمنان اهل بیت علیهم السلام بود.

«حسن بن محمد اشعری»، «محمد بن یحیی» و دیگران نقل می کنند: «روزی در

ص: ۱۸۴

۱- ۱. کمال الدین، ج ۲، ص ۵۰۳، باب ۴۵، ح ۳۲؛ الغیبه، ص ۲۴۳.

۲- ۲. کمال الدین، ج ۲، ص ۴۴۳، باب ۴۳، ح ۱۶.

۳- ۳. همان، ص ۴۷۸، ح ۲۶.

مجلس او، سخن از علویان و افکار آنان به میان می آمد. احمد گفت: من در سامرا کسی از علویان را به عظمت حسن بن علی العسکری علیه السلام نیافتم. او عزیز دوست و دشمن بود. همه، عظمتش را ارج می نهادند. به یاددارم روزی نزد پدرم بودم که دربانان خیر آوردند ابومحمد ابن الرضا می خواهد وارد شود. من از این که دربانان، نزد پدرم از او با کنیه یاد کرده و نامش را به عظمت یاد کردند، شگفت زده شدم؛ زیرا نزد پدرم فقط خلیفه یا ولیعهد او با کنیه نامیده می شد.

در همین حال مرد گندمگون، خوش قامت، خوش رو، نیکو اندام، جوان و دارای هیبت و شکوه وارد شد. هنگامی که چشم پدرم به او افتاد، از جا برخاست و به استقبال او شتافت. به یاد نداشتم پدرم نسبت به کسی از بنی هاشم یا فرماندهان سپاه چنین احترامی ابراز کرده باشد. پدرم دست در گردن او انداخت و صورت و سینه او را بوسید و بر جای نماز خود که در آن جا نشسته بود، او را جای داد و خود به ادب مقابل او نشست و با او به صحبت پرداخت. در ضمن صحبت و گفت و گو، گاهی با تواضع به آن حضرت خطاب می کرد و می گفت: فدایت شوم! من از آن چه می دیدم در شگفت بودم. ناگهان دربانی آمد و گفت: موفق عباسی، برادر خلیفه، می خواهد به حضور شما برسد. معمول این بود که هرگاه موفق، پیش پدرم می آمد، ابتدا دربانان و فرماندهان ویژه سپاه او می آمدند و در فاصله در ورودی قصر تا مجلس پدرم، در دو صف می ایستادند و به همین حال می ماندند تا موفق از میان آنان عبور کند. در همین زمان، پدرم، پیوسته متوجه ابومحمد امام عسکری علیه السلام بود و با او گفتگو می کرد؛ تا آن گاه که چشمش به غلامان مخصوص موفق افتاد. در این موقع به او گفت: فدایت شوم! اگر مایلید تشریف ببرید و به دربارن خود دستور داد تا حجابی ایجاد کنند و موفق، آن حضرت را نبیند. ابومحمد علیه السلام برخاست و پدرم نیز برخاست، دست در گردن او انداخت و با او خداحافظی کرد و بیرون رفت. من به دربانان و غلامان گفتم: وه، این چه کسی بود که این گونه با جلالت و عظمت با او برخورد شد؟! گفتند: او یکی از علویان است که به او حسن بن علی علیه السلام می گویند و به ابن الرضا معروف است. تعجب من افزون گردید و تمام آن روز در فکر و اندیشه بودم تا شب شد. عادت پدرم این بود که پس از نماز عشا می نشست و گزارش ها و اموری را که لازم بود به اطلاع

خلیفه برساند، بررسی می کرد. وقتی نماز خواند و نشست، من آمدم نزد او نشستیم. کسی آن جا نبود جز من و او. پرسید: احمد! کاری داری؟ گفتم: آری پدر! اگر اجازه دهید بگویم. گفت: اجازه داری. گفتم: رفتار امروز شما با این شخص مرا به حیرت انداخته است. شما با کمال تواضع در محضرش نشستید و با جمله فدایت شوم، ساحتش را ارج نهادید.

گفت: او امام شیعیان، حسن بن علی، معروف به ابن الرضا است. آن گاه لحظه ای سکوت کرد. من نیز ساکت ماندم. سپس گفت: پسر! اگر خلافت از دست خلفای بنی عباس بیرون برود، جز او کسی لایق خلافت نیست و این به خاطر فضیلت، عفت، زهد، عبادت، اخلاق و شایستگی های آن مرد بزرگ است. پدر او نیز مرد بسیار بزرگوار و با فضیلت بود. با این سخنان، اندیشه و نگرانی ام بیش تر و خشم من نسبت به پدرم افزون شد. کوشش و تلاشم این بود که درباره او پرسش و جست و جو کنم؛ ولی از هر که سؤال کردم، همه و همه، در بزرگی و عظمت او مدح و ثنا گفتند و زبان دوست و دشمن، مأذنه بلند فضایل و مناقب آن بزرگوار بود.»(۱)

غیبت صغرا برای قم، عرصه افتخار و شرف است.

۱- از نظر فرهنگی؛ طنین فرهنگ شیعی در این شهر موج می زد. صدها اصل و کتاب در حوزه حدیثی قم تدوین گردید. فروغ توقیعات از ناحیه مقدسه به سوی بزرگان این شهر جاری بود.(۲) کتاب هایی نیز در ارتباط با امامت و موضوع غیبت در این حوزه تألیف شد که از دو کتاب می توان نام برد(۳):

الف) «الغیبه و الحیره» که «عبدالله بن جعفر حمیری» به تألیف آن همت گماشت. متأسفانه این کتاب، امروز در دسترس نیست.
ب) «الامامه و التبصره من الحیره»، اثر جاودانه «علی بن بابویه»؛ که تکامل این کتاب را می توان در کتاب فرزندش بنام «کمال الدین» مشاهده کرد.

ص: ۱۸۶

۱- ۱. اصول کافی، ج ۱، ص ۵۰۳؛ ارشاد، مفید، ص ۳۳۸؛ اعلام الوری، طبرسی، ص ۳۷۶ _ ۳۷۷؛ کشف الغمّه، ج ۳، ص ۱۹۷.

۲- ۲. رجال نجاشی، ص ۲۱۹، ش ۵۷۳ و ص ۳۵۴، ش ۹۴۹.

۳- ۳. تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم علیه السلام، ص ۲۴.

۲- از نظر اقتصادی؛ سیل اموال و هدایای مردم قم، به سوی سامرا جاری بود. زن و مرد در این نهضت مشارکت داشتند. زنی از اهل آوه بنام «زینب» نزد «جعفر بن احمد بن متیل» می رود و می گوید: می خواهم این سیصد اشرفی خود را به نزد «ابوالقاسم حسین بن روح» تقدیم نمایم. (۱) حسین بن علی قمی ده شمش طلا را از «ابن جاوشیر» دریافت می کند تا آن را نزد حسین بن روح بفرستد. (۲)

«حسین بن حمدان» (از خاندان معروف حاکم حمدانیه) در سال ۲۹۶ ق. به حکومت قم رسید. او پس از آن که از این سمت عزل شد با سفیر دوم در بغداد تماس گرفت و خمس تمام اموال خویش را به نشانه اطاعت از امام دوازدهم، به سفیر تقدیم نمود. (۳)

۳- از نظر سیاسی؛ نیز مردم قم به جز حاکمیت حاکم شیعی را نمی پذیرفتند. از این روی، قاضی در «مجالس المؤمنین» به نقل از اربلی چنین می نگارد:

«اهل قم، در زمان بعضی از خلفای عباسی از اطاعت حاکم امتناع نمودند و هرکسی را به حکومتشان فرستاد با او مقاتله و محاربه نمودند و مجال تصرف ندادند. مکرر لشکرها بر سر ایشان فرستادند مفید نیفتاد؛ آخر امیر ناصرالدوله بن حمدان را که امیرالامراء خلیفه بود؛ بر سر ایشان فرستادند و چون ناصرالدوله نزدیک به قم رسید، اعیان آن جا به تحف و هدایا استقبال او نمودند و گفتند: ما به حکومت غیر شیعی راضی نبودیم و اکنون که تو آمدی، بالطوع و الرقبه امثال حکم تو می کنیم و در آن سال اهل قم، زیاده از مال و وجوهات سال های گذشته به ناصرالدوله رسانیدند تا به خلیفه فرستاد.» (۴)

قم در ارتباط نزدیک با مقام سفارت بود و حوزه حدیثی قم در این دوره بر اوج رفعت و عظمت. پس از آن که زمان غیبت صغرا به پایان رسید و غروب آخرین ستاره این آسمان یعنی زمان مرگ «علی بن محمد سمری» فرا رسید، این توییغ از ناحیه مقدسه برای او صادر شد:

ص: ۱۸۷

-
- ۱- ۱. کمال الدین، ج ۲، ص ۵۰۳، باب ۴۵، ح ۳۴.
 - ۲- ۲. تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم علیه السلام، ص ۱۹۸.
 - ۳- ۳. کشف الغمه، ج ۴، ص ۴۰۹؛ بحارالانوار، ج ۵۱، ص ۵۷-۵۶؛ تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم علیه السلام، ص ۱۷۳.
 - ۴- ۴. مجالس المؤمنین، قاضی نورالله شوشتری، ج ۱، ص ۸۵.

«بسم الله الرحمن الرحيم. ياعلى بن محمد السمرى أعظم الله أجر اخوانك فيك فانك ميت ما بينك و بين سته أيام فاجمع أمرک ولا تتوص الى أحد فيقوم مقامك بعد وفاتك فقد وقعت الغيبه التامه فلا ظهور الا بعد اذن الله...» (۱).

شش روز پس از صدور این توقيح، نمايندگان سفير بر بستر مرگ آن حضرت جمع شدند و از او پرسيدند: چه کسی مقام جانشینی تو را عهده دار می گردد؟

او پاسخ داد: «الله أمر هو بالغه(۲)؛ خدای را فرمانی است که ابلاغ خواهد فرمود.» این آخرین کلامی بود که از آن بزرگوار شنیده شد. از آن پس، ارتباط مستقیم بین سفیر و امام دوازدهم خاتمه یافت و غیبت صغرا تمام شد و غیبت کبرا آغاز گردید.

با فرا رسیدن این دوره، قم در ماتم و اندوه فرو رفت و با حسرت، منتظر ظهور حضرت حجت ماند. هنگامی که «احمد بن حسن بن ولید قمی» به نمایندگی از پدر بزرگوارش و جماعت دیگر وارد بصره شد و از او در باره شایعاتی که درباره جانشینی او بود، جويا شدند؛ او برآشفته و انکار کرد. از این رو، برای آن که او را امتحان کنند، وجوهاتی برای او آوردند ولی او آن اموال را نپذیرفت و گفت: از این که او را بپذیرم ممنوع ام؛ زیرا حقی در موضوع جانشینی امام ندارم و هرگز چنین ادعایی نکردم. (۳)

ممکن است عدم پذیرش وجوهات از طرف آن بزرگوار بدان جهت باشد که بزرگان قم می خواستند تفاوت بین دو غیبت صغرا و کبرا و مقام نیابت خاص و عام برای شیعیان روشن گردد؛ چون در زمان نیابت خاص، آن که وجوهات را می گرفت، خودش یا به واسطه سفیر خاص، با امام ارتباط برقرار می کرد؛ ولی در زمان نیابت عام، چنین توفیقی رسماً نصیب نایبان نمی شود. از این رو، باید مردم با چنین فرقی آشنا می شدند.

ممکن است دلیل عدم پذیرش این بود که قمی ها تصور می کردند که امام زمان علیه السلام به زودی آشکار خواهد شد و شایسته است که وجوهات به ساحت آن حضرت تقدیم

ص: ۱۸۸

۱-۱. کتاب الغیبه، ص ۲۴۲ و ۲۴۳.

۲-۲. همان، ص ۲۴۳.

۳-۳. همان، ص ۲۵۵.

گردد. شاید علت عدم پذیرش، وجود برخی از روایات بود که آن بزرگواران از درک و فهم آن روایات عاجز بودند.

والله عالم

ص: ۱۸۹

بخش سوم افتخارات و اکتسابات

پرتوی از ره آورد دو قرن ارتباط و افتخار

ص: ۱۹۰

پرتوی از ره آورد دو قرن ارتباط و افتخار

اشراق ائمه علیهم السلام و اکتساب قمی ها

پس از هجرت عبدالله، احوص، عبدالرحمان، اسحاق و نعیم (فرزندان سعد بن مالک) به قم، افقی بر فضای معنوی این شهر گشوده شد و ستارگانی تابناک بر آن ظاهر شدند.

طلیعه دار آنان، «موسی بن عبدالله بن سعد» است که فروغ مذهب شیعی خود را از پس ابر تقیّه در قم آشکار نمود. (۱)

در آن زمان هنوز نور آیین تشیّع در ایران آشکار نشده بود. او همراه برادران خود: اسحاق، عیسی و شعیب، به افتخار عنوان صحابی امام باقر علیه السلام مزین گردید؛ (۲) چهره هایی که نخستین بذر حدیث شیعه در قم افشانند و سپس پروانه وجود امام صادق علیه السلام گشته، به ساحت آن بزرگوار به ادب ایستادند.

آن روز که عیسی از قم به سوی مدینه رفت و کوچه های مدینه را یکی پس از دیگری پشت سر نهاد تا به در خانه امام صادق علیه السلام رسید و به ادب ایستاد و اذن ورود طلید و با پاسخ مهربانانه امام به درون خانه دعوت شد و به نشان «انّ عیسی بن عبدالله منّا اهل البیت» مزین گردید (۳) و امام علیه السلام میان دو دیده او را بوسید؛ یا برادرش عمران در منی، به شرف زیارت آن حضرت نایل گردید و مشمول دعای آن بزرگوار

ص: ۱۹۲

۱-۱. تاریخ قم، ص ۲۷۸.

۲-۲. رجال طوسی، ص ۱۰۷، ۲۶۶ و ۳۰۷؛ رجال برقی، ص ۳۰.

۳-۳. رجال کشی، ص ۳۳۲، ح ۶۰۷ و ۶۱۰.

شد، (۱) آیا تصور می کرد که طلیعه دار چه جریان مبارکی است؟ آیا باور می کرد که او سنگ بنای شهر امامت و حرم اهل بیت علیهم السلام را می نهد؟

روابط محدثان قمی با امام صادق علیه السلام رو به فزونی گذاشت و ده ها نفر از قم به سوی آن حضرت شتافتند و در دریای حدیث و معرفت حوزه آن حضرت شناور شدند. در تاریخ قم چنین نگاشته شده است:

«دیگر آنک، دوازده پسر از آن سعد بن عبدالله راوی و اهل حدیث بوده اند؛ از ابی عبدالله جعفر بن محمد صادق و زیاده بر صد مرد از آن فرزندان عبدالله و از فرزندان احوص و از فرزندان سائب و از فرزندان نعیم، روایت کنندگانند از دیگر ائمه علیهم السلام.» (۲)

این آغاز، تا فرجام مبارکش که کم تر از دو قرن طول کشید، تاریخ جاودانه ای را برای قم رقم زد که آن را مرور خواهیم نمود. خاندان های بزرگی مانند: برقی، عطار، متیل، حمیری، نوبختی، بابویه و... در قم به پا خاستند؛ ولی رهبری این جریان مقدس را خاندان اشعری برعهده داشتند. ابتدا، عیسی بن عبدالله بن سعد و پس از او، فرزندش ابوعلی محمد بن عیسی _ که از سوی نجاشی، شیخ قمیین و رئیس خاندان اشعری، معرفی گردید _ (۳) و پس از او، فرزندش ابو جعفر احمد بن محمد بن عیسی بن عبدالله _ که رهبری سیاسی و مذهبی قمی ها را به دست گرفت _ شیخ قمی ها و فقیه بلامنازه آن زمان بود. احمد بن محمد بن عیسی شخصیت نامداری بود که با حاکم زمان دیدار می کرد. (۴) وی در عصر امام رضا، امام جواد و امام هادی علیهم السلام به اوج بالندگی رسید.

فرزندان سعد تصور نمی کردند که زیر بنای چه فرهنگ بلندی را می نهند؛ ولی امام صادق علیه السلام در آئینه روح عرشی خود این آینده فروزان را می نگریست. از این رو، با سخنان خویش آن را جاودانه نمود. آن حضرت بیش از بیست روایت درباره قم و منزلت قمیون بیان فرمود. (۵)

ص: ۱۹۳

۱- ۱. همان، ص ۳۳۲-۳۳۳، ح ۶۰۹-۶۰۸-۶۰۶.

۲- ۲. تاریخ قم، ص ۲۷۸.

۳- ۳. رجال نجاشی، ص ۳۳۸، ش ۹۰۵.

۴- ۴. همان، ص ۸۱، ش ۱۹۸.

۵- ۵. تاریخ قم، ص ۹۰ _ ۱۰۰؛ بحارالانوار، ج ۶۰، ص ۲۰۷ _ ۲۲۱.

۱. سیاسی

در پرتو این آیین، قم به بالندگی رسید. قم، پس از فتح آن در سال ۲۳ ق. به دست ابوموسی، از نظر خراج، تابع اصفهان بود. پس از نشر مذهب شیعی در این شهر، مردم از پرداخت مالیات به خلفای بنی عباس، به مدت پنجاه سال امتناع ورزیدند. زمان هارون که اقتدارش فوق العاده بود، در سال ۱۸۴ ق. تصمیم گرفت مردم قم را تسلیم کند و آنان را مجبور به پرداخت مالیات نماید. در تاریخ قم آمده است:

«پس بقایای همه شهرها مستخلص گردانیدند و محصل کردند مگر بقایای اصفهان که در آن تأخیر افتاد به سبب اهل قم که در ادای آن تمرد و سرکشی می کردند و از ادای بقایا امتناع می نمودند و عمال را می کشتند؛ یکی را بعد از آن دیگر. (۱) از این رو، هارون عبدالله بن کوشید قمی را به حکومت اصفهان _ که قم در آن زمان از توابع آن بود _ بگماشت تا مالیات پنجاه ساله را وصول کند.»

او برادر خود عاصم را والی قم قرار داد. عاصم با تمام قدرت کوشید تا استقامت مردم قم را درهم بشکند و تا توانست مردم قم را آزار داد؛ ولی نتوانست خراج مردم قم را بستاند. سرانجام اهل قم، در دارالخراج بر او جمع آمدند و او را بکشتند.»

«به دنبال این حادثه، هارون، عبدالله را از حکومت اصفهان عزل کرد و حسن بن تحتاخ را به عوض او به قم فرستاد؛ ولی عبدالله، به بغداد رفت و با پرداخت یک میلیون درهم خواستار بازگشت به منصب سابق خود گردید؛ به شرط آن که قم از تابعیت اصفهان خارج شود. (۲)»

در این میان، شخصیتی که نشان صحابی امام صادق علیه السلام و امام کاظم علیه السلام برچهره داشت (۳)، به پا خواست و با وساطت خویش قم را در سال ۱۸۹ ق. به استقلال رسانید.

ص: ۱۹۴

۱-۱. تاریخ قم، ص ۲۹ _ ۳۰.

۲-۲. همان، ص ۳۰ _ ۳۱.

۳-۳. رجال طوسی، ص ۱۷۸، ش ۲۱۱؛ ص ۳۴۷، ش ۱۵.

تاریخ قم این حادثه را چنین بیان می‌دارد: «حمزه بن یسع، قم را کوره گردانید و از اصفهان جدا کرد و منبر در این مسجد بنهاد».^(۱)

این نخستین پیروزی قمی‌ها در پرتو مذهب تشیع و آغاز بازگشت هویت مردم این سرزمین در سایه آیین شیعی است. این روند ادامه یافت و در پایان قرن دوم و آغاز قرن سوم آشکار گردید.

از یک سو، تجلی قدرت بزرگ قمی‌ها است که در نهضت ابوالسرایا آشکار گردید. بلاذری می‌نگارد: «وقتی حسن بن سهل وزیر مأمون، هرثمه را به نبرد ابوالسرایا فرستاد، لشکر ابوالسرایا شکست خورد. در همین زمان، گروهی از مردم قم به حمایت از ابوالسرایا آمدند: «و قد قدم قوم من اهل قم فصاروا مع ابي السرايا فلقى هرثمه فتضعض اصحابه للقاء القميين اياهم».^(۲) هنگامی که لشکریان هرثمه، قمی‌ها را دیدند بر خود لرزیدند.

از سوی دیگر، مأمون، آن دوران را این گونه تحلیل می‌کند و در تبیین جایگاه سیاسی _ مذهبی مردم قم چنین می‌گوید: «ما اجدُ احدًا يُعیننی علی هذا الامر، لقد هممتُ ان اجعلَ اهل قم شعاری و دثاری!»^(۳)

«در موضوع ولایتعهدی، تکیه گاهم را مردم قم می‌دانستم و باورم آن بود که حمایت این مردم را در مقابل همه دشمنی‌ها حفظ خواهم کرد؛ آنان یاران باطن و ظاهر من خواهند بود.»

پس از استقلال قم، زمان امامت امام جواد علیه السلام نقطه عطفی در روند رو به رشد این حرکت بود؛ چون دوباره مشعل انقلاب در این سرزمین برافروخته شد و مردم این سرزمین در مقابل حکومت بغداد ایستادند و نهضتی را پدید آوردند که سال‌ها ادامه داشت.

نخستین قیام در سال ۲۰۴ ق. آغاز شد و در سال ۲۱۱ ق. توسط علی بن هشام، سرکوب گردید. او یحیی بن عمران و بعضی از مشایخ قم را به قتل رساند و علی بن

ص: ۱۹۵

۱- ۱. تاریخ قم، ص ۳۷ و ۲۷۹.

۲- ۲. انساب الاشراف، بلاذری، ج ۲، ص ۲۶۷.

۳- ۳. عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج ۲، ص ۱۵۲.

عیسی طلحی اشعری را که از نزدیکان مردم قم بود، به حکومت این شهر گماشت و خود به جانب بغداد بازگشت.

در سال ۲۱۵ ق. مردم قم دوباره به پا خواستند و طلحی، عامل بغداد را از شهر بیرون کردند. مأمون این قیام را نیز سرکوب نمود.

سومین بار، مردم قم پس از شنیدن خبر درگذشت مأمون و جلوس معتصم بر مسند حکومت، به پا خواستند و به دارالحکومه هجوم برده، طلحی را از قم بیرون راندند. او به بغداد شتافت و معتصم را علیه مردم قم تهییج کرد. معتصم، «وصیف ترک» را مأمور ساخت تا متمردان قم را سرکوب کند و از میان بردارد. وصفیف همراه طلحی روانه قم شد و به هر تدبیر و نیرنگ، به شهر رخنه نمود و باروی شهر را منهدم ساخت و خانه ها و باغ های رهبران قیام را به آتش کشید و شهر را به تلی از خاکستر تبدیل کرد. برای چندین سال شعله انقلاب قم خاموش ماند. مردم قم بسیار عصبانی بودند؛ به ویژه در دوران حکومت متوکل که او با اهانت های خود به ساحت مقدس اهل بیت علیهم السلام سخت شیعیان را آزار می داد. قمی ها مترصد فرصت مناسبی بودند تا این خشم را ابراز دارند.

در دوران خلافت معتمد، مردم قم حسین کوکبی و یارانش را تقویت کردند تا بر قزوین و زنجان تسلط یافت و حکومتی را تشکیل داد. قمی ها نیز در همین زمان از پرداخت مالیات امتناع ورزیدند. معتمد در سال ۲۵۸ ق.، والی بلاد جبل، موسی بن بُغا را مأمور کرد تا قزوین و زنجان را از دست سادات علوی خارج سازد و بر سر راه خود شعله انقلاب قم را نیز فروبشاند. او «عبدالرحمان بن مفلح ترک» را به فرماندهی لشکری به قم روانه داشت. مردم قم او را به شهر راه ندادند. در نتیجه، او شبانه خود را به میان شهر افکند و سران نهضت را به تیغ خونین دژخیمان خود سپرد و گروهی را زندانی کرد. گروهی نیز متواری شدند. سپس مالیات چهارساله را گرفت و به جانب ری رفت و به موسی پیوست. مردم قم که از ستم های موسی بن بغا به تنگ آمده بودند، به امام حسن عسکری علیه السلام متوسل شدند تا به آن ها دعایی تعلیم نماید و از شر موسی در امان بمانند. آن حضرت دعایی به آنان آموخت تا در قنوت نماز شب خود بخوانند.^(۱)

ص: ۱۹۶

در سال ۲۶۳ ق. هنگامی که معتمد، سرگرم جنگ با یعقوب لیث بود، مردم قم قیام کردند و از پرداخت مالیات به حکومت بغداد خودداری نمودند.

در سال ۲۶۵ ق. پس از درگذشت یعقوب لیث و با روی کار آمدن عمرو لیث و دوستی او با معتمد، خلیفه، «اذکوتکین» را برای فرونشاندن انقلاب قم مأمور کرد. او هم «مادرانی» کاتب خویش را به قم اعزام داشت. مردم قم او را به شهر راه ندادند. او با توسل به زور و قدرت بر شهر مستولی گشت؛ ولی زمان را برای خونریزی و ارتکاب جنایت مناسب ندید. لذا کسی را به قتل نرساند و خراج چهارساله را گرفت و از قم خارج گشت.

پس از آن که عمر و لیث قدرت و شکوهی به دست آورد و معتضد عباسی با وی به مخالفت برخاست، اسماعیل سامانی را به جنگ او فرستاد. مردم قم نیز در این زمان سر به شورش برداشتند و از پرداخت خراج امتناع ورزیدند. پس از شکست عمرو لیث، معتضد، ابراهیم کیلیغ را مأمور سرکوب انقلاب قم نمود. او به سوی قم شتافت و پس از رسیدن به قم دروازه های شهر را به روی خود بسته دید. او شهر را محاصره نمود و سرانجام به درون شهر راه یافت و گروهی از مردم قم را به قتل رسانید و عده ای را تبعید نمود و مالیات معوقه را وصول نمود. او فهمید که علت مخالفت مردم قم و نپرداختن مالیات به پاس حب و علاقه مردم این شهر به مال و منال دنیا نیست _ چون مردم قم، به گفته تاریخ قم، همه اموال خود را وقف ائمه علیهم السلام نمودند و در دوره غیبت صغرا نیز سیل اموال و هدایا از سوی مردم این شهر به بغداد جاری بود. پس علت این مخالفت ها، این بود که قمی ها پیروی از حکومت بغداد را اطاعت از طاغوت و مخالفت با طاغوت را وظیفه شرعی و دینی خود می دانستند _ این فرمانده پس از آن که شهر را تسخیر کرد، یحیی بن اسحاق را که از طایفه شیعه بود؛ به حکومت قم گماشت. یحیی بن اسحاق که مرد ملایم و مهرورز و با تجربه بود، با مردم قم به همکاری پرداخت و در سال ۲۹۱ ق. مناره جنب مسجد ابوالصدیم اشعری را بنا کرد.^(۱) این مناره پس از مناره متوکل در سامرا و مناره ابودلف، سومین مناره ای است که

ص: ۱۹۷

۱- ۱. به نظر می رسد که این مناره در راستای مخالفت قمی ها با حکومت بغداد و سامرا ساخته شده باشد.

در جهان بنیان گشت؛ و نخستین مناره ای است که در ایران ساخته شد. این زمان مقارن است با ریاست و مرجعیت عامه علی بن بابویه که در سایه تدبیرش قم، جایگاه ویژه ای یافته بود و بنابر نقلی، دویست هزار محدث در این شهر رود نوری از حدیث را جاری ساخته بودند.^(۱)

قمی ها مخالفت خود با خلفای بغداد را ادامه دادند تا سرانجام بغداد، تسلیم خواسته قمی ها شد و پذیرفت که والی و حاکم قم از شیعیان و دوستان اهل بیت علیهم السلام باشد.^(۲)

باری، فروغ فرهنگ شیعی قمی ها، در ماورای این سرزمین پرتو افکند و در تشکیل دولت علویان در طبرستان، در اوایل قرن چهارم هجری قمری و نیز روی کار آمدن دولت شیعی آل بویه مؤثر بود. قمی ها با تقویت پسران بویه قدرتی را پدید آوردند که می توانست خلیفه را در بغداد عزل و نصب کند.

۲. فرهنگی _ علمی

با وجود تحولات بزرگ سیاسی اجتماعی در این دوران، شگفت انگیزترین رویداد این عصر، تأسیس و شکل گیری حوزه حدیثی قم است. تأسیس این مکتب حدیثی به قرن دوم هجری قمری باز می گردد که فرزندان سعد بن عبدالله و عموزاد گانش از آل سائب در قم ساکن شدند و بنیاد تمدن شیعی قم و حرم اهل بیت علیهم السلام را نهادند.^(۳)

این کوثر نور که از سرچشمه مکتب حدیثی کوفه بر سرزمین قم جاری شد، آن چنان زلال بود که گلستانی معطر پدید آورد و هزاران گلبوته در آن روئید که به گلبرگ های روح خود با ژاله عشق و ایمان به اهل البیت علیهم السلام سخنان ائمه علیهم السلام را نگاشتند. این رخداد مبارک در آیین سخن امام صادق علیه السلام درخشیده است:

ص: ۱۹۸

۱- ۱. لوامع صاحب قرانی، محمدتقی مجلسی، ص ۱۴۹، باب: حکم جفاف بعض الوضوء قبل تمامه؛ فوائد الرضویه، شیخ عباس قمی، ص ۲۸۲.

۲- ۲. مجالس المؤمنین، قاضی نورالله شوشتری، ج ۱، ص ۸۵.

۳- ۳. تاریخ قم، ص ۲۷۸.

«سَيَتَخَلُّو كُوفَهُ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ وَ يَأْزُرُ عَنْهَا الْعِلْمُ كَمَا تَأْزُرُ الْحَيَّةُ فِي جُحْرِهَا، ثُمَّ يَظْهَرُ الْعِلْمُ بِبَلَدِهِ يُقَالُ لَهَا قُمَّ وَ يَصِيرُ مَعِيدًا لِلْعِلْمِ وَالْفُضْلِ (۱)؛ کوفه به زودی از مؤمنان خالی می شود و علم از آن جمع می گردد؛ همان طور که مار در لانه اش جمع می شود. سپس علم در شهری که به آن قم گویند، ظاهر می شود و آن دیار، مرکز علم و فضیلت می گردد.»

سرچشمه مکتب حدیثی قم، کوفه است؛ ولی هیچ یک از آرایش های آن مکتب در این حوزه راه نیافت و عالمان این مکتب، مدام پیرو امامان علیهم السلام بوده اند و هیچ گونه انشقاقی از نظر فرق مختلف شیعه در قم دیده نشده است. محدثان خاندان اشعری، همه شیعه بودند و فقط اشعث بن اسحاق و یعقوب بن عبدالله جزء مخالفان شمرده شده اند. (۲) برقی یعقوب بن عبدالله را در ضمن اصحاب امام صادق علیه السلام نام می برد. (۳)

این ثبات در پیمودن راه مستقیم به آن جهت بود که قمی ها از معرفت بالای امام شناسی برخوردار بودند. آنان پس از شهادت هر امام، افراد مورد اعتماد خود را به محل زندگی امام می فرستادند و در پی یافتن امام بعدی بودند. آنان در این باره علایم و نشانه های مخصوصی را جست و جو می کردند و پس از یافتن آن نشانه ها، امامت آن امام را می پذیرفتند. (۴)

اوج نابش

قرن سوم و چهارم هجری قمری اوج شکوفایی حوزه حدیثی قم است. این حوزه بسان درخت تنومندی به سراسر جهان اسلام سایه گسترد و چون آسمان رفیع صدها ستاره دانشی بر آن درخشیدند. در این شهر، احادیث امامان علیهم السلام که ابتدا در کوفه روایت می شد و بعداً در جاهای دیگر، مورد تهذیب قرار گرفت و گردآوری شد. یک بررسی از سلسله طرق حدیث در مجموعه های قابل قبول جمع آوری شده شیعه دوازده امامی، شاهد خوبی بر این امر است. در یکی از مشهورترین این کتاب ها، یعنی

ص: ۱۹۹

۱- ۱. بحارالانوار، ج ۶۰، ص ۲۱۳.

۲- ۲. طبقات الکبری، ج ۷، ص ۳۸۲؛ تهذیب التهذیب، ابن حجر، ج ۱، ص ۳۵۰؛ ج ۱۱، ص ۳۹۰ و ۳۹۱.

۳- ۳. رجال برقی، ص ۲۸.

۴- ۴. تاریخ تشیع در ایران، ج ۱، ص ۲۱۰.

کتاب «اصول کافی» تألیف «ثقه الاسلام کلینی»، بیش از ۸۰٪ از احادیث آن مجموعه از سوی راویان قمی نقل شده است. اگر احادیثی را که وی از عالمان همشهری خود «ری» — که ارتباط تنگاتنگی با راویان قمی داشتند — نقل کرده به آنان ضمیمه کنیم، تناسب مذکور به ۹۰٪ می رسد!

«ابن بابویه، صدوق» که خود از چهره های مبرز حوزه حدیثی به شمار می آید، تقریباً تمامی احادیث کتاب «من لایحضره الفقیه» او از طریق محدثان همشهری اش روایت شده است. (۱)

علاوه بر کثرت محدثان، از دیگر امتیازات ویژه این حوزه حدیثی، وثوق و اعتماد به آن حوزه است و آن وثاقت تا بدان جا بود که بنا به نقل شیخ طوسی قدس سره، سومین سفیر ناحیه مقدسه، «حسین بن روح نوبختی» کتاب «التأدیبه» را — که برخی از مطالب آن مشکوک بود — نزد گروهی از فقهای قم فرستاد و از آنان خواست تا آن را مطالعه کنند و ببینند کدام یک از مطالب آن را نمی پذیرند. (۲) آنان نیز کتاب را مطالعه کرده، اظهار داشتند که تنها در یک مورد جزئی با آن مخالف می باشند. (۳)

این حوزه از آغاز تأسیس تا اوج شکوفایی و بالندگی، صراط مستقیم را پیمود. عقل گرایان معتزلی — که از زمان منصور تا پایان حکومت معتصم، دارالحکومه بغداد و مرو را مسخر خود ساخته بودند — در پشت دروازه های قم متوقف گشته، زمین گیر شدند. علمای قم از طریق ارتباط با ائمه علیهم السلام، صراط حمید خود را پیمودند و مجذوب جلوه های کلامی معتزله نگردیدند و از نفوذ استحسانات عقلی در مکتب قم جلوگیری نمودند. آنان زلال معارف را از سرچشمه امامت نوشیدند و راه اسلام ناب را که همان راه ولایت بود، پیمودند و چون شالوده این مکتب حدیثی بر محکمت قرآن و سنت نهاده شده بود، بعد از عصر حضور و فرا رسیدن زمان غیبت، راه الهی خود را استمرار بخشیدند. پس از روی کار آمدن احمد بن حنبل و به قدرت رسیدن

ص: ۲۰۰

-
- ۱- ۱. کیهان اندیشه، ش ۵۲، ص ۱۵۳، بهمن و اسفند ۷۲.
 - ۲- ۲. بعضی معتقدند که کتاب، تألیف خود حسین بن روح بوده است. (سیره پیشوایان، مهدی پیشوایی، ص ۶۸۰) و در رجال کشی حسین بن روح را قمی معرفی نموده است. (ر.ک: رجال کشی، ص ۵۵۷، ح ۱۰۵۲)
 - ۳- ۳. الغیبه، طوسی، ص ۲۴۰.

حشویه و اهل حدیث در دارالخلافة بغداد و سامرا، قم به راه روشن خود ادامه داد. از آن جا که جریانات فرهنگی و مکتب ها با یکدیگر تعامل دارند، زعمای مکتب حدیثی قم _ که در دوران عقل گرایان معتزلی راه نفوذ آنان را سد کردند _ در این دوران برای جلوگیری از نفوذ جریانات اهل حدیث، تنگناهایی را در ارتباط با نقل حدیث ایجاد کردند و مراتب پالایش و صافی روایات را جدی تر گرفتند. آنان در پاره ای از اوقات، گرفتار افراط شدند؛ ولی ناگزیر از گرفتن چنین تصمیمی بودند؛ چون از یک سو، اهل حدیث و ظاهر گرایان، سیطره خود را بر قلمرو حدیث و کلام اهل سنت حاکم نمودند و از سوی دیگر، پایان عصر پربرکت حضور ائمه علیهم السلام فرا می رسید و این دریچه ملکوتی که هر زمان مشکل جدی پیش می آمد، رفع مشکل می نمود مسدود می گردید. بنابراین، باید میراث روایی از هر خطر و آسیبی محفوظ بماند؛ میراث گرانبهایی که قمی ها در سند ۸۰٪ از روایات آن حضور داشتند.

لذا احمد بن محمد بن عیسی این رسالت را پاس داشت و به پالایش حوزه حدیثی قم همّت گماشت. باری صدها محدّث در این حوزه تربیت شد(۱) که در میان آن ها ده ها چهره مبرّز می درخشد. آنان سنگ بنای تألیف و تدوین جوامع حدیث شیعی را نهادند. اینک گزارش و شرح حال برخی از این فرزندانگن:

اختران پرفروغ حوزه حدیثی قم

۱. «ابراهیم بن محمد اشعری»: او از اصحاب امام کاظم و امام رضا علیهما السلام است و از آنان نقل حدیث می کند و مورد وثوق و اعتماد است و به دیدار این دو بزرگوار نایل گردید.(۲)

۲. «ابراهیم بن هاشم (ابواسحاق)»: یکی از محدثان بزرگ و کثیرالروایه، در حوزه حدیثی قم است که روایات فراوانی را نقل کرده و بنا بر نقل «معجم الحدیث»، در سند ۶۴۱۴ روایت حضور دارد. او از کوفه به قم هجرت کرد. کشی و شیخ طوسی او را از

ص: ۲۰۱

۱- ۱. افزون بر ۳۰۰ نفر از این محدّثان _ که پیش از زمان شیخ طوسی در عرصه حدیث می درخشیدند _ در پایان کتاب تذکره مشایخ قم، تصحیح مؤلف، ذکر شده است.

۲- ۲. رجال نجاشی، ص ۲۴، ش ۴۲؛ خلاصه الاقوال، ص ۶، ش ۲۰؛ فهرست شیخ طوسی، ص ۳۱، ش ۱۴؛ معجم رجال الحدیث، ج ۱، ص ۲۷۲، ش ۲۴۹.

شاگردان یونس بن عبدالرحمن معرفی کرده اند؛ ولی نجاشی در آن تردید می کند. تردید او بجاست؛ چون با وجود روایات زیادی که نقل می کند حتی یک روایت از امام رضا علیه السلام و از یونس بن عبدالرحمن، بدون واسطه نقل نمی کند. پس می توان به گفته نجاشی اطمینان پیدا کرد. اصحاب معتقدند: او نخستین کسی بود که حدیث کوفه را در قم منتشر ساخت.

ابراهیم به فیض دیدار امام رضا علیه السلام نایل آمده است. (۱) با وجود آن که نام وی را جزء اصحاب امام جواد علیه السلام ننگاشته اند، ولی بدون واسطه از آن حضرت حدیث نقل کرده است؛ بنابراین، مصاحبتش با آن حضرت ثابت می گردد. (۲)

۳. «احمد بن اسحاق... الاشعری (ابوعلی القمی)»: از اصحاب امام جواد و امام هادی علیهما السلام و از یاران مخصوص امام حسن عسکری علیه السلام است. احمد در میان مردم محبوب بود و پیوسته از جانب مردم به محضر ائمه علیهم السلام می رفت و مسائل دینی مردم را از آنان می پرسید و پاسخ ها را به مردم می رسانید. (۳)

شیخ طوسی و علامه او را بزرگ و پیشوای اهل قم دانسته اند و می نویسند: او به شرف دیدار صاحب الامر علیه السلام نایل آمد. (۴)

۴. «احمد بن ابی زاهر اشعری قمی»: از چهره های مبرز حوزه حدیثی قم است. نجاشی و شیخ چنین او را وصف می کنند: «کان وجهاً بقم و حدیثه لیس بذلک النقی» (۵). با وجود وثاقت وی، وجود پاره ای از روایات در میان احادیث نقل شده از او سبب گردید که نجاشی و شیخ، احادیث او را نیکو نشمارند. او در نشر حدیث شیعی نقش بزرگی ایفا کرد و آثار ارزشمندی پدید آورد که در بخش آثار محدثان، به آنان اشاره خواهد شد. از شاگردان مخصوص او «محمد بن یحیی العطار» است. وی در

ص: ۲۰۲

۱- ۱. رجال نجاشی، ص ۱۶، ش ۱۸؛ فهرست شیخ طوسی، ص ۲۷، ش ۶؛ خلاصه الاقوال، ص ۴، ش ۹؛ معجم رجال الحدیث، ج ۱، ص ۳۱۶، ش ۳۳۲.

۲- ۲. رجال طوسی، ص ۳۶۹، ش ۳۰.

۳- ۳. رجال نجاشی، ص ۹۱، ش ۲۲۵؛ معجم رجال الحدیث، ج ۲، ص ۴۷، ش ۴۳۳.

۴- ۴. خلاصه الاقوال، ص ۱۵، ش ۸؛ فهرست شیخ طوسی، ص ۵۰، ش ۷۸.

۵- ۵. رجال نجاشی، ص ۸۸، ش ۲۱۵؛ فهرست طوسی، ص ۴۹، ش ۷۶؛ معجم رجال الحدیث، ج ۲، ص ۲۸، ش ۴۱۰.

نیمه دوم قرن سوم هجری قمری می زیست.

۵. «احمد بن عبدالله بن عیسی الاشعری»: از راویان بنام و مورد اعتماد قم است. نسخه ای از امام جواد علیه السلام نزد او بود که به پاس آن، مردم قم او و خاندانش را معزز و گرامی می داشتند. (۱)

۶. «احمد بن محمد بن خالد... البرقی»: از راویان مشهور و مؤلفان بزرگ است. او به «برقه رود» منسوب است. نیاکان او اهل کوفه بودند. پس از کشته شدن جدش به دست «یوسف بن عمر»، خالد که در آن ایام کودک بود، همراه پدرش عبدالرحمن از کوفه گریخت و به قم پناه آورد و در برقه ساکن شد.

احمد از دانشمندان بزرگ قم است. احمد بن محمد بن عیسی او را به جرم نقل احادیث بی سند یا نقل حدیث از افراد نامطمئن، از قم اخراج کرد؛ ولی پس از آگاهی از مراتب تقوا و ایمان او، با احترام تمام او را به شهر فراخواند و تا احمد زنده بود او را گرامی داشت و پس از رحلت او، با پای برهنه در مراسم تشییع او شرکت کرد تا کرامت و جلالت او را ارج نهد و غبار تهمت از سیمای او پاک نماید. (۲)

۷. «احمد بن محمد بن عبیدالله اشعری»: از دانشمندان قم است. اصحاب، او را به وثاقت و اعتماد ستوده اند. نجاشی او را چنین وصف می کند: «شیخ من أصحابنا ثقه روى عن أبي الحسن الثالث» (۳).

او عنوان تابناک صحابی امام هادی علیه السلام را بر چهره دارد. «محمد بن علی بن محبوب» از شاگردان بارز اوست. (۴)

۸. «احمد بن محمد بن یحیی العطار قمی»: از محدثان برجسته و دانشوران بزرگ حوزه حدیثی قم است. او از پدرش محمد بن یحیی، عبدالله بن جعفر حمیری و سعد بن عبدالله روایت نقل می کند. وی شاگردانی مانند تلعبکبری و حسین بن

ص: ۲۰۳

۱- ۱. رجال نجاشی، ص ۱۰۱، ش ۲۵۲؛ خلاصه الاقوال، ص ۲۰، ش ۵۱؛ معجم رجال الحدیث، ج ۲، ص ۱۳۹، ش ۶۳۹.

۲- ۲. رجال نجاشی، ص ۷۶، ش ۱۸۲؛ فهرست طوسی، ص ۴۴، ش ۶۵؛ خلاصه الاقوال، ص ۱۴، ش ۷.

۳- ۳. رجال نجاشی، ص ۷۹، ش ۱۹۰؛ خلاصه الاقوال، ص ۱۹، ش ۳۹؛ معجم رجال الحدیث، ج ۲، ص ۲۸۸، ش ۸۸۰.

۴- ۴. رجال نجاشی، ص ۷۹، ش ۱۹۰.

عبداللہ بن غضایری و احمد بن علی بن نوح و علی بن احمد بن ابی جئد قمی دارد. وی از مشایخ شیخ صدوق نیز می باشد. (۱)

۹. «احمد بن عبدالله بن جعفر حمیری»: از جمله محدثان و شیوخ برجسته حدیث در قم است که به سوی ناحیه مقدسه مکاتبه داشته و از سوی آن حضرت، پاسخ هایی را دریافت نمود. (۲)

۱۰. «احمد بن ادريس اشعری قمی المعلم»: از محدثان مورد اعتماد و وثوق می باشد. نجاشی در تعریفش گفته است: «کان ثقة فقیهاً فی اصحابنا، کثیر الحدیث، صحیح الروایه، له کتاب نوادر». (۳)

او امام هادی علیه السلام را درک کرده، ولی از آن حضرت حدیثی نقل نکرده است. (۴)

«احمد بن محمد بن عیسی» و «محمد بن عبدالجبار» از استادان او و «کلینی» و «ابن قولویه» از رویان و شاگردانش می باشند. (۵) نیز «احمد بن جعفر بن سفیان» و «ابومحمد هارون بن موسی» از دیگر شاگردان او می باشند. (۶) وی در راه بازگشت از مکه به کوفه، در منطقه قراء، در سال ۳۰۶ ق. رحلت نمود. (۷)

۱۱. «احمد بن محمد بن حسن بن احمد بن ولید قمی»: از جمله محدثان مشهور حوزه حدیثی قم بوده است. او از شاگردان برجسته پدرش محسوب می گردد و از شاگردان مبرز او می توان به «شیخ مفید» اشاره کرد. (۸)

۱۲. «احمد بن محمد بن عیسی الاشعری (ابوجعفر)»: از بزرگان اصحاب و محدثان قم است. او به شرف دیدار امام رضا، امام جواد و امام هادی و امام حسن عسکری علیهم السلام نایل آمد و از محضر آن بزرگواران کسب حدیث و دانش کرد. وی پیشوای سیاسی،

ص: ۲۰۴

-
- ۱- ۱. طبقات اعلام الشیعه، ص ۵۷، (قرن چهارم).
 - ۲- ۲. خلاصه الاقوال، ص ۱۹، ش ۳۸؛ رجال نجاشی، ص ۳۵۵، ش ۹۴۹، (ضمن شرح حال برادرش محمد بن عبدالله بن جعفر)؛ معجم رجال الحدیث، ج ۲، ص ۱۳۸، ش ۶۳۳ و طبقات اعلام الشیعه، ص ۳۱.
 - ۳- ۳. رجال نجاشی، ص ۹۲، ش ۲۲۸.
 - ۴- ۴. رجال طوسی، ص ۴۲۸ ش ۱۶ و ۴۴۴ ش ۳۷.
 - ۵- ۵. طبقات اعلام الشیعه، ج ۱، ص ۲۰-۱۹.
 - ۶- ۶. طبقات اعلام الشیعه، ص ۱۹، (قرن چهارم).
 - ۷- ۷. رجال نجاشی، ص ۹۲، ش ۲۲۸.
 - ۸- ۸. طبقات اعلام الشیعه، ص ۴۳، (قرن چهارم)؛ معجم رجال الحدیث، ج ۲، ص ۲۵۴، ش ۸۴۴.

مذهبی مردم قم بود و کتب ارزشمندی تألیف نمود. (۱)

۱۳. «آدم بن عبدالله قمی»: از اصحاب امام صادق علیه السلام است. برقی او را از اصحاب امام صادق علیه السلام و از خاندان اشعری ذکر کرده است. (۲)

۱۴. «ادریس بن عبدالله اشعری»: از راویان نامدار قم است که فروغ صحابی از چهره اش تابان است. او محدثی عالی قدر و مورد اعتماد است و به سعادت دیدار امام رضا علیه السلام نایل آمد و از راویان آن حضرت است. این محدث بزرگوار، نشان صحابی امام صادق علیه السلام نیز بر چهره دارد و از راویان آن حضرت است. (۳)

۱۵. «ادریس بن عیسی اشعری قمی»: از راویان قم است که به محضر امام رضا علیه السلام رسید و با نقل یک حدیث از آن امام همام، به مدال صحابی و راوی آن حضرت مفتخر گردید.

علامه در «خلاصه» او را مورد اعتماد دانسته است. (۴)

۱۶. «اسحاق بن آدم اشعری»: از محدثان قم است که به دیدار امام رضا علیه السلام شرفیاب شد و نشان صحابی آن حضرت بر چهره دارد و از راویان آن بزرگوار است. (۵)

۱۷. «اسحاق بن عبدالله اشعری»: از اصحاب امام جعفر صادق و امام موسی کاظم علیهما السلام است. وی محدثی با جلالت است و از وثاقت و اعتبار برخوردار است و از آن دو امام بزرگوار روایت می کند. (۶)

۱۸. «اسماعیل بن آدم بن عبدالله بن سعد اشعری»: از چهره های مشهور و محدثان والا مقام حوزه حدیثی قم است. نجاشی وثاقت او را تأیید کرده و درباره اش نوشته

ص: ۲۰۵

-
- ۱- ۱. رجال نجاشی، ص ۸۱، ش ۱۹۸؛ فهرست، شیخ طوسی، ص ۴۹، ش ۷۵؛ خلاصه الاقوال، ص ۱۴، ش ۲.
- ۲- ۲. رجال برقی، ص ۲۷، (ضمن اصحاب الصادق علیه السلام)؛ رجال طوسی، ش ۱۷، (اصحاب الصادق علیه السلام)؛ معجم رجال الحدیث، ج ۱، ص ۱۲۱، ش ۷.
- ۳- ۳. رجال نجاشی، ص ۱۰۴، ش ۲۵۹؛ رجال طوسی، ص ۱۵۰، ش ۱۵۶؛ فهرست طوسی، ص ۶۳، ش ۱۲۰؛ خلاصه الاقوال، ص ۱۳، ش ۳؛ معجم رجال الحدیث، ج ۳، ص ۱۱ و ۱۳، ش ۱۰۵۳ و ۱۰۵۴.
- ۴- ۴. رجال طوسی، ص ۳۶۷، ش ۹؛ خلاصه الاقوال، ص ۱۲، ش ۱؛ فهرست طوسی، ص ۶۳، ش ۱۳۰؛ معجم رجال الحدیث، ج ۳، ص ۱۴، ش ۱۰۵۷.
- ۵- ۵. رجال نجاشی، ص ۷۳، ش ۱۷۶؛ فهرست طوسی، ص ۳۹، ش ۵۴.
- ۶- ۶. رجال نجاشی، ص ۷۳، ش ۱۷۴؛ فهرست طوسی، ص ۳۹، ش ۵۵؛ خلاصه الاقوال، ص ۱۱، ش ۶؛ معجم رجال الحدیث، ج ۳، ص ۵۰، ش ۱۱۴۹.

است: «اسماعیل بن آدم بن عبدالله بن سعد الاشعری وجه من القمیین ثقۀ»^(۱).

علامه در «خلاصه الاقوال» نیز وثاقت او را ارج می نهد.^(۲)

۱۹. «اسماعیل بن سعد الاحوص اشعری»: از چهره های مورد اعتماد و دانشور قم است که به سعادت دیدار امام رضا علیه السلام نایل گردید و از جمله اصحاب آن بزرگوار است. «برقی» او را از اصحاب امام کاظم علیه السلام معرفی کرده است.^(۳)

۲۰. «جعفر بن الحسن (الحسین) بن علی بن شهریار (المؤمن القمی)»: از چهره های برجسته این مکتب است. نجاشی در وصف او چنین می گوید: «شیخ اصحابنا من القمیین ثقۀ»^(۴).

وی از قم به کوفه رفت و در آن جا کتابی درباره منزلت «مزار» و فضیلت کوفه و مساجد آن تألیف نمود و در سال ۳۴۰ ق. وفات کرد.^(۵)

۲۱. «جعفر بن محمد بن جعفر بن موسی بن قولویه قمی»: از جمله مفاخر حوزه حدیثی قم است. نجاشی او را این گونه می ستاید: «وکان ابوالقاسم من ثقات اصحابنا و اجلائهم فی الحدیث والفقہ»^(۶) او از بهترین شاگردان «سعد بن عبدالله» است و به واسطه برادر و پدرش، از سعد بن عبدالله روایت نقل می کند.

عشق و محبت به اهل بیت علیهم السلام در گفتار و روایات منقول او موج می زند. او دارای آثاری فراوانی است که نجاشی ۲۳ اثر آن را شمارش نموده است؛ ولی یگانه اثر باقی مانده او کتاب شریف «کامل الزیارات» است که در آن به تفسیر، تحلیل، فلسفه، جایگاه، فضیلت، پاداش و آداب زیارت پرداخته است.

درباره تاریخ وفات ابن قولویه داستان شگفت انگیزی نقل شده است که حکایت از مقام و منزلت رفیع او نزد امام زمان علیه السلام دارد. بنابراین نقل، قرامطه در سال ۳۳۷ ق.

ص: ۲۰۶

۱- ۱. رجال نجاشی، ص ۲۷، ش ۵۲.

۲- ۲. خلاصه الاقوال، ص ۹، ش ۱۳؛ معجم رجال الحدیث، ج ۳، ص ۹۶، ش ۱۲۶۶.

۳- ۳. رجال برقی، ص ۵۱، (ضمن اصحاب امام کاظم علیه السلام)؛ رجال طوسی، ص ۳۶۷، ش ۱۲؛ خلاصه الاقوال، ص ۸، ش ۴؛ معجم رجال الحدیث، ج ۳، ص ۱۳۷، ش ۱۳۴۲.

۴- ۴. رجال نجاشی، ص ۱۲۳، ش ۳۱۷.

۵- ۵. همان؛ رجال ابن داود، ص ۸۴، ش ۳۰۱؛ خلاصه الاقوال، ص ۳۳، ش ۲۰، معجم رجال الحدیث، ج ۴، ص ۶۴، ش ۲۱۴۵.

۶- ۶. رجال نجاشی، ص ۱۲۳، ش ۳۱۸.

حجرالاسود را که سال ها پیش از جا کنده و به سرقت برده بودند، بازگرداندند و قرار بود در جای خود نصب شود. جعفر بن قولویه می دانست حجرالاسود را جز امام زمان علیه السلام نصب نخواهد کرد. از این رو، تصمیم گرفت خود را به مکه برساند و از این فرصت استفاده کند و به زیارت وجود امام مهدی علیه السلام نایل آید؛ ولی در بغداد بیمار شد و موفق به حرکت به سوی مکه نگردید. او فردی را بنام ابن هشام اجیر کرد و به نیابت از خود، به حج اعزام داشت و نامه ای به او داد که آن را به شخصی که حجرالاسود را به مقام خودش نصب می نماید، تحویل دهد و پاسخ آن را دریافت نماید. مضمون نامه چنین بود:

۱. عمرش چه مقدار خواهد بود؟

۲. آیا در این بیماری رحلت می کند یا خیر؟

آن شخص به مکه رفت و هنگام نصب حجر، خود را به کنار بیت الله رساند و مشاهده کرد که هرگاه حجر را نصب می کنند، آن می لغزد و در جای خود قرار نمی گیرد، تا آن گاه که جوانی خوش سیما از میان جمع بیرون آمد و سنگ را به جایش نهاد و سنگ به جای خود قرار گرفت. پس از نصب سنگ، آن شخص به سمت در خروجی حرکت کرد. ابن هشام با تلاش فراوان، خودش را در مکان خلوتی به آن حضرت رساند. آن جوان به سوی او بازگشت و نامه را طلب کرد و بدون آن که نامه را بخواند، در پاسخ فرمود: به ابن قولویه بگو: بر او خوفی نیست از این بیماری شفا خواهد یافت و ۳۰ سال دیگر زندگی خواهد کرد.

ابن هشام می گوید: با دیدن این صحنه و شنیدن این سخن، اشک بر دیدگانم حلقه زد و قدرت حرکت از من سلب شد. آن جوان رفت و از چشم من غایب شد. سی سال بعد، در سال ۳۶۷ ق. جعفر بن قولویه بیمار شد و وصیت نمود و گفت: این، همان سال موعود است. (۱) جعفر بن قولویه از شخصیت های میبزی است که دانشمندان علم رجال و شرح حال نگاران شیعی، همه او را به عظمت ستوده اند. (۲)

«شیخ مفید»، «حسین بن عبیدالله» و «احمد بن عبدون» از شاگردان او هستند. (۳)

ص: ۲۰۷

۱-۱. مستدرک الوسائل، ج ۳، ص ۵۲۲.

۲-۲. فهرست طوسی، ص ۶۷، ش ۱۴۱؛ رجال ابن داود، ص ۸۸، رقم ۳۲۲؛ خلاصه الاقوال، ص ۳۱، ش ۶.

۳-۳. فهرست طوسی، ص ۶۷، ش ۱۴۱؛ رجال نجاشی، ص ۱۲۳، ش ۳۱۷.

۲۲. «جعفر بن سلیمان قمی»: از ستارگان این بام است که علامه و ابن داود او را توثیق نموده اند. (۱)

۲۳. «حسین بن مالک قمی»: از راویان بزرگوار و محدثان مورد اعتماد قم است و به شرف دیدار امام هادی علیه السلام نایل آمده و از آن حضرت کسب حدیث نموده و جزء اصحاب آن بزرگوار است. (۲)

۲۴. «حسن بن عبدالصمد اشعری»: از شخصیت های ممتاز امامیه است که دوران امامت امام کاظم و امام رضا علیهما السلام را درک کرده است. نجاشی او را چنین وصف می کند: «شیخ ثقة من اصحابنا القمیین». (۳) در وصف او عنوان «شیخ» آمده است و این دلالت بر مقام و ریاست علمی او در حوزه حدیثی قم می کند. (۴)

۲۵. «حمزه بن یسع اشعری»: بزرگ خاندان اشعری و از نام آوران زمان خویش است. وی در زمان خود در راستای استقلال سیاسی، مذهبی قم کوشش فراوان نمود و قم را از تابعیت اصفهان بیرون آورد. او نخستین کسی است که پس از استقلال قم، «والی» این شهر شد. وی در شهر قم منبر نهاد و عنوان صحابی امام صادق علیه السلام و امام کاظم علیه السلام بر چهره دارد. (۵)

۲۶. «حمزه بن یعلی اشعری قمی»: از محدثان و راویان جلیل القدر است که خدمت امام رضا علیه السلام رسید و به شرف ملازمت امام جواد علیه السلام نایل آمد و از محضر آن حضرت کسب حدیث نمود. او در جایگاه صحابی این دو امام بزرگوار و روایت از آنان، در تاریخ حدیث شیعه چهره ای ماندگار گردید. (۶)

ص: ۲۰۸

-
- ۱- ۱. خلاصه الاقوال، ص ۳۳، ش ۱۶؛ رجال ابن داود، ص ۸۴، ش ۳۰۳؛ معجم رجال الحدیث، ج ۴، ص ۶۹، ش ۲۱۶۴.
 - ۲- ۲. رجال نجاشی، ص ۶۶، ش ۱۵۶، خلاصه الاقوال، ص ۵۲، ش ۲۴؛ رجال طوسی، ص ۴۱۳، ش ۸، معجم رجال الحدیث، ج ۶، ص ۶۸، ش ۳۵۹۷.
 - ۳- ۳. رجال نجاشی، ص ۶۲، ش ۱۴۶؛ رجال ابن داود، ص ۱۰۹، ش ۴۲۵؛ خلاصه الاقوال، ص ۴۴، ش ۴۲.
 - ۴- ۴. همان.
 - ۵- ۵. رجال طوسی، ص ۱۷۸، ش ۲۱۴، ص ۳۴۷، ش ۱۵؛ تاریخ قم، ص ۲۷۹؛ معجم رجال الحدیث، ج ۶، ص ۲۲، ش ۴۰۶۸.
 - ۶- ۶. رجال نجاشی، ص ۱۴۱، ش ۳۶۶؛ خلاصه الاقوال، ص ۵۳، ش ۴.

۲۷. «زکریا بن آدم»: از خاندان اشعری و از مفاخر شیعه و شهر قم است. او از بزرگان اصحاب است و نزد امام رضا علیه السلام دارای قدر و منزلت ویژه ای بود. پرتوی از سیمای این عالم پارسا، در مطالب گذشته ذکر گردید. (۱)

۲۸. «زکریا بن ادریس اشعری قمی (ابوجریر)»: از دانشمندان و محدثان بزرگوار قم است. او به حضور امام رضا علیه السلام رسید و از اصحاب آن حضرت شمرده می شود. زکریا بن آدم درباره او می گوید: «هنگام وفات او به خدمت امام رضا علیه السلام رسیدم. آن حضرت از حال او پرسید و برای او طلب رحمت کرد».

بعضی زکریا را از جمله اصحاب امام صادق و امام کاظم علیهما السلام دانسته اند. شیخ طوسی او را جزء اصحاب امام صادق (۲) و امام رضا علیهما السلام می شمارد. (۳)

۲۹. «زکریا بن عبدالصمد قمی»: از اصحاب امام کاظم و امام رضا علیهما السلام است و به زیارت آنان شرفیاب شد و از محضر آنان دانش آموخت و از جمله راویان آنان است. (۴)

۳۰. «سعد بن عبدالله اشعری قمی»: از چهره های بنام و محدثان عالی رتبه قم و دارای وجاهت و جلالت است. تصانیف و کتب او فراوان است. وی به سعادت دیدار امام حسن عسکری علیه السلام نایل آمد. (۵) بنابراین، او عنوان صحابی آن بزرگوار بر چهره دارد. نجاشی این دیدار را مورد تردید قرار داده است. (۶)

شیخ طوسی در رجال خود می نویسد: «او معاصر امام حسن عسکری علیه السلام بوده است؛ ولی نمی دانم از او روایت کرده یا نه؟» (۷)

وی شیخ و بزرگ علمای شهر قم است. وجاهت و فقاقت او می درخشد. او

ص: ۲۰۹

۱- ۱. فهرست طوسی، ص ۹۹، ش ۳۱۰؛ خلاصه الاقوال، ص ۷۵، ش ۴؛ رجال نجاشی، ص ۱۷۴، ش ۴۵۸؛ رجال کشی، ص ۵۹۵؛ معجم رجال الحدیث، ج ۷، ص ۲۷۱، ش ۴۶۸۷.

۲- ۲. رجال طوسی، ص ۲۰۰، ش ۷۲ و ص ۳۷۷، (ضمن اصحاب امام صادق و امام رضا علیهما السلام).

۳- ۳. رجال نجاشی، ص ۱۷۳، ش ۴۵۷؛ خلاصه الاقوال، ص ۷۶، ش ۸؛ فهرست طوسی، ص ۹۹، ش ۳۱۱؛ معجم رجال الحدیث، ج ۷، ص ۲۷۵، ش ۴۶۹۳.

۴- ۴. فهرست طوسی، ص ۹۹، ش ۳۰۸؛ خلاصه الاقوال، ص ۷۵، ش ۱؛ معجم رجال الحدیث، ج ۷، ص ۲۸۱، ش ۴۷۰۲.

۵- ۵. کمال الدین، صدوق، ج ۲، ص ۴۵۷، باب ۴۳، ح ۲۱.

۶- ۶. رجال نجاشی، ص ۱۷۷، ش ۴۶۷؛ معجم رجال الحدیث، ج ۸، ص ۷۴، ش ۵۰۴۸.

۷- ۷. رجال طوسی، ص ۴۳۱، ش ۳۳.

علی بن بابویه، محمد بن حسن بن ولید قمی، محمد بن یحیی العطار قمی و احمد بن محمد بن یحیی از شاگردان او می باشند. (۲)

۳۱. «سعد بن سعد (الاحوص الاشعری)»: از راویان بزرگ قم بوده و مورد وثاقت و اعتماد است. او به سعادت دیدار حضرت امام رضا علیه السلام رسید و از محضر آن بزرگوار کسب حدیث کرد و خویش را با عنوان صحابی آن جناب مزین نمود و همچنین به محضر امام جواد علیه السلام شرفیاب شد و جزء راویان آن حضرت است. (۳)

امام جواد علیه السلام دعا کرد که خداوند جزای خیر به او دهد و او را یاری وفادار نامید. (۴)

۳۲. «سهل بن یسع اشعری قمی»: از مردان نامی و محدثان مورد اعتماد است. او از اصحاب امام کاظم و امام رضا علیهما السلام است و نشان صحابی بر چهره دارد. وی از محضر آنان کسب فیض و حدیث کرد و از راویان آن دو بزرگوار است. (۵)

۳۳. «عبدالله بن جعفر بن حسین حمیری»: از مشایخ بزرگ قم است. وی نزد اصحاب، از وثاقت و مرتبت بالایی برخوردار است. نجاشی او را این گونه تعریف می کند: «شیخ القمّین و وجههم» (۶). شیخ طوسی نیز همین گونه او را ستوده و مورد وثوق دانسته است. (۷)

برقی و علامه او را جزء اصحاب امام حسن عسکری علیه السلام شمرده اند. وی از راویان آن بزرگوار محسوب می گردد. (۸)

وی دارای تألیفات فراوان بود. او در سال ۲۹۳ ق. به کوفه هجرت کرد. اهل کوفه

ص: ۲۱۰

۱- ۱. معجم رجال الحدیث، ج ۸، ص ۷۴، ش ۵۰۴۸.

۲- ۲. طبقات اعلام الشیعه ص ۱۳۴، (قرن چهارم).

۳- ۳. فهرست طوسی، ص ۱۰۲، ش ۳۱۹؛ رجال نجاشی، ص ۱۷۹، ش ۴۷۰؛ خلاصه الاقوال، ص ۷۸، ش ۲؛ رجال کشی، ص

۵۰۳، ش ۹۶۴؛ معجم رجال الحدیث، ج ۸، ص ۹۰-۵۹، ش ۵۰۳۳.

۴- ۴. رجال کشی، ص ۵۰۳، ش ۹۶۴.

۵- ۵. رجال نجاشی، ص ۱۸۶، ش ۴۹۴؛ خلاصه الاقوال، ص ۸۱، ش ۵؛ معجم رجال الحدیث، ج ۸، ص ۳۵۵، ش ۵۶۳۹.

۶- ۶. رجال نجاشی، ص ۲۱۹، ش ۵۷۳؛ خلاصه الاقوال، ص ۸۱، ش ۵.

۷- ۷. فهرست طوسی، ص ۱۲۸، ش ۴۴۱؛ رجال نجاشی، ص ۱۸۶، ش ۴۹۴؛ خلاصه الاقوال، ص ۸۱، ش ۵.

۸- ۸. رجال برقی، ص ۶۰-۵۹؛ خلاصه الاقوال، ص ۱۰۶، ش ۲۰.

برگردش جمع شدند و اکثر دانشوران آن شهر شاگردی اش را پذیرفتند. گویی سفر او به کوفه برای زیارت قبر امیرالمؤمنین علیه السلام بوده است. «قرب الاسناد»، کتاب «الغیبه من الحیره»^(۱) و «توقیعات» از آثار او می باشد.^(۲)

۳۴. «عبدالله بن صلت قمی»: از محدثان نامدار و مورد اعتماد شهر قم است. او به سعادت دیدار امام رضا علیه السلام نایل آمد و از محضر آن بزرگوار، کسب دانش کرد و از جمله روایان و اصحاب آن بزرگوار است. او کتابی با عنوان «التفسیر» تألیف نموده است. شیخ او را از اصحاب امام جواد علیه السلام معرفی کرده است. او ظاهراً تا زمان امام هادی علیه السلام زنده بوده است.^(۳)

۳۵. «علی بن احمد بن محمد بن ابی جئید قمی»: از محدثان نام آور و دانشمندان بزرگ قم است. او از استادان و مشایخ نجاشی و مورد اعتماد و وثوق است.^(۴)

با سیری در کتاب های «رجال نجاشی» و «فهرست طوسی» و نقل احادیث فراوان این بزرگواران از او، جایگاه حدیثی آن محدث بر ما روشن می گردد.^(۵)

او از مشایخ اجازه و توانا در فن حدیث است.

وی معاصر محمد بن حسن بن ولید بود. شیخ طوسی به واسطه او از محمد بن حسن بن ولید نقل حدیث کرده است: «لأنه ادرك محمد بن حسن بن ولید علی ما یفیده کلام شیخ فهو یروی عنه»^(۶).

۳۶. «عبدالعزیز بن مهتدی اشعری قمی»: از اعظم اصحاب و از محدثان بنام قم است. او در زمان خویش، یگانه شهر قم بود و نزد مردم از جلال و وثاقت برخوردار بود. نشان شرافتمندی صحابی و وکالت از امام رضا علیه السلام بر چهره دارد. برقی او را از

ص: ۲۱۱

۱- ۱. کتاب مذکور در کتب رجالی و تراجم با عناوین مختلفی نقل شده، از جمله در رجال نجاشی (ص ۲۱۹، ش ۵۷۳) با عنوان کتاب «الغیبه و الحیره» آمده و شیخ در فهرست از آن با عنوان کتاب «الغیبه» نام برده است. (الفهرست، طوسی، ص ۱۰۲، ش ۴۲۹).

۲- ۲. طبقات اعلام الشیعه، ص ۱۵۳، (قرن چهارم).

۳- ۳. فهرست طوسی، ص ۱۳۰، ش ۴۴۹؛ رجال کشی، ص ۲۴۵، ش ۴۵۱؛ رجال نجاشی، ص ۲۱۷، ش ۵۶۴؛ خلاصه الاقوال، ص ۱۰۵، ش ۱۷؛ معجم رجال الحدیث، ج ۱۰، ص ۲۲۲، ش ۶۹۲۸.

۴- ۴. معجم رجال الحدیث، ج ۱۱، ص ۲۵۳، ش ۷۸۹۸.

۵- ۵. ر.ک: فهرست طوسی، ش ۳۹، ۴۰، ۵۳، ۵۴، ۵۵ و...؛ رجال نجاشی، ش ۱۲۳، ۴، ۳۱۲، ۹۴۸.

۶- ۶. تنقیح المقال، ج ۲، ص ۲۶۷، ش ۸۱۶۴.

اصحاب امام کاظم علیه السلام دانسته است. (۱) او است که امام جواد علیه السلام به او دعا کرد و فرمود: «غَفَرَ اللَّهُ لَكَ ذُنُوبَكَ وَ رَحِمْنَا وَ إِيَّاكَ وَ رَضِيَ عَنْكَ بِرِضَائِي عَنْكَ» (۲)؛ خداوند گناهان تو را ببخشد و ما و شما را در پرتو رحمت خود جای دهد. به پاس خشنودی ما از تو، خداوند نیز از تو خشنود است.

۳۷. «علی بن حسین بن موسی (بابویه)»: از فقهای جلیل القدر و محدثان مشهور قم است. او یگانه زمان خویش بود و به عدالت و وثاقت در میان علمای شیعه معروف است. او در عراق به محضر ابوالقاسم حسین بن روح نوبختی (سفیر خاص امام زمان علیه السلام رسید و مسائلی را از او پرسید. آن گاه نامه ای به وسیله او به ناحیه مقدسه حضرت صاحب الامر علیه السلام ارسال کرد و از محضر امام تقاضا کرد تا دعا کند که خداوند به او فرزندی عنایت فرماید. امام زمان علیه السلام مرقوم فرمود: «دعا کردم تا خداوند خواسته ات را اجابت کند و به زودی دو فرزند پسر که بسیار مبارکند، به تو خواهد داد.»

خداوند، «ابوجعفر» (صدوق بزرگ) و «ابوعبدالله» را به او عطا فرمود. حسین بن عبیدالله می گوید: «شنیدم که ابوجعفر افتخار می کرد و می فرمود: من به دعای صاحب الامر علیه السلام متولد گردیدم.» (۳)

یکی از پیچیدگی های مربوط به زندگی او، توقیع صادر شده از جانب امام حسن عسکری علیه السلام درباره او است که با توجه به سن ابن بابویه و عناوین توقیع برای اندیشمندان، ایجاد سؤال کرده است؛ چون عبارت «یا شیخی!» با جوانی در آن سن و سال، مناسبت ندارد.

او تألیفات ارزشمندی دارد که در کتب تراجم و رجال ذکر شده است. از کلام «ابن ندیم» درباره او به دست می آید که علی بن حسین دارای ۱۰۰ اثر بوده است. (۴)

او چنان شخصیت بزرگ و قابل اعتمادی داشت که برای اولین بار، با حذف اسناد روایات فقهی و آوردن احادیث همسان، افقی را برای استنباط و تدوین کتب فقهی

ص: ۲۱۲

۱- ۱. رجال برقی، ص ۵۱؛ فهرست طوسی، ص ۱۴۵، ش ۵۳۵؛ رجال نجاشی، ص ۲۴۵، ش ۶۴۲؛ خلاصه الاقوال، ص ۱۱۶، ش ۳؛ معجم رجال الحدیث، ج ۱۰، ص ۳۶، ش ۶۵۶۹.

۲- ۲. الغیبه، طوسی، ص ۲۱۱، (باب ذکر الممدوحین من وکلاء).

۳- ۳. کمال الدین، ج ۲، ص ۵۰۲، ح ۳۱؛ خلاصه الاقوال، ص ۹۴، ش ۲۰.

۴- ۴. فهرست، ابن ندیم، ص ۲۴۲.

گشود که مورد ستایش فقهای پس از خودش قرار گرفت و فتاوی او حکم روایات را در نزد فقهای امامیه پیدا کرد.^(۱)

علی بن بابویه قمی، در قم جایگاه و منزلت بزرگی داشته و قمی ها ریاست علمی و دینی او را پذیرفته بودند. همان گونه که بیان شد، او با مقام سفارت، ارتباط نزدیکی داشت. به علت این که حسین بن روح نوبختی، «حسین بن منصور حلاج» را طرد و نفرین کرده بود، چون حلاج به قم آمد مورد غضب علی بن بابویه قرار گرفت و او را از قم اخراج کرد.^(۲)

از این رو، او در عصر غیبت صغرا که نواب اربعه در بغداد مستقر بودند، همواره با آنان در ارتباط بود و سفرهایی بدان سو انجام می داد. در سال ۳۲۶ ق. در سفر به بغداد، محدثان میبزر موجود در حوزه حدیثی بغداد از جمله «تلعکبری» از او حدیث شنیده اند. وی در سال ۳۲۸ ق. نیز سفر دیگری در بغداد انجام داد و محدثان بغداد از جمله «ابوالحسن العباس کلوذانی»، به محضر او رسیدند. کلوذانی می گوید: «اجازه او را در رابطه با کتبش از او گرفتم.»^(۳)

جماعتی از اصحاب می گویند: «ما نزد ابی الحسن علی بن محمد سمري، آخرین سفیر خاص، بودیم که ناگهان فرمود: خداوند علی بن حسین را رحمت کند. گفته شد: او زنده است. فرمود: نه خیر، او به رحمت خدا پیوست. در این روز، تاریخ خبر رحلت را ثبت نمودیم. پس از مدتی، خبر آمد که در همان روز رحلت کرده است.»^(۴)

با وجود آن که سفیر مخصوص در بغداد بود و علی بن بابویه در قم، بدون شک اعلام چنین خبری را می توان از کرامات سفیر دانست. شاید امام زمان علیه السلام او را آگاه ساخته باشد.^(۵)

وی در سال ۳۲۹ ق. که به سال «تناثر النجوم» (سال ریزش ستارگان) معروف

ص: ۲۱۳

۱- ۱. مستدرک الوسائل، ج ۳، ص ۲۵۸-۲۵۹.

۲- ۲. الغیبه، ص ۲۴۸ _ ۲۴۷.

۳- ۳. رجال نجاشی، ص ۲۶۱، ش ۶۸۴؛ فهرست طوسی، ص ۱۱۹، ش ۳۹۴.

۴- ۴. الغیبه، ص ۲۴۳.

۵- ۵. خلاصه الاقوال، ص ۹۴، ش ۲۰؛ رجال نجاشی، ص ۲۶۱، ش ۶۸۴؛ فهرست طوسی، ص ۱۱۹، ش ۳۹۴؛ معجم رجال الحدیث، ج ۱۱، ص ۳۶۸، ش ۸۰۶۲.

است، رحلت کرد و در جوار حضرت فاطمه معصومه علیهاالسلام مدفون گشت. اکنون قبر او زیارتگاه مردم است.

۳۸. «علی بن ابراهیم بن هاشم قمی»: از شخصیت های جلیل القدر شیعی در قرن سوم هجری قمری است. او تا طلعه قرن چهارم هجری قمری نیز در قید حیات بود. نجاشی درباره اش چنین می نگارد: «ابوالحسن قمی ثقه فی الحدیث، ثبت معتمد، صحیح المذهب.» (۱)

در میان شاگردان مبرزش، چهره هایی مانند: کلینی، علی بن بابویه قمی، محمد بن علی بن ماجیلویه، احمد بن زیاد بن جعفر همدانی، محمد بن موسی المتوکل، حسن بن حمزه طبری، علی بن عبدالله وراق و حسین بن ابراهیم تاتانه می درخشید؛ که همگی از محدثان بزرگوار و از مشایخ شیخ صدوق هستند. (۲)

او دارای سه پسر بود که همه از محدثان می باشند. (۳)

وی از محدثان پرنقل است و بنا به نقل معجم، در سند بیش از ۷۰۰۰ حدیث حضور دارد که ۶۲۱۴ مورد آن را از پدر بزرگوارش روایت می کند. (۴)

نجاشی ۱۲ اثر برای او ذکر می کند که یکی از آن ها تفسیر گرانمایه او می باشد که اکنون در دسترس ما است. (۵)

۳۹. «علی بن محمد بن حفص اشعری قمی»: از راویان مورد اعتماد شهر قم است که به محضر امام صادق علیه السلام رسید و از اصحاب آن بزرگوار می باشد. (۶)

۴۰. «عمران بن عبدالله اشعری قمی»: از چهره های نامدار و نجیب شهر قم است که به سعادت ملاقات با امام صادق علیه السلام نایل گردید. (۷) او برای امام صادق علیه السلام خیمه ای در منی آماده ساخت و آن حضرت به او و خاندانش دعا کرد. (۸) او به محضر امام صادق علیه السلام

ص: ۲۱۴

۱- ۱. رجال نجاشی، ص ۲۶۰، ش ۶۸۰.

۲- ۲. طبقات اعلام الشیعه، آقابزرگ تهرانی، ج ۱، ص ۱۶۸ - ۱۶۷، (قرن چهارم).

۳- ۳. همان.

۴- ۴. معجم رجال الحدیث، ج ۱۱، ص ۱۹۴، ش ۷۸۱۶.

۵- ۵. رجال نجاشی، ص ۲۶۰، ش ۶۸۰؛ فهرست طوسی، ص ۱۱۴، ش ۳۸۲.

۶- ۶. خلاصه الاقوال، ص ۱۰۳، ش ۶۱؛ رجال نجاشی، ص ۲۷۲، ش ۷۱۳؛ معجم رجال الحدیث، ج ۱۲، ص ۱۳۶، ش ۸۴۱۰.

۷- ۷. خلاصه الاقوال، ص ۱۲۴، ش ۳؛ معجم رجال الحدیث، ج ۱۳، ص ۱۴۲، ش ۹۰۴۲.

۸- ۸. رجال کشی، ص ۳۳۱، ح ۶۰۶.

شرفیاب شد و امام با مهربانی او را پذیرفت و از حال خاندانش جويا شد و او را از پاک سرشتان و نجیب زادگان دانست. (۱)

۴۱. «عمران بن محمد اشعری»: از راویان و محدّثان بزرگوار شهر قم است که به حضور امام رضا علیه السلام شرفیاب گردید و عنوان تابناک صحابی آن حضرت را بر چهره دارد. او مورد اعتماد علما و دارای کتاب است. (۲)

۴۲. «عبدالله بن محمد بن عیسی اشعری»: از محدّثان بزرگ قم است. وی برادر احمد بن محمد بن عیسی و از استادان سعد بن عبدالله اشعری است. وی از شخصیت های میززی است که از «موسی بن قاسم» روایت نقل می کند. (۳)

«احمد ابن ادريس» از این محدّث نامور نقل حدیث می کند. (۴)

وی در عصر امامت امام رضا و امام هادی علیهما السلام می زیست. بنابراین، وی در پایان قرن دوم و نیمه اول قرن سوم هجری قمری زندگی می کرد. او از راویان کثیرالروایه و از مشایخ اجازه محسوب می شد. (۵) مشایخ بزرگوارش عبارتند از: پدر بزرگوارش، ابن ابی عمیر، حسن بن محبوب، داود صرمی، صفوان بن یحیی، علی بن حکم و علی بن مهزیار و محمد بن عبدالحمید و الحجال.

سعد بن سعد، سعد بن عبدالله، علی بن ابراهیم، محمد بن حسن صفّار، محمد بن یحیی و حمیری از او روایت نقل می کند. (۶)

عبدالله بن محمد برخلاف برادرش احمد، از حسن بن محبوب حدیث نقل کرده است. (۷) نام وی در اسناد ۴۴ روایت ذکر گردیده است. (۸)

۴۳. «عیسی بن عبدالله اشعری»: از بزرگان اصحاب امام صادق و امام کاظم علیهما السلام

ص: ۲۱۵

۱-۱. همان، ص ۳۳۳، ح ۶۰۸ و ۶۰۹.

۲-۲. رجال نجاشی، ص ۲۹۲، ش ۷۸۹؛ معجم الرجال الحدیث، ج ۱۳، ص ۱۴۷، ش ۹۰۵۲.

۳-۳. رجال نجاشی، ص ۴۰۵، ش ۱۰۷۳.

۴-۴. طبقات اعلام الشیعه، ص ۱۵۷، (قرن چهارم).

۵-۵. تنقیح المقال، ج ۱، ص ۱۴۲۶.

۶-۶. معجم رجال الحدیث، ج ۱۰، ص ۳۱۲، ش ۷۱۲۸.

۷-۷. رجال کشی، ص ۵۱۲، ح ۹۸۲.

۸-۸. معجم رجال الحدیث، ج ۱۰، ص ۳۱۲، ش ۷۱۲۸.

است. او شخصی با جلالت و وثاقت است. او به محضر امام صادق علیه السلام شرفیاب شد و آن حضرت میان دو دیده او را بوسید و فرمود: «انت منّا اهل البیت؛ تو از ما هستی.» (۱)

۴۴. «محمد بن احمد بن جعفر قمی»: از محدثان نامدار شهر قم است که مقام والای و کالت از امام عسکری علیه السلام دارد. وی در عصر خویش، محبوب مردم بود. او زمان امام هادی علیه السلام را درک کرده بود. (۲) در فضیلت او همین کافی است که کشی می نویسد: او نامه ای به ناحیه مقدسه ارسال نمود و جواب کافی دریافت داشت. (۳)

۴۵. «محمد بن الحسن صفّار»: از دانشمندان و محدثان بزرگ حوزه حدیثی قم است.

شیخ طوسی او را از اصحاب امام عسکری علیه السلام می شمرد. وی نشان پرفروغ صحابی بر چهره دارد. او دارای شأن و منزلت بزرگی است. اصحاب، او را به جلالت و وثاقت می شناسند. مکاتبات او مشهور است. او دارای کتب حدیثی ارزشمندی است. وی در سال ۲۹۰ ق. در قم درگذشت. (۴)

او سؤالاتی را به محضر امام عسکری علیه السلام ارسال داشت. (۵)

۴۶. «محمد بن خالد برقی»: از بزرگان و راویان و محدثان حوزه حدیثی قم است. او نشان تابناک صحابی بر چهره دارد. شیخ طوسی و برقی او را از اصحاب امام کاظم و امام رضا و امام جواد علیهم السلام معرفی کرده است. (۶) علامه و شیخ او را مورد اعتماد دانسته اند؛ ولی نجاشی در وثاقت او تردید می کند. در «معجم الرجال» نسبت به تضعیف نجاشی تردید شده و چنین آمده است: «نجاشی درباره محمد بن خالد این گونه می نگارد: و کان محمد ضعيفاً فی الحدیث (۷). از این عبارت استفاده می شود که نجاشی روایات محمد بن خالد را مردود می شمرد، ولی خودش را مورد اعتماد و

ص: ۲۱۶

-
- ۱-۱. رجال کشی، ص ۳۳۲، ح ۶۰۷؛ ص ۳۳۴، ح ۶۱۰؛ رجال نجاشی، ص ۲۹۶، ش ۸۰۵؛ خلاصه الاقوال، ص ۱۲۲، ش ۳؛ فهرست طوسی، ص ۱۴۲، ش ۵۱۸؛ معجم رجال الحدیث، ج ۱۳، ص ۱۹۴، ش ۹۱۹۴.
 - ۲-۲. خلاصه الاقوال، ص ۱۴۳، ش ۲۸؛ رجال طوسی، ص ۴۳۶، ش ۱۷.
 - ۳-۳. معجم رجال الحدیث، ج ۱۴، ص ۳۱۸، ش ۱۰۰۸۰.
 - ۴-۴. رجال نجاشی، ج ۲، ص ۳۵۴، ش ۹۴۸؛ رجال طوسی، ص ۴۳۶، ش ۱۶.
 - ۵-۵. فهرست طوسی، ص ۱۷۰، ش ۶۲۲؛ رجال ابن داود، ص ۳۰۵، ش ۱۳۲۵.
 - ۶-۶. رجال برقی، ص ۵۵-۵۴-۵۰؛ خلاصه الاقوال، ص ۱۳۹، ش ۱۴؛ رجال نجاشی، ص ۳۳۵، ش ۸۹۸؛ فهرست طوسی، ص ۱۷۵، ش ۶۹.
 - ۷-۷. رجال نجاشی، ص ۳۳۵، ش ۸۹۸.

وثوق می شناسد؛ از سوی دیگر، با آن که او را از اصحاب سه امام معصوم علیهم السلام معرفی کرده اند، فقط در دو مورد از امام معصوم روایت دارد.»^(۱)

۴۷. «محمد بن علی بن محبوب اشعری قمی»: از جمله دانشمندان نامور و محدّثان بزرگوار قم است. نجاشی او را با این عنوان تعریف کرده است: «محمد بن علی بن محبوب الاشعری القمی ابوجعفر شیخ القمیین فی زمانه ثقه، عین فقیه صحیح المذهب.»^(۲)

شیخ طوسی کتاب «الجامع» را از آن او می داند.^(۳)

وی در دوران غیبت صغرا می زیست. نام او در اسناد ۱۲۲۸ روایت آمده است.^(۴)

۴۸. «محمد بن حسن ولید»: وی از مبرزترین محدّثان و فقهای مکتب حدیثی قم است. نجاشی در وصفش چنین می نگارد: «شیخ القمیین و فقیههم و متقدمهم و وجههم... ثقه ثقه عین مسکون الیه.»^(۵)

او از بزرگان قم بوده؛ ولی اصلش از غیر قم است و در قم ساکن گردیده است.^(۶) وی دارای آثار حدیثی متعددی است و به علم رجال آگاه و توانمند بوده است.^(۷)

وی دارای روش اخباری بود. از بهترین و برجسته ترین شاگردانش، شیخ صدوق می باشد که در موارد گوناگون از او حدیث نقل کرده است.

نجاشی و شیخ طوسی برای او آثار فراوانی نقل کرده اند.^(۸)

تلعکبری از جمله چهره هایی است که موفق به دریافت اجازه نقل حدیث از او شد. فرزندش احمد، ابن ابی جَید، ابن داود، ابن قولویه و دیگر راویان، از او حدیث نقل کرده اند.

سعد بن عبدالله اشعری، احمد بن ادریس قمی، محمد بن ابی القاسم ماجیلویه و

ص: ۲۱۷

۱- ۱. معجم رجال الحدیث، ج ۱۶، ص ۶۶-۶۷، ش ۱۰۶۸۷.

۲- ۲. رجال نجاشی، ص ۳۴۹، ش ۹۴۰؛ رجال ابن داود، ص ۳۲۶، ش ۱۴۳۰.

۳- ۳. فهرست طوسی، ص ۱۷۲، ش ۶۲۴.

۴- ۴. معجم رجال الحدیث، ج ۱۷، ص ۸، ش ۱۱۳۳۲.

۵- ۵. رجال نجاشی، ص ۳۸۳، ش ۱۰۴۲.

۶- ۶. همان.

۷- ۷. فهرست طوسی، ص ۱۸۴، ش ۷۰۸.

۸-۸. رجال نجاشی، ص ۳۸۳، ش ۱۰۴۲؛ رجال طوسی، ص ۴۹۵، ش ۲۳؛ خلاصه الاقوال، ص ۱۴۷، ش ۴۳.

محمد بن حسن صفار از استادان حدیث او می باشند. (۱) او دارای برخی اعتقادات نادر بود.

۴۹. «محمد بن ریان بن صلت»: از دانشمندان بزرگ و محدثان مشهور قم است. او از خاندان اشعری است. وثاقت و جلالتش مورد وفاق عموم است. او نشان روشن صحابی بر چهره دارد و از اصحاب امام هادی علیه السلام است. نجاشی و ابن داود او را از اصحاب امام عسکری علیه السلام قلمداد کرده اند. وی از روایان این دو امام همام است. (۲)

۵۰. «محمد بن جعفر بن موسی بن قولویه»: از مشایخ حدیث و مفاخر قم است که در نیمه دوم قرن سوم هجری قمری، در قم زندگی می کرد. او از چهره های مبرز اصحاب سعد بن عبدالله اشعری محسوب می گردد. نجاشی در مورد او چنین می گوید: «و هو من خيار اصحاب سعد بن عبدالله». (۳)

از مهم ترین شاگردان و اصحاب او فرزندش جعفر و ابو عمرو کشی می باشند. فرزندش در کامل الزیارات از او حدیث فراوان نقل کرده است. کشی نیز روایاتی را از او نقل می کند. (۴)

۵۱. «محمد بن احمد بن یحیی بن عمران»: وی از جمله محدثان بزرگوار قم است. نجاشی در وصفش چنین می نگارد: «محمد بن احمد بن یحیی الاشعری القمی ابو جعفر کان ثقة فی الحدیث...» (۵). آن گاه چنین نقل می کند: اصحاب ما می گویند: محمد بن احمد از ضعفاً روایت نقل می کرد و بر روایات مرسله تکیه می نمود. از این رو، برخی از روایاتش را محمد بن حسن بن ولید نمی پذیرفت. شیخ طوسی نیز او را بسیار جلیل القدر می شناسد. روایات او بسیار است و اولین کتاب نوادر را، با عنوان نوادر الحکمه تألیف کرد. وی هم طبقه سعد بن عبدالله و محمد بن عبدالجبار است. (۶)

۵۲. «محمد بن ابی القاسم ماجیلویه»: از بزرگان حوزه حدیثی قم به حساب می آید.

ص: ۲۱۸

۱-۱. طبقات اعلام الشیعه، ص ۲۵۹، (قرن چهارم).

۲-۲. رجال نجاشی، ص ۳۷۱، ش ۱۰۰۹؛ خلاصه الاقوال، ص ۱۴۲، ش ۲۴؛ معجم رجال الحدیث، ج ۱۶، ص ۸۳، ش ۱۰۷۵۰.

۳-۳. رجال نجاشی، ص ۱۲۳، ش ۳۱۸ (در شرح حال فرزندش جعفر بن محمد)؛ طبقات اعلام الشیعه، ص ۲۵۸، (قرن چهارم)؛ معجم رجال الحدیث، ج ۱۵، ص ۱۷۰، ش ۱۰۳۸۹.

۴-۴. رجال کشی، ش ۲۰، ۱۷۰، ۱۷۱، ۱۷۲ و... ۲۱۶، ۲۲۰.

۵-۵. رجال نجاشی، ص ۳۴۸، ش ۹۳۹؛ خلاصه الاقوال، ص ۱۴۶، ش ۴۰.

۶-۶. فهرست طوسی، ص ۱۷۰، ش ۶۲۳؛ طبقات اعلام الشیعه (قرن چهارم)، ص ۲۴۶.

نجاشی در شرح حالش چنین می نگارد: «سید من اصحابنا القمیین ثقۀ عالم فقیه عارف بالادب و الشعر»^(۱). او داماد احمد بن ابی عبدالله برقی است. محمد بن حسن بن ولید، علی بن بابویه و محمد بن جعفر بن بطة از او حدیث نقل می کنند. او از استادان شیخ صدوق است و از جمله مشایخ وی پدر بزرگوارش می باشد.^(۲)

۵۳. «محمد بن یحیی العطار القمی»: از جمله محدثان بزرگوار قم و صاحب تألیف و تصنیف است. نجاشی شخصیت او را چنین می ستاید: «ابو جعفر العطار شیخ اصحابنا فی زمانه، ثقۀ، عین کثیر الحدیث».^(۳)

کتاب های «مقتل الحسین» و «النوادر» از جمله آثار او است.^(۴) از جمله راویان و شاگردان او، مرحوم کلینی است که در کتاب شریف کافی روایت های بسیاری از او نقل کرده است.^(۵) فرزندش احمد نیز از شاگردان او است. احمد بن محمد بن عیسی اشعری از استادان او می باشد.^(۶)

باتوجه به استادان و شاگردانش، می توان گفت که او در قرن سوم هجری قمری و همزمان با غیبت صغرا می زیست.

نام وی در سند ده ها روایت به چشم می خورد.^(۷)

۵۴. «محمد بن سهل بن یسع اشعری»: از راویان و محدثان قم است و نشان صحابی بر چهره دارد. او از اصحاب امام رضا و امام جواد علیهما السلام است. بعضی به وثاقت و عدالت او گواهی می دهند.^(۸)

۵۵. «محمد بن عبدالله... بن مالک قمی»: از صاحبان اندیشه های معرفت دینی و

ص: ۲۱۹

-
- ۱- ۱. رجال نجاشی، ص ۳۵۳، ش ۹۴۷؛ خلاصه الاقوال، ص ۱۵۷، ش ۱۱۱.
 - ۲- ۲. طبقات اعلام الشیعه، ص ۲۳۲، (قرن چهارم)؛ معجم رجال الحدیث، ج ۱۴، ص ۲۹۶، ش ۱۰۰۲۷ و ج ۱۱، ص ۲۴۱، ش ۷۸۶۶، (ضمن ترجمه علی بن ابی القاسم).
 - ۳- ۳. رجال نجاشی، ص ۳۵۳، ش ۹۴۶.
 - ۴- ۴. همان.
 - ۵- ۵. رجال نجاشی، ص ۳۵۳، ش ۹۴۶؛ خلاصه الاقوال، ص ۱۵۷، ش ۱۱؛ طبقات اعلام الشیعه، ص ۳۱۴، (قرن چهارم).
 - ۶- ۶. طبقات اعلام الشیعه، ص ۳۱۴، (قرن چهارم).
 - ۷- ۷. معجم رجال الحدیث، ج ۱۸، ص ۴۰، ش ۱۲۰۰۴.
 - ۸- ۸. فهرست طوسی، ص ۱۷۴، ش ۶۳۱؛ رجال نجاشی، ص ۳۶۷، ش ۹۹۶؛ معجم رجال الحدیث، ج ۱۶، ص ۱۷۰، ش ۱۰۹۲۸.

چهره های ممتاز قم است. او دارای جلالت و وثاقت و محبوب مردم زمانش بود و هر مشکلی پیش می آمد به محضر مبارک صاحب الامر علیه السلام مکاتبه می نمود و به دریافت جواب نایل می گردید. وی دارای تألیفات ارزشمندی است و مشایخ بزرگ به محضرش شرفیاب می شدند. نجاشی می نویسد: «قال لنا احمد بن الحسين: وَقَعْتُ هذه المسائل التي في اصلها و التوقيعات بين السطور»^(۱). برادرانش: جعفر، حسین و احمد نیز با حضرت صاحب الامر علیه السلام مکاتبه داشتند. جعفر بن محمد بن قولویه از شاگردان او می باشد. او در سال ۳۰۴ ه. ق. اجازه ای را برای سعید بن عمر در پشت کتاب «قرب الاسناد» پدرش نگاشته است.^(۲)

۵۶. «محمد بن جعفر بن احمد بن بطة ابو جعفر مؤدب قمی»: از دانشمندان نامور قم است. نجاشی در رجالش او را نیکو وصف نموده است: «كان كبير المنزلة بقم، كثير الادب والفضل والعلم»^(۳).

ابن ولید او را مورد اعتماد نمی دانست؛ ولی ابن داود و علامه او را مانند نجاشی ستوده اند.^(۴) او دارای آثار فراوانی است که بعضی از آن ها عبارتند از: الواحد، الاثنین، ثلاثین، الاربعین، قرب الاسناد و تفسیر اسماء الله.^(۵)

احمد بن محمد بن خالد برقی، حسین بن حسن بن ابان، محمد بن علی بن محبوب و محمد بن حسن صفار از مشایخ او بوده اند.^(۶)

۵۷. «محمد بن علی بن عیسی»: از چهره های بنام خاندان اشعری و مردان بزرگ قم است که از سوی سلطان، والی و حاکم قم بود. او فرزند طلحی معروف است. وی سؤالاتی را از محضر امام حسن عسکری علیه السلام پرسید.^(۷)

ص: ۲۲۰

۱- ۱. رجال نجاشی، ص ۳۵۴، ش ۹۴۹؛ فهرست طوسی، ص ۱۸۴، ش ۷۰۷؛ خلاصه الاقوال، ص ۱۵۷، ش ۱۱۳؛ معجم رجال الحدیث، ص ۲۳۳، ش ۱۱۰۸۱.

۲- ۲. طبقات اعلام الشیعه، ص ۲۸۸، (قرن چهارم).

۳- ۳. رجال نجاشی، ص ۳۷۲، ش ۱۰۱۹.

۴- ۴. خلاصه الاقوال، ص ۱۶۰، ش ۱۴۴؛ رجال ابن داود، ص ۳۰۱، ش ۱۳۰۷.

۵- ۵. رجال نجاشی، ص ۳۷۲ و ۳۷۳، ش ۱۰۱۹؛ معجم رجال الحدیث، ج ۱۵، ص ۱۵۶، ش ۱۰۳۶۹.

۶- ۶. طبقات اعلام الشیعه، ص ۲۵۴-۲۵۳، (قرن چهارم).

۷- ۷. رجال نجاشی، ج ۲، ص ۳۷۱، ش ۱۰۱۰؛ خلاصه الاقوال، ص ۱۶۰، ش ۸۳؛ معجم رجال الحدیث، ج ۱۶، ص ۳۳۴، ش ۱۱۳۲۲.

۵۸. «محمد بن احمد بن داود»: از شخصیت های برجسته و فقیه مبرز حوزه حدیثی قم است. نجاشی، علامه و ابن داود او را می ستایند. (۱) برخی گفته اند: او در عصر خویش بی نظیر بود: «لم یر احداً احفظ منه و لا اقله و لا اعرف بالحدیث» (۲). پدرش احمد نیز از محدثان جلیل القدر و پرروایت قم و از اصحاب علی بن بابویه قمی بوده است. شیخ مفید (ره)، حسین بن عبیدالله غضائری و ابن نوح سیرافی از شاگردان او می باشند.

او در سال ۳۳۳ ق. به شام مسافرت کرد و پس از بازگشت، در سال ۳۶۸ ق. در بغداد درگذشت و در مقابر قریش مدفون گشت. (۳)

او دارای آثاری است که از مهم ترین آن ها کتاب «مزار» است که به گفته شیخ طوسی، مجموعه بزرگی بوده است.

نام وی در سند بیش از ۷۸ روایت به چشم می خورد. (۴)

۵۹. «محمد بن عیسی بن عبدالله»: پیشوای مردم قم و از محدثان عالی قدر است. او از خاندان اشعری بود. وی نزد سلطان، معزز و مکرم بود. او به سعادت دیدار حضرت امام رضا علیه السلام نایل آمد و به محضر امام جواد علیه السلام شرفیاب شد. او از محضر این دو امام علیهما السلام کسب فیض کرد و از راویان آن دو بزرگوار محسوب می گردد. (۵)

۶۰. «محمد بن علی بن حسین بن موسی بن بابویه قمی (شیخ صدوق)»: از بزرگ ترین فقها و محدثان حوزه حدیثی قم است که در زمان او کشتی مرجعیت شیعه در ساحل دریای این حوزه لنگر انداخت. نجاشی ساحتش را چنین می ستاید: «شیخنا و فقیهنا وجه الطائفة بخراسان...» (۶)

نویسنده مستدرک، در وصفش چنین می نگارد: «شیخ من مشایخ الشیعه و رکن من

ص: ۲۲۱

۱- ۱. رجال نجاشی، ص ۳۸۴، ش ۱۰۴۵؛ خلاصه الاقوال، ص ۱۶۲، ش ۱۶۱؛ فهرست طوسی، ص ۱۶۲، ش ۶۰۴؛ رجال، ابن داود، ص ۲۹۲، ش ۱۲۶۸.

۲- ۲. رجال نجاشی، ص ۳۸۴، ش ۱۰۴۵.

۳- ۳. طبقات اعلام الشیعه، ص ۱۳۶، (قرن چهارم)؛ خلاصه الاقوال، ص ۱۶۲، ش ۱۶۱.

۴- ۴. معجم رجال الحدیث، ج ۱۴، ص ۳۳۲، ش ۱۰۰۹۵.

۵- ۵. رجال نجاشی، ج ۲، ص ۳۳۸، ش ۹۰۵؛ خلاصه الاقوال، ص ۱۵۴، ش ۸۳؛ معجم رجال الحدیث، ج ۱۷، ص ۱۲۳؛ ص ۱۱۰، ش ۱۱۵۰۷ و ۱۱۵۱۵.

۶- ۶. رجال نجاشی، ص ۳۸۹، ش ۱۰۴۹.

ارکان الشریعه، و رئیس المحدثین والصدوق فی ما یرویه عن الائمة علیهم السلام» (۱).

افتخارش آن بود که به دعای امام زمان علیه السلام متولد شده است: «انا ولدتُ بدعوه صاحب الامر علیه السلام» (۲).

تاریخ تولدش به طور دقیق روشن نیست. از آن جا که «محمد بن علی بن اسود» تاریخ تقاضای پدر بزرگوارش را از حسین بن روح نوبختی برای طلب دعا نسبت به این که خداوند به او فرزندی عنایت فرماید، به بعد از وفات دومین سفیر مربوط می داند و محمد بن عثمان عمری در سال ۳۰۵ ق. رحلت کرد، مشخص می گردد که شیخ صدوق و برادرش پیش از سال ۳۱۰ ق. به دنیا آمده اند.

نجاشی می گوید: صدوق در سال ۳۵۵ ق. وارد بغداد شد و شیوخ طایفه از او استماع حدیث کردند؛ در حالی که وی حدیث السن (کم سنّ) بود. (۳) از این سخن استفاده می شود که ولادت صدوق باید بعد از ۳۱۰ ق. باشد؛ زیرا اگر پیش از آن بود، دست کم سنّ او ۴۵ سال بود و به چنین کسی «حدیث السنّ» اطلاق نمی گردد.

او از پدر بزرگوارش نقل حدیث فراوان کرده و در زمان زندگی پدرش، شخصیت علمی و حدیثی بوده است. از این رو، باید تولدش پیش از سال ۳۱۰ ق. باشد تا به چنین کمالی در زمان پدر نایل گردد. توجه سخن نجاشی به این صورت است که صدوق ۴۰ تا ۴۵ سال داشت؛ ولی از آن جا که مشایخ کهن سال بر گرد سفره حدیثی او استماع روایت می کرده اند در میان آنان حدیث السنّ بود. گذشته از آن، ممکن است در تاریخ ورودش به بغداد، اشتباهی رخ داده باشد.

پس از پدر، یگانه استاد میرزّش «محمد بن حسن بن احمد بن ولید» است که مدت ۱۵ سال در سایه سار حوزه درسی او حاضر و از محضرش کسب حدیث کرد. شاید بیش ترین تأثیر را بر شیخ صدوق، این استاد بزرگوار داشته است. شیخ صدوق با وجود عشق و علاقه به پدر بزرگوارش، در پاره ای از موارد دیدگاه های ابن ولید را بر نظریات پدرش ترجیح می داد؛ آن گونه که در مقدار مهریه، نظر استاد را بر نظر پدرش

ص: ۲۲۲

۱-۱. مستدرک الوسائل، ج ۳، ص ۵۲۴.

۲-۲. خلاصه الاقوال، ص ۹۴، ش ۲۰؛ کمال الدین، ج ۲، ص ۵۰۳ - ۵۰۲، ح ۳۱.

۳-۳. رجال نجاشی، ص ۳۸۹، ش ۱۰۴۹.

صدوق پس از استاد، در دوران ریاست علمی و دینی خود پاره ای از آرا و نظریات استاد را در نقد حدیث و بررسی روایات و جرح و تعدیل روایات کنار گذاشت و بابتی دیگر گشود.

شیخ صدوق پس از رحلت ابن ولید، به محضر مشایخ دیگری از حوزه حدیثی قم حاضر گردید ولیکن نبوغ و علم کثیر آن به حدی بود که دریافتی از این استادان برایش حاصل نشد. او به تقاضای مؤمنان ری، به آن دیار هجرت کرد و جامعه شیعی آن دیار را که در سایه دولت آل بویه از رونق خوبی برخوردار بود بر عهده گرفت. (۲)

او در سال ۳۵۳ ق. با اجازه رکن الدوله، به زیارت قبر امام علی بن موسی الرضا علیه السلام مشرف گشت. (۳) وی در همین سفر، وارد نیشابور شد و از مشایخ آن دیار اخذ حدیث کرد. وی سپس هجرت علمی، مذهبی خود را به ممالک اسلامی آغاز کرد و در هر جایی حوزه یافت از آن توشه برگرفت.

وی از سال ۳۵۲ تا ۳۶۸ ق. به مشهد، نیشابور، بلخ، سمرقند، سرخس، فرغانه، استرآباد، گرگان، همدان، بغداد، کوفه، مکه، مدینه و شهرهای دیگر سفر کرد. این سفرها مدرسه ای ستیاری بود که آن بزرگوار در سرتاسر جهان اسلام جاری ساخته بود. وی از طریق مناظره با دانشمندان، بذر تشیع را در جهان اسلام افشاند. (۴)

کثرت تألیفات او به حدی است که در گزارش شیخ طوسی، ۳۰۰ اثر عنوان شده است. (۵) خوشبختانه تعداد زیادی از آثار مبارکش اکنون در دست است. با کمال تأسف، تعدادی از آثار پر ارزشش نیز در توفان حوادث مفقود گشته است. یکی از مهم ترین آثار او که اکنون در دست نیست، کتاب «مدینه العلم» است که بعضی از علمای شیعه آن را پنجمین کتاب از کتب شیعه دانسته اند. این کتاب نزد پدر شیخ بهایی بود. برخی معتقدند که بعد از زمان علامه و شهیدین، کسی این کتاب را ندیده است. در وصف

ص: ۲۲۳

۱-۱. علل الشرائع، ص ۵۰۱.

۲-۲. معانی الاخبار، ص ۱۸.

۳-۳. همان، ص ۲۰-۱۹؛ به نقل از: عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج ۲، ص ۵۱۰.

۴-۴. همان، ص ۲۵-۱۹.

۵-۵. فهرست طوسی، ص ۱۸۵، ش ۷۰۹.

این کتاب چنین نگاشته اند: «و اما کتاب مدینه العلم الذی قد عدده بعض علمائنا الابرار خامس اصولنا الاربعه التي عليها مدار الشيعه في جميع الاعصار...» (۱).

از جمله مشهورترین آثار وی «من لايحضره الفقيه» است. او که قدرتمندترین نماینده فکری مکتب حدیثی قم بود، در پیشانی این حوزه می درخشد.

او پس از عمری تلاش در کسب احادیث، سرانجام در سال ۳۸۱ ق. خورشید روحش بر افق ملکوت درخشید و به دیار ابد به سوی رحمت و اسعه حق شتافت. قبر شریف او اکنون در شهر ری، زیارتگاه عموم مردم است. قبرش در زمان فتحعلی شاه قاجار، بر اثر سیل خراب شد و جنازه اش سالم در میان قبر رؤیت شد. از کسانی که جنازه را زیارت کرده بودند نقل شده است که خضاب ناخن های او باقی بوده است! و این نشان از ایمان و تقوای او است. (۲).

۶۱. «مرزبان بن عمران اشعری»: از مردان نیک سرشت و با ایمان قم است. وی به سعادت دیدار امام رضا علیه السلام نایل آمد و از محضر آن بزرگوار سؤال کرد: آیا من از شیعیان شما هستم و نام من در صحیفه شیعیان شما مکتوب است؟ امام علیه السلام پاسخ داد، آری! او از اصحاب امام رضا علیه السلام و از راویان آن بزرگوار است. عنوان صحابی بر جبین او می درخشد. (۳).

۶۲. «یونس بن عبدالرحمان»: از بزرگان اصحاب ائمه علیهم السلام است. او وجیه و با جلال است. وی در زمان هشام بن عبدالملک متولد شد و به دیدار امام صادق علیه السلام نایل آمد، ولی از آن حضرت روایتی نقل نمی کند. وی از اصحاب امام کاظم و امام رضا علیهما السلام است. روایات صحیح در شأن و فضیلت او بسیار است.

«عبدالعزیز بن مهتدی» که از بزرگان اصحاب امام رضا علیه السلام و وکیل آن حضرت بود، می گوید: به آن حضرت گفتم: برای من ممکن نیست که در هر زمان که به شما برای فراگیری امور دینی نیازمندم، شما را دیدار کنم و دانستی های دینی ام را

ص: ۲۲۴

-
- ۱-۱. روضات الجنات، ج ۶، ص ۱۳۶.
 - ۲-۲. مقدمه کمال الدین، علی اکبر غفاری، ص ۱۵-۱۶.
 - ۳-۳. رجال نجاشی، ج ۲، ص ۴۲۳، ش ۱۱۳۴؛ خلاصه الاقوال، ص ۱۷۲، ش ۱۶؛ رجال، طوسی، ص ۳۹۱، ش ۵۲؛ معجم رجال الحدیث، ج ۱۸، ص ۱۱۶، ش ۱۲۲۱۵.

فراگیرم؛ از چه کسی مسائل و مشکلات دینی خود را سؤال نمایم؟

امام علیه السلام فرمود: «تُخَذُ مِنْ يُونُسَ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ؛ از یونس مسائل دینت را فراگیر.» برای یونس مناقبی از سوی امامان بیان گردیده است که اشاره ای به آن ها لازم است.

امام رضا علیه السلام او را به علم و اندیشه فقهی ستود. آن حضرت سه بار بهشت را برای او ضمانت کرد و او را سلمان زمان خویش معرفی نمود.

امام جواد علیه السلام نیز با عبارت «إِنَّ الضَّحَّانَ لِيُونُسَ عَلِيَّ ذَمَّهُ أَبِي جَعْفَرٍ وَآبَاءَهُ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ؛ سه مرتبه بهشت را برای او ضمانت کرد.»

آن گاه که کتاب یوم و ليله یونس به امام حسن عسکری علیه السلام تقدیم شد، آن حضرت فرمود: «اعطاءُ الله بِكُلِّ حَرْفٍ نوراً یوم القیامه؛ خداوند به هر حرفی از این کتاب در قیامت به او پرتوی از نور عطا خواهد کرد.

و در روایت دیگر آمده است: امام حسن عسکری علیه السلام آن کتاب را ورق زد و در آن نظر افکند. سپس فرمود: «هذا دینی و دین آبایی...؛ محتوای این کتاب دین من و پدران امام من است!»

روایات صحیح در شأن و فضیلت یونس فراوان است. روایاتی نیز در سرزنش و نکوهش یونس وارد شده است که از نظر سند ضعیف است. دو روایت صحیح نیز در مذمت او نقل شده است که باید علتش را به آگاهان واگذار کرد؛ چون با وجود آن مجموعه از روایات صحیح با آن تعابیر بلند و همچنین وفاق فقهای جلیل و بزرگان اصحاب بروثاقت و جلالیت یونس، تردیدی باقی نمی ماند که یونس از اعظام و اجلای اصحاب ائمه علیهم السلام است. (۱) طعن قمیون نیز از وجاهت و عظمت او نمی کاهد؛ چون بر مبنای غیر قابل قبولی است.

۶۳. «یعقوب بن یزید، کاتب انباری»: وی از دانشمندان نامدار و محدثان عالی رتبه و مورد اعتماد حوزه دیرین قم است. او با آن که براساس مشرب وسیع خود، با اکثر مخالفان معاشرت می نمود؛ ولی از ایمان راسخ و محبت اهل بیت علیهم السلام برخوردار بود.

نجاشی او را از نویسندگان «المنتصر» معرفی می کند، در حالی که کشی نامبرده را

ص: ۲۲۵

۱- ۱. رجال نجاشی، ج ۱، ص ۴۴۶، ش ۱۲۰۸؛ خلاصه الاقوال، ص ۱۸۴، ش ۱؛ رجال کشی، ص ۴۸۳، ش ۹۱۰؛ فهرست، طوسی، ص ۲۱۱، ش ۸۱۰؛ معجم رجال الحدیث، ج ۲۰، ص ۲۱۵-۲۰۹.

از نویسندگان ابی دلف می شمارد. با این وصف، او از وثاقت و جلالت برخوردار است. وی از اصحاب امام رضا و امام جواد علیهما السلام است و از محضر آنان کسب حدیث کرده و از جمله راویان این دو بزرگوار است.^(۱)

برقی او را از اصحاب امام کاظم و امام هادی علیهما السلام معرفی می کند.^(۲)

گستره فرهنگی حوزه حدیثی قم

حوزه حدیثی قم به سان درخت تنومندی به سراسر جهان اسلام سایه گسترد و صدها ستاره دانشی بر آسمان آن درخشید و جمله معروف و شگفت انگیز «کان فی زمن علی ابن بابویه مأتا الف محدث» در کتاب ها نقش بست. باور این سخن بسی سخت است و توجیه می طلبد؛ ولی بدون شک بیانگر آن است که این حوزه از بُعد کمی در درجه اول جای داشته است. از نظر کیفیت نیز این حوزه سر آمد بود. محدثان این حوزه بر افق بلندی از عظمت می درخشیدند. بر ساحل این دریای موج، کشتی زعامت و مرجعیت علمی جهان تشیع لنگر انداخته بود و بر آسمان بلندش ستارگانی مانند: علی بن بابویه، فرزندش شیخ صدوق، محمد بن حسن بن ولید، احمد فرزندش، محمد بن قولویه و فرزندش ظاهر شدند.

از نظر ارتباطات

حوزه حدیثی قم روابط بسیار نزدیکی با سایر حوزه های شیعی داشت؛ به پاس حضور ائمه هدی علیهم السلام در مدینه، اصحاب قمی آن بزرگواران مدام در رفت و آمد به آن شهر بودند و خصوصاً در مراسم حج این ارتباطات رو به فزونی می گذاشت. از این رو، حوزه حدیثی قم، جوهره مدنی دارد؛ نیز با حوزه حدیثی کوفه ارتباطش بسیار نزدیک بود و در طول زمان با هم در تعامل فرهنگی بودند. این حوزه از سرچشمه حوزه حدیثی کوفه جاری شد؛ ولی پس از تشکیل، باردیگر این دو حوزه با امواج علمی خود کرانه ها و سواحل یکدیگر را در می نوردیدند. بسیاری از راویان و

ص: ۲۲۶

۱- ۱. خلاصه الاقوال، ص ۱۸۶، ش ۱؛ رجال نجاشی، ص ۴۵۰، ش ۱۲۱۵؛ فهرست طوسی، ص ۲۰۹، ش ۸۰۴.

۲- ۲. رجال برقی، ص ۶۰-۵۲؛ معجم رجال الحدیث، ج ۲۰، ص ۱۴۷، ش ۱۳۷۴۹.

محدثان کوفه به قم هجرت کردند یا از قم به کوفه رفتند که با سیر در کتب رجال می یابیم تعدادشان بسیار بوده است.^(۱) بسیاری از محدثان این حوزه با پسوند کوفی، قمی، یا قمی، کوفی مزینند.

این حوزه با حوزه حدیثی بغداد نیز ارتباط نزدیکی داشت و وجود خاندان های بزرگی از قمی ها در بغداد، مانند خاندان متیل، حمیری و نوبختی موجب استحکام این حوزه گشته بود. ارتباط قمیون با مقام سفارت، بسیار نزدیک و در حدّ عالی بود؛ به گونه ای که سفیر اول، احمد ابن اسحاق قمی را به مقام معاون مالی خود برگزید.^(۲) و حتی بعضی معتقدند که سفیر سوم، حسین بن روح نوبختی، قمی بوده است.^(۳)

ارتباط حوزه قم و بغداد یک ارتباط استادی و شاگردی نیز بوده است؛ برای نمونه، شیخ مفید از محضر جعفر بن محمد بن قولویه و شیخ صدوق دانش فراگرفت و ابو عمرو کاشی نزد محمد بن قولویه علم آموخت.

اگر شخصیت کلینی را مطالعه کنیم، می بینیم وی دریایی است که رودی از حوزه قم و رودی از حوزه بغداد و حوزه ری و کوفه در آن جاری است. می توان «شیخ کلینی» را محور ارتباط قم، بغداد، کوفه و ری معرفی کرد. در این عرصه، قم، نقش محوری دارد. حوزه حدیثی قم و بغداد، تابش یک حقیقت است در دو افق؛ و هر دو از یک زلال لبریزند. «شیخ مفید» که پرفروغ ترین ستاره بام مکتب بغداد است، دانش آموخته حوزه حدیثی قم محسوب می گردد و «ابن ابی عقیل» و «ابن جنید اسکافی» نیز آموزه های مکتب قم را همراه داشته اند. از نظر دیگر، ارتباطات این حوزه با سایر حوزه ها بسیار بوده است. اکثر محدثان قمی از طریق ارتباط با حوزه حدیثی کوفه، بغداد، سمرقند، ری و... به پویایی و بالندگی حوزه حدیثی قم کمک کردند. اگر در کتب رجال و تراجم سیری شود، خواهیم دید که محدثان قم با پسوندهای بغدادی، کوفی، سمرقندی، رازی و... مزین اند که بنا به اختصار از پرداخت به این موضوع صرف نظر می کنیم. آن چه در این زمینه قابل بررسی و دقت است، سیر در آثار و تألیف این حوزه بزرگ است.

ص: ۲۲۷

-
- ۱- ۱. ر.ک: رجال نجاشی؛ فهرست طوسی؛ رجال ابن داود؛ خلاصه الاقوال؛ معجم رجال الحدیث و...
 - ۲- ۲. تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم، ص ۱۴۹.
 - ۳- ۳. رجال کاشی، ص ۵۵۷، ح ۱۰۵۲.

شمارش آثار حوزه حدیثی قم، از توان این مجموعه بیرون است؛ لیکن به اختصار به آثار پرفروغی که به یادگار تا امروز از این حوزه باقی مانده، به طور مختصر اشاره می‌کنیم.

به هر روی، با وجود آثار بی‌شمار این حوزه، اکثر این آثار ارزشمند در بستر زمان مفقود گردیده؛ آثاری که اگر باقی مانده بود، در موضوعات گوناگون، گره‌گشای مشکلات علمی جهان بود. آن گونه که نقل شده، برخی از این آثار، جزء جوامع بزرگ حدیثی در موضوعات مختلف، به خصوص فقه، تفسیر، کلام، اخلاق و آداب، به شمار می‌رفته است؛ برای نمونه کتاب «مدینه العلم» را که از جمله آثار مرحوم شیخ صدوق است، می‌توان نام برد.

نگارش حدیث

باتوجه به این که احادیث ائمه علیهم السلام منبع احکام الهی و مبین معارف اسلامی است و از سوی دیگر، با کتابت، احادیث و روایات ماندگار و جاودانه می‌گشتند؛ از این رو ائمه علیهم السلام شاگردان و اصحاب خود را به نوشتن احادیث تشویق نمودند. در ابتدا، اهتمام اصحاب ائمه علیهم السلام به حفظ احادیث بود و سینه‌راویان چون صدوقچه ای درر اخبار را در خود جای داده بود.

«جابر بن یزید جعفی» می‌گوید:

«حضرت باقر علیه السلام ۰۰۰/۷۰ حدیث برایم فرمود که من هرگز به کسی نگفته‌ام و نخواهم گفت. یک بار به حضرت باقر عرض کردم: فدایت شوم، بار بزرگی بر دوش من نهاده‌اید؛ چون این احادیث، اسرار شما است و نمی‌توانم به مردم بگویم و بسا باشد که چون آتشفشانی در سینه‌ام فوران می‌کند و مرا حالتی شبیه جنون دست می‌دهد. امام علیه السلام فرمود: هرگاه چنین شد، برو به بیابان؛ گودالی حفر کن؛ آن گاه سر خود را در آن کن و بگو: حدیث کرد مرا محمد بن علی علیهما السلام به چنین و چنان!» (۱)

«محمد بن مسلم» که از بزرگان اصحاب امام باقر و امام صادق علیهما السلام محسوب می‌گردد و از جمله حواریون ایشان بود، می‌گوید:

من ۰۰۰/۳۰ حدیث از امام باقر علیه السلام و ۰۰۰/۱۶ از حضرت صادق علیه السلام فرا گرفتم.» (۲)

ص: ۲۲۸

۱- ۱. رجال کشی، ص ۱۹۴، ح ۳۴۳.

۲- ۲. همان، ص ۱۶۳، ح ۲۷۶.

از «ابن عقده حافظ» (متوفای ۳۳۳ ق.) نقل شده که گفته است:

«من ۱۲۰/۰۰۰ حدیث با سند در حفظ دارم و آن چه را که سندش در خاطر من نیست و با آن مذاکره می‌کنم و به پرسش‌ها پاسخ می‌دهم، ۳۰۰/۰۰۰ حدیث است»^(۱).

اصحاب امامان در حفظ احادیث، سعی فراوان داشتند؛ ولی چون حافظه انسان آسیب‌پذیر است، امامان معصوم: اصحاب خود را به نوشتن احادیث تشویق کردند.

«ابوبصیر» می‌گوید: «از امام صادق علیه السلام شنیدم که فرمود: «اُكْتُبُوا فَإِنَّكُمْ لَا تَحْفَظُونَ حَتَّى تَكْتُبُوا»^(۲).

در حدیث دیگر، «حسین احمدی» روایت کرده است: امام صادق علیه السلام فرمود: «الْقَلْبُ يَنْكَلُ عَلَى الْكِتَابِ»^(۳).

«مفضل» می‌گوید: امام صادق علیه السلام به من فرمود: «اُكْتُبْ وَ بَثَّ عِلْمَكَ فِي إِخْوَانِكَ...»^(۴)؛ احادیث ما را بنگارید و میان برادرانتان منتشر سازید. پس از مرگ به فرزندان می‌رسد. به زودی برای مردم زمان، فتنه و آشوبی فرا خواهد رسید که در آن هنگام جز با کتاب‌های خودشان انس نخواهند داشت.»

پس از تدوین، این کتاب‌ها مرجعی گردیدند و امامان بعدی دستور دادند از این کتاب‌ها نقل روایت کنید؛ برای نمونه محمد بن حسن بن ابی خالد می‌گوید:

«به حضرت امام جواد علیه السلام عرض کردم: فدایت گردم؛ به درستی که مشایخ ما از حضرت امام محمد باقر و امام صادق علیهما السلام روایت نموده‌اند و چون تقیه شدید بوده، کتاب‌های خود را پنهان ساختند. اکنون که آنان از دنیا رفته‌اند، کتاب‌های شان به ما رسیده است. حضرت فرمود: نقل کنید احادیث آن کتاب‌ها را که همه حق است.»^(۵)

این تشویق‌های امامان معصوم علیهم السلام، انگیزه‌ای برای محدثان شد تا به نگارش احادیث روی آورند و بدین وسیله آن چه را برای فرهنگ تشیع میراث ماندنی است،

ص: ۲۲۹

۱-۱. لوامع، صاحب قرانی، ج ۱، ص ۱۸۶.

۲-۲. اصول کافی، ج ۱، ص ۵۲، ح ۹ (کتاب فضل العلم، باب روایه الكتب والحديث).

۳-۳. همان، ح ۸.

۴-۴. همان، ح ۱۱.

۵-۵. همان، ج ۱، ص ۵۳، ح ۱۵؛ روضه المتقین، ج ۱، ص ۲۷.

به یادگار بگذارند و از دستبرد رهنمان فرهنگی حفظ کنند. نجاشی (متوفای ۴۵۰ ق.) در کتاب رجال خود، ۲۶۹/۱ نفر از مصنفان شیعه را نام می برد که در فاصله قرن دوم تا پنجم هجری قمری می زیسته اند و بسیاری از آنان در شمار اصحاب ائمه و راویان از آن بزرگواران می باشند. نیز شیخ طوسی (متوفای ۴۶۰ ق.) در کتاب فهرست خود، ۹۰۰ نفر از مصنفان و صاحبان اصول را نام برده اند و حدود ۲۰۰۰ کتاب از آثار شیعی را معرفی کرده است. از همه بالاتر، ابن عقده در کتاب رجال خود، اسامی مصنفان از امام صادق علیه السلام را ۴۰۰۰ نفر نوشته است. (۱) لذا در عصر حضور ائمه علیهم السلام، هزاران اثر تألیف گردید. در قرن دوم و سوم هجری قمری، محدثان بزرگ شیعه بیش از ۶۰۰ / ۶ کتاب در موضوعات گوناگون نوشتند. بعضی راویان ۳۰ کتاب و برخی ۱۰۰ کتاب و بعضی تا ۱۰۰۰ کتاب تألیف نمودند. (۲) در این جمع، محدثان قمی خوش درخشیدند؛ از جمله:

۱. «یونس بن عبدالرحمن»: وی از اصحاب امام کاظم و امام رضا علیهما السلام است. او ۱۰۰۰ کتاب در ردّ اهل سنت نگاشت و ۳۰ کتاب را در موضوعات دیگر تألیف نمود. (۳) برخی از آثار او عبارتند از: السهو؛ الادب و الدلاله علی الخیر؛ الزکاه؛ جوامع الآثار؛ الشرایع؛ الصلاه؛ العلل الکبیر و کتاب اختلاف الحجّ. (۴)

۲. «ابراهیم بن هاشم»: کشی او را شاگرد یونس بن عبدالرحمن دانسته است. او میراث گرانبهای حوزه حدیثی کوفه را به قم منتقل کرد. وی دارای آثاری است؛ مانند: النوادر؛ قضایا امیرالمؤمنین علیه السلام. (۵)

۳. «علی بن ابراهیم بن هاشم»: وی از مفاخر شیعه است. تأثیر او در تدوین جوامع حدیثی در دو افق می درخشد: یکی این که او استاد بدون واسطه شیخ کلینی است که نخستین جامع حدیثی شیعه را بنام «الکافی» تألیف می نماید. نیز ده نفر از شاگردانش بنام های: علی بن بابویه، محمد بن علی ماجیلویه، محمد بن موسی متوکل، حسن بن

ص: ۲۳۰

۱-۱. لوامع صاحب قرانی، ج ۱، ص ۱۸۶.

۲-۲. الفوائد الطوسیّه، ص ۲۴۵، فایده ۵۷.

۳-۳. همان، ص ۲۴۵، فایده ۵۷.

۴-۴. رجال نجاشی، ص ۴۴۷، ش ۱۲۰۸.

۵-۵. رجال نجاشی، ص ۱۶، ش ۱۸؛ فهرست، طوسی، ص ۲۷، ش ۶.

حمزه طبری، علی بن عبدالله وراق، احمد بن زیاد بن جعفر همدانی، حسین بن ابراهیم بن ناتانه از استادان شیخ صدوق می باشند. (۱)

از سوی دیگر، نجاشی برای شخص وی نیز دوازده اثر بر می شمارد (۲) که یکی از آن آثار ارزشمند، «تفسیر قمی» است. این کتاب تفسیر گرانمایه، که فروغ عرشی اهل بیت علیهم السلام را بر افاق های تفسیر و تأویل قرآن به نمایش می گذارد، تفسیری است که سرچشمه و منبع تفاسیر روایی شیعه است.

آسمان این تفسیر در پرتو مقامات ملکوتی و ولایت الهی امامان، نورباران است. مؤلف از جایگاه والا برخوردار و نزد علمای شیعی مورد تمجید و تکریم است. در وصفش ثقه، ثبت، معتمد و صحیح المذهب به کار رفته است. (۳)

طبرسی از او با تعبیر «آنه من اجل رواه اصحابنا و یروی عن مشایخ الحدیث» یاد کرده است.

اگرچه در انتساب این کتاب گرانسنگ به علی بن ابراهیم تشکیک کرده اند؛ به آن جهت که با تفحصی که در روایات کافی که کلینی در آن از استاد خود علی بن ابراهیم روایات بسیاری نقل می کند _ به جز یک مورد، روایات دیگری که منطبق با تفسیر قمی باشد، یافت نشده است. (۴) ولی این گفته به هیچ وجه از اعتبار و موقعیت عالی این تفسیر نمی کاهد و این کتاب ارزشمند به عنوان سرچشمه ای جوشان و منبعی غنی برای تفاسیر روایی باقی و جاری است؛ چون ریشه این داستان، مطلبی است که علامه آقا بزرگ تهرانی در کتاب «الذریعه» نگاشته اند:

«قد عمد تلمیذه الآتی ذکره (ابوالفضل العباس بن محمد بن قاسم) و الراوی لهذا التفسیر عنه علی ادخال بعض روایات الامام الباقر علیه السلام التي املاها علی ابی الجارود فی اسناد هذا التفسیر و بعض روایات اخر عن سائر مشایخه مما یتعلق بتفسیر الآیه و یناسب ذکرها فی ذیل تفسیر الآیه و لم یکن موجوداً فی تفسیر علی بن ابراهیم فادرجها

ص: ۲۳۱

۱-۱. طبقات اعلام الشیعه، ص ۱۶۷، (قرن چهارم).

۲-۲. رجال نجاشی، ص ۲۶۰، ش ۶۸۰.

۳-۳. همان.

۴-۴. کیهان اندیشه، ش ۳۲، ص ۹۴-۸۴، مهر و آبان ۱۳۶۹ ش.

فی اثناء روایات هذا التفسیر تتمیماً له و تکثیراً لنفعه و ذلك التصرف وقع منه من اوائل سورة آل عمران الی آخر القرآن...»^(۱).

بنابراین گفتار، شاگرد علی بن ابراهیم، مجموعه ای از روایات ابی الجارود را که مناسب با این تفسیر بود، در آن جای داد و اسناد روایات را نیز ذکر نمود تا اشتباهی رخ ندهد. سپس علامه آقا بزرگ تهرانی چنین می نگارد:

«و قد ذکرنا انّ تفسیر ابی الجارود لا یقتصر فی الاعتبار بل هو فی الحقیقه تفسیر الامام باقر علیه السلام کما سّماه به ابن الندیم^(۲). لکنه نسبت الی ابی الجارود لروایته له فی حال استقامته و لیس طریق الروایه عن ابی الجارود منحصرّاً به کثیر بن العیاش الضعیف، بل یروی عن ابی الجارود جماعه من الثقات الاثبات منهم: منصور بن یونس، حماد بن عیسی، عامر بن کثیر، حسن بن محبوب، ابواسحاق نحوی، ابراهیم بن عبدالحمید، صفوان بن یحیی، مفضل بن عمر، سیف بن عمیره، عمر بن اذینه و عبدالصمد بن بشیر^(۳)».

بر اساس گفته شیخ آقا بزرگ، قسمتی از تفسیر از ابی الجارود است. ولی از اعتبار آن نمی کاهد؛ چون این قسمت از تفسیر که از ابی الجارود نقل گردیده، همان تفسیر امام باقر علیه السلام است و از ابی الجارود در آن هنگام نقل گردیده که او از عقیده صحیح برخوردار و رهپوی منهج صواب بوده و ثقات و بزرگانی چون: منصور بن یونس، حماد بن عیسی، عامر بن کثیر، حسن بن محبوب، ابواسحاق نحوی، ابراهیم بن عبدالحمید، صفوان بن یحیی، مفضل بن عمر، سیف بن عمیره، عمر بن اذینه و عبدالصمد بن بشیر از او روایت نقل کرده اند.

نیز از جمله شواهد علامه آقا بزرگ تهرانی بر این ادعا که، این تفسیر بین علی بن ابراهیم و ابی الجارود مشترک است، مقدمه مفصل آن است. در مقدمه این تفسیر چنین آمده است:

«حدّثنی ابوالفضل العباس بن محمد بن قاسم بن حمزه بن موسی بن جعفر قال

ص: ۲۳۲

۱- ۱. الذریعه، ج ۴، ص ۳۰۳ و ۳۰۴.

۲- ۲. فهرست، ابن ندیم، ص ۵۹، ترجمه و تحقیق: محمدرضا تجدد.

۳- ۳. الذریعه، ج ۴، ص ۳۰۸ و ۳۰۹.

حدّثنا ابی رحمه الله عن محمد بن ابی عمیر عن حمّاد بن عیسی.»

سپس تعدادی از طرق والد علی بن ابراهیم را با عنوان «حدّثنی ابی عن فلان» نقل می کند و پس از آن به ذکر احادیث مربوط به بسم الله می پردازد. این نشان از آن دارد که شخص مزبور، علی بن ابراهیم است و ناقل روایات تفسیری پدر است. این سبک نقل از ابتدای تفسیر تا اوایل تفسیر سوره آل عمران، آیه «انباکم بما تأکلون» ادامه می یابد ولی از این جا اسلوب روایت تغییر می کند و این گونه، روایت می شود: «حدّثنا احمد بن محمد الهمدانی قال حدّثنی جعفر بن عبدالله قال حدّثنی کثیر بن عیاش عن زیاد بن منذر ابی الجارود، عن ابی جعفر محمد بن علی علیهما السلام.» همین سند در صفحه ۱۰۸ و ۱۴۶ تکرار می شود که همان سند و طریق مشهور برای تفسیر ابی الجارود است. در این سه موضع، راوی روایت احمد بن محمد همدانی یعنی همان ابن عقده (متوفای ۳۳۳ ق.) است.

قطعاً وی از مشایخ علی بن ابراهیم نبوده است؛ زیرا او از معاصران و ناقلان کلینی است و کلینی از شاگردان علی بن ابراهیم بوده است. ممکن نیست که علی بن ابراهیم از ابن عقده حدیث نقل کرده باشد که جزء شاگردان شاگردش محسوب می شود.

از این رو، مشخص می شود که راوی از ابن عقده در این سه مورد، کسی غیر از علی بن ابراهیم قمی است که باید همان ابوالفضل العباس باشد. (۱)

آن گاه شیخ آقا بزرگ تهرانی علت اقدام «ابوالفضل عباس بن محمد بن موسی» در وارد کردن روایات ابی الجارود و غیر آن به تفسیر قمی را چنین تبیین کرده است:

«با توجه به سکونت وی برای مدت زمانی در طبرستان و گرایش حکومت علوی طبرستان و زیدیه به ابی الجارود، خواسته است با روایات ابی الجارود از امام باقر علیه السلام و بعضی روایات از دیگر مشایخ، این کتاب تفسیری و مشتمل بر روایات را میان آنان نشر نماید.» (۲)

از آن چه بیان شد، این نتیجه به دست می آید که اعتبار این تفسیر به همان گونه است که تمام تفسیر را از آن علی بن ابراهیم بشناسیم.

ص: ۲۳۳

۱- ۱. الذریعه، ج ۴، ص ۳۰۴.

۲- ۲. همان، ص ۳۰۸.

بنا به گفته شیخ آقا بزرگ تهرانی، این تفسیر در سال ۱۳۱۳ ق. در ایران با چاپ سنگی منتشر گردید و مجدداً در سال ۱۳۱۵ ق. همراه تفسیر منسوب به امام حسن عسکری علیه السلام چاپ شد.

۴. «احمد بن محمد بن محمد بن خالد برقی»: از ستارگان آسمان بینش و دانش است. نجاشی برای او ۹۵ کتاب بر می شمارد که عبارتند از: المحاسن، التبلیغ و الرساله، التراحم و التعاطف، التبصره.... و کتاب النوادر. (۱)

یکی از این آثار گرانمایه، «المحاسن» است. این کتاب دایره المعارف شیعی است. این کتاب گرانسنگ، مجموعه بزرگی بوده است که ۷۰ کتاب را در بر می گرفته. ابن ندیم در فهرستش می گوید: «کتاب المحاسن للبرقی یحتوی علی نئف سبعین کتاباً و یقال علی ثمانین.» (۲)

«شوشتری» نیز جایگاه این کتاب را ویژه می داند. او در مقام پاسخ از اشکال بعضی از مخالفان که کتب شیعی را در کتب اربعه محصور می دانند، می گوید: کتاب های جامع ما شش کتاب است و پنجمین آن ها کتاب المحاسن می باشد. (۳)

مجلسی اول نیز در شرح فارسی کتاب من لایحضره الفقیه که به «لوامع صاحب قرانی» معروف است، می نگارد:

این کتاب نزد ما هست و چنان که مشایخ نقل کرده اند بسیار بزرگ و ثقه و معتمد علیه بوده است. آن چه الآن هست، شاید ثلث آن باشد.

فرزندش، علامه مجلسی نیز می گوید:

«کتاب محاسن برقی از اصول معتبر شیعه است. کلینی و تمام آنانی که پس از او بوده اند، از آن کتاب نقل حدیث کرده اند.»

این، یادگار گرانمایه احمد بن ابی عبدالله برقی می باشد. این کتاب، قدیمی ترین اثر باقی مانده حدیثی از محدثان حوزه حدیثی قم است.

کتاب محاسن به اقرار علمای رجال، از برترین و جامع ترین آثار برقی است. این

ص: ۲۳۴

۱- ۱. رجال نجاشی، ص ۷۶ و ۷۷، ش ۱۸۲.

۲- ۲. فهرست، ابن ندیم، مقاله ششم، فن پنجم، ص ۴۰۵.

۳- ۳. مقدمه محاسن، ص ی.

کتاب، مشتمل بر بیش از صد باب در فقه، حکمت، مسائل اعتقادی، علل الشریعه و آداب است. برخی معتقدند: شیخ صدوق نیز در تدوین و تبویب آثار خود از شیوه این محدث بزرگوار پیروی کرده است.^(۱) این کتاب بیش از آن چه امروز در دست ما است، بوده و قسمت بزرگی از آن به دست ما نرسیده است. نجاشی و شیخ طوسی نیز با جمله: «وقد زید فی محاسن و نقص» خواسته اند به این مطلب اعتراف کنند. این دو بزرگوار آن مقدار از محاسن را گزارش کرده اند که به آن دست یافته اند.

کتاب المحاسن، مرجع و مستند، برای دیگر پژوهشگران بعد از برقی بوده است؛ آن گونه که مؤلف تاریخ قم، نیز در بسیاری از موارد از این کتاب نقل کرده است؛ برای مثال، در توجیه تسمیه قم چنین می نگارد:

«و چنین روایت کرده است احمد بن ابی عبدالله برقی در کتاب تبیان که شهر قم را از برای آن قم نام کرده اند...»^(۲).

کتاب محاسن دارای آفاق مختلفی بوده؛ حتی علمای تاریخ، جغرافیا، تراجم و رجال نیز خود را از این کتاب بی نیاز نمی یافتند. جامعیت این کتاب، نه به دلیل احادیش بوده، بلکه به خاطر آن بوده که این کتاب، علوم متعارف آن روزگار، حتی علوم غریبه را نیز در برداشته است.^(۳)

آن چه امروزه از کتاب شریف محاسن به یادگار مانده، مشتمل بر یازده کتاب است که اسامی آن بدین شرح می باشد:

۱. الاشکال و القرائن؛

۲. ثواب الاعمال؛

۳. عقاب الاعمال؛

۴. الصلوه و النور و الرحمه؛

۵. مصابیح الظلم؛

۶. العلل؛

ص: ۲۳۵

۱-۱. روضات الجنات، ج ۱، ص ۴۵.

۲-۲. تاریخ قم، ص ۲۳۷.

۳-۳. مقدمه محاسن، محدث ارموی.

۷. السفر؛

۸. المآكل؛

۹. الماء؛

۱۰. المنافع؛

۱۱. المرافق من المحاسن.

هریک از این کتاب‌ها مشتمل بر ابوابی است و مجموعه ابواب این کتب، فزون از ۵۰۰ باب می‌باشد.

این کتاب شریف با دو تصحیح: یکی از محمدصادق بحرالعلوم و دیگری از محدث ارموی، به چاپ رسیده است.

۵. «محمد بن حسن بن فروخ صفار قمی»: از دیگر محدثان عالی قدر و مؤلفان حوزه حدیثی قم است. نجاشی برای او ۳۶ کتاب می‌شمارد. (۱) یکی از آن آثار ارزشمند، بصائرالدرجات است. این اثر از جمله مشهورترین منابع حدیثی به جای مانده از قرن سوم هجری قمری می‌باشد و مورد توجه و عنایت محدثان و دانشمندان علوم شیعی از آغاز تا به امروز بوده است. این محدث از جمله برجسته‌ترین محدثان حدیث در قم و از اصحاب امام حسن عسکری علیه السلام محسوب می‌گردد. از آن جا که وفاتش به سال ۲۹۰ هجری قمری است، تقریباً نیمی از غیبت صغرا را نیز درک کرده است. (۲)

این محدث عالی قدر دارای مکاتباتی است. مرحوم صدوق در «من لایحضره الفقیه» چنین می‌نگارد: «و هذا التوقيع فی جمله توقيعاته عندی بخطه علیه السلام فی صحیفه». (۳)

از جلوه‌های معنوی این کتاب این است که روایات این کتاب ناظر به مقامات عالیه‌ای از ائمه علیهم السلام می‌باشد. از این رو، بعضی به تصور پاره‌ای از شبهات نادرست، از روایت آن خودداری می‌کردند. نجاشی نقل می‌کند که تمامی کتاب‌های صفار، جز بصائرالدرجات، را ابوالحسین علی بن احمد بن محمد بن طاهر اشعری قمی از محمد

ص: ۲۳۶

۱- ۱. رجال نجاشی، ص ۵۴، ش ۹۴۸؛ فهرست طوسی، ص ۱۷۰، ش ۶۲۲.

۲- ۲. رجال نجاشی، ص ۲۵۱؛ فهرست طوسی، ص ۱۴۳.

۳- ۳. من لایحضره الفقیه، ج ۱، ص ۸۶، باب ۲۳، ح ۵۱.

بن حسن بن ولید برای نجاشی روایت کرده است.^(۱) نیز شیخ طوسی نقل کرده که مجموعه آثار صفّار را جز کتاب بصائر، ابن ابی جئد قمی از محمد بن حسن بن ولید برای من (شیخ طوسی) نقل کرده است.^(۲) این دو کلام را نمی توان دلیل بر آن گرفت که عدم نقل بصائر از زبان محمد بن حسن ولید به دلیل آن بوده که این مجموعه گرانسنگ دربر دارنده احادیث غلو بوده است.

بعضی از محققان معتقدند که «بصائرالدرجات» در آغاز، کتاب کوچکی بوده و از نظر ترتیب ابواب نیز با کتاب حاضر تفاوت کلی داشته است و مؤلف گران قدر آن به تدریج به ابواب و اجزاء آن افزوده تا به شکل کنونی در آمده است. بنابراین، آن چه در طول زمان های بعد، در دسترس علمای شیعه قرار داشت، دو کتاب بوده: یکی بصائرالدرجات منسوب به صفّار بنام «بصائرالدرجات صغرا» و دیگری «بصائرالدرجات الکبری»؛ چنان که صاحب وسائل الشیعه، «مرحوم شیخ حر عاملی» نیز هنگام بر شماری منابع کتاب شریف خود، به این امر تصریح نموده است و چنین نگاشته است: «کتاب بصائر الدرّات، لشیخ الثقه الصدوق محمد بن حسن بن صفّار و هی نسختان: صغرا و کبری.^(۳)»

۶. «سعد بن عبدالله»: از مشایخ بزرگوار قم است که آثار فراوانی دارد. علی بن بابویه، محمد بن حسن بن ولید، محمد بن یحیی العطار و احمد بن محمد بن محمد بن یحیی^(۴) از او روایت کرده اند. نجاشی برای او ۳۷ اثر نام می برد؛ از جمله آثار او کتاب بصائرالدرجات می باشد.

متأسفانه این کتاب، اکنون در دست نیست. نجاشی به تعداد اجزای آن اشاره ای نکرده؛ ولی شیخ طوسی این کتاب را دارای چهار جزء معرفی نموده است.^(۵)

اثر دیگر سعد بن عبدالله اشعری قمی، کتاب «المقالات و الفرق» می باشد. این کتاب در بیان فرق مختلفی است که از زمان رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم تا عصر مؤلف در

ص: ۲۳۷

۱-۱. رجال نجاشی، ص ۲۵۱.

۲-۲. فهرست طوسی، ص ۱۴۳.

۳-۳. وسائل الشیعه، ج ۲۰، ص ۳۹.

۴-۴. طبقات اعلام الشیعه، ص ۱۳۴، (قرن چهارم).

۵-۵. فهرست طوسی، ص ۷۵.

امت اسلامی پدید آمد. در این کتاب، ۲۱۸ فرقه و گروه نام برده شده است. کتاب مذکور با تصحیح و تعلیق «دکتر محمد جواد مشکور»، در سال ۱۳۴۲ ه. ش. (برابر ۱۹۶۳ م) به چاپ رسیده است.

۷. «عبدالله بن جعفر حمیری»: دارای آثار ارزشمندی است. نجاشی برای او حدود ۲۰ کتاب می شمارد. (۱) کتاب شریف «قرب الاسناد» اثر او است که مشتمل بر احادیث رسیده از معصومین علیهم السلام، با اسناد کوتاه و واسطه های کم، می باشد. حدیث هر چقدر به مصدر معصوم خود نزدیک تر باشد، ویژگی و ارزش بالاتری دارد. لذا علمای بزرگوار سفرهایی را برای رسیدن به چنین احادیثی تدارک می دیدند و این مجموعه روایات را به نام قرب الاسناد می نگاشتند.

حمیری نیز که از مشایخ بزرگوار قم و از جمله محدثان حوزه حدیثی قم است، به تألیف چنین اثری اقدام کرد. وی در این کتاب ارزشمند، روایات رسیده از هر امام را در جزء جداگانه تنظیم نموده بود. متأسفانه آن چه امروز در دست ما باقی مانده است، عبارتند از:

۱. قرب الاسناد الی الصادق علیه السلام؛

۲. قرب الاسناد الی الرضا علیه السلام؛

از دیگر اجزای آن، هیچ اطلاعی در دست نیست. نجاشی در رجال خود نیز به بعضی از اجزای این کتاب همچون قرب الاسناد الی ابی جعفر جواد علیه السلام و قرب الاسناد الی صاحب الامر علیه السلام اشاره کرده است. (۲)

یکی دیگر از آثار عبدالله بن جعفر حمیری، کتاب «الغیبه و الحیره» می باشد که نخستین کتاب در حوزه حدیثی قم است. این کتاب در عصر غیبت صغرا درباره غیبت امام زمان علیه السلام نگاشته شده است.

۸. «احمد بن محمد بن عیسی اشعری»: آثار گرانبهایش عبارتند: از التوحید؛ فضل النبی؛ المتعه؛ النوادر؛ الناسخ و المنسوخ؛ الأظله و المنسوخ؛ فضائل العرب و...» (۳)

ص: ۲۳۸

۱- ۱. رجال نجاشی، ص ۲۱۹، ش ۵۷۳؛ فهرست طوسی، ص ۱۲۸، ش ۴۴۱؛ طبقات اعلام الشیعه، ص ۱۵۳.

۲- ۲. رجال نجاشی، ص ۲۱۹، ش ۵۷۳.

۳- ۳. همان، ص ۸۲، ش ۱۹۸؛ فهرست، طوسی، ص ۴۸، ش ۷۵؛ طبقات اعلام الشیعه، ص ۵۲، (قرن چهارم).

از جمله این کتب، کتاب «النوادر» است که «داود بن کوره» او را مَبُوب نمود^(۱) و احادیث ناب در آن موجود است.

۹. «احمد بن محمد بن حسین بن حسن بن دول قمی»: از محدّثان و مصنّفان عالی رتبه حوزه حدیثی قم است. نجاشی در وصفش می گوید: «له مآه کتاب» و سپس به ذکر آثارش پرداخته و فزون بر ۷۰ کتاب را برای او ذکر می نماید.^(۲)

۱۰. «احمد بن ابی زاهر قمی»: از محدّثان و مصنّفان حوزه حدیثی قم است؛ آثار وی عبارتند از:

البداء؛ النوادر؛ صفة الرسل و الانبياء و الصالحين؛ الزكاه؛ احادیث الشمس والقمر؛ الجمعة والعیدین؛ الجبر و التفویض؛ ما یفعل الناس حين یفقدون الامام.^(۳)

۱۱. «احمد بن اسماعیل بن عبدالله»: از محدّثان و مصنّفان حوزه حدیثی قم است. او کتابی نوشت به نام «العباسی»، که کتاب بسیار بزرگ و دارای ده هزار ورق بوده است. این کتاب درباره اخبار خلفا و دولت عباسیان بود. بدون شك، تدوین چنین کتابی در آن دوران، با چنین حجمی کار بسیار مشکلی بوده و همت بلند می طلبیده است. وی دارای آثار دیگری نیز بوده است؛ از جمله: الامثال؛ حسن مستوفی؛ رساله ابی الفضل بن العمید و رساله فی معان آخر.^(۴)

۱۲. «علی بن بابویه»: از محدّثان بزرگوار و دارای آثار ارزشمندی است. نجاشی برای او ۱۹ اثر می نگارد.^(۵) نیز شیخ طوسی برای او آثاری را ذکر می کند.^(۶) یکی از آثار گرانمایه این محدّث بزرگوار، کتاب «الامامه و التبصره من الحیره» می باشد. این کتاب یکی از آثار به جای مانده از فقیه دانشمند و شخصیت برجسته مکتب قمیین در نیمه دوم قرن سوم و ثلث اول قرن چهارم هجری قمری است. علی بن بابویه آثار فراوانی در فرهنگنامه شیعه دارد. ابن ندیم می گوید:

ص: ۲۳۹

۱-۱. رجال نجاشی، ص ۸۲، ش ۱۹۸.

۲-۲. رجال نجاشی، ص ۸۹ و ۹۰، ش ۲۲۳.

۳-۳. همان، ص ۸۸، ش ۲۱۵.

۴-۴. همان، ص ۹۷، ش ۲۴۲.

۵-۵. همان، ص ۲۶۱، ش ۶۸۴.

۶-۶. فهرست طوسی، ص ۱۱۹، ش ۳۹۴؛ طبقات اعلام الشیعه، ص ۱۸۵، (قرن چهارم).

«به خطّ فرزندش، ابی جعفر محمد بن علی، بر پشت یک جزء چنین نوشته بود: برای فلان بن فلان، کتاب های پدرم علی بن حسین که ۱۰۰ جلد کتاب است و کتاب های خودم که ۱۸ کتاب است اجازه دادم و در نسخه دیگری از فهرست ابن ندیم، ۱۰۰ کتاب به ۲۰۰ جلد کتاب ارتقا یافته است.» (۱)

بر اساس تحقیق بعضی از محققان، این احتمال تقویت می شود که یک جا به جایی بین عدد ۱۸ و ۱۰۰ صورت گرفته است. در حقیقت، هنگام صدور اجازه یاد شده، کتاب های پدر ۱۸ و کتاب های پسر _ شیخ صدوق _ ۱۰۰ جلد کتاب بوده است.

به هر حال، یکی از آثار باقی مانده از علی بن بابویه، کتاب گراسنگ «الامامه و التبصره من الحیره» می باشد. (۲) در میان علمای رجال و فهارس نگار، در عنوان کتاب اختلافی وجود دارد. شیخ طوسی نام کتاب را «الامامه و البصیره من الحیره» گزارش کرده است؛ (۳) ولی نجاشی همان «التبصره» را نگاشته است. (۴)

ابن شهر آشوب در معالم العلماء نیز نظریه نجاشی را تأیید کرده است. (۵)

از وجود این کتاب در دست علمای پیش از عصر علامه، اطلاعی در دست نیست. اولین کسی که از وجود این کتاب خبر داده، علامه مجلسی است که نام آن را در ضمن مصادر بحارالانوار ذکر کرده و گفته است که نسخه ای مصحح و قدیمی از آن را در اختیار داشته است. (۶) موضوع اصلی این کتاب، مسئله غیبت امام زمان علیه السلام است که موضوعی کلامی می باشد؛ چنان که نام کتاب نیز حاکی از آن است. پیش از علی بن بابویه، نخستین کتاب در این زمینه، اثر «عبدالله بن جعفر حمیری» است که با نام «الغیبه والحیره» تألیف شده بود.

مؤلف گران قدر، در این کتاب تا آن جا از غیبت بحث کرده که در بحث از امامت و برای رفع اشکال از آن لازم دیده است. از سوی دیگر، مقدار بحث از امامت به حدی

ص: ۲۴۰

۱-۱. فهرست ابن ندیم، ص ۲۴۲.

۲-۲. الذریعه، ج ۱، ص ۳۸۲.

۳-۳. فهرست طوسی، ص ۱۱۹، ش ۳۹۴.

۴-۴. رجال نجاشی، ص ۲۶۱، ش ۶۸۴.

۵-۵. معالم العلماء، ابن شهر آشوب، ص ۵۸.

۶-۶. بحارالانوار، ج ۱، ص ۲۶.

است که به غیبت و شئون آن مربوط می شود. از سوی دیگر، مباحث این کتاب، ناظر به کسانی است که در عصر امامت مشکلی نداشته اند. (۱) این کتاب دارای ۲۳ باب است که آخرین باب آن به نام «باب النوادر» تألیف گردیده و در آن روایات کلی مربوط به امامت جمع شده است. از نظر شیوه نگارش، این کتاب در منهج اهل حدیث و متکلمان تألیف شده که در آن هم تکیه بر نصوص و هم روش بحث آزاد موجود است. این کتاب با مقدمه مفصل و عالمانه محقق ارجمند «استاد سید محمد رضا حسینی جلالی»، در سال ۱۴۱۲ ق. چاپ گردیده است.

اثر دیگر این مؤلف گرانقدر، کتاب «الشرايع» است. این کتاب، همان رساله ای است که وی برای فرزند فاضل و بزرگوار خود، یعنی شیخ صدوق، به رشته تحریر درآورده است. نجاشی از این کتاب در ضمن معرفی آثار ابن بابویه نام برده و تصریح کرده که وی آن را برای فرزندش نگاشته است: «وهی الرساله الی ابنه». (۲)

بنا به گفته آقا بزرگ تهرانی، این کتاب، هنگام فقدان نصوص، محلّ مراجعه علمای شیعه بوده است؛ چون مؤلف در مقدمه کتاب گفته است که آن چه در آن می آید از ائمه علیهم السلام است. بنابر این، مطالب کتاب، حکم اخبار مرسله معتبره را خواهد داشت. (۳)

مفید ثانی یعنی فرزند شیخ طوسی می گوید:

«علی بن بابویه نخستین کسی بود که روش حذف سند را در کتب فقهی _ حدیثی در پیش گرفت و احادیث مربوط به هر موضوع را همراه با اشباح و نظایرش کنار هم قرار داد و این رویه را به خوبی در رساله ای که برای فرزندش نگاشت، اعمال نمود. پس از علی بن بابویه، روش پسندیده وی را دیگران پذیرفتند و مورد تمجید قرار دادند و در مسائلی که نصی برای آن وجود نداشت، به این کتاب اعتماد کردند؛ چون او مورد اطمینان بود و ثاقت و تدین مؤلف مورد قبول جمیع علمای شیعی بوده است». (۴)

مرحوم شهید اول نیز به این معنا اشاره کرده است. وی در کتاب «ذکری» چنین گفته

ص: ۲۴۱

۱-۱. مقدمه کتاب: الامامه و التبصره من الحیره، مقدمه جلالی حسینی، ص ۱۰۵.

۲-۲. رجال نجاشی، ص ۲۶۱، ش ۶۸۴.

۳-۳. الذریعه، ج ۳، ص ۴۶.

۴-۴. روضات الجنات، ج ۴، ص ۲۷۵.

است: «فقهای شیعه اگر در مسئله ای، نصی نمی یافتند بر کتاب شرایع علی بن بابویه اعتماد می کردند.»^(۱)

این کتاب یکی از مراجع و منابع صدوق در تدوین کتاب «من لایحضره الفقیه» است. صدوق مدعی است که در کتاب خود، از مصادر و منابع مشهور استفاده کرده است؛ به خصوص از کتاب الشرایع. وی هنگام نقل از این کتاب چنین گفته است: «و قال ابی فی رسالته الی...»؛ چنان که در کتاب علل الشرایع از این کتاب بهره برده است.

مرحوم صدوق اهمیت زیادی برای پدر بزرگوارش قائل بود. به گفته مجلسی اول، صدوق، رساله پدرش را به منزله نص تلقی می کرد؛ زیرا صدوق غیر از نصوص چیزی نقل نمی کرد.^(۲)

نیز صدوق در کتاب «المقنع» خود به این مطلب تصریح کرده است.^(۳)

مجلسی اول معتقد است که تمامی عبارات ابن بابویه در این رساله، عین عبارات کتابی با نام «الفقه الرضوی» است.^(۴) اثر دیگر این محدث جلیل القدر، کتاب شریف «قرب الاسناد» است. مقدس اردبیلی در «حدیقه الشیعه» نقل کرده است که نسخه این کتاب با خط مؤلف را در نزد خود داشته است.^(۵)

«مقدس اردبیلی» در کتاب یاد شده، پس از نقل سه روایت از کتاب قرب الاسناد علی بن بابویه، چنین گفته است:

«وقع هذ الکتاب الشریف بخط مولفه علی ید هذا الفقیر...»^(۶).

دیگر از کسانی که دسترسی به این کتاب داشته اند، «میرمحمد اشرف» صاحب کتاب «فضائل العبادات» است که در سال ۱۱۰۳ ق. از تدوین این کتاب فارغ شده و در این کتاب از قرب الاسناد ابن بابویه نقل حدیث کرده است.^(۷)

ص: ۲۴۲

۱-۱. الکنی و الالقاب، ج ۱، ص ۳۳۲.

۲-۲. لوامع صاحب قرانی، مجلسی اول، ج ۱، ص ۱۶۰.

۳-۳. المقنع، ص ۵.

۴-۴. روضه المتقین، (شرح من لایحضره الفقیه)، تحقیق سید حسین کرمانی، ج ۱، ص ۱۷.

۵-۵. الذریعه، ج ۱۷، ص ۷۰.

۶-۶. حدیقه الشیعه، مقدس اردبیلی، ص ۵۷۸-۵۶۴.

۷-۷. الذریعه، ج ۱۷، ص ۷۰.

اثر دیگر این محدث بزرگوار، کتاب «الاخوان» است. نجاشی و شیخ طوسی با عنوان «کتاب الاخوان» از آن یاد کرده اند.^(۱)

شیخ آقا بزرگ معتقد است که این کتاب همان کتاب «مصادقه الاخوان» است؛ که به شیخ صدوق منتسب است. آن گاه بیان خود را چنین مدلل می سازد: تعدادی از روایات این کتاب از «محمد بن یحیی العطار» و «علی بن ابراهیم» و «سعد بن عبدالله اشعری» و برخی نیز به لفظ «حدثنی» از این افراد نقل شده است که صریح در نقل بلاواسطه است؛ در حالی که این ها همه از مشایخ پدر شیخ صدوق می باشند و پدر می تواند بدون واسطه از آنان نقل روایت کند؛ نه صدوق. به این ترتیب، چنین نتیجه گرفته می شود که کتاب «مصادقه الاخوان» که امروزه در دسترس ما بوده و منسوب به شیخ صدوق است، همان کتاب «الاخوان» است که اثر پدر بزرگوار اوست.^(۲) البته نیز می توان گفت که کتاب مصادقه الاخوان مجموعه ای است که کتاب الاخوان را هم در بر گرفته است.

در پایان این مجموعه، چند کتاب را که در زمان حضور ائمه علیهم السلام و زمان غیبت صغرا تألیف نشده؛ ولی ریشه در آن دوره مبارک دارند، ذکر می کنیم:

«کامل الزیارات»: اثر گرانمایه «جعفر بن محمد بن قولویه قمی» است. مؤلف یکی از محدثان عالی مقام حوزه حدیثی قم و بغداد بوده و از مبرزترین شاگردان وی شیخ مفید است که بعدها ریاست علمی مکتب بغداد را به دست گرفت. جعفر بن محمد بن قولویه از وجوه ممتاز حوزه حدیثی قم است که فرهنگ زیارت و عشق ورزی به ساحت ائمه هدی در گفتار و احادیث او موج می زند. نجاشی برای او ۲۳ اثر نام می برد که از آن جمله کتاب «الزیارات» است که همان «کامل الزیارات» می باشد.^(۳)

این اثر، تنها یادگار به جای مانده از مجموعه آثار این محدث عالی قدر است. از جمله خصوصیات ویژه این کتاب، آن است که با توجه به التزام و تقیید مؤلف در این کتاب بر نقل احادیث کسانی که وثاقتشان احراز شده و اجتناب از احادیث غیر صحیح

ص: ۲۴۳

۱- ۱. رجال، نجاشی، ص ۱۸۴؛ فهرست طوسی، ص ۹۳.

۲- ۲. الذریعه، ج ۱، ص ۳۸۲-۳۸۳؛ ج ۲۱، ص ۹۷.

۳- ۳. رجال نجاشی، ص ۱۲۳، ش ۳۱۸؛ فهرست طوسی، ص ۶۷، ش ۱۴۱.

و ضعفا، علمای رجالی، حساب ویژه ای برای این کتاب شریف باز کرده، و وجود نام یک راوی در اسناد این کتاب را به شهادت جعفر بن قولویه دلیل وثاقت او می دانند.

از محدثان ناموری که ابن قولویه در این کتاب از آنان نقل حدیث کرده، یکی پدر بزرگوارش محمد بن قولویه است و دیگری برادرش علی بن محمد بن قولویه. وی از محمد بن یعقوب کلینی، علی بن بابویه قمی، محمد بن حسن بن ولید، محمد بن جعفر زراری و... حدیث نقل کرده است.^(۱)

ابن قولویه کتاب کامل الزیارات را به تقاضای یکی از شاگردانش که اصرار بر این امر داشت، تدوین کرده است. وی دلیل اجابت این خواسته را پاداش بزرگ این عمل و تقرب به خدا و پیامبر و امیرالمؤمنین و اهل بیت علیهم السلام دانسته است.

او از جمله امتیازات کتابش را این دانسته که این کتاب به ابواب منظمی تبویب گردیده است و در هر باب، حدیث و یا احادیث متناسبی با موضوع همان باب نقل گردیده است. این کتاب ارزشمند در ۱۰۸ باب تنظیم شده و اگرچه نام کتاب، نشان آن است که در آن زیارات معصومین علیهم السلام ذکر گردیده باشد، ولی بیش تر ابواب کتاب به ذکر احادیثی می پردازد که مقام و منزلت و شأن و آداب زیارت را بیان می دارد. همچنین احادیثی پیرامون زیارت حضرت فاطمه معصومه علیها السلام و حضرت عبدالعظیم حسنی علیه السلام ذکر می نماید.

از آن جا که درخشنده ترین نماینده فکری، مذهبی و نگارشی حوزه حدیثی قم، شیخ صدوق است؛ بعضی از آثار وی را به صورت فشرده نقل می کنیم:

این شخصیت جلیل از بزرگان فنّ تألیف و تصنیف بوده و تألیفاتش به ۳۰۰ کتاب و رساله کوچک و بزرگ می رسیده است. این نشان از نبوغ و فروغ علمی و عملی او دارد. صدوق، اصول کلی مباحث حقوقی، تربیتی، اجتماعی، اخلاقی را از اخبار اهل بیت علیهم السلام استخراج و تنظیم کرد و هر آن چه در باب معارف اسلامی، عواطف انسانی، اندیشه های تربیتی و معرفتی و زمینه تعالی انسان مؤثر می دانست، به شیوه ابتکاری در کتاب های مستقلی گردآوری نمود.

ص: ۲۴۴

با کمال تأسف، بسیاری از کتاب های او که نجاشی و شیخ طوسی بنام او ثبت و ضبط کرده اند، باقی نمانده است. با وجود این، بیش ترین آثار باقی مانده حدیثی از این شیخ بزرگ مکتب حدیث است. کتاب های شیخ صدوق را به چهار قسمت می توان تقسیم بندی کرد: فقهی، پاسخ به سؤالات، اجابت درخواست ها و دیکته ها.

آن چه موجب جاودانگی آثار شیخ صدوق گردیده است، اخلاص در کار، رعایت امانت در نقل روایات، پیروی از زبان قرآن، ابتکار، سادگی متون، توضیحات مشکلات احادیث، پالایش عقاید باطل، نظم، توجه به مسائل اعتقادی، مبارزه با تهاجم فرهنگی و تک بعدی نبودن آن بوده است. اینک ۱۳ اثر به یادگار مانده از آن محدث عالی قدر معرفی می گردد:

۱. من لایحضره الفقیه؛

۲. المقنع فی الفقه؛

۳. الهدایه؛

۴. التوحید؛

۵. الامالی و المجالس؛

۶. معانی الاخبار؛

۷. علل الشرائع؛

۸. الخصال؛

۹. ثواب الاعمال؛

۱۰. کمال الدین؛

۱۱. عیون اخبار الرضا علیه السلام؛

۱۲. کتاب فضائل الشیعه؛

۱۳. صفات الشیعه.

او کتاب کمال الدین را درباره امام زمان علیه السلام نگاشت و درباره انگیزه اش برای نگارش این اثر نفیس چنین می گوید: «زمانی به تألیف این کتاب اقدام نمودم که از زیارت علی بن موسی الرضا علیه السلام بازگشته بودم. چون به نیشابور رسیدم، مدتی در آن جا ماندگار شدم. در این میان متوجه گردیدم که افراد زیادی از شیعیان با من رفت و

آمد دارند و درباره غیبت امام زمان علیه السلام سرگشته و حیران شده اند. مدتی کوشیدیم به وسیله روایاتی که در آن مورد از پیامبر و ائمه علیهم السلام وارد شده، آنان را به صراط حق ارشاد نمایم و از کج روی باز دارم؛ تا این که یکی از علمای بزرگوار شهر قم بنام شیخ نجم الدین که مدت ها آرزوی دیدارش را داشتم، از بخارا نزد من آمد. او که از خاندان های بلندآوازه علمی بود، اظهار داشت: یکی از فلاسفه و منطقیین درباره حضرت مهدی علیه السلام سخنی گفته که او را به حیرت انداخته و سرگردانش نموده است. من برای او اخباری را نقل نمودم که آرامش پیدا کرد. آن گاه از من تقاضا نمود در این زمینه کتابی بنگارم. به او وعده دادم پس از بازگشت به ری، چنین کاری خواهم کرد. سرانجام در عالم رؤیا، امام زمان علیه السلام را دیدم که به من فرمودند:

لَمْ لَا تُصَيِّنُ كِتَابًا فِي الْغَيْبَةِ حَتَّى تَكْفِيَ مَقْصِدَ هَمِّكَ؟ فَقُلْتُ لَهُ: يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ قَدْ صَيَّنْتُ فِي الْغَيْبَةِ أَشْيَاءَ، فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: لَيْسَ عَلَى ذَلِكَ السَّبِيلِ. أَمْرُكَ أَنْ تُصَيِّنُ الْآنَ كِتَابًا فِي الْغَيْبَةِ... (۱)؛ چرا درباره موضوع غیبت [امام زمان علیه السلام] کتابی نوشته ای تا تو را به آن چه همت گماشته ای و مقصود تو می باشد کفایت کند. به آن حضرت عرض کردم: ای فرزند رسول خدا! درباره غیبت چیزهای نگاشته ام. حضرت فرمود: به تو دستور می دهم هم اکنون کتابی در امر غیبت بنگار.»

ویژگی های حوزه حدیثی قم

۱. تعبّد و نص گرایی

اینک بعد از بیان آثار و تألیفات حوزه حدیثی قم، امتیازات منحصر به فرد آن حوزه را بیان می کنیم:

۱. تعبّد و نص گرایی

نخستین امتیاز این مکتب حدیثی، نص گرایی این مکتب است. دانشمندان و محدثان قم از زمان امام صادق علیه السلام تا آغاز غیبت صغرا، به محضر ائمه علیهم السلام شرفیاب شده اند و اندیشه های معرفتی و معارفی خود را از آن کانون متصل به وحی گرفته اند و در عصر غیبت صغرا با توفیقات، به وسیله نواب خاص با حجه الله البالغه ارتباط

ص: ۲۴۶

داشته و مسائل دینی خود را سؤال کرده اند.

آنان روایاتی را که یا خود از محضر امام علیه السلام شنیده بودند یا به وسیله افراد مورد اعتماد به آن ها رسیده بود، در کتب خود جمع آوری نمودند. این، یگانه منبع مورد اعتماد آنان بود که در تبیین عقاید و اندیشه های معرفتی دینی خویش به آن پایبند بودند.

آنان در برخورد با روایات، متعبد بودند و از تفسیر به رأی روایات خودداری می کردند. به عقل خود اجازه نمی دادند که روایات را مرکب خویش بسازد. اگر از درک و فهم روایتی عاجز بودند، علمش را به اهلش واگذار کرده، از طرد آن خودداری و پرهیز می نمودند؛ آن روایت را در صورتی که از شخص مورد اعتمادی شنیده بودند، در کتاب روایی خود ضبط می کردند.

بنابر این روش پسندید، در کتب این بزرگان، روایاتی یافت می شود که مفهوم ظاهری آن با اصول مورد وفاق ما نمی سازد؛ ولی حق آن است که شیخ صدوق (ره) فرموده است: «والاخبار التي رويت في هذا المعنى و اخرجها مشايخنا (رضي الله عنهم) في مصنفاتهم عندي صحيحة و...»^(۱)

این گونه روایات صحیح اند؛ ولی همانند آیات قرآن باید با دیده خرد به آنان نگریست و به مفهوم ظاهری آنان نباید قناعت کرد.

از سوی دیگر، از کجا معلوم است که آنان به محتوای این روایات معتقد بوده اند؟ گاهی برای خود این بزرگان وجود این روایات سؤال آفرین بوده است؛ لذا در عصر حضور ائمه علیهم السلام به محضر آنان رسیده، درباره این روایات سؤال می کردند.

مرحوم صدوق در کتاب «التوحید» می نویسد:

«... عن الحسين بن خالد عن ابي الحسن علي بن موسى الرضا عليه السلام ، قال: قُلْتُ لَهُ: يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ! إِنَّ النَّاسَ يَنْسِبُونَنَا إِلَى الْقَوْلِ بِالتَّشْبِيهِ وَ الْجَبْرِ لِمَا رُوِيَ مِنَ الْأَخْبَارِ فِي ذَلِكَ عَنْ آبَائِكَ...»^(۲)

«حسین بن خالد می گوید: به محضر امام رضا علیه السلام عرض کردم: مردم به سبب وجود برخی از اخبار که از پدران بزرگوار شما [ائمه علیهم السلام] نقل گردیده است، ما را به

ص: ۲۴۷

۱- ۱. التوحید، صدوق، ص ۱۱۹.

۲- ۲. همان، ص ۳۶۳، ح ۱۲، باب نفی الجبر.

تشبیه و جبر متهم می کنند.

امام رضا علیه السلام فرمود: ابن خالد، به من بگو، آیا اخباری که در تشبیه و جبر از پدران امام من وارد شده است، بیش تر است یا اخباری که از رسول الله در این باره وجود دارد؟!

ابن خالد گفت: اخباری که از پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم رسیده، بیش تر است.

امام علیه السلام فرمود: پس باید بگویند که رسول خدا ۶ هم به جبر و تشبیه معتقد بوده است. آنان می گویند: پیامبر خدا چنین خبری را هرگز نگفته است و دیگران بر او بسته اند.

امام علیه السلام فرمود: پس باید درباره پدران من هم چنین بگویند.

آن گاه امام علیه السلام فرمود: هرکس به جبر و تشبیه معتقد باشد، کافر و مشرک است و ما در دنیا و آخرت از او بیزاریم.

ای پسر خالد، روایاتی که در باره جبر و تشبیه از ما نقل شده، ساخته اهل غلو است که عظمت خدا را کوچک شمردند. هرکس دوست آنان باشد، دشمن ما است و هرکس دشمن آنان است دوست ما است. هرکس به آنان پیوندد از ما بریده است و هرکس از آنان ببرد به ما پیوسته است...»^(۱)

در روایتی دیگر، «کشی» از «عیاشی» روایت می کند:

«احمد بن محمد بن عیسی به محضر امام هادی علیه السلام نامه ای نوشت و گزارش داد که گروهی، احادیثی را به تو و پدرانت نسبت می دهند که دل ها را بیزار می کند و ما هم به دلیل انتساب این احادیث به پدران شما، اجازه رد آن را به خود نمی دهیم و محتوای آن روایات را هم نمی توانیم قبول کنیم: فَإِنْ رَأَيْتَ أَنْ تَبَيَّنَ لَنَا وَ أَنْ تُمْنَّ عَلَيَّ مَوَالِيكَ؛ اما ما! اگر صلاح می دانی بر ما منت گذار و امر را روشن فرما و راه صلاح و نجات را بر دوستدارانت بنما و آنان را از این گفته های هلاک کننده برهان.

امام علیه السلام پاسخ داد: لَيْسَ هَذَا دِينَنَا فَأَعْتَرِلْهُ^(۲)

این روش دینی ما نیست از آن گفته ها دوری کن».

با وجود این اخبار و نظایر آن که بسیار است، روشن می شود که محدثان عالی قدر

ص: ۲۴۸

۱-۱. همان، ص ۳۶۴.

۲-۲. رجال کشی، ص ۵۱۷.

حوزه حدیثی قم، در پی تبیین اندیشه های معرفتی خود از سوی ائمه علیهم السلام بوده اند و بنای اعتقادات خویش را بر گفتار آسمانی امامان معصوم علیهم السلام می نهادند و تلاش آنان در پی پالایش روایات و تنزیه منبع اعتقادی شان بود و بنای شان این بود که پیش از فرا رسیدن عصر غیبت، اصول اعتقادی منقح و مهدّبی را شکل دهند و همین روش سبب گردید که در زمان غیبت، حوزه حدیثی قم، یگانه مرجع و ملجأ فکری، اعتقادی شیعیان گردید و کتاب «التأدیبه» به سفارش سومین سفیر، به این حوزه ارائه شد و آن چه را این حوزه پذیرفت، مقبول سفیر ناحیه مقدسه قرار گرفت.

ممکن است کسی بگوید: اگر چنین است و محدثان عالی قدر این حوزه حدیثی، از وجود چنین اخباری ناراحت و نگران بودند، پس چرا از ذکر چنین اخباری در کتاب هایشان صرف نظر نکردند تا مردم آنان را متهم نکنند؟

پاسخ این است که همگی این اخبار ساختگی نبود؛ بلکه همان گونه که صدوق(ره) فرمود: روایات صحیح و عالی که دارای مفاهیم بلند و آفاق رفیع بودند در میان این مجموعه وجود داشت. به هر حال، اهتمام به کسب احادیث و حفظ آنان، نیز دستوری از سوی ائمه علیهم السلام بود. روایات فراوانی وجود دارد که اصحاب را بر پذیرفتن اخباری که منسوب به ائمه است ملزم می ساخت؛ هرچند مفهوم ظاهری آن را درک نکنند. این روایات سفارش می کردند که در صورت روشن نبودن معنا، علمش را به خاندان وحی وا نهند.

به هر روی، وجود روایت در کتاب، نشان اعتقاد به مفهوم آن نیست؛ مگر نظیر همان روایات، در کتاب الکافی وجود ندارد با آن که احدی در قداست و جلالت کلینی و صلاح و سداد اندیشه معرفتی او تردید نمی کند. آنان به سفارش ائمه علیهم السلام به جمع و ضبط روایات همت گماردند و در این راه از هیچ کوششی دریغ نورزیدند.

کشی روایت می کند:

«... در سال ۱۹۹ ق. شانزده نفر که آل یقطین و یونس بن عبدالرحمن از جمله آنان بودند، به محضر امام رضا علیه السلام شرفیاب گردیدند... پس از مقداری گفت گو، مشرقی به آن حضرت گفت:

وَاللّٰهُ مَا نَقُولُ اِلَّا مَا يَقُولُ اَبَائِكَ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ: عندنا كتابٌ سَمَّيْنَاهُ كتابَ الجامعِ فِيهِ

جَمِيعُ مَا تَكَلَّمَ النَّاسُ فِيهِ عَنِّ ابَائِكَ _ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ _ وَ إِنَّمَا نَتَكَلَّمُ عَلَيْهِ فَقَالَ لَهُ جَعْفَرُ: شَبِيهًا بِهَذَا الْكَلَامِ، فَأَقْبَلَ عَلَيَّ جَعْفَرُ فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: فَإِذَا كُنْتُمْ لَا تَتَكَلَّمُونَ بِكَلَامِ أَبِيي _ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ _ فَبِكَلَامِ أَبِي بَكْرٍ وَ عُمَرَ تُرِيدُونَ أَنْ تَتَكَلَّمُوا. (۱)

مشرقی گفت: سوگند به خدا! ما آن چه را پدرانت می گویند، می گوئیم. [ما عقیده ای جز عقیده پدرانت نداریم] ما را کتابی است بنام الجامع؛ در این کتاب، آن چه از پدرانت نقل می کنند، آمده است. جعفر بن عیسی نیز همانند مشرقی با امام علیه السلام سخن گفت. امام علیه السلام رو به جعفر کرد و گفت: اگر شما از قول پدران من سخن نگوئید لابد می خواهید به زبان ابوبکر و عمر سخن بگوئید!

مکتب حدیثی قم، از زلال سخن اهل البیت علیهم السلام سیراب و لبریز بود. این گرایش و توجه به روایات، سبب تدوین مجموعه های بزرگ حدیثی گردید که گنجینه بسیار بزرگی از میراث مکتوب مذهب تشیع را پدید آورد. (۲) این است آثار و برکات مکتب حدیثی قم که این گونه مورد بی مهری بزرگان مکتب کلامی بغداد واقع گردیده است.

عجبا مکتب بغداد که رهین عنایات حوزه حدیثی قم بود، این گونه محدثان آن حوزه را زیر سؤال می برد. مگر وجود چند روایت در کتابی، دلیل و نشان اعتقاد مؤلف به محتوای آن روایات می باشد؟ چرا آنان روی دیگر سکه را نمی بینند؟ مگر صدها روایت و حدیث در رد نظریه تشبیه، جبر و نفی رؤیت در کتب بزرگان این حوزه حدیثی نیامده است؟ (۳) چرا آن مجموعه روایت منظور نمی گردد؟! روایاتی که خود کتاب مستقلاً را می طلبد.

با وجود ده ها روایت درباره جایگاه قدسی قم و مردمش و ارتباط دانشمندان این حوزه با ائمه علیهم السلام و رفتار مهربانانه امامان با محدثان این حوزه، و تأییدات و توثیقات بزرگانی مانند: صدوق، مفید، طوسی، کشی، نجاشی، ابن غضائری، ابن داود و عیاشی و... این حوزه جاویدانه و بر ستیغ فضیلت تابان است.

در این مقام، با حدیثی از حضرت علی بن موسی علیه السلام مبحث را عطر آگین و به پایان

ص: ۲۵۰

۱-۱. رجال کشی، ص ۴۹۹، ح ۹۵۶.

۲-۲. قسمتی از این کتاب ها، در بخش آثار حوزه حدیثی قم ذکر شد.

۳-۳. التوحید، صدوق، ص ؟

می بریم. آن گاه که یونس بن عبدالرحمن از گزند زبان دوستان و تهمت هم مذهبان می نالد و به حضرتش عرض می کند:
«جُعِلَتْ فِدَاكَ إِنَّهُمْ يَزْعُمُونَ أَنَا زَنَادِقَهُ»

اماما! فدایت کردم، همانا آنان را گمان این است که ما زندیق می باشیم، مولای من از زخم زبان دوستان دگراندیش چه سازم؟!

امام علیه السلام فرمود: «أَرَأَيْتَكَ لَوْ كُنْتَ زَنْدِيقًا فَقَالَ لَكَ هُوَ مُؤْمِنٌ مَا كَانَ يَنْفَعُكَ مِنْ ذَلِكَ، وَ لَوْ كُنْتَ مُؤْمِنًا فَقَالُوا هُوَ زَنْدِيقٌ مَا كَانَ يَضُرُّكَ مِنْهُ» (۱)

«یونس، اگر زندیق باشی و تو را مؤمن خوانند تو را سودی نرساند و اگر مؤمن باشی و تو را زندیق خوانند زبانی از گفته آنان به تو نمی رسد.»

پس تو را چه باک و چه غم و اندوه است؟

در روایت دیگر، امام رضا علیه السلام به یونس گفت: «يَا يُونُسُ وَ مَا عَلَيْكَ مِمَّا يَقُولُونَ إِذَا كَانَ إِمَامُكَ عَنْكَ رَاضِيًا.»

«ای یونس؟ تو را چه زبانی است؟ از آن چه آنان علیه تو می گویند؟ آن گاه که پیشوای تواز تو خشنود است.»

سپس فرمود: «يَا يُونُسُ وَ مَا عَلَيْكَ أَنْ لَوْ كَانَ فِي يَدِكَ الْيَمْنَى دُرَّةً؛ ثُمَّ قَالَ النَّاسُ بَعْرَةٌ... هَلْ يَنْفَعُكَ ذَلِكَ شَيْئًا؟ فَقُلْتُ لَا...»

یونس؟ چیزی بر تو نیست، اگر در دست راست تو درزی باشد و مردم گویند: بعره است، آیا نفعی به تو می رسد؟ گفتم: نه، [گفته مردم حقیقت را تغییر نمی دهد.]

آن گاه امام علیه السلام فرمود: «هَكَذَا أَنْتَ يَا يُونُسُ، إِذْ كُنْتَ عَلَى الصَّوَابِ وَ كَانَ إِمَامُكَ عَنْكَ رَاضِيًا لَمْ يَضُرَّكَ مَا قَالَ النَّاسُ.» (۲)

«ای یونس، این مثال توست، آن گاه که تو بر راه درست پویایی و صراط حق می پیمایی، امام تو از تو راضی است. گفته مردم تو را ضرری نمی رساند.»

این داستان، نشانگر آن است که اصحاب ائمه علیهم السلام باهم اختلاف داشتند و باگفتار ناپسند و نیش زبان، یکدیگر را می رنجاندند و ائمه علیهم السلام آنان را به همدلی، وفاق و هم اندیشی فرا می خواندند و از آزار همدیگر، برحذر می داشتند.

ص: ۲۵۱

۱- ۱. رجال کشی، ص ۴۹۹، ح ۹۵۶.

۲- ۲. همان، ص ۴۸۷، ح ۹۲۳.

پرهیز از تفسیر به رأی و عقل‌گرایی، از مشخصه‌های بارز مکتب حدیثی قم است. دانشمندان این حوزه بر طبق ظاهر احادیث عمل می‌کردند و از دخالت دادن عقل و اجتهاد در فهم و نقّادی محتوای احادیث پرهیز می‌نمودند.

در عرصه کلام:

محدثان بزرگ این مکتب علاقه‌ای به تحلیل مسائل کلامی بر مبنای اصول عقلی که در آن زمان مکتب معتزله پیشوایی آن را به عهده داشت، از خود نشان نمی‌دادند. «المعتزله: و هم اربابُ الکلام و اصحاب الجدل و التمییز و النظر و الاستنباط...»^(۱)

هنوز بر آسمان کلام شیعی، ستارگانی مانند: شیخ مفید، علم الهدی، علامه حلّی و خواجه نصیرالدین طوسی، ندرخشیده بودند و در عرصه فلسفه نیز چهره‌هایی همانند: بوعلی، ابن رشد، فارابی و ملاصدرا که دو نهر اشراق و مشاء در گستره اندیشه مّواج او دریای حکمت متعالیه را شکل داد، ظاهر نشده بودند؛ بلکه آن چه میراث و سوغات عصر ترجمه بود؛ این بود که فلسفه‌ای از یونان ممزوج با دیدگاه‌های منحرف کلامی مسیحیت، وارد عرصه فرهنگ اسلام شده و پرسش‌هایی را پدید آورده بود.

حوزه حدیثی قم، به چنین مکتب و گرایشی پشت کرد و افق آن را تجلی‌گاه اندیشه‌های معرفتی دینی نمی‌دانست. پس می‌توان گفت که حوزه حدیثی قم در واقع به یک نوع تفکیک، معتقد بود. دانشمندان این حوزه معتقد بودند که افق دین با شعاع وحی و اندیشه‌های عالمان به وحی و مفسران کلام خدا روشن می‌گردد و این افق رفیع را با عینک افکار فلسفی، کلامی آن زمان که وارداتی و ناپخته بود، نمی‌توان نگریست.

این حوزه از پیروی افکار و ایده‌های بزرگان مکتب اعتزال، مانند: واصل بن عطاء، ابوهذیل، نظام، احمد بن خابط، فضل حدثی، بشر بن معتمر، معمر بن عباد، ثمامه بن

ص: ۲۵۲

۱-۱. التنبیه و الرد، محمد بن عبدالرحمان، الملطی، ص ۳۶-۳۵.

اشرس، هشام بن عمرو و عمرو بن بحر و... پرهیز می کرد. (۱)

اگر به آن چه این بزرگان مکتب اعتزال گفته اند و نوشته اند توجه کنیم، صحت و درستی راهی را که مکتب قمیون پیموده، روشن می شود. البته این بدان معنا نیست که قمیون گاهی در روش خویش دچار اشتباه نبوده اند، بلکه در این ادعا، که اندیشه های عقل محور این مکتب، در بیان و تفسیر آفاق ایده های معرفت دینی کافی نبود، به راه صحیح رفته اند. نه تنها آرا و نظریات عقل گرایان گرهی باز نکرد؛ بلکه برعکس، برخی از اصول و نظریات بزرگان این مکتب، خود، مشکل آفرین شده بود. تاریخ گواهی می دهد که سرانجام، چابک سواران معتزلی به گردنه ای رسیدند که پای خرد آنان در گل ماند یا به تعبیر شیخ اشاعره، در محضر استاد خویش ابوعلی جبایی: «لا بل وقف حمار الشيخ فی العقبه!» (۲)

جبایی، مغلوب افکار و نظریات شاگرد خویش «ابوالحسن اشعری» گردید و دوران زعامت این مکتب به پایان رسید.

در مقابل عقل گرایان معتزلی، منهج ظاهر گرایان «حشویه» و پیروان احمد بن حنبل هم آن روی این سکه بودند که آنان در بیان اعتقادات، گفتار عجیبی داشتند. آنان نسبت به خداوند متعال نظریات سخیفی ابراز می کردند، مانند: «فی انّ الله یضحک، فی انّ لله یداً، فی انّ لله عین، فی انّ لله اصبعاً، فی انّ لله کلاماً و صوتاً، فی انّ لله ذراعین و صدراً، فی انّ لله نفساً، فی انّ لله رجلاً، فی انّ لله وجهاً و...» (۳)

و این دو روی سکه که در دو سوی افراط و تفریط قرار داشتند به یک باره عیار خود را باختند و در نهضت فرهنگی کلامی ابوالحسن اشعری مضمحل و نابود شدند. باید اذعان کرد که آرا و نظریات ابوالحسن اشعری نیز چیز جدیدی نبود؛ بلکه تلفیقی از همان دیدگاه های سابق حشویه، اهل حدیث و معتزله بود. بنابراین، این مکتب نیز گرفتار همان نظریات سابق گردید. (۴)

ص: ۲۵۳

-
- ۱- ۱. الملل و النحل، محمد بن عبدالکریم الشهرستانی، ج ۱، ص ۸۵-۴۶؛ الفرق بین الفرق، عبدالقاهر البغدادی، ص ۴؛ مقالات الاسلامیین، ابوالحسن اشعری، ص ۱۵۰-۸۱، ترجمه محسن نویدی.
 - ۲- ۲. وفيات الاعیان، ابن خلکان، ج ۴، ص ۲۶۸.
 - ۳- ۳. الملل و النحل، جعفر سبحانی، ج ۱، ص ۱۵۶-۱۳۵؛ برای آشنایی بیشتر ر.ک: التوحید، ابن خزیمه، السنّه، عبدالله بن احمد بن حنبل.
 - ۴- ۴. الملل و النحل، جعفر سبحانی، ج ۲، ص ۳۰۹-۶۱.

باید حوزه حدیثی قم را در این عرصه ارزیابی کرد. در این دوران که آن دو مکتب، یکی در دوزخ جبر و دیگری در جهنم تفویض گرفتار آمده بود، حوزه حدیثی قم _ که در آن عصر، یگانه مکتب حدیثی شیعه بود _ به پاس سخن پیشوای صادق خویش نفی آن دو کرد و اعلام داشت: اعتقاد ما در این باب، قول امام صادق علیه السلام است که «نه جبری است و نه تفویضی؛ بلکه امری است میان دو امر...»(۱).

این بالندگی در عصر غیبت به اوج خود رسید و بر بلندای این حوزه، سیمای صدوق(ره) درخشید و راه مستقیم خود را بر اساس گفتار و حیانی و سخن پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم و ائمه علیهم السلام که در حقیقت جوهره عقل ملکوتند، پیمود.

دانشوران و محدثان این حوزه حدیثی، پرسش های دینی خود را در زمینه اعتقادات و معارف دینی، مانند: توحید، صفات، تکلیف، نفی جبر و تفویض، نفی تشبیه و تجسیم و صورت، نفی رؤیت، اراده و مشیت، قضا و قدر، فطرت و هدایت، لوح، قلم، کرسی، عرش و... (۲)، با فروغ روایات و احادیث، تبیین می ساختند.

آنان در عصر حضور، در صورت امکان، به حضور امام علیه السلام می رسیدند و پرسش خود را مطرح می کردند و پاسخ آن را از امام علیه السلام می شنیدند و در صورتی که امکان دسترسی به امام علیه السلام نبود، با تکیه بر روایاتی که یا افراد مورد اعتماد برای آنان نقل می کردند یا در کتب معتبر «اصول اربع ماه» آن حدیث را می یافتند به پاسخ خود می رسیدند و همین مجموعه پرسش ها و پاسخ ها و یا روایاتی که ائمه علیهم السلام برای بیان معارف و معالم دین برای اصحاب خود می فرمودند، به همت شیخ صدوق(ره) در قالب «التوحید»، «الاعتقادات» و «کمال الدین» تدوین شد.

مکتب حدیثی قم، و در رأس آن شیخ صدوق(ره) جدال در باره خدا و امور دینی را ممنوع می دانست. (۳) او در باره کلام و جدل، روایاتی از ائمه علیهم السلام نقل می کند که در آن ها از جدل و کلام انتقاد شده است. وی در کتاب «الاعتقادات» روایت می کند که

ص: ۲۵۴

۱-۱. الاعتقادات، صدوق، ص ۱۹-۱۸، ترجمه سید محمدعلی قلعه کهنه.

۲-۲. التوحید، صدوق

۳-۳. مقایسه ای میان دو مکتب فکری شیعه در قم و بغداد، یعقوب جعفری، ص ۱۷.

شخصی از حضرت امام صادق علیه السلام از معنای آیه «وَأَنَّ إِلَى رَبِّكَ الْمُنْتَهَى» سؤال کرد. امام علیه السلام در پاسخ فرمود: «چون سخن به خدا رسد، زبان نگاه دارید.»

آن حضرت در روایتی دیگر فرمود:

«ای فرزند آدم! اگر قلب تو را مرغی بخورد سیر نشود و چشم تو اگر به قدر سوراخ سوزنی بر آن نهاده شود، هر آینه آن را بپوشد، تو می خواهی با این دو عضو، معرفت ملکوت آسمان ها و زمین را حاصل نمایی؟!»

اگر راست می گویی از این آفتاب، که آفریده ای از آفرینش خدا است، چشمت را پُر نما!»

علی علیه السلام فرمود: «هرکس دین را به جدل طلبد، زندیق شود.»

امام صادق علیه السلام فرمود: «هلاک می شوند اصحاب کلام و نجات می یابند آنان که تسلیم حقند. (۱)»

وی در کتاب «التوحید» روایت می کند: امام باقر علیه السلام فرمود:

«تَكَلَّمُوا فِي خَلْقِ اللَّهِ وَلَا تَكَلَّمُوا فِي اللَّهِ، فَإِنَّ الْكَلَامَ لَا يَزِيدُ إِلَّا تَحْيِيرًا» (۲)

سی و چهار روایت دیگر در این ارتباط صادر شده است. (۳)

درباره آفریده های خداوند سخن گویند و در ارتباط با خداوند سخن نگویند؛ چون سخن در این ساحت، جز تحیر ثمری نخواهد داشت.

به راستی این روایات چه می گویند و مقصود شیخ صدوق چیست؟

آیا دانش کلام را که در بستر آن اصول عقاید و اندیشه های معرفتی تبیین می گردد مردود می شمارد آیا جدال احسن را نفی می کند؟

بدون تردید، مفهوم روایات و منظور شیخ صدوق (ره) چنین مقصودی نمی باشد؛ مرحوم صدوق مانند مفید، روح قدسی اش از آبشار معارف و حیانی و حدیث لبریز است. او در محضر قرآن است و می نگرد که این کتاب آسمانی چگونه «جدال احسن» را می ستاید:

ص: ۲۵۵

۱-۱. الاعتقادات، صدوق، ص ۲۱-۲۰.

۲-۲. التوحید، باب ۶۷، ص ۴۵۴.

۳-۳. همان، ص ۴۶۱-۴۵۵.

«وَجَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ» (۱)؛ «وَلَا تُجَادِلُوا أَهْلَ الْكِتَابِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ» (۲)؛ «قَالُوا يَا نُوحُ قَدْ جَادَلْتَنَا فَكُتِرَتْ جِدَالُنَا» (۳) و آیات دیگر.

بر صدوق (ره) آشکار است که خداوند با توجه به اصول عقلانی بر توحید استدلال می کند: «لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا» (۴)

و همچنین شیوه پیامبران بزرگ الهی را می نگرند که چگونه با مخالفان بحث و گفت و گو می کنند:

«قَالَ هَذَا رَبِّي فَلَمَّا أَفَلَ قَالَ لَا أُحِبُّ الْآفِلِينَ» (۵) و آیه مبارکه «الْم تَرَى إِلَى الذِّى حَاجَّ إِبْرَاهِيمَ فِي رَبِّهِ... فَإِنَّ اللَّهَ يَأْتِي بِالشَّمْسِ مِنَ الْمَشْرِقِ فَأْتِ بِهَا مِنَ الْمَغْرِبِ فَبُهِتَ الَّذِي كَفَرَ» (۶)

علاوه بر این آیات، مجموعه آیاتی که با اندیشه و تفکر در آفرینش زمین و آسمان ها مردم را به خداشناسی، معاد و هدفمند بودن جهان فرا می خواند، در همین راستا است: «وَيَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ، رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَاطِلًا» (۷)

بدون شک، جلوه این آیات نورانی، برجان مرحوم صدوق، پرتو افکنده بود. از سوی دیگر، او سیره و شیوه ائمه علیهم السلام را می دانست که آنان در دین خدا با دشمنان مناظره می کردند و علیه دشمنان استدلال می آوردند و اصحاب بزرگوار خود را به دانش کلام دعوت می کردند و آنان را تشویق می نمودند.

امام صادق علیه السلام به یونس بن یعقوب می گوید:

«ای یونس! دوست داشتم که دانش کلام را نیکو می دانستی. یونس عرض کرد: فدایت گردم! شنیدم که شما از دانش کلام، نهی می فرمودی. فرمود: آری. ویل برای آنان است؛ آنان که گفتار ما را رها کردند و به سوی خلاف ما روی آوردند.»

ص: ۲۵۶

۱-۱. نحل / ۱۲۵.

۲-۲. عنکبوت / ۴۶.

۳-۳. هود / ۳۲.

۴-۴. انبیاء / ۲۲.

۵-۵. انعام / ۷۶.

۶-۶. بقره / ۲۵۸.

۷-۷. آل عمران / ۱۹۱.

آن حضرت، حمران بن اعین و محمد بن طیار و هشام بن سالم و قیس بن عاص را فراخواند و آنان در محضر آن بزرگوار بحث نمودند و امام آنان را ستود. (۱)

حال باید چگونه داوری کرد؟ آیا به راستی مرحوم صدوق مخالف دانش کلام و جدال احسن بود؟! هرگز!

بنابراین باید اعتراف کرد که میان این دو طرز فکر، حوزه حدیثی قم و بغداد _ تفاوت جوهری وجود ندارد و هر دو مکتب، در اصول و مبانی، نظر مشترک دارند؛ آن را که صدوق مردود می شمارد، مقبول مفید(ره) نیست.

مرحوم صدوق هم درباره موضوعات بزرگ و اساسی، مانند: نفی رؤیت، حدوث قرآن، عیبت ذات با صفات، افعال عباد، نفی تجسیم و تشبیه، علاوه بر تکیه بر آیات و روایات، مانند یک متکلم بزرگ، از برهان های عقلی استفاده می کند؛ (۲) چون ریشه وحیانی دارد و شیوه پیامبران و ائمه علیهم السلام است.

مگر ممکن است یک حوزه حدیثی با وجود آن همه روایات در تعریف و تبیین عقل، ساحت آن را نستاناید؟! یا محدثان نامدار این حوزه، به استدلال عقلی توجه نکنند!

آنان در محضر مجموعه روایات و احادیثی اند که عقل را مفتاح خداشناسی و رمز عبادت خداوند معرفی می کند و رسول باطنی قلمداد می سازد. (۳)

اختلاف این دو حوزه در کجا است؟ اختلاف میان این دو حوزه، در مبنا و روش است. اگر بخواهیم راز این معما بر ما روشن شود، باید به آن عصر و عرصه فرهنگی باز گردیم و در آن عرصه، مکتب کلامی شیعه را تحلیل کنیم. آیا به راستی دانش کلام شیعه آن گونه که امروز جلوه گر است، وجود داشت؟ آیا کتب وزین و با ارزشی که پس از مرحوم صدوق، در عرصه کلام شیعی تدوین گردید، موجود بود؟ بدون تردید، پاسخ منفی است.

بنابراین، مرحوم صدوق و حوزه حدیثی قم، دانش کلام را نفی نمی کند. در آن زمان هنوز علم کلامی نبود تا مرحوم صدوق آن را مردود بشمارد. نخستین شخصی

ص: ۲۵۷

۱- ۱. ترجمه الاعتقادات، صدوق، حواشی شیخ مفید، ص ۴۱-۴۲.

۲- ۲. رک: التوحید، موضوعات مزبور.

۳- ۳. رک: اصول الکافی، کتاب العقل.

که درباره کلام شیعه کتاب نوشت: «علی بن اسماعیل بن میثم تمار» است. (۱) اولین کتاب شیعی موجود در این عرصه، کتاب «الیاقوت» تألیف «ابواسحاق ابراهیم بن نوبخت» است که بنابر تحقیق، در قرن چهارم هجری قمری نگاشته شده (۲) و در پرتو «انوار الملکوت» شرح و تدوین گردیده است.

بنابراین، منصفانه نخواهد بود که ما حوزه حدیثی قم را در مقابل و معارض حوزه حدیثی، کلامی بغداد ارزیابی نماییم؛ بلکه باید حوزه بغداد را روند پویا و بالنده حوزه قم دانست؛ و کتاب «تصحیح الاعتقاد» شیخ مفید را، افقی دیگر از «الاعتقادات» مرحوم صدوق قلمداد کرد.

فروغ یک حقیقت بر دو افق

اکنون برای روشن شدن این حقیقت که تضادی میان این دو مکتب نبود و تار و پود این دو مکتب در هم تنیده بودند؛ به بررسی دو اثر نفیس از این دو منهج می پردازیم:

۱. کتاب اعتقادات شیخ اعظم حدیث مرحوم صدوق قدس سره؛

۲. تصحیح الاعتقاد شیخ جلیل القدر و زعیم مکتب کلامی بغداد شیخ مفید قدس سره.

نظر به این که عقیده صحیح یا باطل سازنده و سوزنده است، می سازد و ویران می کند، بالا می برد و بر زمین می زند، اوج می گیرد و بالا- می برد و موجب هر بالندگی و پویایی، یا انحطاط و سقوط است به عنوان مثال مسجد را عقیده می سازد و بتخانه را نیز عقیده باز نگه می دارد. از این رو اشتراک و اختلاف این دو اثر جوهره این دو مکتب را تبیین می نماید. با بررسی این دو اثر آشکار می گردد که این دو قدیس در اصول اعتقادی که ایمان به آن اصول لازم است وحدت نظر دارند. و در برخی از مطالب فرعی آن هم در شرح مطالب یا توضیح مقاصد با هم اختلاف دارند.

گاهی اختلاف این دو بزرگوار به اجمال تفسیر است و در پاره ای از اصول اختلافشان لفظی است. در برخی از تبیین ها حق با مرحوم مفید است و در بعضی دیگر با مرحوم صدوق. به هر روی برای روشن شدن مطلب به ذکر برخی از اصول

ص: ۲۵۸

۱- ۱. تأسیس الشیعه، صدر، ص ۳۵۳.

۲- ۲. انوار الملکوت، علامه حلی، ص «ز» و «ح» از مقدمه.

۱. اولین اصلی را که مرحوم صدوق مطلع کتاب اعتقادات قرار می دهد اصل توحید است. که چنین می نگارد: «اعلم أنّ اعتقادنا فی التوحید ان الله تعالی واحدا، احدا لیس کمثله شیء، قدیما لم یزل و لا یزال، سمیعا بصیرا علیما حکیما حیا قیوما قدّوسا عالما قادرا غتیا لا یوصف بجوهر و لا جسم و لا صوره و لا عرض و لا خطّ و لا سطح و لا ثقل و لا خفّه و لا سکون و لا حرکه و لا مکان و لا زمان و أنّه تعالی متعال من جمیع صفات خلقه خارج عن الحدّین حدّ الابطال و حدّ التشبیه»^(۱).

سپس این کلمات بلند عرفانی را ادامه می دهد و به بعضی آیات قرآنی و تفسیر آن ها اشاره می فرماید.

بدون شک مفید علیه الرحمه نیز در وصف خداوند و ستایش او همین گونه می نگارد. در مقام تبیین آیات در برخی از موارد بین این دو بزرگوار اختلاف است. مرحوم صدوق در پرتو آیه «وَأَذْكُرْ عَبْدَنَا دَاوُدَ ذَا الْأَيْدِ»^(۲) را صاحب قدرت تفسیر می نماید. مفید در این جا «ید» را نشان قدرت ندانسته است، بلکه ید را نعمت دانسته اند.

بعضی از محققین معاصر گفته اند در این تفسیر نیز حق با صدوق است. چون منظور صدوق از «الاید» مفرد است که به معنای قدرت و قوّت است نه «الایدی» که جمع ید است که به معنای نعمت می باشد^(۳).

نظیر همین اختلاف را در آیات دیگری که مورد استدلال مرحوم صدوق قرار گرفته اند نیز مشاهده می گردد.

در پرتو آیه «و نفعث فیه من روحی» صدوق فرموده «و هو روح مخلوقه جعل الله منها»؛ دمیدم در آدم از روح خود و مقصود روحی است مخلوق که حق سبحانه و تعالی حضرت آدم و عیسی را از آن روح آفرید^(۴).

ولی مفید بر این سخن استدراک دارد و فرموده اضافه برای تشریف و تکوین

ص: ۲۵۹

۱-۱. داوری میان شیخ صدوق و شیخ مفید، آیه الله صافی گلپایگانی، شماره ۵۳، ص ۹-۸.

۲-۲. ص ۱۷ / ۱۷.

۳-۳. همان، ص ۹.

۴-۴. همان، ص ۱۰.

است. و به نظر می رسد که سخن ثواب همان باشد که صدوق فرموده است.

و نیز در دفع توهم تجسیم، صدوق در پرتو آیه «قَالَ يَا إِبْلِيسُ مَا مَنَعَكَ أَنْ تَسْجُدَ لِمَا خَلَقْتُ بِإِيْدِي» (۱) دو دست را قدرت و قوت تفسیر نموده؛ و مرحوم مفید بر این مطلب حاشیه زده و فرموده اند مراد از دو دست دو نعمت است. نعمت دنیا و آخرت.

البته از این نمونه ها بسیار است. در باب صفات ذات و افعال مفید بر دیدگاه صدوق، حاشیه زده و با تقسیمی که پیرامون صفات انجام داده و صفات را به صفات ذات و افعال تقسیم کرده اند؛ افق این بحث را زیباتر نمایان ساخته اند. اگر چه در ژرفای عقیده، این دو بزرگوار حقیقتی یکسان نهفته است.

دیدگاه های این دو بزرگوار در «الاعتقاد فی التکلیف» (۲)، «الاعتقاد فی البداء» (۳)، «الاعتقاد فی التناهی عن الجدل» (۴)، «المسئله فی القبر» (۵)، «حساب و میزان» (۶)، «الاعتقاد (۷) در قرآن»، «الاعتقاد فی الانبیاء و الرسل و الحجج» (۸) یکسان می باشد. و در دیدگاه هایی چون «الاعتقاد فی الاستطاعه» (۹) نیز نزاعشان لفظی است. و پیرامون بهشت و جهنم مطالبشان بسیار به هم نزدیک است و عقیده ای یکسان دارند.

در پاره ای از حقایق چون مسئله اعراف، صراط و عقبات آن نیز عقاید آنان یکسان است و اختلافشان در اجمال و تفسیر خلاصه می گردد. پیرامون کیفیت نزول وحی فرمایش مفید مقبول تر از نظریه صدوق است. و در ارتباط با عصمت، گفتار مرحوم صدوق اقوی به نظر می رسد. در نفی غلو و تفویض نیز میان این دو بزرگوار اختلاف جوهری وجود ندارد و هر دو در نفی غلو و تفویض اتفاق نظر دارند (۱۰).

ص: ۲۶۰

۱- ۱. ص / ۷۵.

۲- ۲. همان، ص ۱۷.

۳- ۳. همان، ص ۳۱.

۴- ۴. همان.

۵- ۵. همان، ص ۴۲.

۶- ۶. همان، ص ۴۵.

۷- ۷. همان، ص ۴۷-۴۸.

۸- ۸. همان، ص ۴۹.

۹- ۹. همان، ص ۳۰.

۱۰- ۱۰. همان، ۵۱، ۵۰، ۴۹.

باری با بررسی دیدگاه‌ها و نظریات این دو بزرگوار چنین استفاده می‌شود که مکتب کلامی بغداد و مکتب حدیثی قم در واقع از یک سرچشمه و آبشار لبریزند و هر دو از چشمه جوشان دانش قرآن و عترت سیراب می‌شوند. و صدوق اگر در موقعیت مفید بود همان می‌کرد که مفید انجام داد. و مفید نیز اگر در قم و موقعیت مرحوم صدوق بود منهج صدوق را می‌پیمود. و مکتب کلامی بغداد چهره تکامل یافته مکتب قم است. و مفید در واقع شاگرد مشایخ همین مکتب است. لکن با توجه به طوفان برخاسته اندیشه‌ها و افکار در قرن چهارم در عرصه‌های مختلف فرهنگی، سیاسی، اجتماعی، و رویش نحله‌ها و گروه‌ها و بسط مسائل اعتقادی کلامی در این دوران روند این دو مکتب با هم تلاقی داشت. البته پس از مفید شاگرد بزرگوارش «علم الهدی» با توجه به نگرش و آینده‌نگری خود که ره آوردهای مکتب حدیثی قم را پاسخ‌گوی نیاز جامعه کنونی آن دوره نمی‌دانست پرچم مخالفت با مکتب قم را به اوج احتزاز در آورد.

غباری بر رخسار حقیقت

حوزه حدیثی قم با همه اعتبار و ارزش، و وجود محدثان و راویان بزرگ و تدوین مجموعه‌های گرانسنگ روایی، از سوی دشمن مورد هجوم واقع گردیده و با تازیانه‌های تهمت و افتراء، چهره‌اش مجروح شده و از سوی دوستان نیز با بی‌مهری مواجه شده است.

خوارزمی، شیعی قمی را به تشبیه متهم می‌سازد. ملطی می‌نویسد: قمی‌ها به جبر و تشبیه اعتقاد دارند: «هم اهل قم قولهم قریب من قول الاسماعیلیه غیر أنهم یقولون بالجبر و الشبهه...»^(۱).

شیخ صدوق (ره) در مقدمه کتاب التوحید این گفتار نادرست را نقل کرده، چنین می‌نویسد: «انّ الذی دعانی الی تألیف کتابی هذا، ائنی وجدت قوماً من المخالفین لنا ینسبون عصابتنا الی القول بالتشبهه و الجبر»^(۲).

ص: ۲۶۱

۱- ۱. التنبیه والرّد، محمد بن احمد بن عبدالرحمن الملطی، ص ۳۲.

۲- ۲. التوحید، صدوق، ص ۱۷.

مرحوم شیخ صدوق انگیزه خود از تألیف کتاب «التوحید» را تهمت وافترای برخی از مخالفان مطرح فرموده که بزرگان از راویان و محدثان شیعی را به تشبیه و جبر نسبت می دهند.

او دلیل گفتار آنان را وجود بعضی از روایات در کتب اصحاب دانسته که فهم و درک آن روایات بر آنان پوشیده بود. وی می نویسد: «لَمَّا وَجَدُوا فِي كِتَابِهِمْ مِنَ الْأَخْبَارِ الَّتِي جَهِلُوا تَفْسِيرَهَا وَلَمْ يَعْرِفُوا مَعَانِيهَا وَضَعُوا فِيهَا غَيْرَ مَوْضِعِهَا وَلَمْ يَقَابِلُوا بِالْفَاطِمَاتِ الْفَاطِمَاتِ الْقُرْآنِ...» (۱).

این بهتان ریشه در جهل و نادانی مخالفان دارد و آنان از درک روایاتی که این بزرگان نقل کرده اند عاجزند و تعبیر و تفسیر نادرستی ارائه کرده اند. گویی که آنان این روایات را در آینه وحی نظاره نکرده اند و مقایسه ای بین الفاظ این روایات و آیات متشابه قرآنی نداشته و با آن مقیاسی که آیات متشابه را تحلیل و تفسیر می کنند به تحلیل و توجیه این روایات پرداخته اند؛ مگر در قرآن نمی خوانیم:

«وَجَاءَ رَبُّكَ وَالْمَلَكُ صَفًّا صَفًّا»؛ (۲) «يُدَاللَّهُ فَوْقَ أَيِّدِيهِمْ» (۳) و «الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى» (۴).

پس همان گونه که بصیرت جان، حجاب نور از چهره این آیات بر می دارد و معنای ژرف و عمیق آن را روشن می سازد، روایات هم قابل توجیه و تفسیر است و فرضاً اگر روایت صحیحی قابل درک نبود باید در مقابل آن سکوت کرد و علمش را به آل الله واگذار نمود. با این گونه سخنان و روایات نمی باید با نظر سطحی و ظاهری نگریست. این گفتار از افق بلندی متجلی است و تنها با بینش الهی می توان مفهوم و معنای واقعی آنان را نگریست.

بنابراین، باید اقرار کرد که این روایات که به گمان مخالفان بوی تشبیه و تجسیم از آنان استشمام می گردد، معنای دیگری دارد. که با دقت و تأمل و نیز به کمک روایات

ص: ۲۶۲

۱-۱. همان.

۲-۲. فجر / ۲۲.

۳-۳. فتح / ۱۰.

۴-۴. طه / ۵.

دیگر می توان به آن دست یافت.

«والاخبار التي رويت في هذا المعنى وَأَخْرَجَهَا مَشَايخُنَا (رضی اللہ عنہم) فی مصنفاتهم عندی صحیحہ، و اُنَمَا تَرَكْتُ...»^(۱).

«اخباری که در این مورد روایت شده و مشایخ و بزرگان _ که خداوند از آنان خوشنود باد _ در کتب خود ضبط کرده اند؛ در نظر من صحیح است؛ ولی از بیم آن که کسی معانی اش را آن گونه که هست درک نکنند... از آوردن آن در این جا صرف نظر کردم.»

همین گونه است اخباری که «احمد بن محمد بن عیسی» در کتاب «نوادرش» و «محمد بن احمد بن یحیی» در «جامعه» خود در معنای رؤیت خداوند، روایت کرده اند. این مجموعه روایات، همه صحیح است و جز نادانان به حق، آن را تکذیب نمی کنند. الفاظ این روایات، الفاظ قرآن است و هر یک از این روایات در اثبات توحید و ردّ تشبیه و تعطیل است؛ ولی از آن جا که پیشوایان معصوم علیهم السلام به ما دستور داده اند که با مردم بر مقیاس و میزان عقلشان سخن گفته و از بیان آن چه توان درک آن را ندارند، اجتناب نماییم،^(۲) از بیان این روایات خودداری می نماییم. وی در پایان می فرماید: «و معنی الرؤیه الوارده فی الاخبار العلم...»^(۳)؛ معنای رؤیت [دیدن] وارده در اخبار، علم و آگاهی است؛ چون علم، همان کشف و ظهور چهره حقیقت است.»

بنابر فرموده صدوق، این گونه روایات برفرض که از نظر سند مشکلی نداشته باشد، باید با ژرف نگری مورد ارزیابی قرار گیرد و تفسیر و تحلیل گردد، و اگر با تأمل نیز قابل فهم نباشد، بر تقیه، یا محمل معقول دیگری حمل خواهد شد.

اختلاف رمز تکامل

آن چه مخالفان در این باره گفته اند و بر مکتب حدیثی قم تاخته اند، چیز جدیدی نیست؛ چون آنان با عینک عناد به حقایق مکتب شیعی می نگرند و از بیان هر گونه افترا پرهیز ندارند.^(۴)

ص: ۲۶۳

۱-۱. التوحید، ص ۱۱۹.

۲-۲. «أَنْ لَا نَكَلِّمَ النَّاسَ إِلَّا عَلَى قَدْرِ عُقُولِهِمْ.»

۳-۳. همان، ص ۱۲۰.

۴-۴. منهاج السنه النبویه، ابن تیمیّه، تحقیق: محمد رشاد، ج ۱، ص ۲۱ _ ۳۶.

لکن وجود برخی از نظریات شاذ و غیر قابل قبول در این حوزه، موجب گشت که این حوزه از سوی زعمای مکتب بغداد چون علم الهدی مورد اعتراض واقع گردد. آن بزرگوار در کتاب «رسائل» خود می نویسد: «والی قمی مشبه مجبّر. و انّ القمیین کلّهم من غیر استثناء لاحد منهم الاّ اباجعفر بن بابویه «رحمه الله علیه» بالامس کانوا مشبهه مجبّره، و کتبهم و تصانیفهم تشهد بذلک و تنطق به»^(۱)

«و قمیونی که معتقد به تشبیه و جبرند، همگی اهل قم بدون استثنا، جز اباجعفر صدوق، تا دیروز اهل تشبیه و جبر بوده اند و کتاب ها و مقالاتشان بر این امر گویا و گواه است.»

اکنون جای این پرسش است که چرا علم الهدی با وجود شخصیت های مبرز مکتب حدیثی قم، این گونه بر این مکتب می تازد؟

آیا وجود برخی از نظریات نادرست از سوی بعضی از افراد این حوزه موجب چنین داوری گردیده است؟

آیا رویش نظریات و عقاید سخیفی که از سوی حنابله و اهل حدیث بر مکاتب جهان اسلام سایه افکننده و اساس دین را به خطر انداخته بود، سبب گردید که علم الهدی این گونه در مقابل قمی ها جبهه بگیرد؟ چون بیان عقاید و ایده های اسلامی بر محمل اخبار، موجب آفات و خطرات بزرگی شده بود. او می خواست با مخالفت خود از نفوذ اخبار واحد در زمینه عقاید جلوگیری نماید. بنابراین ناگزیر بود با مکتب قمیون به مخالفت برخیزد. زیرا قمی ها در اسناد فزون از ۸۰٪ روایات حضور داشتند و یا آن که بگوییم سید بر اساس بینش ژرف خود و با توجه به تحولات عظیمی که در عرصه های علمی و کلامی رخ داده بود، می دانست که مکتب حدیثی قم باید دامن خود را جمع کند؛ زیرا این مکتب، پاسخ گوی نیازهای معرفتی و دینی در آن برهه نخواهد بود. به نظر می رسد که پاسخ صحیح همین مطلب است؛ چون از نظر تحقّق خارجی نیز سرانجام مکتب حدیثی قم رو به افول نهاد و کوکب دانش و بینش و کلام بر بام مکتب بغداد تجلّی کرد. به هر روی، نظر به تحولات همه جانبه سده چهارم

ص: ۲۶۴

۱- ۱. رسائل، شریف المرتضی، ج ۳، ص ۳۱۰. (باب ابطال العمل بخبر الواحد)

هجری قمری و ظهور شخصیت بزرگی چون شیخ مفید در مکتب بغداد و پس از آن علم الهدی، این باور به یقین مبدل گردید. اینک به پاس ترسیم تحولات فرهنگی، اجتماعی، سیاسی و کلامی آن دوره گفتاری از اندیشمند معاصر، محمدرضا حکیمی تقدیم می گردد:

«سده چهارم تاریخ اسلام، سده پرجوش و خروش بود؛ پرجوش و خروش در سیاست و پرجوش و خروش در علم.

سیصد سال از ظهور اسلام می گذشت. فلسفه یونان ترجمه شده بود. کتاب هایی دیگر نیز در حوزه علوم مسلمین پا گذاشته بود. پیروان سیاست های گوناگون، سرتاسر ممالک اسلام را میدان تکاپوی خویش قرار داده بودند. در حدیث و تفسیر کتاب هایی تألیف شده بود. محدثان و مفسران، آرای خود را اظهار کرده بودند. کتاب هایی در تاریخ اسلام، و تاریخ خلافت اسلامی، گردآوری شده بود، که پیشینه اسلام را، اگرچه با نقص و جانبداری، پیش چشم ها می گذاشت.

عقاید شناسان و متکلمان به مکتب های خود شکل داده بودند. پایه های مذاهب فقهی ریخته شده بود و مردم در پیروی از فقیهان دسته بندی شده بودند.

علوم لغت و ادب و بلاغت نُضج گرفته بود. شاعران، فراوان گشته بودند و شعر از مفاهیم صحرا به مفاهیم تمدن گراییده بود.

سیره نبوی، تواریخ سیاست و خلافت و کتاب های «مغازی» و «فتوح» تألیف یافته بود و هزارها کتاب، به دست مؤلفان و مصنفان اسلامی، در علوم و فنون یاد شده، و علوم دیگر مانند: ریاضیات و نجوم و حیوان شناسی و تاریخ طبیعی و طب و فلسفه و طبیعیات و... پرداخته شده بود. به جز فلسفه یونان که یاد شد، اوراقی از حکمت هندی و آثار دیگر نیز به زبان عربی گردانیده شده بود.

از سوی دیگر حضور رهبران عقاید مختلف، نفوذ حکومت های اطراف، نشر مکاتب فکری و فلسفی و نظریات ویژه دانشمندان مشهور، برخورد اعتقادات و مسلک ها، جوش و آشوب آرامی ناپذیر افکار، این ها همه عواملی بود که سطح آرامی در زندگی قرن چهارم اسلام باقی نمی گذاشت، و باعث می شد تا قدرت های سیاسی بتوانند وحدت کلی اسلامی را و انسجام خلاق را در امت، دچار تزلزل و به هم

ریختگی کنند و آن شیرازه استوار را از هم بگسلند.

اسلام که از همه پیش تر، برای ایجاد یک کلیت انسانی هماهنگ و یک تعالی اندیشه ای واحد، می کوشید، هم اکنون در یکی از سده های تاریخ خود _ که از جاندارترین سده های تاریخ اسلام است _ دچار چنین پراکندگی ها و انشعاب هایی درونی شده بود.

براساس تربیت مکتبی، اگر در دایره یک کلیت مسلکی، و یک امت منسجم، پراکندگی اندیشه، تفاوت عقاید، تضاد حرکت های سیاسی، و دخالت سیاست ها در شکل دادن به آرای دانشمندان و فراخواندن مردم به عقاید گوناگون نفوذ کرد، استعداد اصلی و بنیه ویژه آن کلیت رو به انهدام و انحراف خواهد گذاشت؛ زیرا که در چنین شرایطی، آن چه بیش تر از هر چیز عملی می شود و در اجتماع شکل می پذیرد، رهبری های جزئی و گروهی است و این با یک رهبری کلی و قاطع و هدایت شعار واحد تضاد دارد؛ تضادی که هیچ روز نمی توان آن را سطحی پنداشت.

به هر حال، با توجه به سیر تاریخ اسلام، و روزهایی که بر مسلمین گذشت و رویدادهایی که در شهرها و آبادی های اسلام روی داد، می توان درک کرد که حالت موجود در سده چهارم اسلام _ از این نظرگاه که ما بدان می نگریم و بدان اشاره کردیم _ زائیده عواملی بود که برخی از آن ها، بلکه بیش تر آن ها، حساب شده بود و نتیجه همان بود که واقع گشت و شاید از این دیدگاه بتوانیم بگوییم که نقطه انحطاط های بعدی، در همان دوره اعتلا، بسته شد.

رسالت مرزبانان

در این گفتار که شامل گزارش کوتاهی است از زندگی یک دانشمند بزرگ و یک متفکر صاحب رسالت و یک مصلح دینی و اجتماعی درگیر، می خواهیم نقش او را در ادای رسالت مرزبانی خویش روشن کنیم و ارج حرکت و فریاد و خروش او را، در تثبیت حقیقت های اعلا و متبلور ساختن انسانیت های جاوید بنمایانیم تا دانسته شود که این گونه پیام آوران دانش و معرفت، و رسولان شناخت و اعتقاد، چگونه برای خشتی کردن سیاست های فاسد می کوشیدند و چگونه امت _ یا جماعت هایی از امت را

ص: ۲۶۶

— از دستبرد آن غارتگران ارزش ها دور می داشتند و تادانسته شود که شکل خاصی که زندگانی دانشمندان راستین شیعه به خود گرفته است و می گیرد از یک منطق اجتماعی درست و یک اندیشه پاک و متعهد، و یک صراط روشن و انسانی مایه دارد. و حتی درگیری های اعتقادی نیز برای همین حقیقت های یاد شده بوده است. آری! آنان و آن بزرگان، بیدار بودند و بیداری شناس، و بیدارگر و اکنون نیز بیدارند و بیداری شناس و بیدارگر...» (۱)

آری، ابو عبدالله محمد بن محمد بن نعمان معروف به شیخ مفید آفتابی است بر بام مکتب کلامی بغداد که فروغش تاریخ فرهنگی تشیع را درنور دیده و بر بلندای معارف شیعی می درخشد. استادانش قاضی ابوبکر جعابی، ابن قولویه قمی، ابو عبدالله مرزبانی، شیخ صدوق، ابو غالب زراری، ابن جنید اسکافی و علی بن عیسی رُمّانی بود. و از شاگردان مبرزش شریف مرتضی، علم الهدی، قاضی ابوالفتح کراچکی، نجاشی و شیخ الطائفه طوسی است. او چون دریای مّواج بود که اندیشه و حدیث و تفسیر در آن موج می زد و اندیشه و معارفش چون رود خروشنده به دشت های جان ها و زمان ها جاری شد. موج آفرید و پاکی بخشید. دوره او اوج مباحث استدلال های عقلی در فرهنگی اسلامی بود. متکلمان و متفکران زبردست در آن دوره و پیش از آن، مباحث اعتقادی و علم کلام اسلامی را به اوج رسانده بودند. مایه های تفکر و استدلال و تحلیل و شناخت در آثار آنان به قدری زیاد و متنوع و عمیق بود که به حق می توان برخی از آنان را در شمار فلاسفه آورد. وسعت دامنه تحلیلات عقلی و استدلالات کلامی موجب می شد که علمای برجسته مذاهب تا سر حد توان و امکان به معلومات عقلی و قدرت تحلیل عقلانی مسائل اسلامی مجهز باشد. نگاهی به آثار شیخ مفید و درگیری های او با متکلمان زبردست زمانش و رساله هایی که در ردّ و تحلیل آثار و افکار گروه وسیعی از آنان نوشته به خوبی نشان می دهد که او از متبحرترین و مقتدرترین متفکران اسلامی بوده است.

بدون شک، در علم کلام اسلامی و تفکرات اعتقادی کم تر کسی به پای او می رسد.

ص: ۲۶۷

۱-۱. خروش دجله، محمدرضا حکیمی، ش ۶۱، ص ۱۱ _ ۱۴، کنگره هزاره شیخ مفید.

قدرت عقلانی این متفکر و نابغه عظیم در پنج بعد نمودار گشته است:

۱. ردّ آرای متکلمان مخالف و مقابله با آن‌ها؛

۲. نقد عقلی آراء عالمان موافق؛

۳. تهذیب و تنظیم علوم اسلامی؛

۴. تنوع و بسیاری آثار و نوشته‌ها در مسائل گوناگون علمی و استدلالی؛

۵. تأکید شدید بر مسئله رهبری و فلسفه سیاسی در اسلام.

این جلالت است که موجب گردیده شخصیت‌ها او را با این عبارات وصف کنند:

مقام و مرتبه علم پس از مقام و مرتبه نبوت جای دارد و عالمان عامل که صاحب دو فضیلت و جامع دو سعادت شده‌اند، بسیار اندکند.... یک تن از این یگانگان روزگار که فرهنگ تشیع در دهه‌های آخر قرن چهارم و اوایل قرن پنجم به وسیله او درخشیدن گرفت و طاق بلند معارف شیعه از او آذین یافت، شیخ جلیل اعظم و رئیس مقدم، شیخ ابو عبدالله محمد بن محمد بن نعمان بغدادی عکبری است، که مشهور به مفید می‌باشد. (۱)

او مشعل بزرگ هدایت است و چون خورشید به همه سوی نورپاشید و جایی را از روشنایی و گرمی دانش خود تهی نگذاشت. این ستیغ افراشته و این خردمند آزاده و این دجله پرخروش عقل و اندیشه که پیوسته خروشید و جوشید و به این سو و آن سو سر نهاد و همه جا را غرق در سیرابی حیات عقلانی و شادابی ساخت، او مفید بود.

این مرزبان بزرگ حماسه جاوید که ده‌ها عالم و متفکر و قهرمان بحث و مناظره را محکوم می‌سازد و اشکالات پیچیده آنان را حل می‌کند تا باورهای حقّ عظیم همچنان خلل ناپذیر باقی بماند، کیست این دانای بزرگ که دست دانشمندان و متفکران از همه سوی به سوی او دراز است تا مشکلات آنان را حل کند و رسالات آن‌ها را پاسخ دهد چه کسی است؟

سقراط است، در آن؟

افلاطون است، در آکادامیا؟

ص: ۲۶۸

ارسطو است، در لوکیون؟

فلوطین است، در روم؟

هشام بن حکم است، در کوفه و بغداد؟

فضل بن شاذان است، در نیشابور؟

ابونصر فارابی است، در بغداد و حلب؟

ابوعلی سینا است، در گرگان و اصفهان؟

و یا:

هذه کلها و بعضٌ سواها...

این شیخ مفید است.

معلم امت، مشعل بزرگ هدایت و ستیغ افراشته حق و فضیلت، نمونه والای مکتب جعفری، که با بزرگ ترین متکلمان و عقایدشناسان و فقیهان و محدثان و سخنگویان ادیان و نویسندگان و ادیبان و متخصصان فن و مناظره شب و روز درگیر بود. کسانی چون قاضی ابوبکر بن سیار، قاضی ابوبکر باقلانی، قاضی ابومحمد عمانی، ابوبکر بن دقاق طبرانی، ابن لؤلؤ (پیشوای اسماعیلیه)، ابوبکر بن اخشید معتزلی، ابوالحسین کوفی، ابن کلاب قطان، ابوعبدالله بصری، پیروان منصور حلاج، کرابیسی، جعفر بن حرب، بلخی، طلحی، علی بن عیسی رومانی و...

اینان و امثال اینان کسانی بودند که همواره با حضور خود و شاگردان و مریدان خود در جامعه اسلامی و در مدارس و مساجد با القای انواع شبهه های فکری و عقیدتی، اتصال و مقاومت حق را به خطر می انداختند. همچنین کسانی در میان مؤلفان و نویسندگان و متکلمان پیش از وی بودند که تألیفات اشتباه آمیز، نظریات گمراه کننده، گفتارها و مقالات به ظاهر روشنفکرانه ولیکن پوچ و واهی برجای گذاشته بودند و یا در تفسیر قرآن و عرصه تاریخ دچار اشتباه و اشتباه انگیزی شده بودند. به راستی یک دانشمند تا چه پایه باید از معلومات بیکران و فکر نیرومند و ذهن تند و جان منور و خرد بزرگ و زبان فصیح و توانا و توان عظیم بر مناظره و استدلال و حضور سرشار ذهن برخوردار باشد تا بتواند یک تنه در میدان به وسعت دنیای بزرگ اسلام در قرن چهارم، با حضور آن همه دانشمندان و فقیهان و متکلمان و

مناظران فوق العاده، همواره حضور داشته باشد و پیوسته فاتح بیرون آید و بر سکوی افتخار بدرخشد.

با این وجود او در عرصه تقوا، زهد، پارسایی و تهجد پرفروغ ترین ستاره این بام باشد. شریف ابویعلی جعفری سیمای او را چنین به تصویر می کشد:

«ماکان ینام من اللیل، الا هجعاً ثم یقوم یصلی، او یطالع، او یدرس، او یتلو القرآن.»

«جز پاسی از شب نمی خفت. آن گاه به پا می خاست و نماز می گزارد، یا کتاب می خواند، یا درس می گفت، یا قرآن تلاوت می کرد.»

همچنین گفته اند:

«به بینوایان کمک بسیار می کرد. سخت فروتن بود. بسیار نماز می خواند و بسیار روزه می گرفت.»^(۱)

به هر روی، شیعه دوازده امامی، همه، روی به او آوردند و او را پیشوای خویش قرار دادند؛ آن هم در روزگاری که بغداد در امواج فتنه غرق بود و دشمنی و کینه ورزی، نیروها و استعدادها را تباہ ساخته بود. در آن روزگار، شیعه، به بدترین صورت، پراکنده و فرقه فرقه گشته بود...

شیخ مفید در چنین شرایطی، با هوش و تدبیر، آرای گوناگون را به هم نزدیک ساخت تا منحرفان را به راه اعتدال آورد. او با عقلگرایی و توانمندی توانست اجتماع شیعه را از پریشانی‌های بخت و اقبال دور کند و نشان داد. شیخ مفید کوشید تا مسائل بی اهمیتی را که مایه اختلاف شده بود، کنار گذارد تا راهی برای اتحاد گشوده شود. همچنین کوشید تا آتش زیانبار گروه سازی‌ها و فتنه انگیزی‌ها را خاموش سازد و آثار فریبناک فرقه سازان و بدعت پردازان را نابود کند و رهبران گمراه گمراهی آفرین را از خر مراد به زیر کشد و تبلیغات تفرقه آموز آنان را تباہ گرداند.

بدین منظور دست به کار شد و برای آن که از نفوذ گمراهی بکاهد و افکار را از انحراف نگاه دارد، به نوشتن کتاب‌های کوتاه و مختصر پرداخت تا همه بتوانند آن‌ها را به سرعت بخوانند و همچنین کتاب‌های مفصل را گزیده و مختصر کرد و بسیاری

ص: ۲۷۰

از نوشته های انحرافی را با دلیل های کوبنده پاسخ داد و مطالبی را که کم تر در آثار دیگر عالمان یافت می شود، عرضه داشت. این مصلح عظیم، حقایق و دقایقی را بر پایه مطالب عقلی و مبانی نقلی استنباط و عرضه کرد که اگر آن ها نبود، بسیاری از مردم راه به جای نمی بردند و در میان اوراق تاریک ضلال، سطرهای پرتوزای برای هدایت خویش نمی یافتند. (۱)

این منهج با زعامت شاگرد بزرگوارش مرحوم علم الهدی رحمه الله طریق بالنده خود را پیمود و ثمرات مبارکی را به ارمغان آورد و میراث مکتوب گرانمایی را به یادگار گذاشت و بنیان دانش کلام شیعی را پی ریزی کرد و سپس این مکتب بزرگ با حضور شیخ طوسی به جامعیت کامل رسید و مکتب وی چون دریایی مواج، مجمع دو مکتب حدیثی قم و کلامی بغداد شد. (۲)

باید چنین می شد چون مکتب بغداد در مرکزیت جهان اسلام که مهد سیاست، درایت و عقلانیت آن زمان می بود شکل گرفت. و طلعه داران و بنیانگزاران آن مکتب محدثانی چون علی بن یقطین و ابن ابی عمیر، و عبدالرحمن بن حجاج بودند، که عقیل زمان خود و جوهره سیاست و درایت بودند. و پس از آن در دوران سفارت خاص این مکتب به اوج مکانت خویش رسید. و ریشه چنین تحول شگفت انگیزی در آن تنیده شد. و قرن چهارم و پنجم این مکتب به شکوفایی رسید.

به هر حال، این کارگزاران فرهنگ و معارف شیعی، چه در حوزه حدیثی قم و چه مکتب حدیثی - کلامی بغداد، بر تمام حوزه های علمی شیعی، و غیر شیعی بعد از خود، حق بزرگی دارند و ساحت والای آن قدسیان عرصه دانش، ایمان، حدیث و کلام، شایسته تقدیس و تجلیل است. همنشینی با خاتم پیامبران صلی الله علیه و آله و رضوان خداوند روزیشان باد. بمنّه و کرمه و لطفه

ص: ۲۷۱

۱-۱. همان.

۲-۲. مقدمه ای بر فقه شیعه، حسین مدرّسی طباطبایی، ص ۴۹.

«قرآن کریم»

۶۴. آل بویه، علی اصغر فقیهی، انتشارات صبا، چاپ سوم، ۱۳۶۵ هـ ش، (۱۴۰۶ هـ ق).

۶۵. اثبات الوصیة للامام علی بن ابی طالب علیه السلام، علی بن الحسین بن علی مسعودی (متوفای ۳۴۶ هـ). مکتبه بصیرتی، قم، مؤسسه انصاریان، ۱۴۱۷ هـ ق، (۱۹۹۶ م).

۶۶. احسن التقاسیم فی معرفه الاقالیم، ابو عبدالله محمد بن احمد مقدسی، قرن چهارم، ترجمه دکتر علینقی منزوی، تهران، شرکت مؤلفان و مترجمان ایران، چ اول، ۱۳۶۱ هـ ش.

۶۷. احقاق الحق، قاضی سید نورالله حسینی مرعشی شوشتری، تحقیق: آیه الله مرعشی نجفی، ناشر: کتابخانه آیه الله مرعشی نجفی، ۱۳۷۹ هـ ش، قم.

۶۸. اخبار الطوال، احمد بن داود دینوری، بغداد، المکتبه العربیة، لصاحبها نعمان الاعظمی، بی تا.

۶۹. اختیار معرفه الرجال (رجال کشی)، ابو جعفر محمد بن حسن بن علی الطوسی، تحقیق و تعلیق، حسن مصطفوی، انتشارات دانشگاه مشهد، اسفند ۱۳۴۸ هـ ش.

۷۰. ارج نامه فقیهی، محمد قنبری، قم، چ اول، ۱۳۸۰.

۷۱. ارشاد، مفید، ترجمه و شرح: حاج سیدهاشم رسولی محلاتی، تهران، انتشارات علمیه اسلامیة، بی تا.

۷۲. اسدالغابه فی معرفه الصحابه، شیخ عزالدین ابی الحسن علی بن ابی الکریم، معروف به ابن اثیر، ناشر: چاپخانه اسلامی، بی تا.

۷۳. اشکال العالم، ابوالقاسم جیهانی، ترجمه: علی بن عبدالسلام کاتب، تعلیقات: منصورى.

۷۴. اعتقادات، صدوق، ابوجعفر محمد بن علی بن بابویه قمی «صدوق»، ترجمه: سید محمدعلی قلعه کهنه، به ضمیمه حواشی شیخ مفید، تهران، انتشارات قدس رضوی.

۷۵. اعلام الوری باعلام الهدی، امین الاسلام فضل بن الحسن طبرسی، من اعلام القرن السادس، تصحیح: علی اکبر غفاری، تهران، مکتبه العلمیه الاسلامیه، ۱۳۳۸ ه. ش.، چاپخانه حیدریان.

۷۶. الاحتجاج، احمد بن علی بن ابی طالب الطبرسی، تعلیقات: سید محمد باقر الخراسانی، منشورات دار النعمان، النجف الاشرف، حسن الشیخ ابراهیم البکنی، سال ۱۳۸۶ ه. ق، ۱۹۶۶ م.

۷۷. الاختصاص، فخر الشیعه، ابی عبد الله محمد بن محمد بن النعمان، الملقب بالشیخ المفید، تصحیح و تعلیق علی اکبر غفاری، تهران، مکتبه الصدوق، چاپخانه حیدری، ۱۳۷۹.

۷۸. الاستبصار، شیخ الطائفه ابی جعفر محمد بن الحسن الطوسی، تحقیق و تصحیح سید حسین موسوی الخراسانی، ناشر: نجف، دار الکتب الاسلامیه، بی تا.

۷۹. الاصول من الکافی، ابوجعفر الکلینی الرازی، تصحیح و تحقیق: علی اکبر غفاری، دار صعب، بیروت، دارالتعارف، چاپ چهارم، ۱۴۰۱ ه. ق.

۸۰. الامامه و التبصره من الحیره، ابوالحسن علی بن الحسین بن موسی بن بابویه القمی، تحقیق و تقدیم: السید محمد رضا الحسینی، بیروت، مؤسسه آل البيت لاحیاء التراث، الطبعة الاولى، ۱۴۰۷ ه. ق، ۱۹۸۷ م.

۸۱. البلدان، احمد بن ابی یعقوب، ترجمه دکتر محمد ابراهیم آیتی، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۳.

۸۲. التفسیر، المحدث الجلیل، محمد بن مسعود بن عیاش السلمی السمرقندی، «المعروف بالعیاشی»، تصحیح السید هاشم الرسولی المحلاتی، چاپخانه علمیه قم، بی تا.

۸۳. تفسیر القمی، علی بن ابراهیم القمی، «من اعلام قرن سوم و چهارم»، تصحیح و تعلیق و مقدمه از سید طیب الموسوی الجزائری، مطبعه النجف، منشورات مکتبه الهدی، سال ۱۳۸۶ ه. ق.

۸۴. التنبیه و الرد، محمد بن احمد بن عبد الرحمن الملطی، مکتبه المثنی، بغداد، بی تا.

۸۵. الحیاه السیاسیه للامام الرضا، جعفر مرتضی الحسینی العاملی، الناشر جماعه المدرسین فی الحوزه العلمیه فی قم المقدسه، چاپ دوم ۱۴۰۳ ه. ق، ۱۳۶۲ ه. ش.

۸۶. الخرایج و الجرایح، قطب الدین راوندی، تصحیح حاج شیخ اسد الله ربّانی، انتشارات مصطفوی، قم، بی تا.

۸۷. الخزائن، ملا-احمد نراقی، تحقیق و تصحیح و تعلیق حسن حسن زاده آملی، علی اکبر غفاری، تهران، کتابفروشی علمیه اسلامی، ۱۳۸۰ ه. ق.

۸۸. الذریعه الی تصانیف الشیعه، علامه آقا بزرگ تهرانی، تهران، مجلس شورای ملی، ۱۳۶۰ ق.

۸۹. الرجال، ابو جعفر احمد بن ابی عبد الله البرقی، تحقیق سید جلال الدین حسینی «محدث»، انتشارات دانشگاه تهران، سال ۱۳۴۲ ه. ش.

۹۰. الرجال، لتقی الدین الحسن بن علی بن داود الحلّی، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۴۲ ه. ش.

۹۱. الشافی فی الامامه، سید مرتضی، تحقیق: عبدالزهرا الحسینی، تهران، مؤسسه الصادق لطباعه و النشر، ۱۴۱۰ ه. ق.، چاپ دوم.

۹۲. الطبقات الکبری، ابن سعد، دارصادر للطباعه و النشر، بیروت، ۱۳۷۷ ه. ق.، ۱۹۵۸ م.

۹۳. الغدیر، شیخنا الاکبر الشیخ عبد الحسین احمد الامینی النجفی، تهران، ناشر دار الکتب الاسلامیه، چاپ دوم، ۱۳۶۶ ه. ش.

۹۴. الغیبه، ابو جعفر محمد بن الحسن طوسی، متوفای ۴۶۰ ه. مقدمه: آقابزرگ تهرانی، طبع علی نفقه سید محمد صادق موسوی، صاحب مکتبه الصادق، نجف اشرف، چاپ دوم، سال ۱۳۸۵ ه. ق.

۹۵. الفتوح، احمد بن اعثم کوفی، تحت اشراف دکتر محمد عبدالمعید خان، مدیر

دائرة المعارف العثمانية، بيروت، چاپخانه مجلس دائره المعارف العثمانی، حیدرآباد دکن هند، دارالندوه الجديده، ۱۳۹۳ هـ. ق. ۱۹۷۳ م.

۹۶. الفرق بين الفرق، عبدالقاهر بن طاهر بن محمد البغدادي الاسفرايني، دارالكتب العلميه، بيروت، بی تا.

۹۷. الفوائد الطوسيه، محمد بن حسن الحر العاملي، تعليق: حاج سيدمهدي لاجوردی حسيني و شيخ محمد درودی، چاپخانه علميه، قم.

۹۸. الكامل في التاريخ، علي بن ابي الكرم، محمد بن محمد بن عبد الكريم، المعروف بابن اثير، بيروت، دار صادر للطباعه و النشر، ۱۳۸۵ هـ ق، ۱۹۶۵ م.

۹۹. الكنى واللقاب، حاج شيخ عباس قمی، صيدا، چاپخانه عرفان، ۱۳۵۸ هـ. ق.

۱۰۰. المحاسن، احمد بن محمد بن خالد برقی، تصحيح و تحقيق و تعليق و نشر: سيدجلال الدين حسيني «محدث ارموی»، تهران، دارالكتب الاسلاميه، چاپ رنگين، ۱۳۷۰ هـ ق، ۱۳۳۰ هـ ش.

۱۰۱. المحاسن، احمد بن محمد بن خالد برقی، تصحيح و مقدمه: سيد محمد صادق بحر العلوم، نجف، چاپخانه حيدری، ۱۳۸۴ هـ. ق، ۱۹۶۴ م.

۱۰۲. المعجم المفهرس لالفاظ القرآن الكريم، محمد فؤاد عبد الباقي، ناشر: انتشارات اسلامي، چاپ دوم، چاپخانه ۱۲۸، سال ۱۳۷۴ هـ ش.

۱۰۳. المعيار و الموازنه، ابو جعفر اسكافي، محمد بن عبدالله معتزلي، متوفای ۲۲۰ هـ. ق، تحقيق: شيخ محمد باقر محمودی، بيروت، چاپ اول، ۱۴۰۲ هـ. ق، ۱۹۸۱.

۱۰۴. المقالات و الفرق، سعد بن عبد الله ابي خلف الاشعري القمي، تصحيح و تعليق محمد جواد مشكور، تهران، مؤسسه مطبوعاتی عطایی، مطبعه حيدری، تهران، ۱۹۶۳ م.

۱۰۵. الميزان، علامه محمد حسين طباطبائي، بيروت، لبنان، چاپ دوم، ۱۳۹۰، مؤسسه اعلمی، (دوره ۲۰ جلدی).

۱۰۶. النجوم الزاهره، جمال الدين ابي المحاسن، يوسف بن تغري بردی الاتابکی، وزاره الثقافه والارشاد القومي، مؤسسه المصريّه العامه، للتأليف والترجمه و الطباعه و النشر، بی تا.

۱۰۷. النقص، از تصانیف حدود ۵۶۰ ه. ق، تألیف: عبدالجلیل الرازی، مقدمه و تعلیق و مقابله و تصحیح: سیدجلال الدین حسینی ارموی معروف به «محدث»، ۱۳۷۱ ه. ق. ۱۳۳۱ ه. ش. بی جا.

۱۰۸. امالی، صدوق.

۱۰۹. امالی، شیخ طوسی، قدم له: السید محمد صادق بحر العلوم، من منشورات: المكتبة الاهليه لصاحبها السيد شمس الدين الحيدري، النجف الاشرف، مطبعة النعمان، ۱۳۸۴ ه. ق، ۱۹۶۴ م.

۱۱۰. انساب الاشراف، بلاذری، تحقیق: محمدباقر محمودی، بیروت، دارالتعارف للمطبوعات.

۱۱۱. انوار المشعشعين، شیخ محمد علی بن حسین نائینی اردستانی کچوئی قمی، تحقیق محمد رضا انصاری قمی، اشراف سید محمود مرعشی نجفی. ناشر: کتابخانه بزرگ حضرت آیت الله العظمی مرعشی نجفی، چاپ اول، ۱۳۸۱ ه. ق ۱۴۲۳ ه. ق.

۱۱۲. انوار الملکوت فی شرح الیاقوت، علامه حسن بن یوسف بن مطهر، به تصحیح و مقدمه محمد نجمی زنجانی، چاپخانه دانشگاه تهران، ۱۳۳۸ ه. ش، انتشارات دانشگاه تهران.

۱۱۳. اوائل المقالات، شیخ مفید، مکتبه حقیقت، تبریز، چاپ دوم، ۱۳۷۱ ه. ق.

۱۱۴. ایضاح المکنون فی الذیل علی کشف الظنون، المورخ الکامل الاریب اسماعیل باشا بن محمد امین بن میرسلیم البابانی اصلاً و البغدادی مولداً و مسکناً، تصحیح و طبع محمد شرف الدین یالتقایا، رئیس امور الدین و المعلم رفعت بیلکه الکلیسیتی، طبع بعنایه و کاله معارف الجلیله فی مطبعه البهیة، ۱۹۴۵ م، ۱۳۶۴ ه. ق.

۱۱۵. مسند فاطمه الزهراء علیها السلام، جلال الدین عبدالرحمان سیوطی، بیروت، طبع و نشر و توزیع: مؤسسه الکتب الثقافیة، چاپ اول، ۱۴۱۳ ه. ق. _ ۱۹۹۳ م.

۱۱۶. بحار الانوار، علامه مجلسی، تهران، کتابفروشی اسلامیة، چاپ دوم، ۱۳۶۲، چاپخانه اسلامیة.

۱۱۷. بصائر الدرجات، ابو جعفر محمد بن الحسن بن فروخ «الصفار»، تصحیح و تعلیق

ص: ۲۷۷

و مقدمه از حاج میرزا محسن «کوچه باغی» و سماه بسرد المقال فی تنقیح حال الصفار، چاپ دوم، بی تا.

۱۱۸. پژوهشی در تاریخ حدیث شیعه، دکتر مجید معارف، تهران، مؤسسه فرهنگی و هنری ضریح، چاپ اول، ۱۳۷۴ ش.
۱۱۹. تاریخ الغیبه الصغری، محمد صدر، منشورات مکتبه الرسول الاعظم، چاپ اول: ۱۳۹۲ ه. _ ۱۹۷۲ م، چاپ دوم: ۱۴۰۰ ه. _ ۱۹۸۰ م، بیروت، دارالتعارف للمطبوعات.
۱۲۰. تاریخ بناکتی، به کوشش دکتر جعفر شعار، تهران، سلسله انتشارات انجمن آثار ملی تهران، ۱۳۴۸ ه. ش.
۱۲۱. تاریخ تشیع در ایران، رسول جعفریان، قم، انتشارات انصاریان، چاپ اول، زمستان ۱۳۷۵، چاپخانه صدر.
۱۲۲. تاریخ حبیب السیر، غیاث الدین بن همام الدین حسینی، المدعو به خواند امیر، تهران، کتابخانه خیام، ۱۳۳۳ ه. ش.
۱۲۳. تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم، تحقیق از دکتر جاسم حسین، ترجمه دکتر سید محمد تقی آیت اللهی، تهران، موسسه انتشارات امیر کبیر، ۱۳۶۷ ش.
۱۲۴. تاریخ طبری، ابی جعفر محمد بن جریر طبری، ۲۲۴ _ ۳۱۰ ه. ق. تحقیق: محمد بوالفضل ابراهیم، مصر، قاهره، دارالمعارف، ۱۳۸۶ ه. ق. _ ۱۹۶۶ م.
۱۲۵. تاریخ قم، حسن بن محمد بن حسن قمی، سال تألیف: ۳۷۸ ه. ق.، ترجمه: حسن بن علی بن حسن بن عبدالملک قمی، به فارسی در سال ۸۰۵ _ ۸۰۶، تصحیح و تحشیه: سید جلال الدین طهرانی، ۱۳۱۳ ه. ش، ۱۳۵۳ ه. ق.، چاپخانه مجلس.
۱۲۶. تاریخ قم، شیخ محمد حسین ناصر الشریعه، مقدمه و تعلیق: علی دوانی، قم، چاپ حکمت، مهر ۱۳۴۲ ه. ش.، ۱۳۸۳ ه. ق.
۱۲۷. تاریخ عمومی حدیث، دکتر مجید معارف، تهران، انتشارات کویر، ۱۳۷۷ ه. ش.
۱۲۸. تاریخ مبارک غزانی، رشیدالدین فضل الله بن عماد الدوله، به سعی و اهتمام و تصحیح اقل العباد، کارل یان در مطبعه ستفن اوستین در هر تفورد، از بلاد انگلستان، ۱۳۵۸ ه. ق. ۱۹۴۰ م.

۱۲۹. تاریخ مذهبی قم، علی اصغر فقیهی، قم، انتشارات زائر، چاپخانه توحید، چاپ دوم، سال ۱۳۷۸ ه. ش.
۱۳۰. تاریخ یعقوبی، احمد بن ابی یعقوب، بیروت، دار صادر الطباعه و النشر، دار بیروت للطباعه و النشر، ۱۳۷۹ ه. ق، ۱۹۶۰ م.
۱۳۱. تأسیس الشیعه لعلوم الاسلام، المرجع الدینی الاکبر آیه الله السید حسن الصدر، قم، انتشارات اعلمی، چاپ دوم، چاپ امیر، زمستان ۱۳۷۵ ه. ش.
۱۳۲. تتمه المنتهی، حاج شیخ عباس قمی، ناشر: کتابخانه مرکزی، چاپخانه آفتاب، اردیبهشت ۱۳۲۵، جمادی الاول ۱۳۶۵ ه. ق.
۱۳۳. تجارب السلف، در تواریخ خلفا و وزرای ایشان، هندو شاه بن سنجر بن عبدالله صاحبی نخبوانی، تصحیح عباس اقبال به اهتمام دکتر توفیق سبحانی، تهران، کتابخانه طهوری، ۱۳۵۷ ه. ش.
۱۳۴. تذکره الخواص، ابوالفرج عبدالرحمن بن الجوزی، متوفای ۶۵۴ ه. ق، مقدمه: محمدصادق بحرالعلوم، تهران، مکتبه نینوی، بی تا.
۱۳۵. تذکره مشایخ قم، نور الدین علی منعل قمی، نوشته به سال ۹۷۸ ه. ق، چاپ حکمت قم، ۱۳۵۳ ه. ش.
۱۳۶. تلخیص الشافی، شیخ طوسی، تحقیق: سیدحسین بحرالعلوم، نجف اشرف، مکتبه العلمین الطوسی و بحرالعلوم، چاپ دوم، ۱۳۸۳ ه. ق، ۱۹۶۳ م.، چاپخانه آدابی.
۱۳۷. تنقیح المقال فی علم الرجال، علامه الشیخ عبد الله المامقانی. (قطع رحلی).
۱۳۸. توحید، شیخ صدوق، تصحیح سیدهاشم حسینی طهرانی، تهران، مکتبه صدوق، جنب مسجد سلطانی، چاپخانه حیدری، ۱۳۸۷ ه. ق.
۱۳۹. تهذیب الاحکام، شیخ طوسی، تحقیق: سیدحسن موسوی، نجف اشرف، علی آخوندی، دارالکتب الاسلامیه، چاپ دوم، ۱۳۷۹ ه. ق، ۱۹۵۹ م، چاپخانه النعمان.
۱۴۰. تهذیب التهذیب، ابن حجر عسقلانی، حیدرآباد، دارصادر، چاپ اول، چاپخانه دائره المعارف النظامیه الکائنه فی الهند، ۱۳۲۵ ه. ق.
۱۴۱. جامع السعادات، علامه محمد مهدی نراقی، تحقیق: سید محمد کلانتر، مقدمه:

محمد رضا مظفر، بیروت، چاپ چهارم، دارالنعمان، مؤسسه اعلمی، بی تا.

۱۴۲. حدیقه الشیعہ، مولانا احمد بن محمد آذربایجانی معروف به مقدس اردبیلی، از انتشارات کتابخانه شمس، تهران ناصر خسرو، قم چاپخانه حکمت، بی تا. ۱۴۳. حضرت معصومه «فاطمه دوم»، محمد محمدی اشتهاردی، قم، چاپ اول، ۱۳۸۰، نشر اخلاق.

۱۴۴. حکمت الهی، محی الدین مهدی الهی قمشه ای، تهران، چاپ سوم، ۱۳۳۵ ه. ش، ۱۳۷۵ ه. ق.

۱۴۵. حیات فکری و سیاسی امامان شیعه، رسول جعفریان، قم، انصاریان با همکاری دفتر تحقیقات و تدوین متون درسی (وابسته به مرکز جهانی علوم اسلامی) چاپ اول، سال ۱۳۷۶ ه. ش.

۱۴۶. حیاہ الامام العسکری علیہ السلام، شیخ محمد جواد طبسی، قم، مکتب الاعلام الاسلامی، چاپ دوم: ۱۴۱۶ _ ۱۳۷۴.

۱۴۷. خاندان نوبختی، دکتر عباس اقبال، تهران، مطبعه مجلس، ۱۳۱۱ ه. ش.

۱۴۸. خروش دجله، محمد رضا حکیمی، قم، شماره ۶۱، مقالات فارسی کنگره جهانی هزاره شیخ مفید، فروردین ۱۳۷۲.

۱۴۹. خصال، صدوق، مکتبه الصدوق، تهران، ۱۳۸۹ ه. ق. ۱۳۴۸ ه. ش.

۱۵۰. خلاصه الاقوال (رجال علامه حلّی)، علامه حلّی، تصحیح: سید محمد صادق بحر العلوم، نجف، چاپ دوم، ۱۳۸۱، ۱۹۶۱، چاپخانه حیدریه.

۱۵۱. خلاصه البلدان، صفی الدین محمد محمد هاشم حسینی قمی، به کوشش حسین مدرسی طباطبائی. چاپ حکمت قم، ۱۳۹۶ ه. ق.

۱۵۲. خلاصه التواریخ، قاضی احمد بن حسین منشی قمی، تصحیح دکتر احسان اشراقی، انتشارات دانشگاه، تهران، ۱۳۵۹ ه. ش.

۱۵۳. دروس اتحاد عاقل به معقول، استاد علامه حسن زاده آملی، قم، چاپ اول، انتشارات قیام، سال ۱۳۷۵ ه. ش.

۱۵۴. داوری میان شیخ صدوق و شیخ مفید (ره)، آیه الله صافی گلپایگانی، شماره ۵۳، قم، مقالات فارسی کنگره جهانی هزاره شیخ مفید، فروردین ۱۳۷۲.

۱۵۵. دلائل الامامه، محمد بن جریر طبری، منشورات المطبعه الحیدریه، نجف، ۱۳۸۳ ه ق، ۱۹۶۳ م.

۱۵۶. راهنمای قم، رشید یاسمی، سال نشر ۱۳۱۷ ه. ش ۱۳۵۷ ه ق، چاپخانه مجلس، ناشر: آستانه مقدسه قم.

۱۵۷. الرجال، حسن بن علی بن داود حلّی، تصحیح سید جلال الدین حسینی ارموی «محدّث»، انتشارات دانشگاه تهران، چاپخانه دانشگاه تهران، ۱۳۴۲ ه. ش.

۱۵۸. رجال الطوسی، شیخ الطائفه، ابی جعفر محمد بن الحسن الطوسی الطبعه الاولى، منشورات المكتبه و المطبعه الحیدریه فی النجف، سال ۱۳۸۰ ه ق، ۱۹۶۱ م.

۱۵۹. رجال النجاشی، الشیخ الجلیل ابو العباس احمد بن علی بن احمد بن العباس النجاشی الاسدی الکوفی، متولد ۳۷۲، متوفای ۴۵۰، ایران، موسسه النشر الاسلامی لجماعه المدرسین بقم المشرفه، چاپ چهارم، شعبان ۱۴۱۳.

۱۶۰. رسائل، الشریف المرتضی، تقدیم و اشراف: السید احمد الحسینی، اعداد: السید مهدی الرجایی، قم، ناشر دارالقرآن الکریم، ۱۴۰۵ ه ق.

۱۶۱. روضات الجنات فی احوال العلماء والسادات، تألیف: علامه میرزا محمدباقر موسوی خوانساری اصفهانی، تحقیق: اسدالله اسماعیلیان، قم، چاپ مهر استوار، بی تا.

۱۶۲. روضه الصفا، میرمحمد بن سعید برهان الدین، الشهیر بمیرخواند، سده نهم، تهران، کتابفروشی مرکزی، اردیبهشت ۱۳۳۹ ه. ش.

۱۶۳. روضه المتقین فی شرح من لایحضره الفقیه، مولی محمدتقی مجلسی، تعلیق: سیدحسین موسوی کرمانی و شیخ علی پناه اشتهاردی، ناشر: بنیاد فرهنگ اسلامی، حاج محمد حسین کوشانپور، ۱۳۹۳ ه ق.

۱۶۴. ریاض العلماء، میرزا عبدالله افندی، قم، چاپخانه خیام.

۱۶۵. زندگانی حضرت معصومه علیهاالسلام و تاریخ قم، مهدی منصوری، مقدمه آیه الله مرعشی، چاپ سوم، ذی القعدة ۱۳۸۷، قم، ناشر انتشارات شهاب (علمی سابق).

۱۶۶. زیارت، جواد محدّثی، بعثه مقام معظم رهبری، تهران، معاونت آموزش و تحقیقات، چاپ اول، ۱۳۷۱ ه. ش.

۱۶۷. سفینه البحار، المحدث النجیب و المحقق الجلیل الشیخ عباس القمی، الناشر دار الاسوه للطباعه و النشر، چاپ اول، ۱۴۱۴ ه. ق.

۱۶۸. سنن الترمذی، (و هو الجامع الصحیح) للامام الحافظ ابی عیسی محمد بن عیسی بن سوره الترمذی، متولد: ۲۰۹ _ ۲۷۹، تصحیح: عبدالرحمان محمد عثمان، دارالفکر، چاپ اول: ۱۳۸۹ ه. ق. _ ۱۹۶۴ م، چاپ دوم: ۱۳۹۴ ه. ق. _ ۱۹۷۴ م، چاپ سوم: ۱۳۹۸ ه. ق. _ ۱۹۷۸ م.

۱۶۹. سنن الدارمی، ابو محمد عبدالله بن عبدالرحمن بن الفضل بن بهرام الدارمی، متوفای ۲۵۵، بیروت، داراحیاء السنّه النبویه، دارالکتب العلمیه، بی تا.

۱۷۰. سنن، حافظ ابی عبدالله محمد بن یزید القزوی (ابن ماجه)، متولد ۲۰۷، متوفای ۲۷۵ ه. ق، تحقیق: محمد فؤاد عبدالباقی، داراحیاء الکتب العربیه، عیسی البابی الحلبی و شرکاه، ۱۳۷۳ ه. ق. _ ۱۹۵۴ م.

۱۷۱. سیره پیشوایان، مهدی پیشوایی، چاپ دوازدهم، سال ۱۳۸۰ ه. ش.، قم، مؤسسه امام صادق علیه السلام.

۱۷۲. شفاعت، احمد مطهری و غلامرضا کاروان

۱۷۳. شفاعت در قرآن و حدیث، آیه الله رضا استادی

۱۷۴. شفاعت در قلم و عقل و قرآن و حدیث، آیه الله جعفر سبحانی.

۱۷۵. شذرات الذهب فی اخبار من ذهب، عبدالحی بن العماد الحنبلی، متوفای ۱۰۸۹، عُنیة بنشره، مکتبه القدس، لصاحبها حسام الدین القدسی بجوار الازهر، سنه ۱۳۵۱.

۱۷۶. صحیح بخاری، ابو عبدالله محمد بن اسماعیل بن ابراهیم بن المغیره بن برززه البخاری الجعفی، (۱۹۴ _ ۲۶)، ناشر: داراحیاء التراث العربی، بی تا.

۱۷۷. صحیح مسلم، مشکول، مطبوعات: مکتبه و مطبعه محمدعلی و اولاده، بی تا، مصر.

۱۷۸. صراط المستقیم، شیخ زین الدین ابی محمد علی بن یونس العاملی النباطی البیاضی، متوفای ۸۷۷، تحقیق: محمدباقر البهبودی، المکتبه المرتضویه، چاپخانه حیدری، بی تا.

۱۷۹. صوره الارض، ابن حوقل، مترجم: دکتر جعفر شعار، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران.

۱۸۰. ضحی الاسلام، احمد امین التوزیع: مکتبه النهضه المصریه، حسن محمد و فرزندانش، چاپ ششم، مصر، ۱۹۶۲ م.
۱۸۱. طبقات اعلام الشیعہ، «القران الرابع»، الشیخ آقا بزرگ تهرانی، دار الكتاب العربی للنشر و التوزیع، چاپ دوم ۱۳۹۰ هـ ش، ۱۹۷۱ م.
۱۸۲. علل الشرایع، شیخ صدوق، مقدمه: سید محمد صادق بحر العلوم، نجف اشرف، چاپخانه حیدریه، ۱۳۸۲ هـ ق، ۱۹۶۳ م.
۱۸۳. عیون اخبار الرضا، شیخ صدوق، تصحیح: سید مهدی حسینی لاجوردی، ناشر: میرزا محمدرضا مشهدی، قم، چاپخانه دارالعلم، ۱۳۷۷ هـ ق.
۱۸۴. فتوح البلدان، ابو الحسن البلاذری، تحقیق و تعلیق رضوان محمد رضوان، المکتبه التجاریه الکبری مصر، ۱۹۵۹ م.
۱۸۵. فراهایی از تاریخ پیامبر اسلام، جعفر سبحانی، تهران، نشر مشعر، ۱۳۷۴، سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
۱۸۶. فرحه الغری، فی تعیین قبر امیر المؤمنین علی بن ابی طالب (ع)، السید عبدالکریم بن طاووس، نجف، مطبعه الحیدریه، ۱۳۶۸ هـ ق.
۱۸۷. فرق الشیعہ، حسن بن موسی نوبختی، «من اعلام القرن الثالث»، تصحیح سید محمد صادق آل بحر العلوم، نشریات المکتبه المرتضویه، لصاحبها الشیخ محمد صادق الکتبی، نجف اشرف، المطبعه الحیدریه، ۱۳۵۵ هـ ق، ۱۹۳۶ م.
۱۸۸. فروغی از کوثر، الیاس محمد بیگی «صادقی»، قم، انتشارات زائر.
۱۸۹. الفهرست، شیخ طوسی، تصحیح: سید محمد صادق آل بحر العلوم، چاپ دوم، ۱۳۸۰ هـ، ۱۹۶۱ م. چاپخانه حیدریه، نجف.
۱۹۰. الفهرست، محمد بن اسحاق الندیم، ترجمه و تحقیق: محمدرضا تجدد، تهران، انتشارات امیرکبیر، چاپ سوم، ۱۳۶۶ هـ ش.
۱۹۱. فوائد الرضویه، مرحوم حاج شیخ عباس قمی، از انتشارات مرکزی، کتابخانه مرکزی، ۱۳۲۷ هـ ش.
۱۹۲. قم نامه، «مجموعه مقالات و متون درباره قم»، استاد سید حسین مدرسی طباطبایی، قم، انتشارات کتابخانه عمومی آیه الله العظمی نجفی مرعشی، چاپخانه خیام،

۱۹۳. قواعد المرام فی علم الکلام، میثم بن علی بن میثم بحرانی، تحقیق: احمد حسینی، قم، کتابخانه آیه الله مرعشی نجفی، چاپخانه صدر، چاپ دوم، قم.

۱۹۴. کامل الزیارات، شیخ الطائفه ابو القاسم جعفر بن محمد بن قولویه، تصحیح و تعلیق علامه میرزا عبدالحسین الامینی التبریزی نزیل النجف، طبع فی المطبعه المبارکه المرتضویه فی النجف الاشرف، ۱۳۵۶ ه. ق.

۱۹۵. کشف الغمّه فی معرفه الائمه، علی بن عیسی اربلی، تاریخ تألیف: ۶۸۷ ه. ق.

مقدمه: میرزا ابوالحسن شعرانی، تصحیح: سیدابراهیم میانجی، تهران، کتابفروشی اسلامیة، چاپخانه اسلامیة، ۱۳۸۱ ه. ق.

۱۹۶. کشف الغمّه فی معرفه الائمه، علی بن عیسی اربلی، تبریز، مکتبه بنی هاشمی، ۱۳۸۱ ه. ق.، افست چاپخانه علمیه قم.

۱۹۷. کشف الفوائد، علامه حلی، تبریز، مکتب اسلام، چاپ تابش، تبریز، بی تا.

۱۹۸. کمال الدین، صدوق، قم، مؤسسه نشر اسلامی زیر نظر جامعه مدرسین، محرم ۱۴۰۵ ه. ق.، مهر ۱۳۶۳ ه. ش.

۱۹۹. کمال الدین و تمام النعمه، ابو جعفر، محمد بن علی بن الحسین بن بابویه قمی، «صدوق»، قم، مؤسسه النشر الاسلامی التابعه بجماعه المدرسین، قم، تصحیح: علی اکبر غفاری، محرم ۱۴۰۵، مهر ۱۳۶۳.

۲۰۰. گلستان هنر، قاضی میر احمد منشی قمی، به تصحیح و اهتمام احمد سهیلی خوانساری، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۲.

۲۰۱. گنجینه آثار قم، عباس فیض، چاپ اول، قم، چاپخانه مهر استوار، ۱۳۴۹ ه. ش.

۲۰۲. گوهر مراد، ملا عبدالرزاق لاهیجی، تهران، انتشارات کتابفروشی اسلامیة، تهران، بی تا.

۲۰۳. لوامع صاحب قرانی، محمدتقی مجلسی، قطع رحلی، ناشر: محمدحسین خوانساری.

۲۰۴. مجالس المؤمنین، علامه فقیه قاضی سید نورالله شوشتری، تهران، از انتشارات کتابفروشی اسلامیة، چاپخانه اسلامیة، چاپ سوم، تهران، ۱۳۶۵ ه. ش.

۲۰۵. مجمع البيان في تفسير القرآن، الشيخ ابو علي الفضل بن الحسن الطبرسي، تصحيح و تحقيق و تعليق السيد هاشم رسولي محلاتي، بيروت - لبنان، دار احياء التراث العربي، بيروت - لبنان، ۱۳۷۹ هـ ق، ۱۳۳۹ هـ ش.
۲۰۶. مروج الذهب، مسعودي، متوفى ۳۴۶ هـ ق، چاپ جديد، بيروت، دارالاندلس، بی تا.
۲۰۷. مسالك و ممالك، ابواسحاق ابراهيم اصطخرى، تهران، شرکت انتشارات علمي و فرهنگي وابسته به وزارت فرهنگ و آموزش عالی، چاپ اول ۱۳۴۷ هـ ش، چاپ سوم ۱۳۶۸ هـ ش، به كوشش ايرج افشار.
۲۰۸. مستدرک الوسائل، علامه حاج ميرزا حسين نوري، قم، موسسه اسماعيليان، قطع رحلي.
۲۰۹. مسند الامام الهادي، شيخ عزيز الله عطاردی، قم، المؤتمر العالمي للامام الرضا عليه السلام، چاپخانه امير، ۱۴۱۰ هـ ق.
۲۱۰. مسند امام احمد بن حنبل، بيروت، مكتبة الاسلامي للطباعة و النشر، چاپ دوم، ۱۳۹۸ هـ ق. - ۱۹۷۸ م.
۲۱۱. مسند فاطمه الزهرا.
۲۱۲. مصباح الشريعه، سال چاپ: ۱۳۷۹ هـ ق،.
۲۱۳. مصفى المقال في مصنفى علم الرجال، علامه آقا بزرگ تهراني، تصحيح و نشر احمد منزوى، چاپ اول ۱۳۷۸ هـ ق، ۱۳۳۷ هـ ش، ۱۹۵۹ م، چاپخانه دولتي ايران.
۲۱۴. معادن الحكمه في مكاتيب الائمه، العلامة محمد بن محسن بن المرتضى الكاشاني، تعليقات الشيخ على الاحمدى الميانجى، مؤسسه النشر الاسلامي التابعه لجماعه المدرسين بقم، شعبان المعظم ۱۴۰۷.
۲۱۵. معالم العلماء، رشيد الدين ابى جعفر محمد بن على بن شهر آشوب، المتوفى ۵۸۸، غنى بشره، عباس اقبال، تهران، مطبعه فردين، ۱۳۵۳ هـ ق.
۲۱۶. معالم المدرسين، العلامة السيد مرتضى العسكري، قسم الدراسات الاسلاميه، تهران، مؤسسه البعثه، الطبعة الثانيه، ۱۴۰۶ هـ ق.
۲۱۷. معانى الاخبار، شيخ صدوق، تحقيق و تصحيح: على اكبر غفارى، قم، مؤسسه نشر

اسلامی، جامعه مدرسین، ۱۳۶۱ ه. ش.

۲۱۸. معتقد الامامیه، «متن فارسی در کلام و اصول و فقه شیعی از سده هفتم، با اشراف سید محمد مشکوه، دیباچه و تصحیح و فهرست: محمد تقی دانش پژوه، چاپخانه دانشگاه تهران، ۱۳۳۹ ه. ش.، ۱۹۶۱ م.

۲۱۹. معجم احادیث المهدی «عج»، مؤسسه المعارف الاسلامیه.

۲۲۰. معجم البلدان، یاقوت بن عبد الله الحموی الرومی البغدادی، بیروت، دار صادر للطباعه و النشر، دار بیروت، للطباعه و النشر، ۱۳۸۸ ه. ق، ۱۹۶۸ م.

۲۲۱. معجم رجال الحدیث، آیه الله السید ابوالقاسم الخویی، ایران، انتشارات مرکز نشر آثار الشیعه، مطبعه النموئه: الطبعة الرابعه قم المقدسه، ۱۴۱۰ ه. ق، ۱۳۶۹ ش.

۲۲۲. مقاتل الطالبین، ابوالفرج اصفهانی، شرح و تحقیق: سید احمد صقر، چاپ دوم، تهران، مؤسسه مطبوعاتی اسماعیلیان، ۱۹۷۰ م.

۲۲۳. مقالات الاسلامیین، ابوالحسن علی بن اسماعیل الاشعری، متوفی فی عام ۳۳۰، تحقیق: محمد محی الدین عبدالحمید، النشر و الطبع: مکتبه النهضه المصریه، القاهره، الطبعة الاولى، ۱۳۶۹ ه. ق - ۱۹۵۰ م و ترجمه دکتر محسن مؤیدی با مقدمه و تعلیقات، تهران، موسسه انتشارات امیر کبیر، ۱۳۶۲ ه. ش.

۲۲۴. مقایسه ای میان دو مکتب فکر شیعه در قم و بغداد، یعقوب جعفری.

۲۲۵. مقدمه ای بر فقه شیعه، حسین مدرس طباطبائی، مترجم محد آصف فکرت، مشهد، بنیاد پژوهشهای اسلامی، ۱۳۶۸ ه. ش، چاپ موسسه چاپ و انتشارات آستان قدس رضوی.

۲۲۶. مکاسب، شیخ انصاری، چاپ قدیم.

۲۲۷. الملل والنحل، محمد بن عبدالکریم شهرستانی، (۴۷۹ - ۵۴۸)، تحقیق: محمد سید گیلانی، مصر، محمد نزار الحلبي و شرکاه خلفاء مصر، ۱۳۸۱ ه. ق. ۱۹۶۱ م.

۲۲۸. الملل والنحل، جعفر سبحانی، قم، مؤسسه نشر اسلامی، جامعه مدرسین، چاپ چهارم، ۱۴۱۶ ق.

۲۲۹. مناقب آل ابی طالب، ابی جعفر رشیدالدین محمد بن علی بن شهر آشوب، متوفای ۵۸۸، قم، چاپخانه علمیه، بی تا.

۲۳۰. من لا يحضره الفقيه، تحقيق: سيدحسن موسوى، با حمايت شيخ على آخوندى، نجف، دارالكتب الاسلاميه، چاپ چهارم، ۱۳۷۷ ه. ق. ۱۹۵۷ م.

۲۳۱. منهاج السنه و النبويه، ابن تيميه، تحقيق محمدرشاد سالم، بيروت، لبنان، مكتبه خياط، بى تا.

۲۳۲. زهه القلوب، حمدالله مستوفى، مقاله الثالثه، به سعى و اهتمام و تصحيح: گای لیسترانج انگلیسی، مطبعه بریل در لیدن از بلاد هلاند، سنه ۱۳۳۱ ه. ق. ۱۹۱۳ میلادی.

۲۳۳. نشوارالمحاضره و اخبارالمذاکره، القاضى ابى على المحسن بن على التنوخى، تحقيق: عبود الشالجي المحامى، بى تا.

۲۳۴. نقد الرجال، السيد العالم العلامة آقا مير مصطفى التفرشى، تاريخ تأليف ۱۰۱۵، تاريخ چاپ ۱۳۱۸ ه. ش.

۲۳۵. نهج البلاغه، فيض الاسلام.

۲۳۶. نهج الحياه، فرهنگ سخنان فاطمه، محمد دشتى، قم، مؤسسه تحقيقاتى اميرالمؤمنين ۱۴۱۲ ه. ق، ۱۳۷۲ ه. ش.

۲۳۷. وسائل الشيعه، الشيخ محمد بن الحسن الحر العاملى، تصحيح الشيخ عبد الرحيم ربانى شيرازى، تهران، منشورات المكتبه الاسلاميه، سال ۱۴۰۱ ه. ق.

۲۳۸. وفيات الاعيان، احمد بن محمد بن ابى بكر بن خلکان، تحقيق و تعليق و حواشى: محمد محى الدين عبدالحميد، مكتبه النهضه المصريه، الطبعة الاولى، ۱۳۶۷ ه. ق، ۱۹۴۸ م.

۲۳۹. وفيات الاعيان، احمد بن محمد بن ابى بكر بن خلکان، تحقيق: دكتور احسان عباس، بيروت، لبنان، دارالثقافه، بيروت، لبنان، بى تا.

۲۴۰. هديه العارفين، اسماعيل باشا البغدادى، طبع بعنايه و كاله المعارف الجليله فى مطبعتها البهيه استانبول، سال ۱۹۵۱ م، تهران، الطبعة الثانيه مكتبه الاسلاميه و الجعفرى تبريزى، الطبعة الثالثه، ۱۹۶۷ م، ۱۳۸۷ ه. ق.

۲۴۱. هفت اقليم، امين احمد رازى، ۱۰۱۰، تصحيح و تعليق: جواد فاضل، كتابفروشى على اكبر علمى و كتابفروشى ادبيه، بى تا، بى تا.

ب) مجلات

۲۴۲. مجله بررسی های تاریخی، سردبیر یحیی شهیدی.

۲۴۳. مجله الهادی، دارالتبلیغ الاسلامی، قم، ۱۳۹۲ ه. ق.

۲۴۴. مجله دانشکده ادبیات،

۲۴۵. مجله کیهان اندیشه، مؤسسه کیهان، قم، ۱۳۷۲ ش.

۲۴۶. مجله گوهر (نامه ماهانه تحقیقی درباره ادبیات و هنر و تاریخ و فرهنگ ایران)، انتشارات بنیاد نیکوکاری نوریانی،

ص: ۲۸۸

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟

سوره زمر / ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ. ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفاً علمی و به دور از تعصبات و جریان‌های اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب «مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می‌نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱. بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
۲. تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
۳. جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه، تبلت ها، رایانه ها و ...
۴. سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
۵. گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
۶. زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱. عمل بر مبنای مجوز های قانونی
۲. ارتباط با مراکز هم سو
۳. پرهیز از موازی کاری

۴. صرفا ارائه محتوای علمی

۵. ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱. چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲. برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳. تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴. تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵. ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶. تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷. راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸. طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹. برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰. برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

JAVA.۱

ANDROID.۲

EPUB.۳

CHM.۴

PDF.۵

HTML.۶

CHM.۷

GHB.۸

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

ANDROID.۱

IOS.۲

WINDOWS PHONE.۳

WINDOWS.۴

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

در پایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می
نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک ۱۲۹/۳۴ - طبقه
اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۰۲۱ - ۸۸۳۱۸۷۲۲

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

